



اندیشه های اسلامی در پرتو کتاب و سنت

دنیای سحر و شعبده بازی

تألیف:

دکتر عمر سلیمان اشقر

ترجمه:

گروه فرهنگی انتشارات حرمین

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.kalemeh.tv

www.videofarsi.com

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۱
مقدمه.....	۷
فصل اول تاریخچه‌ی سحر و جادو.....	۱۱
۱- سحر ساکنان بابل.....	۱۲
۲- سحر نزد ایرانیان.....	۱۸
۳- سحر نزد مصریان.....	۱۹
۴- سحر نزد ساکنان هند.....	۲۷
۵- سحر در سرزمین یونان.....	۲۸
۶- سحر نزد یهودیان و مسیحیان.....	۳۱
۷- سحر در اروپا.....	۳۷
۸- جادو نزد عرب‌های قبل از اسلام.....	۳۸
۹- سحر نزد مسلمانان.....	۴۲
۱۰- سحر در آمریکا و دنیای جدید.....	۴۷
۱۱- جادوگری در دوران معاصر.....	۴۷
فصل دوم تعریف سحر.....	۵۹
۱- تعریف سحر در لغت.....	۵۹
۲- تعریف سحر از دیدگاه علما.....	۶۰
۳- تفاوت سحر با معجزه و کرامت.....	۶۲

۶۸.....	۴- تفاوت بین جادو و حسد
۸۷.....	۵- شیوه‌های سحر و انواع آن
۱۳۱.....	فصل سوم میزان اثرگذاری جادوی جادوگر
۱۴۷.....	فصل چهارم انسان چگونه جادوگر می‌شود؟
۱۵۷.....	فصل پنجم جادو شدن پیامبر ﷺ
۱۵۷.....	۱- حدیثی که در این مورد روایت شده است
۱۵۸.....	۲- دلیل کسانی که منکر این حدیث هستند
۱۶۱.....	۳- پاسخ منکران این حدیث
۱۶۹.....	فصل ششم درمان سحر و پرهیز از آن
۱۶۹.....	۱- شیوه امت‌ها در پرهیز از سحر و رهایی یافتن از آن
۱۷۵.....	۲- دیدگاه اسلام درباره درمان جادو و پیشگیری از آن
۱۹۵.....	فصل هفتم حکم جادو و جادوگران
۱۹۵.....	حکم آموزش دادن و آموختن جادو
۲۰۵.....	حکم سحر ستارگان
۲۰۷.....	کیفر جادوگر
۲۲۰.....	تحقیق پیرامون مجازات جادوگر
۲۲۳.....	فصل هشتم توبه‌ی جادوگر
۲۲۵.....	فصل نهم تفسیر آیات سحر از سوره‌ی بقره
۲۲۶.....	۱- شأن نزول
۲۲۷.....	۲- تفسیر و تبیین
۲۴۳.....	فصل دهم مدعیان غیب
۲۴۳.....	تعریف غیب و بیان راز حرص مردم به شناخت آن

۲۴۹.....	کهنانت و پیشگویی
۲۷۴.....	فال بد و بدبینی
۲۸۷.....	مبحث چهارم: فال
۲۸۹.....	حکم مدّعیان علم غیب
۲۹۵.....	فصل یازدهم کتاب‌های نگاشته شده درباره‌ی سحر و جادو
۳۰۱.....	خاتمه
۳۰۵.....	منابع و مراجع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَكَّرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

[بقره: ۱۰۲]

«و سلیمان کفر نورزیده است، بلکه شیاطین (صفتان گناه پیشه) کفر ورزیده‌اند، و (بجای دستورات الهی) جادو و آنچه در بابل بر دو فرشته ی هاروت و ماروت نازل شده بود، به مردم می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که سحر کردن را جهت آشنایی و پرهیز از آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی را نمی‌آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو. از آنان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند. در حالی که با این جادوی خود نمی‌توانند به کسی آسیب برسانند مگر اینکه با اذن و اراده‌ی خدا باشد. و چیزهایی یاد می‌گیرند که به آنان زیان می‌رساند و سودی بدیشان نمی‌رساند. به یقین می‌دانستند هر کس خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت. بد چیزی است آنچه خود را بدان فروخته‌اند اگر می‌دانستند».



مقدمه

ستایش خدایی را سزااست که با نور کتاب خود تاریکی‌های ظلم و ستم را روشن نمود و با انوار هدایت آن دل‌های عرب و عجم را نورانی گردانید و علم او همه‌ی جهان هستی را فراگرفته و هیچ چیزی در زمین و آسمان‌ها بر او پنهان نمی‌ماند. درود و رحمت خداوند بر کسی که او را به عنوان هدایتگر، دعوتگر به راه راست و منادی حق فرستاد و به وسیله‌ی او گوش‌های کر را شنوا و چشم‌های کور را بینا و دل‌های بسته را باز کرد و در نتیجه بشریت بعد از کج روی، گمراهی و تاریکی به راه راست، هدایت و نور و روشنائی راه یافت.

درود و رحمت خدا بر او که طیب و درمان دل‌ها و نور و روشنائی چشم‌هاست. او فرستاده و دوست برگزیده و دارای مقام ستوده و شفاعت عظیم است. درود و سلام بر یاران برگزیده، اهل بیت نیکوکار و تمام کسانی که راه آنان را می‌پیمایند و به خوبی از راه آنان پیروی می‌کنند.

دنایای سحر و جادو، دنیای شگفت‌انگیزی است که در آن حقیقت با خرافات و علم با شعبده‌بازی و انگیزه با هدف در هم آمیخته می‌شوند.

دنایای سحر و جادو، دنیایی است که ظاهر آن زیبا و فریبنده است که انسان‌های ساده لوح را فریب می‌دهد، ولی باطن آن زشت و پلید است که خردمندان و انسان‌های دارای فطرت سلیم و دل‌های نورانی از آن کناره‌گیری می‌کنند.

تاریخ سحر، تاریخی سیاه و تاریک است. سحر در واقع یک نیرنگ شیطانی است که شیاطین انس و جن به وسیله‌ی آن بندگان خدا را گمراه می‌کنند و آنان را در دام بزرگترین گناه یعنی کفر و شرک و گمراهی می‌اندازند.

شیطان ساحران و پیروان آنان را بنده‌ی خورشید، ماه، ستارگان و بت‌ها قرار داده است، بلکه فراتر از این آنان را بنده‌ی نفس پلید خود ساخته است.

جادو همواره لغزشگاهی بوده است که بشریت جز نتایجی تلخ چیزی از آن به دست نیاورده است. نتایج تلخی که شیطان و پیروان او آن را با نیرنگ‌هایی پوشانده‌اند که جز در میان افراد فرومایه رواج پیدا نمی‌کند.

انتظار می‌رفت که انسان بتواند در این دوران به گمراهی جادوگران پی ببرد و از دروغ‌پردازی و کارهای باطل آنان دوری گزیند، چون انسان، امروزه به جایگاه والایی در علم و دانش رسیده است؛ ولی علوم مادی چگونه می‌تواند از ماهیت این دروغ‌پردازی و دروغ‌پردازان آگاهی یابد؟

امروزه روی آوردن به جادو و جادوگران هشدار دهنده، خطرناک و رو به افول است. زندگی مادی خشک و بی‌جان، انسان را با مصیبت‌های بزرگی مواجه نموده است. دل‌ها سخت شده‌اند، سرچشمه‌های نیکی در روح بسیاری از مردم این دوران خشکیده و عقده‌ها و مشکلات روانی از ویژگی‌های بارز این دوران به شمار می‌آیند و بسیاری از کسانی که آرامش درونی خود را از دست داده‌اند به جادوگران و شعبده‌بازان پناه می‌برند تا راه حلی برای مشکلاتی پیدا کنند که روانشناسان، جامعه‌شناسان و فیلسوفان از حل آن‌ها ناتوان مانده‌اند. این افراد همچون کسانی هستند که از زمین داغ به آتش پناه می‌برند. مدتی پیش کتابی را در مورد «جنّ و شیاطین» نوشتم که بسیاری از خوانندگان از آن بهره‌مند شدند. در این کتاب از نقشه‌های شیطان برای فریب دادن انسان سخن گفته‌ام که سحر و جادو یکی از آن نیرنگ‌هاست، ولی چون موضوع سحر در آن کتاب موضوع جزئی و مختصر بود، به طور خلاصه به آن پرداخته‌ام.

پس از انتشار این کتاب، افراد زیادی با من تماس گرفتند که از کارهای شگفت‌انگیزی که برای آنان پیش می‌آید، سخن می‌گفتند. یکی از اموری که زیاد در مورد آن سخن می‌گفتند، جادو بود. حوادث زیادی را هم شنیده‌ام که برای افرادی که هنوز در قید حیات هستند پیش آمده و از آن دردمند و رنجیده خاطر شدند.

روزنامه‌های کویت هم موضوع جن و شیاطین و جادو و جادوگران را مورد بررسی قرار دادند و مطالب مختلفی در این زمینه نوشتند که نمی‌توان حق را از باطل تشخیص

داد. از این رو به این نتیجه رسیدم که موضوع سحر نیازمند کتاب مستقلی است. بنابراین مدت زیادی را در این زمینه مطالعه و تحقیق کردم که این کتاب نتیجه‌ی آن مطالعه و تحقیق است.

این پژوهش در یک مقدمه، چهارده فصل و یک خاتمه تدوین شده است.

فصل اول به تاریخچه‌ی جادو اختصاص دارد. به بررسی پیشینه‌ی سحر در میان کلدانیان ساکن بابل، ایرانیان، مصریان، هندیان، یونانیان، یهودیان، مسیحیان، عرب‌ها، مسلمانان، اروپائیان و نیز دروان معاصر پرداختم.

در فصل دوم سحر را در لغت و اصطلاح تعریف کرده و تفاوت بین سحر، معجزه و حسد را بیان نموده‌ام.

در فصل سوم انگیزه‌ها، نتایج و آثار سحر را بیان کرده‌ام.

فصل چهارم به بیان حقیقت سحر و اختلاف نظر علما و دلایل آنان و رأی برگزیده اختصاص دارد.

فصل پنجم تکمیل‌کننده فصل چهارم است و از روش‌های سحر کردن اعم از حقیقی، تخیلی و مجازی سخن می‌گوید.

در فصل ششم بیان نهایت آخرین درجه‌ی سحراست که ساحر به آن می‌رسد و نیز ارتباط پلید میان ساحر و شیطان مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل هفتم به روش جادوگر شدن و شرایط یک جادوگر که شیطان او را یاری می‌کند، اختصاص دارد.

فصل هشتم درباره‌ی سحر کردن پیامبر خدا ﷺ سخن می‌گوید: در این فصل روایاتی که بیانگر صحت این واقعه هستند و اعتراضات و دلایل کسانی که آن را رد کرده‌اند همراه با پاسخ آن‌ها ذکر شده‌اند.

فصل نهم به بیان راه‌های پیشگیری از جادو و درمان آن پرداخته است. در این فصل روش‌های جوامع مختلف را که بیشتر شرک‌آلود و کفرآمیز هستند بیان کرده‌ام. سپس روش اسلام در پیشگیری از جادو و درمان آن که جهت بهبود یافتن از جادوی جادوگران تجویز کرده است را مورد بررسی قرار داده‌ام.

در فصل دهم حکم فراگیری و آموزش جادو از نظر اسلام و نیز حکم جادوگران از نظر ملت‌های مختلف و مسلمانان بیان شده است.

فصل یازدهم در مورد مسأله‌ی پذیرش توبه‌ی جادوگر است.

فصل دوازدهم به تفسیر آیات جادو از سوره‌ی بقره اختصاص دارد.

در فصل سیزدهم به تفصیل درباره‌ی مدعیان غیب‌دان اعم از کاهنان، فالگیران و منجمان و نیز از گمراهی آنان و حکم خداوند در مورد آنان پرداخته است.

فصل چهاردهم در مورد کتاب‌هایی است که پیرامون جادو نوشته شده‌اند. خاتمه شامل گزیده‌ای از مطالب کتاب است.

از خداوند متعال می‌خواهم که حق مطلب را ادا کرده باشم و هر گونه کوتاهی و لغزش مرا مورد آمرزش قرار دهد. درود و رحمت خدا بر بنده و فرستاده‌ی او «محمد» ﷺ و بر اهل بیت و یاران او باد.

دکتر عمر سلیمان اشقر

کویت. چهارم ذی الحجه ۱۴۰۹هـ ق

۶ ژوئیه ۱۹۸۹م.

فصل اول

تاریخچه‌ی سحر و جادو

مقدمه:

بسیاری از کسانی که در مورد تاریخ سحر به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند بر این باورند که منشأ و آغاز سحر از زمان آفرینش انسان است که در این زمینه به نوشته‌ها، رموز، تصاویر و اسطوره‌هایی استدلال کرده‌اند که از انسان بر جای مانده و در خرابه‌ها و قبرها پیدا شده‌اند. اگرچه حقیقت همین است ولی ما تنها به این دلایل بسنده نکرده‌ایم؛ زیرا در این دلایل شک و تردید وجود دارد و این مرحله از تاریخ انسان که دوران قبل از تاریخ نامیده می‌شود توسط انسان تدوین نشده است.

تاریخ مدوّن انسان که به پنج هزار سال پیش بر می‌گردد، آغاز آن با ابهام و پیچیدگی همراه است و آگاهی ما از آن اندک است، از این رو نمی‌توان به طور یقین بر اساطیر و رموز و تصاویری که انسان آن‌ها را حفظ کرده و یا شناخته است بسنده کرد.

آنچه که بیانگر راستی این گفتار است، این سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجُنٌّ﴾ [ذاریات: ۵۲]

«همین گونه هیچ پیامبری به سوی مردمان پیش از آنان نرفته است، مگر اینکه گفته‌اند: او ساحر یا دیوانه است».

این آیه‌ی قرآن عموماً بیانگر این نکته است که تمام ملتها با این سخن ظالمانه با پیامبران خود روبرو شده و آنان را به ساحری یا دیوانگی متهم کرده‌اند، و این نشان می‌دهد که تمام ملتها سحر را شناخته‌اند.

اولین پیامبر (صاحب شریعت) حضرت نوح علیه السلام است. با توجه به آیه‌ی فوق، قوم حضرت نوح با سخن مذکور با او به مقابله پرداخته‌اند.

ابن حجر عسقلانی (رحمه الله) می‌گوید: سحر در زمان حضرت نوح علیه السلام وجود

داشته است، زیرا خداوند در مورد قوم نوح به ما خبر داده است که آنان بر این گمان بودند که وی جادوگر است، و با توجه به آنچه که ابن اسحاق و دیگران ذکر کرده‌اند، داستان هاروت و ماروت قبل از حضرت نوح بوده است.^۱

اگر منظور ابن حجر این است که آیه ای در قرآن با صراحت وجود دارد مبنی بر اینکه قوم نوح، او را به ساحری متهم کرده‌اند، درست نیست زیرا در قرآن آیه ای وجود ندارد که با صراحت به این موضوع پرداخته باشد. ولی اگر منظور ابن حجر همان آیه ی عمومی است که ما بدان استدلال کردیم، پس سخن وی درست است.

اما آنچه که ابن حجر از ابن اسحاق روایت کرده است مبنی بر اینکه داستان هاروت و ماروت قبل از حضرت نوح علیه السلام اتفاق افتاده است امری احتمالی است، چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت وجود ندارد که بتوان با استدلال به آن، زمان دقیق وقوع داستان هاروت و ماروت را مشخص کرد.

من با کسانی که معتقدند سحر در تاریخ انسان بر تمام ادیان و اعتقادات پیشی گرفته، موافق نیستم، زیرا سحر نوعی انحراف از راه راست است و خداوند متعال به ما اعلام کرده است که نخستین انسان یکتا پرست و بر راه راست بوده و خدای یگانه را پرستش کرده است. کافی است که بدانیم نخستین انسانی که خداوند آفریده است یعنی حضرت آدم علیه السلام یکی از پیامبران الهی بود که پروردگار را بخوبی میشناخت. پس از این بیان الهی نباید به آنچه که مورخان و جامعه‌شناسان مبنی بر جهل و گمراهی نخستین انسان نوشته‌اند توجه کرد، چون خداوند به ما اعلام کرده است و پس از حق چیزی جز گمراهی وجود ندارد.

۱- سحر ساکنان بابل

یکی از امت‌های قدیمی که به جادو و جادوگری پرداخته و با آن گمراه شده است اهل بابل است خداوند متعال فرموده‌است:

﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ

۱- ابن حجر، فتح الباری (۲۲۳/۱۰)

هَرُوتَ وَمَرُوتَ ﴿ [بقره: ۱۰۲]

«بلکه شیاطین (صفتان گناه پیشه) کفر ورزیده‌اند، و (بجای دستورات الهی) جادو و آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، به مردم می‌آموزند».

شهر بابل که در این آیه بدان اشاره شده یکی از شهرهای عراق و بر ساحل رودخانه‌ی فرات قرار داشت. آثار این شهر هنوز هم باقی مانده‌اند. این شهر در آن دوران یکی از بزرگترین شهرهای جهان و مهد علوم و فنون بوده است. از جمله علوم و فنون این شهر جادو و علم فلکیات بوده است. «هیروودش» مورخ سرشناس آن زمان، بابل را به صورت زیبایی توصیف کرده است که بیانگر عظمت و شکوفایی آن است. ساکنان بابل از کلدانیان نبطی و سریانیان بودند.^۱

انتشار سحر در میان بابلیان مشهور است و قرآن کریم هم بدان تصریح کرده است. ابن خلدون می‌گوید: «وجود جادو در میان ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان بودند زیاد بوده و قرآن کریم به آن تصریح کرده و در روایات هم آمده است. سحر در بابل و در مصر و در زمان بعثت حضرت موسی علیه السلام بازار پروتقی داشته است.^۲

نویسنده‌ی دایرة المعارف قرن بیستم از نبوغ بابلیان در زمینه‌ی سحر صحبت کرده و گفته است: «ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان تشکیل شده‌اند بانبوغ‌ترین مردم در زمینه‌ی جادو و طالع‌بینی به حساب می‌آیند و حرفه‌ی مناجات با ارواح و خارج کردن آن‌ها از اجساد در میان آنان جایگاه اول را داشته است.^۳

ابوبکر رازی مشهور به جصاص می‌گوید: «اهل بابل صابثانی بودند که سیاره‌های هفتگانه را پرستش می‌کردند و آن‌ها را خدایان خود می‌نامیدند و معتقد بودند که تمام حوادث جهان توسط این خدایان انجام می‌گیرد. آنان خدای یگانه‌ای که این سیاره‌ها و تمام اجرام هستی را آفریده است باور نداشتند. آنان همان کسانی هستند که خداوند، ابراهیم خلیل علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و آنان را به سوی خدا فرا خواند و چنان در

۱- یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان (۳۰۹/۱) به تفصیل از آن سخن گفته است.

۲- ابن خلدون، المقدمة: ص (۹۲۷)

۳- دایرة المعارف قرن بیستم: (۶۵/۵)

برابر آنان استدلال کرد و اتمام حجت نمود که آنان را شگفت‌زده نمود و در نتیجه نتوانستند دلایل او را رد کنند، پس او را در آتش انداختند و خداوند آن آتش‌راسرد و مایه سلامتی او گردانید و سپس به او دستور داد که به شام مهاجرت کند».

جصاص همچنین می‌نویسد: «اهل بابل بت‌هایی را پرستش می‌کردند که به نام سیارات هفتگانه ساخته بودند و برای هر یک پوششی درست کرده بودند که هر بت را در جای مخصوصش می‌گذاشتند و طبق اعتقادات خود با انجام دادن کارهای مختلف به این بت‌ها تقرّب می‌جستند و برای هر کاری به یکی از آن‌ها پناه می‌بردند. مثلاً کسی که دنبال خیر و صلاح بود با نیرنگ و طلسم و جادو کردن به سیاره‌ی مشتری تقرّب می‌جست، و کسی که خواستار بدی، جنگ، مرگ و نابودی دیگران بود به گمان خود به سیاره‌ی زحل پناه می‌برد، و کسی که خواهان رعد و برق، آتش‌سوزی و طاعون بود با سر بریدن حیوانات به سیاره‌ی مریخ تقرّب می‌جست».

جصاص در ادامه می‌گوید: «تمام این طلسم‌هایی که با زبان نبطی نوشته شده‌اند، مشتمل بر تعظیم سیاره‌هایی هستند که آن‌ها از نیکی و بدی و محبت و کینه می‌خواهند، و می‌پندارند که با تعظیم این سیاره‌ها هر کاری را که بخواهند می‌توانند برای دیگران انجام دهند بدون این که نیاز به لمس کردن آن‌ها داشته باشند و تنها قربانی‌هایی را که به سیاره‌ی مورد نظرشان تقدیم کرده‌اند و برای این کار کافی می‌دانند.

برخی از مردم گمان می‌کنند که می‌توانند انسان را به الاغ و سگ تبدیل کنند و هرگاه بخواهند دوباره او را به شکل انسان برمی‌گردانند، و همچنین بر تخم‌مرغ و جارو و کوزه سوار می‌شوند و در فضا پرواز می‌کنند و در یک شب از عراق به هندوستان و به هر جا که بخواهند می‌روند و در همان شب بر می‌گردند.

عموم مردم چنین اعتقادی داشتند، چون این سیارات را پرستش می‌کردند و به هر چه که مایه‌ی تعظیم آن‌ها بود اعتقاد داشتند. در این میان ساحران هم با نیرنگ‌های خود حقایق را بر عموم مردم وارونه جلوه می‌دادند و چنین وانمود می‌کردند که تا وقتی که به

صحت سخنان آنان باور نداشته باشند هیچ سودی از جانب این سیارات به آنان نمی‌رسد.^۱

کاهنان و جادوگران کلدانی در مورد تأثیر سیارات و ستارگان بر زندگی انسان اعتقادات کفرآمیز و شرک‌آلودی داشتند و کارهای زیادی را به آنها نسبت می‌دادند از جمله:

۱- طلوع سیاره‌ی مشتری در شب‌های مهتابی به زنان حامله مژده‌ی فرزند پسر را می‌دهد.

۲- طلوع سیاره‌ی عطارد بیانگر افزایش معاملات تجاری، بهبود وضعیت اقتصادی کشورها و گسترش علوم و ادبیات و بهبود وضعیت عالمان و ادیبان است.

۳- طلوع سیاره‌ی زحل نشان دهنده‌ی اختلافات خانوادگی و گسترش گرسنگی و بیماری و شعله‌ور شدن جنگ‌هاست.

۴- طلوع سیاره‌ی زهره هم بیانگر رونق ازدواج بویژه برای دختران بزرگسالی که هنوز ازدواج نکرده‌اند، می‌باشد.

جادوگران کلدانی در کارهای سحرآمیز خود بر حرکات این سیارات، وقت طلوع، روبرو شدن، دور شدن و هر چه مربوط به آنها بود تکیه می‌کردند، زیرا اعتقاد راسخی به تأثیر آنها بر زندگی انسانها داشتند.^۲

تمام این کارها کفر و گمراهی هستند و شیاطین انس و جن بندگان خدا را با آن گمراه کرده‌اند.

پژوهشگران در میان آثار ملت‌های گذشته، آثار زیادی را از شهر بابل کشف کرده‌اند. «و سنگ نوشته‌ها و نقش و نگارهایی که بابلیان و آشوریان بر جای گذاشته‌اند و نیز لوحه‌هایی که با خط میخی نوشته شده‌اند بیانگر این نکته هستند که جادو بیشترین بهره را از این سنگ نوشته‌ها و نقش و نگارها داشته است».

۱- در مورد این نقل قول‌ها به کتاب «أحكام القرآن» ابوبکر رازی (۴۴/۱-۴۵) نگاه کن و اگر می‌خواهی مطالب بیشتری را در مورد صابئیان یاد بگیری به کتاب «الملل و النحل» شهرستانی (۴۹۰۵/۲) مراجعه کن.

۲- محمد محمد جعفر، السحر: ص (۱۳)

با این آثار چنین استدلال کرده‌اند که ترس از جن و شیاطین یک پدیده‌ی اساسی در دیانت بابلیان و آشوریان بوده و زندگی روزانه‌ی آنان متأثر از سحر بوده است.

شهر قدیمی «اور» -یکی از مراکز قدیمی فرهنگ و تمدن سومری- از اماکن مهم جادو و جادوگری به شمار می‌آید و کتاب‌های قدیمی سومریان مملو از موضوعات سحرآمیزی همچون سروده‌ها، طلسم‌ها و افسون‌ها ست.

آشور بانیپال پادشاه آشوری از سال ۶۲۶ تا ۶۶۸ قبل از میلاد بسیاری از متون دینی و جادوگری را در کتابخانه‌ی خود نگهداری کرده است. وی این متون را از معابد مختلف شهرهای قدیمی جمع‌آوری کرده است. بیشتر این متون با زبان سومری نوشته شده‌اند.^۱ پژوهشگران، کتاب‌ها و متون سحرآمیز بابلیان را به سه مجموعه‌ی اصلی تقسیم کرده‌اند:

۱- متون اخترشناسی، در این متون ذکر شده است که این ستارگان خدایان مردم هستند و بر زندگی، کردار و سرنوشت آنان تأثیر می‌گذارند.

۲- لوحه‌های مخصوص برخی از وسایلی که در امر کاهنی و غیب‌گویی به کار می‌روند.

۳- طلسم‌ها و افسون‌هایی که برای دفع شر سحر سیاه و دور کردن ارواح خبیثه‌ای که وارد بدن انسان‌ها و موجب بیماری آن‌ها می‌شدند، بکار می‌رفت، چون اعتقاد داشتند که علت اصلی بیماری، روی آوردن به شیاطین و ارواح خبیثه است و جهت شفا یافتن شخصی از بیماری باید این ارواح از بدن او دفع شوند.^۲

اهل بابل معتقد بودند که ارواح خبیث مسئول حوادثی از قبیل: زلزله، آتش‌فشانی، طوفان و سیل ویرانگری که گاهی در جهان اتفاق می‌افتند، هستند؛ از این روی بکارگیری این افسون‌ها را ضروری می‌دانستند تا از بیهوده بودن این ارواح خبیث با نظام حاکم بر هستی جلوگیری کنند. این افسون‌ها در لوحه‌های مختلفی مرتب می‌شدند که هر کدام از آن‌ها برای جلوگیری از یکی از حوادث مذکور مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۱- احمد ششتناوی، فنون السحر: ص (۱۰)

۲- همان، ص (۱۲)

کلدانیان پس از سر بریدن پرندگان از خون آنها برای جادوگری استفاده می‌کردند، از این رو به پرندگان توجه ویژه‌ای داشتند و خوراک مخصوصی به آنها می‌دادند و هرگز از گوشت آنها نمی‌خوردند.^۱

آیا نمی‌بینی که جادو چگونه این اقوام را در گمراهی بزرگ و شرارتی فراگیر فرو برده است؟

یکی از موارد نغز و جالبی که در مورد جادو کردن با خون پرندگان روایت شده مربوط به زمان رویارویی لشکر کلدانیان به رهبری «فلامینوس» با لشکر قرطاجیان به فرماندهی «هانپال» است که «فلامینوس» به رئیس جادوگران خود دستور داد پرنده‌ای را ذبح کند و با آن چنان جادو کند که شکست دشمنانش را تضمین نماید.

هنگامی که جادوگر به طرف پرنده‌ی مورد نظر رفت و قبل از ذبح به او غذا داد تا سحر خود را بر روی آن انجام دهد، پرنده از خوردن آن غذا خودداری کرد و جادوگر، این امر را دلیلی بر شکست فرماندهی خود شمرد و به سوی او برگشت و او را از هر حمله‌ای به سوی دشمنانش در آن روز برحذر نمود، ولی فرمانده «فلامینوس» از سخن جادوگر خندید و از او پرسید: اگر پرنده امروز و فردا و برای مدتی طولانی از خوردن غذا خودداری کند، چه باید کرد؟ جادوگر در پاسخ گفت: فرمانده باید منتظر بماند.

ولی فرمانده اندرز و توصیه‌ی جادوگر خود را مورد ریشخند قرار داد و به او دستور داد که فوراً پرنده را ذبح کند و سحر خود را انجام دهد، ولی جادوگر از اجرای این دستور سر باز زد و بلافاصله کشته شد.

«فلامینوس» فرمان حمله به قرطاجیان را صادر کرد و جنگ در اطراف دریاچه‌ی «تراسمین» در گرفت که «فلامینوس» و پانزده تن از لشکریان او کشته شدند.

آیا کم عقل‌تر و پست‌تر از این‌ها را دیده‌ای که معتقدند پرندگان از غیب آگاهی دارند و احکام خود را بر این کارهای بیهوده پایه‌گذاری می‌کنند.

جصاص می‌گوید: گمراهی بندگی این سیارات هفتگانه به اهل بابل اختصاص نداشت، بلکه در عراق، شام، مصر و روم تا روزگار «بیوراسب» که عرب‌ها او را

«ضحاک» می‌نامند، رایج بوده است. «فریدون» که اهل «دنباوند»^۱ بود، زمانی که مردم علیه ضحاک شورش کردند، نامه‌ای به طرفداران خود نوشت (و آنان را به کمک طلپید) و برای فروپاشی حکومت ضحاک داستان‌های مفصلی است:

ابن کثیر می‌گوید: کسانی که شهر دمشق را آباد کردند، چنین دیدگاهی داشتند و به قطب شمال روی می‌کردند و با کردار و گفتار مختلف، این سیارات هفتگانه را پرستش می‌کردند و برای آن‌ها جشن و قربانی برپا می‌کردند و بر هر یک از دروازه‌های هفتگانه ی قدیمی شهر دمشق هیکلی برای یکی از این سیارات وجود داشت.^۲

تمام این امور گمراهی بزرگی هستند که بندگان با آن گمراه شده‌اند.

۲- سحر نزد ایرانیان

جصاص می‌گوید: ایرانیان در آغاز یکتا پرست بودند و زمانی که پادشاهان ایرانی بر شهر بابل مسلط شدند، به منظور کسب ثواب به کشتن جادوگران اقدام نمودند. ایرانیان بر این آیین بودند تا زمانی که آتش‌پرستی در میان آنان به وجود آمد.^۳

مورخان می‌گویند: رستم فرمانده ی بزرگ ایرانی یک شخص فالگیر بود و به ستارگان نگاه می‌کرد، وی در زمینه‌ی پیدایش مسلمانان و پیروز شدن آنان بر اخترشناسی تکیه کرد، و همین امر یکی از دلایلی بود که وی حدود چهار ماه رویارویی با مسلمانان در جنگ قادسیه را به تأخیر انداخت.^۴

مورخان می‌گویند: پرچم کسری موسوم به «درفش کاویانی» زیر نظر جادوگران و طبق معتقدات وفق مثنوی عددی^۵ و به شکل‌های فلکی خاصی زرانمود شده بود و هدف از آن

۱- شاید منظور دماوند باشد.

۲- البدایه والنهایه (۱/۱۴۰)

۳- جصاص، أحكام القرآن (۱/۴۴)

۴- ابن کثیر، البدایه والنهایه (۷/۳۸)

۵- «وفق مثنوی عددی» عبارت مربعی است که به صد خانه تقسیم شده است، هر ضلع آن شامل ده خانه می‌شود. سازندگان آن بر این باورند که اگر ممکن شود اعداد یک تا صد به هر ترتیبی که باشد در این مربع نوشته شوند بطوری که اعداد هر ضلع از اضلاع دهگانه افقی و عمودی مساوی مجموع اعدادی باشند که دو قطر آن از آن تشکیل شده‌اند بطوری که هیچ

استمرار پیروزی ایرانیان در تمام جنگ‌هایی بود که علیه همسایگان و دشمنان خود شعله‌ور می‌ساختند.

این پرچم در جنگ قادسیه که رستم در آن کشته شد و ایرانیان شکست خوردند تکه تکه شد در حالی که ایرانیان معتقد بودند که تمام پیروزی‌هایی که در طول تاریخ خود به دست آورده بودند به این پرچم بر می‌گردد، ولی هنگامی که مسلمانان با دین خدا و پرچم حق آمدند، سحر آنان باطل شد و پرچم کفر بر زمین افتاد و سحر هیچ مشکلی از ایرانیان را حل نکرد.^۱

۳- سحر نزد مصریان

یکی از ملت‌هایی که در تاریخ به جادوگری شهرت داشته‌اند، قبطیان مصر بودند «و دست‌نوشته‌های قدیمی مصر که بر کاغذ پاپیروس یافت شدند، نشان می‌دهند که جادو در میان تمام طوایف مصر از جایگاه والایی برخوردار بوده است تا جایی که مراسمی برای آن ترتیب می‌دادند و وظایفی را در قبال آن مشخص می‌کردند که عالمان دینی آنان عهده‌دار آن می‌شدند».

این دست‌نوشته‌ها بیانگر این نکته اند که گاهی مصریان به منظور غافلگیر کردن خدایان خود، افسون‌های شرک‌آلودی را می‌خواندند تا خدایان بتوانند بر چیز مورد نظر آنان اثر داشته باشند، و گاهی هم جهت دفع بیماری‌ها نسخه‌های پزشکی را با طلسم‌ها و افسون‌ها آمیخته می‌کردند.

مصریان قدیم بدن انسان را به اعضای مختلف تقسیم می‌کردند و معتقد بودند که هر یک از این اعضا تحت تأثیر یکی از خدایان قرار دارند و جدولی را برای روزهای با برکت و نحس ترسیم کرده بودند و می‌گفتند: در روز نوزدهم ماه «هاتور» عبور از رودخانه‌ی نیل جایز نیست، و نیز معتقد بودند که اگر کودکی در ماه «بابه» به دنیا بیاید،

عددی دو بار تکرار نشود، و این مربع در لوحی طلا هنگام وارد شدن خورشید به برج حوت یا قوس رسم شود، هر کس این لوح را حمل کند به بیشتر آرزوهای خود می‌رسد.

۱- محمد محمد جعفر، السحر، ص (۱۱)

محکوم به قتل خواهد شد».^۱

یکی از بزرگترین پادشاهان مصر که در واپسین روزگار مصریان قدیم بر آنان حکومت می‌کرد جادوگری ماهر بنام «نیکتانیس» که تا سال ۳۵۸ قبل از میلاد حکومت او ادامه داشت.^۲

قرافی در کتاب «الفروق» می‌گوید: «قبطیان در زمان «دلوکا» پادشاه مصر بعد از فرعون، در معابد سحر انجام می‌دادند^۳ و لشکریان دنیا را به تصویر می‌کشیدند در حالی که چشمانشان را بیرون می‌آوردند و گردن‌هایشان را می‌زدند. هر لشکری که قصد حمله به آنان را داشت از دیدن این تصاویر به وحشت می‌افتاد و ازیورش به آنان خودداری می‌کرد. بدین ترتیب پس از غرق شدن فرعون و لشکریانش، زنان مدت ششصد سال بر قبطیان پادشاهی و فرمانروایی می‌کردند.

جادوگران مصر دارای معادلات جبری و مجموعه‌های حسابی و فلکی و رموز و کلمات مبهمی بودند که هنگام سحر کردن از آن‌ها استفاده می‌کردند. کاهن قبل از آنکه به اعمال سحرآمیز بپردازد، به مدت نه روز در عبادتگاهش خلوت می‌کرد و در این مدت محل و لباس‌های روزانه‌ی خود را پاک می‌کرد و غذای مخصوصی می‌خورد و ریاضت‌های دینی سختی را انجام می‌داد. پس از پایان یافتن این نه روز، دهان خود را با نترون می‌شست و با رنگ سبز تصویر یک پر کوچک را بر زبان خود رسم می‌کرد. این تصویر از نظر آنان بیانگر راستی و حقیقت بود. سپس دایره‌ی بزرگی را به رنگ روزی که سحر را در آن شروع می‌کرد می‌کشید و در اطراف آن از داخل و خارج علامت‌ها و رمزهای سحرآمیزی را رسم می‌کرد و پس از آن کار خود را آغاز می‌کرد.^۴

جادوگران هنگام تجهیز مردگان جهت انتقال به جهان آخرت جادو می‌کردند و از نظر مصریان قدیمی عملیات مومیایی و دفن کردن، ارتباط نزدیکی با سحروجادو داشت.

۱- دایرة المعارف قرن بیستم (۶۴/۵) «هاتور» و «بابه» از ماه‌های مصری قدیم هستند.

۲- محمد محمد جعفر، السحر ص (۱۵)

۳- هر روستایی در مصر دارای معبدی بود که کاهنی بر روی یک صندلی طلایی در آن می‌نشست. (نگا: نهاییه الأرب فی فنون الأدب نویری (۳۹۴/۱)

۴- محمد محمد جعفر، السحر ص (۱۹)

هنگام مومیایی کردن، طلسم‌ها، افسون‌ها و عبارت‌های سحرآمیز مخصوصی را می‌خواندند که بدون آن‌ها، مومیایی کردن آنطور که شایسته است انجام نمی‌گرفت.

علاوه بر این، کتیبه‌های بدست آمده در «اهرام» که به زبان هیروگلیفی نوشته شدند و قدیمی‌ترین آثار فکری انسان به شمار می‌آیند، شامل آثار واضحی از سحر هستند، و حتی برخی از باستان‌شناسان این کتیبه‌ها را مجموعه‌ای از افسون‌ها و رموز سحری برشمردند.

پژوهشگران باستان‌شناسی تاکید می‌کنند که مناظر و تصاویر کشیده شده بر دیواره‌ی قبرهای قدیمی مصر، دارای انگیزه‌های سحرآمیزی بوده‌اند، زیرا که هدف از آنها تحقق یافتن محتویات آن‌ها در زندگی اخروی بوده است.

در دوره‌ی امپراتوری قدیم مصر نامه‌ی مشهور مردگان مجموعه‌ای از تصاویر سحرآمیز و افسون و طلسم‌هایی بود که مردگان هنگام انتقال به جهان آخرت آن را مورد استفاده قرار می‌دادند.

زندگی روزمره‌ی مصریان قدیم را نیز سحر و جادو فرا گرفته بود تا جایی که آنان غذای خود را آماده نمی‌کردند و به مسافرت نمی‌رفتند مگر پس از خواندن افسون‌ها و صیغه‌های سحرآمیز مخصوصی. جادوگری در دولت‌های میانی و جدید بیشتر از دولت‌های قدیمی مصر رایج بود، زیرا بیشتر آثار و کتیبه‌های کشف شده‌ی حاوی سحر در دوران دو دولت میانی و جدید بود.

مصر قدیم جایگاه فنون و صنایع مختلف بوده است به گونه‌ای که تاریخ آنها بیانگر این نکته است که هیچ کدام از کارهای صنعتی و شیمیایی آنان انجام نمی‌شد مگر همراه با (گفتن) کلماتی دینی و تعبیری سحرآمیز که برای موفقیت در این کارها لازم و ضروری بودند.^۱

جادوگران مصر در زمینه‌ی سحر به جایگاه والایی رسیده بودند، زیرا ملت‌های دیگر مثل یونانیان، رومیان و غیره بر این باور بودند که جادوگران مصر از جادوگران دیگر ممالک شرقی پیشرفته‌تراند، و ساحران سرزمین‌های همجوار مصر تلاش می‌کردند که از جادوگران مصر تقلید کنند.^۲

۱- احمد شستناوی، فنون السحر ص (۲۵)

۲- همان، ص (۲۹)

کسی که از جایگاه سحر و جادو نزد مصریان قدیم آگاهی داشته باشد، به جنایت سحر بر زندگی انسان در طول تاریخ پی می‌برد و انسان مسلمانی که این گمراهی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، راهی ندارد جز اینکه بگوید: سپاس و ستایش سزاوار خدایی است که نعمت اسلام را به ما ارزانی داشت.

رویارویی موسی و جادوگران

خداوند متعال در قرآن کریم که هرگز باطل به آن راه نمی‌یابد از آنچه بین حضرت موسی علیه السلام و جادوگران ماهر مصر اتفاق افتاد ما را باخبر نموده است.

خداوند حضرت موسی علیه السلام را به سوی فرعون و اشراف و بزرگان او فرستاد تا آنان را به سوی ایمان به خدا دعوت کند. خداوند همراه با موسی علیه السلام نشانه‌های آشکاری را فرستاد که بیانگر راستگویی وی باشند، یکی از بزرگترین این نشانه‌ها عصایی بود که وقتی حضرت موسی علیه السلام آن را می‌انداخت به اژدهای بزرگی تبدیل می‌شد. هنگامی که فرعون حضرت موسی علیه السلام را تکذیب کرد و از او نشانه‌ای خواست که بیانگر راستگویی او باشد، حضرت موسی علیه السلام این نشانه‌ی بزرگ را به او نشان داد. ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ [اعراف: ۱۰۷]

«پس موسی عصای خود را انداخت و بناگاه به صورت اژدهای آشکاری در آمد». فرعون و اشرافش خواستند با سحر جادوگران خود که در آن روزگار از جایگاه والایی برخوردار بود، با این معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام مبارزه کنند و آن را باطل نمایند، به همین منظور جادوگران را از تمام نقاط مصر جمع کردند.

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۖ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَوَدَّ أَنْ يُسَبِّحَهُ بِحَمْدِ رَبِّهِ ۚ وَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْيَمِينِ ۚ﴾ ﴿يَا ثَمُودُ ۖ إِنَّا بِمَا عَمِلْتُمْ أَشْفَقُونَ ۚ﴾ ﴿فَالْمَدَّانِ حَشِرِينَ ۚ﴾ ﴿يَا ثَمُودُ ۖ إِنَّا بِمَا عَمِلْتُمْ أَشْفَقُونَ ۚ﴾ [اعراف: ۱۰۹-۱۱۲]

«اشراف قوم فرعون گفتند: به راستی این ساحر ماهری است. او می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، چه نظر می‌دهید؟ (اشراف به فرعون) گفتند: او و برادرش را به تأخیر بینداز و (مأمورانی را) به شهرها بفرست تا (جادوگران مجرب را) جمع کنند، تا

همه‌ی ساحران ماهر را نزد تو بیاورند». حضرت موسی روز عید را موعد رویارویی قرار داد.

﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾ فَلْنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ ۖ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ، نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِّرَ النَّاسُ صُحُفِي ﴿٥٩﴾﴾ [طه: ۵۷-۵۹]

«(فرعون) گفت: ای موسی! آیا آمده‌ای که با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟ همانا ما هم سحری مانند سحر تو برای تو می‌آوریم، پس موعدی را میان ما و خود معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، وعده‌گاه ما (باید) مکانی صاف و مسطح باشد، (موسی) گفت: موعد ما روز جشن زینت باشد و باید مردم در هنگام چاشتگاه گرد آورده شوند».

جادوگران از نقاط مختلف مصر گردآوری شدند و فرعون با اعطای پاداش و پست و مقام آنان را تشویق کرد تا در روز رویارویی هر چه در توان دارند انجام دهند. در این روز مردم هم از مناطق مختلف جمع‌آوری شدند.

﴿فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾ لَعَلَّنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا أَجْرٌ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَئِنِ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾﴾ [شعراء: ۳۸-۴۲]

«سرانجام ساحران برای روز موعود گردآورده شدند، و به مردم گفته شد: آیا شما هم گرد می‌آیید؟ تا اگر ساحران پیروز شدند، ما از آنان پیروی کنیم. هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداش بزرگی خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بلی و شما از مقربان خواهید بود».

حضرت موسی علیه السلام قبل از شروع مبارزه، جادوگران را نصیحت کرد و ساحران با هم به گفتگو پرداختند و در نهایت تصمیم گرفتند که مبارزه را ادامه دهند.

﴿قَالَ لَهُم مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى ﴿٦١﴾ فَتَنَزَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿٦٢﴾ قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا لِسِحْرِنِ يُرِيدَانِ أَنْ

يُخْرِجَاكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى ﴿٦٣﴾ فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى ﴿٦٤﴾ [طه: ۶۱-۶۴]

«موسی به ساحران گفت: وای بر شما! بر خدا دروغ نبندید که خدا شما را با عذاب (خود) نابود و ریشه کن خواهد ساخت، پس ساحران درباره‌ی کارهایشان به نزاع با یکدیگر پرداختند و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند. (ساحران) گفتند: همانا این دو نفر ساحرنده که می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند و آیین برتر شما را از بین ببرند، پس تمام مکر و کید خود را روی هم بریزید و یکپارچه بکار گیرید سپس همگی به یک صف درآیید. امروز کسی پیروز می‌گردد که بتواند برتری خود را نشان دهد».

ساحران اختیار (شروع مبارزه) را به موسی دادند و گفتند:

﴿إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ﴾ [اعراف: ۱۵]

«یا تو (عصای خود را) بینداز یا ما (ریسمان‌های خود را) می‌اندازیم».

حضرت موسی ترجیح داد که ساحران شروع کننده‌ی مبارزه باشند.

﴿قَالَ أَلْقُوا﴾ [اعراف: ۱۱۶]

«موسی گفت: شما (آنچه دارید) بیندازید».

﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ﴾ ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِجَابُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ

يُحِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ﴿٦٦﴾ [طه: ۶۵-۶۶]

«ساحران گفتند: ای موسی! یا شما (عصای خود را) می‌اندازی و یا ما اول (اسباب

جادوی خود را) بیندازیم. موسی گفت: بلکه شما اول بیندازید».

﴿فَلَمَّا أَلْقُوا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِطُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ

الْمُفْسِدِينَ﴾ ﴿٨١﴾ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾ [یونس: ۸۱-۸۲]

«هنگامی که ساحران (ریسمان‌های خود را) انداختند، موسی گفت: همانا آنچه ارائه

دادید سحر است و حتماً خداوند آن را باطل و نابود خواهد کرد، (چرا که) خدا کار

تباه‌کاران را شایسته نمی‌گرداند، خداوند با سخنان خود (که بر پیامبران نازل می‌کند) حق را پایدار می‌گرداند، اگر چه مجرمان نپسندند.

﴿ فَأَلْقُوا جِبَاهَهُمْ وَعَصِيَّتَهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴾ [شعراء: ۴۴]

«پس ساحران ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون سوگند که ما قطعاً پیروزیم».

در این هنگام ناگهان حضرت موسی لرزه بر اندام شد و زبان حاضران از سخن گفتن بند شد، جادوگران چشمان حاضران را سحر کردند و به آنان چنان وانمود شد که گویی این ریسمان‌ها و عصاهای انداخته شده مارهایی هستند که بر زمین راه می‌روند.

﴿ قَالَ بَلْ أَلْقَوْا فَإِذَا جِبَاهُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُا تَسْعَى ﴾ [طه: ۶۶]

«موسی گفت: بلکه شما اول بیندازید، (آنان ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند و موسی) چنین به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان بناگاه ریسمان‌ها و عصاهای آنان (مار شده‌اند و) تند راه می‌روند».

﴿ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴾ [اعراف: ۱۱۶]

«موسی گفت: شما بیندازید پس هنگامی که (وسایل جادوگری خود را) انداختند، مردم را چشم‌بندی کردند و آنان را به هراس انداختند و سحر بزرگی را انجام دادند».

﴿ فَأَوْحَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى ﴾ [طه: ۶۷]

«پس موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد».

در این هنگام وحی الهی نازل شد تا موسی را استقامت و ثابت قدم بگرداند و کار آنان را ناچیز جلوه دهد و به او مژده ی پیروزی بدهد.

﴿ فَأَوْحَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى ﴿٦٧﴾ فَلَمَّا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ

تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَى ﴿٦٩﴾ ﴾ [طه: ۶۷-۶۹]

«پس موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد، گفتیم: مترس! همانا تو برتری، و آنچه در دست راست داری بینداز که همه‌ی ساخته‌های (مزورانه‌ی) آنان را به سرعت می‌بلعد، چرا که کارهایی که انجام داده‌اند نیرنگ ساحر است، و ساحر هر کجا برود پیروز و رستگار نمی‌شود».

موسی آنچه در دست راست خود داشت انداخت (و به ازدهایی تبدیل شد) و به سوی ساخته‌های آنان رفت و تمام ریسمان‌ها و عصاها را یکی پس از دیگری بلعید. رویداد ترسناکی بود و جادوگران درمقابل پروردگار جهانیان به سجده افتادند و در برابر جمعیت بزرگی که برای تماشای آن مبارزه آمده بودند، اعلام کردند که آنچه موسی آورده است یک معجزه‌ی الهی است.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَّ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾ فَغَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ ﴿١١٩﴾ وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجْدِينَ ﴿١٢٠﴾ قَالُوا ءَأَمْنًا رَبِّ الْأَعْلَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٢﴾﴾ [اعراف: ۱۱۷-۱۲۲]

«به موسی وحی کردیم که عصای خود را بینداز. ناگهان (به صورت ازدهایی در آمد و) به سرعت آنچه را به هم می‌بافتند بلعید. پس حق ثابت شد و آنچه آنان انجام می‌دادند باطل گردید. در آنجا (فرعون و فرعونیان) شکست خوردند و خوار و ذلیل برگشتند، و ساحران به سجده افتادند، گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون».

خداوند در جای دیگری فرموده است:

﴿وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿٦٩﴾﴾ فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجْدًا قَالُوا ءَأَمْنًا رَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾﴾ [طه: ۶۹-۷۰]

«و آنچه را که در دست راست داری بیفکن که همه‌ی ساخته‌های (مزورانه) آنان را به سرعت می‌بلعد، چرا که کارهایی که انجام داده‌اند نیرنگ است و ساحر هر کجا برود پیروز نمی‌شود، پس ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم».

ابن کثیر می‌گوید: «هنگامی که موسی عصای خود را انداخت، به اژدهایی بزرگ و ترسناک تبدیل شد، طوری که مردم از آن کناره گرفتند و به سرعت فرار کردند و از آن جای دور شدند. آن اژدها به سوی ریسمان‌ها و عصاهایی که جادوگران انداخته بودند رفت و به سرعت همه‌ی آن‌ها را یکی پس از دیگری بلعید در حالی که مردم از مشاهده‌ی آن شگفت زده شده بودند.

اما جادوگران چیزی را مشاهده کردند که آنان را وحشت زده و حیران نمود و از چیزی باخبر شدند که به قلب‌شان هم خطور نمی‌کرد و در واقع کار و حرفه‌ی آنان نبود. در این هنگام با توجه به علم و شناختی که داشتند، یقین پیدا کردند که این کار سحر، شعبده‌بازی، نیرنگ، خیال، دروغ، بهتان و گمراهی نیست، بلکه حقیقتی است که هیچ کس توان انجام آن را ندارد بجز پروردگار برحق که موسی را مبعوث و با حق تأیید کرد. خداوند پرده‌ی غفلت را از دل‌های آنان برداشت، و آن‌ها را با نور هدایت روشن گردانید، و سنگدلی را از آنان دور نمود و سرانجام آنان به سوی پروردگار خود توبه کردند و در مقابل او به سجده افتادند»^۱.

۴- سحر نزد ساکنان هند

در هند دین و جادوگری با هم آمیخته شده بودند، نه تنها به خاطر محافظت از شیطانی که انسان را با شهوات می‌فریبد، بلکه جهت تسلط بر خدایان از طریق ریاضت، تنگدستی، قربانی کردن و...

هنگامی که دین بودایی که اصلاح دین برهمایی است آمد، سحر را حذف نکرد، بلکه آن را مورد تأیید قرار داد و هنوز هم جادوگری در تبت و چین از جایگاه والایی برخوردار است»^۲.

کافی است که بدانیم یکی از اسفار چهارگانه‌ی کتاب «ویدا» یعنی سفر «اترافا» به شناخت افسون و سحر اختصاص دارد.

۱- ابن کثیر، البدایه و النهایه: (۲۵۶/۱)

۲- دایرة المعارف قرن بیستم: (۶۵/۵)

«ویدا» کتاب مقدس هندوان است و این کتاب در طی چندین نسل به تکامل رسیده است و امروزه بجز چهار سفر آن باقی نمانده‌اند. کسی که وضعیت کنونی هند را مورد بررسی قرار دهد، به تصویر گذشته‌ی هند هم پی می‌برد. (امروزه) تعداد ساحران، کاهنان، فالگیران و پرورش دهندگان مار در هند به میلیون‌ها نفر می‌رسد.

اما برهمنیان که معتقدند جهان از فرمانروا و معبود آنان «براهما» نشأت گرفته است، با وجودی که سحر و هر آیینی که آن را مورد تأیید قرار دهد را مورد تمسخر قرار داده اند، ولی تاکنون هیچ مقاومتی در برابر آن انجام نداده و آن را نکوهش نکرده اند.

هندیان معتقد بودند که ستارگان تأثیر زیادی بر انسان دارند و جادوگران و منجمان هندی مدعی بودند که از غیب آگاهی دارند و در مقابل پاداش ناچیزی، مردم را از غیب باخبر می‌کنند، و می‌توانند با شری که در شیاطین و مارها نهفته است مبارزه نمایند.

جادوگران هندی همچنین بر این باور بودند که می‌توانند شیاطین را بر دشمنان کسانی که از آنان یاری می‌جویند یا مالی به آنان پرداخت می‌کنند مسلط نمایند همانطور که می‌توانند خود آن دشمنان را هم دفع نمایند.

همچنین بر این باور بودند که می‌توانند شادابی را در انسان تجدید کنند و هر انسانی را عاشق انسان دیگر نمایند.

اگر کتاب‌های پزشکی قدیم هندی را مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که در تمام مباحث خود از قبیل دردها و بیماری‌ها ویا درمان و علاج در مورد سحر و جادو به کثرت بحث شده است.^۱

۵- سحر در سرزمین یونان

«سحر نزد یونانیان از جایگاه والایی برخوردار بود و یونانیان هم مانند دیگر جوامع بشری به افسون و طلسم و تأثیر ارواح بد و غیره معتقد بودند».^۲

«در آغاز عصر نهضت و روشنگری که دانشمندان میراث کهن یونان و روم را مورد نقد و بررسی قرار دادند، براین باور بودند که جامعه‌ی یونان در مقایسه با دیگر جوامع با

۱- مراجعه کن به: ویل دورانت، قصه الحضاره (۲۶۷، ۳۸۳، ۲۴۲، ۲۳۵، ۲۲۱)

۲- دایرة المعارف قرن بیستم: (۶۵/۵)

سحر و جادو فاصله ی زیاد داشته است، چون جامعه‌ای که امثال ارسطو، افلاطون، اکسینیفون و اربیدس را پرورش داده است امکان ندارد که شیفته‌ی هنری همچون جادوگری شود که جزو هنرهای زیبا به شمار نمی‌آید.

با وجود این، این دیدگاه که معتقد به تبرئه‌ی یونان باستان از سحر و جادوگری است نتوانسته است از نقد جدید هنر و فلسفه‌ی یونان در امان بماند، زیرا امروزه هر پژوهشگری می‌تواند آثار سحر را در دین، تاریخ و ادبیات یونانی که پر از رموز و کنایه‌های سحرآمیز است، پیدا کند. اسطوره‌های یونانی مملو از کارهای سحرآمیز شگفت‌انگیزی هستند که موجودات را از وضعیتی به وضعیتی دیگر منتقل می‌کنند، همچنین در این اسطوره‌ها اخبار سحرآمیز و موجودات شگفت‌انگیز وجود دارند که از ویژگی‌های انسان و حیوان برخوردارند.

اسبرطی‌ها که با قانون و نظام آموزشی خود فلاسفه را به شگفتی واداشته‌اند، زندگی روزانه‌شان در واقع همچون زندگی صحرانشینانی است که مراسم و شعایی که ارتباط نزدیکی با سحر دارند را، انجام می‌دهند.

مورخ مشهور یونانی «هیرودتس» که به پدر علم تاریخ معروف است به تدوین داستان‌ها و روایت‌های مربوط به پیشگویی‌های شگفت‌انگیز و صداهایی که از درون زمین یا آسمان‌ها بر می‌خیزند علاقه ی ویژه ای داشت و جادوگران آنطور که می‌خواستند و دوست داشتند آن‌ها را تفسیر می‌کردند. بنابراین تاریخ مشهور او مملو از این داستان‌ها و شگفتی‌ها است همانگونه که در کتاب‌های «اکسینیفون» اخبار قربانی‌ها، پیشگویی‌ها و خواب و رؤیاها و نیکی‌ها و بدی‌هایی وجود دارد که در آن‌ها نهفته اند.

بیان این شگفتی‌ها و پیشگویی‌ها به نویسندگان عادی یونانی بسنده نمی‌شود، بلکه حتی نویسندگان دیگری مثل «افلاطون» که به حکمت و فلسفه آشنایی داشتند و یا مثل «اربیدس» که در ادبیات شهرت داشته‌اند، افسون‌ها، طلسم‌ها، نوشیدنی‌ها و اعمال سحرآمیز دیگری را یادآور شده اند که بوجود آورنده ی عشق و شیدایی هستند.

اگر تمام این شواهد ذکر شده در کتاب‌های تاریخ، ادبیات و فلسفه را در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که یونانیان هم در زمینه‌ی سحر و جادو کمتر از دیگر جوامع قدیم نبودند و سحر یکی از عناصر مهم تمدن یونان بوده است.

آنچه جای شگفتی است این است که علم اخترشناسی و دیگر علوم غیبی به شکل پیشرفته در یونان ظهور پیدا نکردند مگر در دروهی «هلینی» که در آن تمدن یونان به اوج خود رسیده بود. در برخی روایات آمده است که شخصی به نام «اوثانسی» در زمان جنگ‌های ایران و یونان، فنون جادوگری را بعنوان پیشرفته‌ترین روش وارد یونان کرد، و این از نظر یونانیان چیز جدیدی نبود، بلکه پیشرفته‌ترین فنون جادوگری آن زمان بودند که یونانیان انجام می‌دادند.

جادو فلسفه ی یونان را فرا گرفته بود. «زیلر» که یکی از عمیق‌ترین و دقیق‌ترین کسانی است که آثاری در زمینه‌ی فلسفه‌ی یونان تألیف کرده است می‌گوید: فیلسوف «امبیدوقلیس» معتقد بود که خود قادر به انجام دادن سحر است. از آثار ایشان نیز می‌توان به این نکته پی برد، وی در آثارش گفته است که می‌تواند پیری و بیماری را درمان کند، طوفان‌ها را برانگیزد یا آرام کند، باران را فرود بیاورد یا متوقف کند و حتی ادعا کرده است که می‌تواند مردگان را زنده نماید.

افلاطون در کتاب‌های فلسفی بویژه در قوانین خود درباره ی سحر و جادو سخن گفته است. او می‌گوید: پزشکان، پیامبران و منجمان تنها کسانی هستند که می‌توانند به طبیعت سحرآمیز و مجسمه‌های مومیایی پی ببرند. چون مردم دیگر نسبت به این اشیا شناخت یقینی ندارند، نسبت به آن‌ها بی توجه هستند و آن‌ها را کوچک می‌شمارند.

افلاطون همچنین اعتراف می‌کند که هیچ فایده‌ای در قانع کردن بیشتر مردم به حقیقت این اشیا وجود ندارد و لازم است که قوانینی جهت مبارزه با سحر و پیشگویی تدوین شود.

ظاهراً دیدگاه‌های افلاطون درباره‌ی طبیعت از عقایدی که از مجوسیان مشرق زمین گرفته شده است و یا از عقایدی که نسبت به علم با سحر ارتباط بیشتری دارد، اشباع شده است و با علم اخترشناسی همخوانی دارد. وی به اشیا مادی ویژگی انسانی می‌دهد و ویژگی‌های روحی و مادی را در هم می‌آمیزد.

افلاطون تلاش می‌کند که تفسیری طبیعی یا عقلانی از سحر و جادو ارائه دهد. مثلاً وی در مورد منجمی از طریق کبد می‌گوید: کبد منزله‌ی آینه‌ای است که اندیشه‌ها و صورت نفس انسان را منعکس می‌کند. افلاطون از عشق سازگار و عشق ناسازگار بین

عناصر سخن می‌گوید و بر این باور است که عشق سازگار سرچشمه‌ی سلامتی و حاصل خیزی گیاهان، حیوانات و انسان است در حالی که عشق ناسازگار علت طاعون‌ها و بیماری‌ها است و بررسی و شناخت این دو نوع عشق و ارتباط آن‌ها با گردش اجرام آسمانی و تغییر فصل‌های سال، علم فلکیات یا اخترشناسی نامیده می‌شود و اساس قانون این علم تسلط ستارگان بر مخلوقات دنیاست.^۱

۶- سحر نزد یهودیان و مسیحیان

تمام شریعت‌هایی که خداوند نازل کرده است، سحر را انکار کرده و به مبارزه با ساحران دستور داده‌اند، زیرا که سحر با حقیقتی که خداوند نازل کرده است در تضاد است، خداوند مردم را دعوت می‌دهد به اینکه به خدا ایمان بیاورند، و تنها او را بندگی کنند، و کسی را با او شریک قرار ندهند و تنها بر او توکل کنند و به او پناه ببرند در حالی که سحر و جادو بندگان خدا را بنده‌ی غیرخدا قرار می‌دهد و دل و روی آنان را به سوی شیاطین، ستارگان، خورشید، ماه و انسان‌ها بر می‌گرداند.

تورات به بنی اسرائیل دستور داده است که جادوگران را بکشند. در تورات آمده است: «به هیچ ساحری اجازه ندهید که زندگی کند».^۲

تورات همچنین مبارزه‌ی بین موسی و ساحران و چگونگی پیروزی موسی بر جادوگران را یاد آور شده و گفته است: «هارون در مقابل فرعون و بردگان او عصایش را انداخت و به اژدهایی تبدیل شد. فرعون هم حکمان و جادوگران را فرا خواند و هر یک از ساحران مصر عصای خود را انداخت و به اژدهایی تبدیل شد ولی عصای هارون تمام عصاهای آنان را بلعید».^۳

پژوهشگران تاریخ یهود می‌دانند که یهودیان از مسیر خود منحرف شده و بسیاری از آنان سحر را یاد گرفته و آن را انجام داده‌اند و این امر را نه تنها عموم آنان فرا گرفته

۱- احمد شتتاوی، فنون السحر: ص(۱۷-۲۱) با کمی تصرف و اختصار.

۲- سفر خروج، اصحاح بیست و دوم، پاراگراف (۱۸)

۳- سفر خروج، اصحاح هفتم، پاراگراف (۱۰-۱۲) در اینجا خواننده باید به تحریفی که در متن تورات روی داده است توجه کند، چون عصای موسی بوده نه عصای هارون، و آنکه عصا را انداخته است موسی بوده است نه هارون. و این تحریف با توجه به قرآن کریم معلوم می‌شود.

بودند بلکه به علما و اندیشمندان آنان هم سرایت کرده بود.

تلمود اعتقاد راسخی دارد به اینکه اخترشناسی علمی است که در زندگی انسان تأثیرگذار است و ستاره از نظر نویسندگان تلمود انسان را باهوش و ثروتمند می‌سازد.

خاخام «شانینا» می‌گوید: «تأثیر ستارگان انسان را باهوش و ثروتمند می‌سازد و بنی اسرائیل تحت تأثیر ستارگان هستند».^۱

تلمود مملو از شعایر سحر، شعبده‌بازی و اخترشناسی است. یکی از خرافه‌های مربوط به سحر که در تلمود آمده است، این است که برخی از خاخام‌های یهودی می‌توانند انسان و الاغ را بیافرینند.

تلمود در این زمینه می‌گوید: یکی از خاخام‌های یهودی زنی را به الاغ ماده تبدیل کرد و سپس بر آن سوار شد و به بازار رفت، در آنجا خاخام دیگری آن را به صورت اصلیش برگرداند.

خاخام‌ها بر این باورند که حضرت ابراهیم علیه السلام اخترشناسی را می‌دانست و به فرزندان خود هدایایی داده بود که در آن‌ها نیروی سحر وجود داشت و گردنبندی بر گردن خود آویزان کرده بود که در وسط آن سنگی قرار داشت که هر کس به آن نگاه می‌کرد شفا می‌یافت.^۲

یهودیان چنان به سحر و جادو مشغول شدند که شریعت نازل شده از جانب خداوند را رها کردند و در تمام امور زندگی خود به سحر پناه بردند. خداوند در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝۱۰۱﴾ وَأَتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۖ ﴿ [بقره: ۱۰۱-۱۰۲]

۱- ظفر الإسلام خان، التلمود، ص (۷۴)

۲- همان، ص (۸۱)

«و هنگامی که فرستاده‌ای (به نام محمد) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، اگرچه با آنچه با خود داشتند مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویی آنان نمی دانند و به آنچه شیاطین (صفتان و گناه پیشگان) درباره‌ی سلطنت سلیمان می‌خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند در حالی که سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند و به مردم سحر می‌آموزند».

این آیه‌ی قرآن کریم بیان کننده‌ی مشغول بودن یهودیان با سحر می باشد. آنان کتاب خدا را انداختند و از آنچه شیاطین درباره‌ی سلطنت سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند و این همان سحری بود که شیاطین آن را آموزش می‌دادند.

یهودیان بر این باور بودند که پیامبر خدا، «سلیمان» جادوگر بوده است و بوسیله‌ی سحر، جن و انسان و پرندگان و باد برای او مسخر شده بودند. خداوند سلیمان را از این افترای یهودیان تبرئه می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند و به مردم سحر می‌آموزند».

قرآن کریم بسیاری از اخبار حضرت سلیمان را بیان نموده و به ما خبر داده است که حضرت سلیمان از پروردگار خود درخواست کرد که به او حکومت و سلطنتی بدهد که پس از او هیچ کس سزاوار آن نباشد، و خداوند دعای او را اجابت کرد.

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ [ص: ۳۵]

«سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطا بفرما که پس از من سزاوار هیچ کس نباشد. بی‌گمان تو بسیار بخشایشگری».

خداوند در بیان حکومتی که به سلیمان ارزانی نموده بود می‌فرماید:

﴿فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءَ حَيْثُ أَصَابَ﴾ (۳۶) ﴿وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ﴾ (۳۷) ﴿وَالْآخِرِينَ مُمْرِنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾ (۳۸) ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (۳۹) ﴿وَإِنَّ لَهُ، عِنْدَنَا لَإِزْفًا وَحُسْنَ﴾ [ص: ۳۶-۴۰]

«پس ما (دعای سلیمان را برآورده کردیم و) باد را تحت فرمان او در آوردیم، باد طبق فرمان او به هر کجا که می خواست، حرکت می کرد. و همه‌ی بناها و غواصان شیاطین را هم تحت فرمان او در آوردیم، و گروه دیگری از شیاطین را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم. (ما به او وحی کردیم که) این عطا و بخشش ما است. پس (به هر کس که می خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می خواهی) بازدار بدون هیچ گونه حساب و کتابی، و حتماً برای سلیمان نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیکو است».

خداوند در جاهای دیگری از قرآن هم از باد مسخر شده برای سلیمان به ما خبر داده و فرموده است:

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ﴾ [انبیاء: ۸۱]

«ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که آن را پرخیز و برکت ساخته بودیم. و ما به هر چیزی دانا و آگاه هستیم».

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوًّا شَرُّهُ زَوَّاحَهَا شَهْرٌ﴾ [سبأ: ۱۲]

«و برای سلیمان باد را مسخر کردیم که بامدادان مسیر یک ماه و شامگاهان مسیر یک ماه را می پیمود».

خداوند از مسخر گرداندن جن برای سلیمان و کارهایی که انجام می دادند نیز سخن گفته و فرموده است:

﴿وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۚ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحْرِبٍ وَتَمْثِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَتٍ﴾ [سبأ: ۱۲-۱۳]

«و گروهی از جنیان به اذن پروردگارشان نزد او کار می کردند، و اگر یکی از آنان از فرمان ما سرپیچی می کرد، از عذاب آتش سوزان بدو می چشانیدیم. آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، از قبیل پرستشگاه‌های عظیم، مجسمه‌ها، ظرف‌های بزرگ غذاخوری مانند حوض‌ها و دیگ‌های ثابت».

قرآن کریم به ما خبر داده که خداوند سخن گفتن پرندگان را به پیامبرش سلیمان یاد داده است:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَتَاءَتِيهَا النَّاسُ عِلْمَنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَخَيْرَ لِسُلَيْمَنَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَتَاءَتِيهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾ فَنَبَسَمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا ﴿﴾ [نمل: ۱۶-۱۹]

«سلیمان وارث (پدرش) داوود شد و گفت: ای مردم! به ما (درک) سخن پرندگان آموخته شده است، و به ما از همه‌ی چیزها داده شده است. همانا این فضیلت و لطف آشکاری است. لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او جمع‌آوری شدند و همه‌ی آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاه داشته شدند، تا رسیدند به دره‌ی مورچگان، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند شما را پایمال نکنند، پس سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید.»

کسی که در این آیات تأمل کند، به یقین می‌داند که آنچه به سلیمان داده شده، فضیلت و لطفی از جانب خداوند متعال بوده است، همانگونه که سلیمان بعد از آنکه کسی که علم و دانشی از کتاب داشت، تخت ملکه‌ی سبا را برای او آورد قبل از آنکه چشم بر هم زند، گفت:

﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ ﴿٤٠﴾﴾

«این فضل و لطف پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا ناسپاسی می‌کنم.»

سلیمان پس از آنکه سخن مورچه را فهمید گفت:

﴿وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدَتِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ ﴿١٩﴾﴾ [نمل: ۱۹]

«و گفت: پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آن‌ها راضی باشی».

بنابراین سلیمان پادشاه و پیامبر بوده نه جادوگر، ولی این افتراپی است که حتی پیامبران هم از آن نجات پیدا نکرده‌اند. متهم کردن سلیمان به جادوگری کمتر از متهم کردن او به عبادت کردن بتان از جانب یهودیان نیست. در تورات تحریف شده آمده است: «همسران سلیمان در زمان پیری او قلبش را به برخی از خدایان دیگر متمایل نمودند، و قلب او همچون قلب داوود به طور کامل با پروردگارش نبود، پس سلیمان به دنبال «عشتورت» الهه‌ی صیدونیان و «ملکوم» بت عمونیان رفت و در برابر چشمان پروردگار مرتکب بدی شد و همچون پدرش داود به طور کامل از پروردگارش پیروی نکرد. در این هنگام سلیمان هیکلی را برای «کמוש» بت موآبیان بر کوه مقابل اورشلیم و هیکلی را نیز برای «مولک» بت بنی عمون ساخت. سلیمان همچنین این کار را برای تمام زنان غریبه‌ی خود که برای خدایانشان آتش روشن می‌کردند و قربانی می‌نمودند، انجام داد، از این روی خداوند بر سلیمان خشم گرفت، چون دلش از خدای اسرائیل برگشته بود»^۱.

این چیزی است که تورات تحریف شده در مورد پیامبر خدا سلیمان گفته است، پس آیا بعید است که یهودیان در مورد سلیمان بگویند: سلیمان بوسیله‌ی سحر و جادو جن و انسان و پرندگان و باد را به تسخیر خود در آورده است؟!

با وجود اینکه نص صریح قرآن کریم حضرت سلیمان را از سحر تبرئه کرده است، در ذهن بسیاری از مردم از جمله برخی از منتسبان به اسلام همواره سحر دامنگیر این پیامبر گرامی الهی بوده است و سلیمان و سحر را ملازم همدیگر تلقی کرده‌اند به طوری که هیچ کدام از آن‌ها بدون دیگری تصور نمی‌شود.

کسی که این پدیده‌ی ظالمانه را مورد بررسی قرار دهد، درمی‌یابد که این دروغ و افترا نسبت به سلیمان پس از اسلام هم متوقف نشد، بلکه داستان‌ها و اسطوره‌های زیادی نظیر آنچه که در هزار و یک شب و کتاب‌های دیگر می‌بینم بر سیره‌ی آن حضرت افزوده شد و بسیاری از نویسندگان فارس و عرب و ترک مانند فردوسی، سعدالدین، اسحاق بن

۱- سفر ملوک اول، اصحاب یازدهم، پاراگراف (۴-۹)

ابراهیم، احمد کرمانی و شمس‌الدین سیواسی در بیان شگفتی‌های سلیمان مبالغه کردند و بسیاری از چیزهایی که حتی یهودیان هم از آن‌ها غفلت کرده بودند، را در کتاب‌های خود ذکر کردند. بدین ترتیب شخصیت سلیمان در کتاب‌های آنان یک شخصیت اسطوره‌ای بی‌نظیر بود که همانند آن در کتاب‌های ادبی و حتی اسطوره‌های هندی که بسیار تخیلی هستند نیز یافت نمی‌شود.^۱

انسانها در طول تاریخ کتاب‌های سحر را که آنان را برده‌ی شیاطین قرار داده و بین آنان و پروردگارشان مانع ایجاد کرده‌اند، مورد استفاده قرار داده و آن‌ها را به پیامبر خدا سلیمان نسبت داده‌اند در حالی که سلیمان از آن‌ها بری بوده است.

۷- سحر در اروپا

قبلاً بیان کردیم که یهودیان زمانی جادوگری را در اروپا منتشر کردند که در اسپانیای تحت سلطه‌ی مسلمانان اقامت کردند، زیرا یهودیان امنیت را در سایه‌ی حکومت عدل اسلامی یافتند و این فرصت را جهت پاشیدن زهر خود در مناطق مختلف اروپا غنیمت شمردند. «نقش بزرگی که جادو و جادوگران در حیات این ممالک بازی کرده‌اند، پژوهشگران تاریخ اروپا را به شگفتی واداشته است، چون جادو و جادوگران در آن سرزمین‌ها نزد حاکمان و طبقه‌ی مرفه جامعه از جایگاه والایی برخوردار بودند و تمام طبقات جامعه اعم از امیران و دزدان، ثروتمندان و فقیران و عالمان و جاهلان در صدد یادگیری و انجام دادن فن جادوگری بودند. این جای شگفتی نیست، زیرا وجود حسادت و رقابت و دشمنی به خاطر قدرت، و عشق به قدرت و ثروت، و حرص و طمع، و حب شهوت و انتقام و نیرنگ‌ها و دسیسه‌ها در این کشورها بسیار نیازمند جادوگری بود تا افراد از این طریق به منافعشان برسند. از این روی هر پادشاه و امیری ساحری داشت تا در خدمت وی باشد و اهداف او را برآورده نماید».^۲

سحر در اروپا بوسیله‌ی یهودیان منتشر شد و از حالت اولیه که تنها افرادی خاص در شهرهای مختلف آن را انجام می‌دادند خارج گردید و یهودیان جمعیتی به نام «قבלانیه» تأسیس کردند. این جمعیت به شکل یک مذهب و فلسفه‌ی دینی در آمد که منبع آن

۱- احمد ششتناوی، فنون السحر ص (۴۷)

۲- محمد محمد جعفر، السحر ص (۳۱)

کتاب «تلمود» بود، چون معروف بود که ارواح بد همواره در میان مردم وجود دارند. همچنین در بخش‌هایی از این کتاب آمده است که می‌توان از این ارواح بد برای رسیدن به اهداف مشخصی استفاده کرد.

در قرن چهاردهم جمعیت «قبلانیه» از طریق آلمان در اروپا منتشر شد و به فرانسه و ایتالیا رسید و این گروه یهودی یک مدرسه‌ی «قبلانیه» را در سال ۱۵۳۳ تأسیس کردند که نخستین مدرسه‌ی جادوی سیاه شناخته شد، تا اینکه در سال ۱۵۷۲ بسته شد. پس از آن جمعیت‌های زیادی پدید آمدند که سحر سیاه انجام می‌دادند و برخی از این جمعیت‌ها تا امروز هم وجود دارند، از جمله جمعیت «ماسونی» که شعایری شبیه برنامه‌های «قبلانیه» انجام می‌هند.

از شخصیت‌های تاریخی که به این جمعیت‌ها پیوسته‌اند می‌توان از «جیل دی رایس» همراه «ژان دارک» مارشال فرانسه نام برد. «دی رایس» به تقوا و پرهیزکاری شهرت داشت، کارهای نیک انجام می‌داد و به ارزش‌های والا پایبند بود، ولی پس از مرگ «ژان دارک»، وی نوشته است که خود را تسلیم شیطان نمود و به گروهی ملحق شد که زشت‌ترین جنایت‌ها را بویژه در حق کودکان مرتکب می‌شدند. در طول هفت سال هزاران کودک ناپدید شدند که اعتقاد بر این است که این گروه بخاطر شیطان آنان را قربانی کرده است. بعد از کشف شدن این جنایت «دی رایس» سوزانده شد و نام قربانیان او در کتابچه‌ای مربوط به این دوره از تاریخ ثبت گردید.

۸- جادو نزد عرب‌های قبل از اسلام

در تاریخ ملت عرب اخباری را می‌یابیم که بیانگر این است که عرب‌ها هم مانند جوامع دیگر با جادوگری آشنا بودند و آن را انجام داده‌اند تا از جان و مال و سرزمین خود حمایت کنند. ولی کسی که با تاریخ ملت عرب آشنایی دارد، می‌داند که عرب‌ها همانند آشوریان، سریانیان، مصریان و یونانیان به جادوگری اهمیت نمی‌داند و بیشتر به پیشگویی و منجمی روی آوردند که در پایان همین کتاب به آن خواهیم پرداخت.

یکی از مهم‌ترین دلایل وجود سحر در میان عرب‌ها به همان معنی که در میان دیگر جوامع بوده است، داستان «اصحاب اخدود» است که در احادیث صحیح وارد شده است.

در این داستان روایت شده است که پادشاه، جادوگری داشت که از جایگاه والایی برخوردار بود و به هر کس که شایستگی این کار را در او می‌دید، سحر می‌آموخت.

ولی چنین استدلالی صحیح نیست، زیرا احادیث صحیحی که درباره ی این داستان وارد شده‌اند، به صراحت بیانگر این نیستند که «اصحاب اخدود» عرب و اهل نجران بوده‌اند آنطور که برخی از مؤرخان گفته‌اند و نظریه صحیح در همین است.

داستان «اصحاب اخدود»

داستان «اصحاب اخدود» در صحیح مسلم به نقل از صهیب چنین روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در میان امت‌های پیش از شما پادشاهی بود که جادوگری داشت. زمانی که جادوگر پیر شد، به پادشاه گفت: من پیر شده‌ام، جوانی را نزد من بفرست تا به او جادو بیاموزم. پادشاه جوانی را جهت فراگیری سحر نزد او فرستاد. وقتی که این جوان نزد جادوگر می‌رفت، بر سر راه او راهبی بود که نزد او می‌نشست و به سخنان او گوش فرا می‌داد و آن‌ها را می‌پسندید، و هرگاه نزد جادوگر می‌آمد، جادوگر او را می‌زد. آنگاه جوان نزد راهب شکایت کرد. راهب گفت: اگر از جادوگر ترسیدی، بگو بخاطر امور خانواده‌ام تاخیر کردم، و اگر از خانواده‌ات ترسیدی، بگو جادوگر مرا دیر می‌فرستد.

در حالی که این جوان روزگار را این چنین سپری می‌کرد، روزی در مسیر رفتن به نزد جادوگر حیوان بزرگی را دید که راه را بر مردم بسته بود. آن جوان گفت: امروز خواهم دانست که جادوگر بهتر است یا راهب؟ سنگی را برداشت و گفت: خدایا! اگر کار راهب نزد شما از کار جادوگر محبوبتر است، این حیوان را بکش تا مردم به راهشان ادامه بدهند، آن سنگ را پرتاب کرد و آن حیوان را کشت و مردم رفتند. جوان نزد راهب آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد و راهب گفت: ای پسر! تو امروز از من بزرگتر هستی، چون کار تو به جایی رسیده است که آن را می‌بینم و حتماً مورد آزمایش قرار خواهی گرفت، از این رو آنگاه کسی را از این ماجرا باخبر نکن.

این جوان، کوران مادرزاد و افراد مبتلا به بیماری پیسی را شفا می‌داد و مردم را در برابر سایر بیماری‌ها هم درمان می‌کرد. یکی از همنشینان پادشاه که نابینا شده بود، این را شنید و با هدایای زیادی نزد او رفت و گفت: اگر مرا شفا دهی، تمام این هدایا مال شما

خواهد بود. جوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی‌دهم و تنها خداوند شفا می‌دهد، اگر به خدا ایمان بیاوری، من از او شفای تو را می‌خواهم و او تو را شفا می‌دهد، آن فرد ایمان آورد و خداوند هم او را شفا داد.

آن مرد نزد پادشاه آمد و پیش او نشست همانگونه که قبلاً می‌نشست. پادشاه به او گفت: چه کسی چشمان تو را به تو باز گردانده است؟ آن مرد گفت: پروردگارم. پادشاه گفت: آیا جز من پروردگاری داری؟! آن مرد گفت: خداوند پروردگار من و شماست. پادشاه آن مرد را دستگیر کرد و او را چنان مورد شکنجه قرار داد تا اینکه آن جوان را معرفی کرد.

آن جوان را آوردند و پادشاه به او گفت: ای پسر! جادوی تو به جایی رسیده است که کوران مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی را شفا می‌دهی و چنین و چنان می‌کنی؟ آن جوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی‌دهم و تنها خداوند شفا می‌دهد، پس پادشاه او را دستگیر کرد و مورد شکنجه قرار داد تا اینکه راهب را معرفی کرد.

راهب را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد، ولی وی خودداری کرد، آنگاه پادشاه ارّه را خواست و آن را بر تارک سر راهب گذاشت و او را دو نیم کرد که دو طرف بدنش بر زمین افتادند. سپس همنشین پادشاه را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد ولی وی نیز خودداری کرد، پس ارّه را بر تارک سر او گذاشتند و او را نیز دو نیم کردند و دو طرف بدنش بر زمین افتاد.

سپس آن جوان را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد، ولی وی خودداری کرد. پادشاه او را به تعدادی از مأموران خود تحویل داد و گفت: او را بر بالای فلان کوه ببرید، هرگاه به قله‌ی کوه رسیدید و از دین خود برگشت، او را از همانجا ببندازید. او را به بالای کوه بردند و آن جوان گفت: خداوند! آنطور که خود می‌خواهی مرا از شر این‌ها نجات بده. کوه به لرزه درآمد و همه‌ی مأموران پادشاه از بالای کوه افتادند و جوان نزد پادشاه برگشت.

پادشاه به وی گفت: همراهان تو چه کار کردند؟ جوان گفت: خداوند مرا از شر آنان نجات داد.

پادشاه او را به تعداد دیگری از مأموران تحویل داد و گفت: او را با یک کشتی کوچک به وسط دریا ببرید و اگر از دین خود برنگشت او را در وسط دریا بیندازید. او را به وسط دریا بردند و گفت: خداوندا! آنطور که می‌خواهی شر آنان را از من دفع کن. کشتی واژگون شد و همه‌ی مأموران غرق شدند و آن جوان به نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهان تو چه کردند؟! گفت: خداوند شر آنان را از من دفع کرد.

آن جوان به پادشاه گفت: تو نمی‌توانی مرا بکشی مگر اینکه آنچه را که به تو دستور می‌دهم انجام دهی. پادشاه گفت: دستور شما چیست؟ جوان گفت: مردم را در یک سرزمین هموار جمع کن و مرا بر درخت خرما به صلیب بکش، سپس تیری را از تیردان من بردار و آن را در کمان بگذار سپس بگو: «بسم الله، ربّ الغلام» آنگاه تیر را به سوی من پرتاب کن. اگر این کار را انجام دهی مرا خواهی کشت.

پادشاه مردم را در یک سرزمین هموار جمع کرد و جوان را بر درخت خرما به صلیب کشید، سپس تیری را از تیردان او برداشت و در کمان گذاشت و گفت: «بسم الله، ربّ الغلام» آنگاه تیر را به سوی او پرتاب کرد و تیر به چهره‌ی او اصابت کرد. جوان دست خود را بر محل اصابت تیر گذاشت و از دنیا رفت. مردم فریاد بر آوردند: ما به پروردگار این جوان ایمان آوردیم، تا سه مرتبه این جمله را تکرار کردند.

مردم نزد پادشاه آمدند و به او گفتند: آیا دیدی چیزی را که از آن می‌ترسیدی؟ به خدا قسم آنچه که از آن در هراس بودی، بر تو فرود آمد و همه‌ی مردم ایمان آوردند. پادشاه دستور داد که بر سر راه‌ها چاله‌هایی را بکنند و در آن‌ها آتشی را شعله‌ور سازند و گفت: هر کس از دین خود برنگشت، او را در این چاله‌ها بیندازید. مأموران پادشاه چنین کردند تا اینکه نوبت به زنی رسید که کودکی به همراه داشت. آن زن توقفی کرد و نمی‌خواست در چاله‌ی آتش انداخته شود، آنگاه فرزندش به او گفت: ای مادر! شکبیا باش که تو بر حق هستی»^۱.

داستان صاحب «حضر»

در برخی از کتاب‌های تاریخی آمده است که بعضی از عرب‌ها با طلسم آشنایی

داشته‌اند. در کتاب «البدایه و النهایه» ابن کثیر آمده است که یکی از پادشاهان ایرانی به قلعه‌ی «حضر» که یکی از پادشاهان یمنی به نام «بالساترون» آن را ساخته بود، حمله کرد و به خاطر طلسمی که در آن قلعه بود، نتوانست آن را فتح کند. کلید این طلسم این بود که کیبوتری متمایل به سبزی گرفته شود و پاهایش با خون حیض دختری آبی چشم رنگ‌آمیزی شود، سپس آن کیبوتر رها گردد، اگر بر دیوار قلعه بنشیند، طلسم شکسته می‌شود و در قلعه باز می‌شود.^۱

داستان عبدالله بن جدعان

یکی دیگر از اخباری که بیانگر گسترش جادو در جزیره العرب بود - و شاید این اخبار جزو اساطیر ساختگی و دورغین باشند - آن است که مورخان در مورد عبدالله بن جدعان یکی از سخاوتمندان دوران جاهلیت در مکه روایت کرده‌اند. مورخان می‌گویند: روزی عبدالله از مکه خارج شد و به یکی از دره‌های مکه رفت. شکافی را در کوه دید، وقتی که به آن نزدیک شد، ازدهایی از آن خارج شد و به وی حمله کرد. عبدالله تلاش کرد که خود را از آن دور کند، ولی فایده‌ای نداشت. آنگاه عبدالله متوجه شد که آن ازدها، یک ازدهای واقعی نیست، بلکه ازدهای ساختگی است که از طلا ساخته شده است و دو چشم یاقوتی دارد و نگهبان قبر برخی از پادشاهان جرهم است که همراه با اموال و گنج‌هایشان در آنجا دفن شده‌اند.^۲

۹- سحر نزد مسلمانان

هنگامی که اسلام آمد، به مبارزه با جادوگران، کاهنان و منجمان پرداخت و پیامبر خدا ﷺ سحر را یکی از جرایم بزرگ هفتگانه برشمرد. از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید». گفتند: ای رسول خدا آن هفت گناه کدام اند؟!

۱- ابن کثیر، البدایه و النهایه (۱۸۲/۲)

۲- همان (۲۱۷/۲)

فرمود: «شُرک ورزیدن به خدا، سحر، کشتن نفسی که خدا حرام کرده است مگر به حق (قصاص و غیره)، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان جنگ با کفار و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمن و غافل».^۱

این گناهان هفتگانه «موبقات» نامیده شده‌اند، چون باعث نابودی انسان می‌شوند، «موبقات» یعنی نابود کننده‌ها.

بسیاری از علمای مسلمان سحر را کفر برشمردند و از این فرموده‌ی خداوند استدلال کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوَتَ وَمَا يُلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«و سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند. به مردم سحر و آنچه در بابل بر دو فرشته‌ی هاروت و ماروت نازل شده بود می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که) به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو».

رسول خدا ﷺ فرموده است: «کسی که نزد کاهن یا منجمی می‌رود و سخن او را تصدیق نماید، تا چهل روز نماز او پذیرفته نمی‌شود». در حدیث دیگری می‌فرماید: «(کسی که چنین کند) به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است» و همچنین فرموده است: «کسی که بخشی از اخترشناسی را یاد بگیرد، همانند کسی است که بخشی از جادوگری را یاد بگیرد».

بسیاری از علما بر این باورند که کشتن جادوگر واجب است و توبه‌ی او صحیح نیست. در روایت صحیحی از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل شده است که: آن حضرت صلی الله علیه و آله به کارگزاران خود در مناطق مختلف کشور اسلامی دستور داد که هر مرد و زن جادوگری را

۱- این حدیث در صحیح بخاری کتاب «الوصایا»، باب «قول خداوند: «إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلماً» روایت است. فتح الباری: (۳۹۳/۵)، صحیح مسلم: (۹۲/۱)، حدیث شماره ۸۹، عبارت حدیث از بخاری است.

بکشند و برخی از کارگزاران این دستور خلیفه‌ی راشد را اجرا کردند.^۱

بنابراین جادوگران در سرزمین اسلامی بازار پر رونقی نداشته‌اند و مسلمانان راستین با دیده‌ی حقارت به آنان نگاه می‌کردند. با وجود این در طول تاریخ در جاهایی از سرزمین اسلامی جادو و جادوگران وجود داشتند، ولی مسلمانان با دیده‌ی خشم به آنها نگریسته‌اند و شمشیر حاکمان همواره با کشتن، زدن و اذیت کردن، با آنان برخورد نموده و علمای مسلمان هم پلیدی، نیرنگ و گمراهی آنان را بیان کرده‌اند.

ابن کثیر در کتاب «البدایه و النهایه» در مورد حوادث سال ۲۸۴ می‌گوید: معتضد خلیفه‌ی عباسی دستور داد که در تمام مناطق اعلام شود که عموم مردم حق ندارند نزد هیچ قصه‌پرداز، منجم و جدل‌کننده‌ای جمع شوند.^۲

ابن خلدون از تاریخ سحر نزد مسلمانان صحبت کرده و گفته است: «علوم سحر و طلسم در شرایع آسمانی مهجور مانده است، چون هم ضرر دارند و هم اینکه باید به غیرخدا از قبیل ستارگان و غیره توجه کرد. به همین دلیل کتاب‌های مربوط به آن علوم در میان مردم پیدا نمی‌شوند مگر کتاب‌های پیشینیان مربوط به قبل از نبوت حضرت موسی (علیه السلام)، و از کتاب‌های آنان جز تعداد اندکی برای ما ترجمه نشده‌اند، از قبیل: کتاب «الفلاحة النبویه» که متعلق به بابلیان بوده و «ابن وحشیه» آن را ترجمه کرده است و مردم فنون کشاورزی را از آن یاد گرفته‌اند، و کتاب «مصاحف الکواکب السبعه» و کتاب «طمطم الهندی» در مورد درجات فلکی، ستارگان و غیره.

سپس جابر بن حیان، پیشوای ساحران در مشرق زمین ظهور کرد و کتاب‌های ساحران را مورد جستجو قرار داد و صنعت سحر را از آنها استخراج نمود و در این زمینه ماهر و چیره شد و چندین کتاب زمینه تألیف کرد. و در این مورد و علم اشارات زیاد سخن گفت، زیرا این علم هم از توابع سحر به شمار می‌آید، چون تبدیل کردن اجسام نوعی از یک صورت به صورتی دیگر با نیروی درونی انجام می‌گیرد نه با صنعت علمی، پس این علم نیز جزو سحر و جادوگری می‌باشد.

۱- تخریق احادیثی که به آنها اشاره کردیم، در ادامه‌ی همین بحث خواهد آمد، همچنین در مورد مسایلی که در اینجا مطرح کردیم مانند کشتن جادوگر و توبه‌ی او سخن خواهیم گفت.

۲- ابن کثیر، البدایه و النهایه (۷/۱۱)

سپس «مسلمه پسر محمد مجریطی» پیشوای اندلسیان در زمینه‌ی تعالیم سحر ظهور کرد و تمام آن کتاب‌ها را تلخیص نمود و راههای سحر کردن را در کتابی که بنام «غایة الحکیم» جمع‌آوری کرد و پس از او هیچ کسی در زمینه‌ی این علم کتابی ننوشت است.^۱

در جای دیگری می‌گوید: کتاب «الغایه» نوشته‌ی مسلمه پسر احمد مجریطی در زمینه‌ی فن جادوگری تدوین شده است و در آن حق مطلب ادا شده بگونه‌ای که به تمام مطالب زوایای سحر پرداخته شده است. برای ما نقل شده است که امام «فخر بن خطیب» کتابی را در این زمینه تالیف کرده و آن را «السر المکتوم» نامیده است که ساکنان مشرق زمین از آن استفاده می‌کنند. ولی به نظر من امام فخر از زمره‌ی این گروه نبوده است و شاید این خبر صحیح نباشد.

ابن خلدون می‌گوید: «در مغرب گروهی از افرادی که کارهای سحرآمیزی انجام می‌دهند وجود داشتند که به «بعاجین» یعنی پاره‌کنندگان شکم معروف بودند. اگر یکی از آنان به لباس یا پوستی اشاره می‌کرد، پاره می‌شد، آنان همچنین به شکم گوسفندان اشاره می‌کردند که پاره شود و شکم آن‌ها هم پاره می‌شد. این گروه «بعاج» نامیده شده‌اند، چون بیشترین سحری که انجام می‌دادند مربوط به پاره کردن شکم چهارپایان بود تا از این طریق صاحبان آن‌ها را بترسانند و از آن‌ها چیزی دریافت کنند. آنها از ترس حاکمان، این کارها را کاملاً مخفیانه انجام می‌دادند.

ابن خلدون در ادامه می‌گوید: که «با بعضی از افراد این گروه ملاقات کرده و برخی از کارهای آنان را مشاهده کرده است و به وی خبر داده‌اند که افراد این گروه سمت و سو و ریاضت‌های ویژه و دعاهای کفرآمیزی دارند و ارواح جنیان و ستارگان را با خدا شریک قرار می‌دهند و همه‌ی این کارها را در صحیفه‌ای به نام «خزیزیه» ثبت کرده و آن را مورد مطالعه قرار می‌دهند. آنان با این ریاضت و رویکرد به توانایی انجام دادن این کارها دست می‌یابند.^۲ آنان بجز انسان آزاد، بر کالاهای حیوانات و بردگان نیز تأثیر می‌گذارند. آنان خود

۱- ابن خلدون، المقدمه: ص (۹۲۴)

۲- این کارها را به کمک شیاطین انجام می‌دهند. در واقع این‌ها بندگان شیاطین هستند، و امروزه انسان بجایی رسیده است که بدون کمک شیاطین هم این کارها را انجام می‌دهد. مثلاً أشعه بدون صدا و به آرامی می‌کُشد و از بین می‌برد.

در این زمینه می‌گویند: ما تنها در چیزهایی تأثیر می‌گذاریم که درهم در مورد آن‌ها کاربرد دارد یعنی چیزهایی که به ملکیت در می‌آیند و قابل خرید و فروش هستند. این چیزی بود که آنان گمان می‌کردند».

ابن خلدون می‌گوید: «در این باره از برخی از آنان پرسیدم و آنان همین چیزها را به من گفتند. و اما کارهایشان آشکار و موجود هستند و بر بسیاری از آن‌ها اطلاع پیدا کرده و آن‌ها را مشاهده کرده‌ام بدون اینکه در این زمینه تردیدی وجود داشته باشد».^۱

ابن خلدون مینویسد: برخی از متصوفان نوعی سحر را به نام علم «اسرار حروف» به کار برده‌اند و این نوع سحر همان چیزی است که «سیماء یا علم اشارات نامیده می‌شود، و از طلسم‌ها منتقل شده و به این شکل ویژه به کار رفته است».

ابن خلدون در ادامه می‌گوید: «این علم پس از صدر اسلام پیدا شد، زمانی که متصوفان غالی پیدا شدند و به کشف پرده‌ی محسوسات تمایل پیدا کردند و برخی خوارق عادات و تصرف در عالم عناصر توسط آنان انجام گرفت و کتابها و اصطلاحات و پندارهای آنان درباره‌ی تنزل وجود از واحد و ترتیب آن تدوین شد، و گمان کردند که مظهر کمال نامها ارواح افلاک و ستارگان است و طبایع و اسرار حروف در نامها جاری است و بنابراین طبایع و اسرار مزبور طبق همین نظام در جهان هم جریان دارند و کاینات از آغاز نخستین ابداع در مراحل خود انتقال می‌یابند و اسرار خویش را آشکار می‌سازند، پس به همین منظور علم اسرار حروف پدید آمد و این علم در واقع شاخه‌ای از علم سیمیا یا علم اشارات است که نمی‌توان به موضوع و مسایل آن احاطه پیدا کرد. بوئی، ابن عربی و پیروان آن‌ها آثار زیادی را در این زمینه تألیف کرده‌اند که حاصل و ثمره‌ی این علم نزد آنان تصرف نفوس ربانی در عالم طبیعت است بوسیله‌ی اسماء حسنی و کلمات الهی ناشی از حروفی که اسرار جاری در هستی را احاطه کرده‌اند».^۲

ابن خلدون در مورد این نوع سحر به تفصیل سخن گفته است که اگر می‌خواهی مطالب بیشتری را در این زمینه یاد بگیری به کتاب «المقدمه» او مراجعه کن.

۱- ابن خلدون، المقدمة: ص (۹۳۰)

۲- همان، ص (۹۳۶)

۱۰- سحر در آمریکا و دنیای جدید

«هنگامی که اسپانیایی‌ها آمریکا را اشغال کردند، متوجه شدند که جادوگری از جایگاه والایی برخوردار است و جادوگران در بیابان‌ها به غارها پناه می‌برند در حالی که ساده زیست بودند و چیزی نمی‌خوردند و بر آداب و رسوم و ریاضت‌های نفسی خاصی محافظت می‌کردند و معتقد بودند که این کارها باعث می‌شود که آنان به مناجات با ارواح و تسلط بر نوامیس طبیعت دسترسی پیدا کنند.

اسپانیایی‌ها همچنین جادوگران را در آمریکای شمالی مشاهده کردند که اطلاعات زیادی در مورد خواص گیاهان دارند و گیاهان را برای بیماری‌های گوناگون به کار می‌برند. این جادوگران بر این باور بودند که با تأثیر بر عکس یا مجسمه‌ی یک شخص می‌توانند این تأثیر را به صاحب عکس یا مجسمه منتقل نمایند و در نتیجه آن طور که می‌خواهند به او ضرر یا سود برسانند».^۱

۱۱- جادوگری در دوران معاصر

اهل روستا بعد از هر حادثه‌ای که بر اثر رعد و برق یا جز آن برای آنان پیش می‌آمد، اطراف جادوگر روستا جمع می‌شدند و از او می‌خواستند که دلیل حادثه‌ای که بر روستای آنان وارد آمده است را مشخص نماید. در این هنگام جادوگر به آینه نگاه می‌کرد و نام یک یا چند نفر از ساکنان روستا را ذکر می‌کرد و اهل روستا آنان را زنده می‌سوزاندند و هیچ یک از محکومان به اعدام و نزدیکان آنان حق اعتراض نسبت به این کیفر سخت را نداشتند، چون تمام اهل روستا به این قناعت رسیده بودند که کسانی که محکوم به این کیفر شده‌اند ابزار شیطان بوده که شیطان از طریق آنان به دیگر اهالی روستا ضرر و زیان می‌رساند.

کسی که این حادثه را بخواند، گمان می‌کند که مربوط به قرون وسطی است، ولی این روستا هم اکنون در جنوب آفریقا وجود دارد و شش نفر از اهالی آن سوزانده شده‌اند،

چون جادوگر روستا گفته است آنان علت حادثه‌ای بوده‌اند که در سال ۱۹۸۳م بر اثر رعد و برق در روستایشان به وقوع پیوسته است.^۱

برخی از مردم گمان می‌کنند که این نوع نیرنگ‌ها امروزه تنها مخصوص ملت‌های عقب افتاده است، در حالی که این درست نیست زیرا در میان متمدن‌ترین ملت‌های جهان هم، فنون جادوگری سحر بطور گسترده و به شیوه‌های مختلف برگزار می‌شود که گاهی منجر به اذیت کردن و کشتن افراد می‌شود.

«در فرانسه میلیون‌ها انسان وجود دارند که به این قناعت رسیده‌اند که آنان قربانی شیطان شده‌اند. اجتماعات شبانه‌ی زیادی در انبار مشروبات در طبقات پایین هتل‌های بزرگ یا در محل پارکینگ اتومبیل‌ها و یا در طبقات همکف وزارت دفاع در پاریس برگزار می‌شوند که گویی پاریس میزبان یکی از جشن‌های فودو-یکی از عبادت‌های روحی سیاه پوستان هائیتی- را بر عهده گرفته است.

در ماه مه ۱۹۸۵ مردی با خواهرش، رختخواب پدر معلول شان را آتش زدند تا وی را از دست شیطان نجات دهند.

در آوریل ۱۹۸۵ یک زوج بازنشسته تمام چهارپایان خود را از دست داد و سنگ‌هایی به وزن پانصد کیلوگرم در رختخواب دخترشان پیدا کردند و هزاران چماق را با اشکال مختلف در باغچه و خانه‌ی خود یافتند.

در آوریل ۱۹۸۴ دو برادر پدرشان را با سی ضربه چاقو کشتند، چون معتقد بودند که پدرشان «شراب محبت» را آماده می‌کند تا همسرش را سحر کند و او را فریب دهد، در حالی که پنج سال پیش تلاش کرده بود که همسرش را با آتش بسوزاند. در فوریه ۱۹۸۴ بنایی، یک شهروند ترکیه‌ای را با چاقو کشت، چون با سحر او را اذیت می‌کرد.

جادوگری تنها مختص فرانسه نیست، در ایالت «اوهایو» آمریکا از سال ۱۹۶۹، سالانه پنج نوزاد به مناسبت مراسم فرا رسیدن فصل تابستان در قربانگاه شیطان قربانی می‌شوند. در ماه ژوئیه گذشته سه افسونگر، دختری را مورد ضرب و شتم قرار دادند و او را سوزاندند تا به نام کسانی که روح وی را عذاب می‌دادند پی ببرند.

۱- مراجعه کن به مجله «الحوادث» چاپ لندن، شماره (۱۴۲۳)، تاریخ (۱۹۸۴/۲/۱۰)

تحقیقی که وزارت صنعت و پژوهش فرانسه در سال ۱۹۸۲ به منظور تعیین میزان عقلانیت شهروندان فرانسوی انجام داده، به این نتیجه رسیده است که هجده درصد اهالی فرانسه به جادوگری معتقدند، و با وجود اینکه نصف افراد پاسخ دهنده اعلام کرده‌اند که علم روزی تأثیر و نتایج جادوگری را توضیح خواهد داد، ولی این فاصله رو به افزایش است. در همین حال سالانه چندین هزار درخواست افسون و طلسم به حوزه‌های دینی اسقف‌ها تحویل داده می‌شود.

تعداد جادوگران و شعبده‌بازان در فرانسه بالغ بر سی هزار نفر تخمین زده می‌شود و مجموع فروش سالانه‌ی آنان بیش از میلیاردها فرانک می‌باشد، اگر چه نمی‌توان به ارقام دقیق پی برد، زیرا ماده‌ی ۴۰۵ قانون جزایی، سحر را منع کرده و برای انجام دهنده‌گان آن از یک تا پنج سال زندان را در تعیین کرده است. برای «شعبده‌بازان و افسونگرانی که فریب خوردگان خود را قانع می‌کنند مبنی بر اینکه می‌توانند برخی از بیماران را درمان کنند و یا موفقیت را به ارمغان بیاورند و حوادثی را ایجاد کنند». بدین ترتیب بسیاری از نجوا کنندگان با ارواح و واسطه به صورت پنهانی به جادوگری مشغولند و بر مدارس سحر و جمعیت‌های شیطان پرستان نام مستعار و توهمی را اطلاق می‌کنند که تحت قانون شماره ۱۹۰۱ قرار می‌گیرند مانند «جمعیت‌هایی که دنبال سود نیستند».

این جمعیت‌ها از رهگذر این فعالیت‌های خود، کنفرانس‌ها، همایش‌ها و حلقه‌های درس بسته را برگزار می‌کنند و هر روز رو به افزایش هستند، جادوگران هم سالانه صدها «راهنمای سحر» و جزوه‌های «جهان شیطانی» را منتشر می‌کنند. علاوه بر این تلویزیون هم به این موضوع اهمیت زیادی می‌دهد و در این زمینه برنامه‌های متعددی دارد.

هر روز روزنامه‌ها یک داستان سحرآمیز واقعی را نقل می‌کنند. برخی از این داستان‌ها خنده‌آور هستند، مانند داستان آن بازرگان تولزی که در شهر «تولز» در اطراف صندوق کوچک پر از اوراق بهادار می‌چرخید تا قراردادی با ژاپن را از آن بیرون بیاورد. برخی دیگر از این داستان‌ها ترسناک و غم‌انگیز هستند، مانند آن سناریوی تراژدی که در ماه مارس ۱۹۸۳ در شهر «مونپلیه» اتفاق افتاد که در آن یک خانم پرستار در اثنای یک مراسم دینی پسر شش ساله‌ی خود را گشت تا ارواح بد را از او دور کند.

این‌ها امور سرسام‌آوری است که هنگام صدور حکم، قاضیان را متخیر و کلیسا را نگران می‌کند. در ۲۹ آوریل گذشته «کمیسیون پیشگیری» متشکل از کارشناسان کلیسا در امور باطنی‌گری و منجمی، مؤمنان را به بسیج عمومی در مقابل این چالش بزرگ بی‌دینی فرا خواند. واتیکان هم چند ماه پیش در روزنامه‌ی «اوسرفاتوری رومانو» جادوگران و کسانی که خواهان سحر هستند را به شدت محکوم کرد.

اعتقاد به خرافات تنها مختص فرانسه نیست. در آلمان از هر چهار نفر یک نفر به سحر و آثار آن معتقد است و در این کشور هشتاد هزار زن جادوگر وجود دارد و حتی آلمانی‌ها از سه سال پیش بر این باور بوده‌اند که «رومنیگه» یکی از قهرمانان تیم ملی فوتبال آلمان قربانی یک جادوگر فرانسوی شده است. در ماه مه گذشته یکی از معروف‌ترین شرکت‌های آمریکایی پودرهای شوینده، شعار موجود بر قوطی‌هایش را برداشت، زیرا روزانه و در طول یک ماه هزاران نامه را دریافت کرد که وجود رموز شیطانی در این شعار را محکوم می‌کردند. در چین هنوز هم جادوگری وجود دارد و در شهر شانگهای زنی به پانزده سال زندان محکوم شد، چون تلاش کرده بود که از طریق یک جادوگر با برادر مرده‌ی خود تماس برقرار کند.

چه قشری از فرانسویان بیشتر از جادو متأثر می‌شوند؟ بر اساس بررسی مدیر پژوهش‌های علمی مجلس ملی، زنان بیشترین کسانی هستند که تحت تأثیر جادو قرار می‌گیرند. پژوهشی که در سال ۱۹۸۲ به درخواست وزیر آموزش و پرورش انجام گرفته است نشان می‌دهد که بیشتر زنان فرانسوی بویژه زنان غیرشاغل تمایل بیشتری به اعتقاد به چیزهای نامعقول دارند. پس از زنان افرادی که با وجود تحصیلات عالی از موقعیت اجتماعی مناسبی برخوردار نیستند در جایگاه بعدی قرار دارند، زیرا تفاوت بین تعداد این افراد و موقعیت اجتماعی آنان، باور به تصورات دیگری از وضع موجود را تقویت می‌کند. اکثراً سلسله‌ای از حوادث ناگوار، دردها و شکست‌های شغلی و شخصیتی باعث می‌شوند که انسان به دنبال فردی است که سحر را از او بگشاید. شیطان یا جادوگر دو مجرم آماده‌ی محاکمه و مجازات هستند.

هنگامی که پزشکی به ناتوانی خود اعتراف می‌کند، بیمار به جادوگر پناه می‌برد و از او کمک می‌خواهد، و زمانی که شانه‌های خود را تکان می‌دهد، کاهن ظاهر می‌شود. در فرانسه افسونگران در بسیاری از حوزه‌های دینی وجود دارند که روحانیان مسیحی با

توجه به تقوا و پایبندی به تقالید، آنان را برمی‌گزینند. در فرانسه تعداد این افراد بیش از صد نفر است. این کاهنان که اکثراً افراد کهنسال هستند به هر درخواستی پاسخ می‌دهند. در پاریس گاهی برخی از افراد بخاطر کثرت مراجعه کنندگان مدت طولانی در نوبت قرار می‌گیرند، این هم فقط بخاطر ملاقاتی است که بیشتر از ربع ساعت طول نمی‌کشد.

بهر حال به نظر می‌رسد که پناه بردن به اخترشناسی و باور به قوای پنهانی تنها چوب خلاصی برای مردان و زنان سرگردان نیست، بلکه این پدیده عمیق‌تر و ریشه در تاریخ غرب دارد. این پدیده یکی از نتایج فروپاشی روحانیت و عقلانیت علمی افراطی است که از اعطای معنی به زندگی انسانها ناتوان است.

آنچه که کلیسا در گذشته «استحواذ» می‌نامید، امروزه پزشکی آن را «هستریا» می‌نامد. و این همان چیزی است که انسان را به نیرنگ‌های بیشماری وا می‌دارد. همانطور که برای یک هتل‌دار در شهر نانسی (فرانسه) پیش آمد و ۶۵ هزار فرانک فرانسه را در مقابل یک افسون ساخته شده از کاغذ دستشویی پرداخت کرد.

امروزه نگرانی و بیم جادوگران از کلیسا و پلیس نیست، بلکه از قانون جدید مالیات‌هاست.

از دو سال پیش واسطه‌ها (ی جادوگران) مالیاتی بر ارزش افزوده پرداخت می‌کنند، و همین امر باعث نگرانی دانشمندان از موجی شده است که پیشرفت اطلاع رسانی علمی را تهدید می‌کند.

در سال ۱۹۸۸ پلیس فرانسه در شهرهای مختلف بویژه پاریس تعداد زیادی از افراد نیرنگ باز را دستگیر کردند که به نوع خاصی مدعی سحر و خبر دادن از آینده بودند تا پول زیادی را از مشتریان ساده‌لوح و افرادی که تشنه‌ی چیزهای شگفت‌انگیز و غیرعادی هستند بگیرند.

ملاحظه شده است که فعالیت این شعبده‌بازان هیچ وقت مانند امروزه پررونق نبوده است، اگر چه استثمار و ساده لوحی تعداد زیادی از مردم در طول تاریخ منبع درآمد زیادی برای برخی از نیرنگ‌بازان بوده است.

ولی این پدیده که در سال‌های گذشته یک مسأله‌ی حاشیه‌ای و ساده بود، امروزه ابعاد جدیدی پیدا کرده و به یک پدیده‌ی نگران کننده تبدیل شده و دستگاه‌های دولتی فرانسه

را وادار کرده است که در این زمینه مداخله کنند تا از گسترش آن جلوگیری کنند. معمولاً در میان تمام جوامع بشری و در تمام سرزمین‌ها، زنان و مردان طالع‌بینی وجود دارند، که معتقدند قدرت خواندن حوادث گذشته و خبر دادن از آینده را دارند و به همین حد بسنده می‌نمایند و فعالیت‌شان علنی و گسترده است. فرانسویان سالانه حدود سی میلیون فرانک را در مقابل خدمات این‌ها پرداخت می‌کنند. این افراد جشنواره‌ها و کنفرانس‌ها را برگزار می‌نمایند و کامپیوتر و تکنولوژی‌های نوین را جهت پاشیدن خاکستر در چشمان مشتریان خود (و فریب دادن آنان) بکار می‌گیرند.

در کنار این طالع‌بینی‌های رسمی - اگر تعبیر درست باشد - امروزه در پاریس و لیون و مارسی و لوهاتر و دیگر شهرها و حتی در روستاهای کوچک و دور دست، انواع جدیدی از جادوگران و واسطه‌گران روحانی وجود دارند که مدعی انجام دادن معجزاتی از قبیل: پیدا کردن اشخاص مفقود شده، باز گرداندن معشوقان، جلب ثروت، مشخص کردن شماره‌های برگه‌های بخت‌آزمایی، حتی نوشتن جادوی شر برای دشمنان و شفا دادن بیماری‌های خطرناک بیماران می‌باشد. این جادوگران و شعبده‌بازان در مقابل این خدمات خیالی خود که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد، هزینه‌های سرسام‌آوری را از مشتریان خود دریافت می‌کنند.

در بسیاری از اوقات این ساحران بعد از آنکه مردم را فریب دادند و اموال آنان را گرفتند، پنهان می‌شوند به گونه‌ای که هرگز یافت نمی‌شوند.

طبق آمارهای پلیس فرانسه تعداد جادوگران، طالع‌بینان و تجارت‌کنندگان انسان‌های ساده لوح در حال حاضر بیش از شصت هزار نفر تخمین زده می‌شود.

شگفت‌انگیزتر این که بیشتر این جادوگران و طالع‌بینان و واسطه‌گران روحانی به صورت علنی یا شبه علنی فعالیت می‌کنند. برخی از آنان دفاتر یا مطب‌های مشخص دارند. برخی دیگر هم از طریق آگهی‌هایی در برخی روزنامه‌ها و مجلات حاشیه‌ای یا متخصص در زمینه‌ی علوم غیرطبیعی مشتری جذب می‌کنند.

کافی است که انسان این روزنامه‌ها و مجلات را بخواند تا آگهی‌هایی همراه با آدرس و شماره تلفن را مشاهده کند که از قدرت شگفت‌انگیز و سحرآمیز و غیرعادی این افراد سخن می‌گویند. پلیس فرانسه افزایش نوع ویژه‌ای از این جادوگران را در شهرهای بزرگ

ملاحظه کرده است. این ساحران آفریقایی‌هایی بودند که خود را «مارابوت» می‌نامیدند و هر کدام از آن‌ها مدعی بودند که در زمینه‌ی خاصی تخصص دارند.

این‌ها مدعی بودند که بعضی از آنان متخصص از بین بردن بدشانسی و بدیمنی و برخی دیگر متخصص افسون نوشتن هستند و برخی هم در زمینه‌ی مشخص کردن ارقام برگه‌های بخت‌آزمایی ملی، پیدا کردن مفقودان و تضمین موفقیت‌های شغلی، اجتماعی و عاطفی مهارت دارند. این افراد معمولاً در اتاق‌های کوچکی در محله‌های فقیرنشین شهرهای بزرگ از مشتریان خود استقبال می‌کنند و به گفته‌ی مسئولان فرانسوی بیشتر این افراد از راه غیرقانونی و از کشورهای آفریقایی بویژه کنیا و سنگال وارد فرانسه شده‌اند.

مسئولان فرانسوی به این نتیجه رسیده‌اند که این آفریقایی‌ها مافیایی را برای جادوگران و شعبده‌بازان تشکیل داده‌اند که گاهی با وسایلی که هیچ ارتباطی با جادو و علوم غیر طبیعی ندارد از مصالح آنان محافظت می‌کنند. پلیس فرانسه اخیراً در شهر «لوهافر» شبکه‌ی بزرگی از جادوگران آفریقایی را کشف کرده است که ادعا می‌کردند آنان فرستاده‌ی پیامبران هستند و از توانایی‌های سحری فوق العاده‌ای برخوردارند. مسأله‌ی دشوارتر این است که پلیس از اثبات اتهام این ساحران به حيله و نیرنگ ناتوان است و مشتریان آنها هم که پول‌های زیادی را در مقابل «هیچ» به آنان داده‌اند نمی‌توانند باز پس گیرند.

در قرون وسطی، مسئولان گاهی جادوگران را می‌سوزاندند، ولی امروزه تنها می‌توانند آنان را به نیرنگ‌بازی و گرفتن مال از دیگران متهم کنند. ولی با نبودن دلایل مادی و محسوس چگونه می‌توان این اتهام را اثبات کرد.

تنها کاری که مسئولان می‌توانند در این زمینه انجام دهند، این است که این جادوگران را در دام جرم محسوس بیاندازند و یا آنان را به جرم ورود غیرقانونی به فرانسه از آن کشور اخراج کنند.

اعتقاد مشتریان فرانسوی به توانایی‌های این جادوگران و شعبده‌بازان مسأله را پیچیده‌تر می‌کند و این مشتریان تنها زمانی به نیرنگ آنان پی می‌برند که فرصت از دست رفته است.

نباید اعتقاد داشت که تنها طبقات ساده‌ی جامعه قربانی این نیرنگ‌ها می‌شوند، بلکه

بسیاری از روشنفکران و بازرگانان هم در دام این ساحران و جادوگران افتاده‌اند، مانند «پاتریک» ۳۹ ساله، وی که کارمند یکی از شرکت‌های بزرگ پاریس است می‌گوید: «گفته میشود این کارها تنها برای دیگران (افراد ساده‌لوح) اتفاق می‌افتد در حالی که برای خود من هم پیش آمده است. خیلی مشتاق بودم که پروژه‌ی بزرگی را در شرکتی که در آن کار می‌کنم به انجام برسانم، و بطور تصادفی و توسط یکی از دوستانم با شخصی از یکی از کشورهای آفریقایی آشنا شدم که معلومات زیاد او مرا به شگفتی وا داشت.

بعد از برگزاری چند جلسه‌ی روحی، به قدرت و توانایی او ایمان آوردم و مبلغ هفتاد و پنج هزار فرانک را به صورت امانت به او تحویل دادم و وی آن را در گاو صندوقی گذاشت و تأکید کرد که اگر پروژه‌ی من به انجام نرسد، آن را به من بر می‌گرداند. ولی پروژه‌ی پاتریک تحقق پیدا نکرد و این جادوگر بزرگ هم با مبلغی که بصورت امانت به وی تحویل داده شده بود پنهان گردید.

به گفته‌ی یکی از بازرسان پلیس، این نیرنگی بیش نیست که هیچ مدرک و دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد و در نتیجه پیگرد قانونی و مجازات نیرنگ بازان هم امکان‌پذیر نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که تنها راه حل این مشکل این است که برخی از فرانسویان از ایمان کورکورانه‌ی خود به این ساحران بکاهند و نگاهی واقع‌گرایانه‌تر به امور داشته باشند.^۱

در جزایر «هائیتی» و «برزیل» نوعی جادو وجود دارد که «فودو» نامیده می‌شود. «فودو» یکی از انواع سحر سیاه است که جادوگران در آن ارواح را برای تحقق اهداف و مقاصد سوء خود بکار می‌گیرند.

انجام دهندگان این جادو در یک مراسم رقص گرد هم می‌آیند و گمان می‌کنند که روح بر جسد یک زن مسلط می‌شود و آن زن به رقص می‌پردازد. رقص، جزیی از این شعبده‌بازی است که در آن شیطان به عقل‌های بشری می‌خندد.

در «فودو» عروسک‌ها بکار گرفته می‌شوند تا بیماری و مرگ را برای کسی که می‌خواهند اذیتش کنند فراهم نمایند، و در اثنای سروده‌های سحرآمیز، خون، منی، گیاهان سمی و بقایای اجساد آدمیان را بکار می‌برند. ملاحظه می‌شود که انجام دهندگان این نوع

۱- مراجعه کن به: روزنامه القبس کویت، تاریخ (۱۹۸۸/۷/۱۲)

سحر به نوعی صرع مبتلا می‌شوند که به دنبال آن روح «از رویل» وارد بدن شخص رقص می‌شود و گمان می‌کنند زنی که روح وارد بدن او شده است، بدن خود را احساس نمی‌کند ولی وجود نیرویی را در خود احساس می‌کند که سر وی را منفجر می‌کند و مدت سه، چهار ساعت در این وضعیت باقی می‌ماند تا سحر انجام گیرد.

یکی از گمراهی‌های این آیین کفرآمیز این است که به زنی که این رقص‌ها را انجام می‌دهد اجازه داده می‌شود با چند مرد به تعداد انگشت‌هایی که در دست دارد ازدواج کند، همچنین با هر تعداد از مردان که می‌خواهد رابطه برقرار کند.

با پایان یافتن رقص، روح، نوشیدنی‌ها و مشروبات الکلی را درخواست می‌کند و می‌خواهد که بر یک تخت منتقل شود تا بخوابد و سپس از بدن آن زن جدا می‌شود.^۱ بدون تردید این روحی که انسان را بازیچه قرار می‌دهد، در واقع شیطانی از شیاطین است.

کسانی که اخبار انتخابات را در غرب پیگیری می‌کنند، ملاحظه می‌نمایند که در زمان انتخابات مردان و زنان غیب‌گو فعال می‌شوند و خبر می‌دهند که چه کسی رئیس جمهور می‌شود و یا آینده‌ی کشور در سال‌های آینده چگونه خواهد بود.

مطبوعات خبر بسیار دردناک و شگفت‌انگیزی منتشر کردند مبنی بر این که در آمریکا بیش از هشت نفر که از یک سبک عقل به نام «جون» تبعیت کرده بودند، خودکشی کردند. این افراد گمراه به پیروان خود دستور داده بودند که از جامعه کناره بگیرند تا پاک شوند و شعایر خرافی ویژه‌ی خود را انجام دهند. زمانی که رهبرشان تصمیم به مرگ دسته جمعی گرفت، همه‌ی آنان با اختیار خود به استقبال مرگ رفتند و خودکشی کردند و قبل از آن کودکان خود را سر بریدند.

خبرگزاری‌ها گزارش دادند که در کره‌ی جنوبی دجال و دروغ‌پردازی است که میلیون‌ها انسان از او پیروی می‌کنند و از هر فردی که در آمریکا رئیس جمهور شده محبوب تر است از این راه میلیارد‌ها دلار و کاخ‌های بسیار باشکوهی را بدست آورده است.

۱- مراجعه کن به: ضمیمه‌ی روزنامه‌ی الانباء کویته، تاریخ (۱۹۸۸/۶/۲۲)

روشن‌ترین دلیل بر وجود عقلیت خرافی در دنیای معاصر چشمی است که جهت دفع چشم زخم حسودان بر دلار آمریکا ترسیم شده است.

کسی که اخبار جادوگران و شعبده‌بازان را در کشورهای عربی و اسلامی پیگیری کند، در مییابد که اوضاع این کشورها از فرانسه و آمریکا بهتر نیست در حالی که انتظار می‌رود جادوگران در کشورهای اسلامی که دین اسلام جادوگری را حرام قرار داده و آن را یکی از هفت گناه کبیره به شمار آورده است، جادوگران بازار پر رونقی نداشته باشند.

جهت کسب اطلاعات بیشتر خوانندگان گرامی برخی از اخباری که روزنامه‌ها و مجلات کویتی در مورد جادو در کشور کویت در دوره‌ای که من این موضوع را پیگیری می‌کردم ذکر نموده اند، یادآور می‌شوم.

روزنامه «القبس» در شماره روز (۸ مارس ۱۹۷۹) خبری منتشر کرد مبنی بر دستگیری یک زن شعبده‌باز که به جادو و شعبده‌بازی مشغول بود و برای هر جلسه از بیماران خود مبلغ بیست دینار کویتی دریافت می‌کرد.

در شماره روز ۲۱ ژوئن ۱۹۷۹ روزنامه القبس آمده است: دادگاه جرایم غیرجنایی، فردی شعبده‌باز به نام «سکینه» را به اتهام حيله گری، جادو و شعبده بازی محکوم کرد و نزد او مقداری خرمهره و سنگ‌هایی یافته شده که با آن‌ها به جادوگری می‌پرداخت. این زن حدود بیست سال مشغول این کار بوده و در مقابل هر جلسه چهل و پنج تا پنجاه دینار را دریافت می‌کرده است.

یکی از شگفت‌انگیزترین اخبار منتشر شده در این زمینه خبر شعبده‌بازی است که ادعا می‌کند که می‌تواند بیماران روانی را با روش‌های شگفت‌آوری معالجه کند. در شماره روز ۲۱ ژانویه ۱۹۸۰ روزنامه القبس آمده است: شعبده‌بازی موسوم به «عودا» در خیمه‌ای در صحرا از قربانیان خود استقبال می‌کرد و با وارد کردن سیخ‌های آهن در بدن آنان بطوری که از طرف دیگر بدنشان بیرون شود، آنان را درمان می‌کرد. به این هم بسنده نمی‌کرد بلکه با سیخ یا شمشیر بیماران خود را می‌زد و مأموران انتظامی مقداری پول که محصول نیرنگ و شعبده‌بازی این نیرنگ‌باز است از او کشف و ضبط کرده‌اند.

روزنامه القبس در شماره روز ۱۸ ژانویه ۱۹۸۰ گزارش داد که مأموران انتظامی، نگهبانی را دستگیر کردند که به زعم این که طلسم‌هایی را می‌سازد که بوسیله‌ی آن زن را

محبوب شوهرش می‌کند مشغول انجام دادن سحر و شعبده‌بازی بود. در شماره روز ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰ خبری ذکر شده مبنی بر دستگیری یک زن شعبده‌باز و پسرش به جرم انجام دادن سحر و شعبده‌بازی.

در شماره روز ۱۱ ژوئیه ۱۹۸۰ هم خبر دستگیری مردی نود ساله به اتهام انجام دادن جادو درج شده است. مأموران مقداری کاغذ، خرمهره، گوش ماهی، سر هدهد و پای گرگ از این پیرمرد کشف و ضبط کرده‌اند.

در شماره روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۰ خبری درج شده است مبنی بر دستگیری زنی به نام فاطمه در استان پایتخت (کویت) به اتهام انجام دادن سحر که یک حجاب را به مبلغ پنجاه دینار می‌ساخت. این زن در سحر خود از مرغ و مقداری شکر استفاده می‌کرد. وی از بیمار می‌خواست تکه‌ی شکر را در محل حساسی قرار دهد و مرغ را زیر تخت بگذارد.

در تاریخ ۸ اکتبر ۱۹۸۰ روزنامه القبس از دستگیری زن شعبده‌بازی به نام «وبریه» خبر داد که به جادوگری مشغول بود.

روزنامه السیاسه در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۸۰ خبری را منتشر کرد مبنی بر اینکه راهبه‌ی سوری در «رمیشه» مردم را بوسیله‌ی دعاها و طب عربی مداوا می‌کند و مردم برای رسیدن به او دو سال در نوبت می‌مانند.

در تاریخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۹ روزنامه القبس سخنان آقای عبدالکریم جعفر مدیر دفتر وزیر بهداشت کویت را منتشر کرد که در آن بیماران کویتی را از یک شعبده‌باز اردنی به نام «مدلله» که برای درمان پیش او می‌رفتند بر حذر داشته است.

مدیر دفتر وزیر در سخنان خود گفته است که وی به دستور وزیر بهداشت به اردن رفته و شش روز را در آنجا سپری کرده است تا بر نیرنگ‌های این شعبده‌باز که بیماران از کشورهای دور از جمله کویت نزد او می‌روند اطلاع پیدا کند. به گفته‌ی وی این زن روزانه حدود سی بیمار را ویزیت می‌کند ولی تاکنون ثابت نشده است که هیچ بیماری توسط او شفا یافته باشد.

روزنامه القبس در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۸۵ نوشت که یک شعبده‌باز، نسخه‌ای خرافی را به مبلغ هزار و پانصد دینار به یک زن فروخت. این زن نازا بود و این شعبده‌باز ادعا کرده

بود که می‌تواند او را صاحب فرزند کند. پس از، از دست دادن فرصت این زن فهمید که مبلغ زیادی را در مقابل تعدادی کاغذ که با کلمات و حروف و موادی که ارزش یک دینار هم ندارند سیاه شده، پرداخت نموده است.

روزنامه السیاسه در تاریخ ۱۲ مه ۱۹۸۷ خبری را با این مضمون منتشر کرد که زنی توانسته است صد و پنجاه هزار دینار کویتی را از یک مرد ثروتمند بدست آورد. این مرد ادعا کرده که این زن او را سحر کرده و پس از این که آب مرغی به او داده او را عاشق خود ساخته و در نتیجه وی را خواستگاری کرده است. آن زن مقداری مال را از وی خواسته و او هم آن مال را در اختیارش گذاشته و پس از آن دیگر آن زن را ندیده است.

در شماره روز ۲۱ فوریه ۱۹۸۷ روزنامه القبس آمده است که مردی شعبده‌باز توانسته است مبلغ هنگفتی را از کویتی‌ها و خارجیانی که از بیماری‌های روانی رنج می‌برند دریافت کند. این مرد بعداً فرار کرده و تعدادی طلسم از خود بر جای گذاشته که هیچ دردی را درمان نمی‌کنند.

روزنامه السیاسه، در تاریخ ۲۱ مه ۱۹۸۶ تصاویر طلسم‌هایی را منتشر کرده که کلمات آن‌ها نامفهوم است و شامل آیات قرآنی جابجا و توسل‌های شرک‌آلود است.

در ادامه این روزنامه آمده است: شبکه‌ای از شعبده‌بازان در کویت این طلسم‌ها و خرافات را ترویج میکنند و هر طلسم گاهی به هزار و پانصد دینار می‌رسد. به گفته‌ی این روزنامه افراد این شبکه در مناطقی که ساکنان آن ساده لوح هستند و به آسانی می‌توان آنان را فریب داد در حال افزایش هستند.

این شعبده‌بازان در اجرای مراسم جادوگری خود از چیزهای زیادی استفاده می‌کنند، مثلاً مدال پیچیده شده با یک نخ را بر ضد سحر، و خرمهره را برای جلب شانس و محبت، رزق و روزی و جدایی انداختن میان زن و شوهر بکار می‌برند. آنان همچنین از فنجان؛ کف خوانی، دف زنی، عود، گوش ماهی و کاسه‌ی نجات استفاده می‌کنند. آنان از مشتریان خود هم چیزهای شگفت انگیزی درخواست می‌کنند، مثلاً برخی یک گوسفند سیاه یا یک بره‌ی سفید یا شاخ‌دار از آنان می‌خواهند، برخی هم از آنان می‌خواهند که خروسی را ذبح کنند و آن را در قبرستان دفن نمایند.

فصل دوم

تعریف سحر

۱- تعریف سحر در لغت

سحر در زبان عربی به هر چیزی که علت آن پنهان و دقیق باشد، اطلاق می‌شود، به همین علت عرب‌ها در مورد چیزهای بسیار پوشیده و پنهان می‌گویند: «أخفی من السحر» یعنی از سحر پنهان‌تر است. عرب‌ها زیبایی چشم‌ها را هم به سحر توصیف می‌کنند، چرا که چشم‌ها با تیرهای خود به صورت پنهانی دل‌ها را مورد هدف قرار می‌دهند. بیان هم به سحر توصیف می‌شود از جمله در فرموده‌ی پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «إن من البیان لسحر»^۱ یعنی برخی از بیان سحر است. علت این که برخی از بیان‌ها سحر نامیده شده است این است که این نوع بیان‌ها مورد پسند شنوندگان قرار می‌گیرند و دل‌های آنان را جذب می‌کنند و بر نفس آنان غالب می‌شوند و اشیاء را از حقیقت و جهت خود بر می‌گردانند. سحرّی هم «سحور» نامیده شده است، چون به صورت پنهانی در آخر شب خورده می‌شود. ریه هم بخاطر پنهانی و دقت مجراهای آن به اجزای بدن سحر نامیده می‌شود. عرب‌ها سحر را بر خدعه و نیرنگ هم اطلاق

۱- این حدیث را امام بخاری در صحیحش، در کتاب «الطب»، باب «إن من البیان لسحر» روایت کرده است. بخاری به نقل از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفته است: دو مرد از طرف مشرق آمدند و خطبه‌ای خواندند و مردم از بیان آنان تعجب کردند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «برخی از بیان سحر است».

برخی از علما گفته‌اند: این حدیث بمنزله‌ی ذم است، چون گاهی شخصی که حق به جانب او نیست از شخص صاحب حق فصیح‌تر است و با بیان خود مردم را مسحور می‌کند و بدین ترتیب حق را ضایع می‌کند. مذموم بودنش بدین خاطر است که شخص فصیح باطل را درست و زیبا جلوه می‌دهد بطوری که شنونده آن را حق تصور می‌کند.

برخی از علما هم این حدیث را بر مدح و تشویق به زیباسازی سخن و الفاظ حمل کرده‌اند. بلاغت زمانی پسندیده است که به حد اطناب و زیاده‌گویی نرسد و باطل را به صورت حق نشان ندهد. (مراجعه کن به: فتح الباری (۱۰/۲۳۷) و تفسیر قرطبی (۵۴/۲))

می‌کنند، زیرا علت آن پنهان و دقیق است. کلمه‌ی سحر در این بیت لبید به همین معنا به کار رفته است:

فإن تسألنا فیم نحن فإنا
عصافیر فی هذا الأنام المسحر^۱

«اگر از ما سؤال می‌کنی که ما چه کار می‌کنیم، پس (بدان که) ما گنجشک‌هایی هستیم در میان این انسان‌های فریفته شده».

۲- تعریف سحر از دیدگاه علما

جصاص در تعریف سحر تفاوتی بین معنی لغوی و معنی اصطلاحی آن قائل نشده است. سحر از نظر او عبارت است از «هر چیزی که علت آن پوشیده و پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‌ی گمراه کردن و نیرنگ باشد».^۲

فخررازی هم در تفسیر خود همین دیدگاه را دارد و گفته است: «بدان که سحر در اصطلاح شریعت مختص هر چیزی است که علت آن پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‌ی گمراه کردن و نیرنگ باشد».^۳

این دو تعریف مانع نیستند، لذا این دو دانشمند چیزهایی که در قلمرو سحر قرار نیستند را نیز جزو مصادیق سحر به شمار آورده‌اند. در مبحث انواع سحر در این زمینه سخن خواهیم گفت.

ابن عابدین سحر را این چنین تعریف کرده است: «سحر علمی است که بوسیله‌ی آن ملکه‌ای نفسانی بدست می‌آید که انسان می‌تواند از طریق آن کارهای شگفت‌انگیزی را انجام دهد که علل و اسباب آن‌ها پوشیده و پنهان است».^۴

ابن خلدون هم تعریفی شبیه تعریف مذکور را در مورد سحر ارائه داده و گفته است: «سحر عبارت است از علم به کیفیت استعدادهایی که نفوس بشری از طریق آن‌ها

۱- در مورد معنی لغوی سحر به لسان العرب (۱۰۶/۲) و قاموس المحيط (۵۱۹) و کتاب‌های لغت مراجعه کن.

۲- الجصاص، أحكام القرآن (۴۲/۱)

۳- قصه السحر (۲۵)

۴- حاشیه ابن عابدین (۴۴/۱)

می‌توانند بدون یاریگر و یا به یاری امور آسمانی در عالم عناصر تاثیر بگذارند، که اولی سحر و دومی طلسم نامیده می‌شود.^۱

تفاوت بین دو تعریف اول و دو تعریف آخر در این است که سحر از نظر دو تعریف اول شامل هر چیزی می‌شود که علت آن پوشیده و پنهان باشد، خواه آن چیزی که علتش پنهان است یک نیرنگ علمی باشد و یا ویژگی برخی از مخلوقات باشد و یا اینکه تخیل و نیرنگ باشد. ولی دو تعریف آخر سحر را صفتی برای برخی از نفوس آدمیان قرار می‌دهد که می‌توانند بوسیله‌ی آنچه از سحر آموخته‌اند در جهان مادی تاثیر بگذارند.

ما با جصاص و رازی در جواز اطلاق سحر بر هر چیزی که علت آن پنهان باشد نزاعی نداریم، ولی اختلاف ما با آنان در این است که سحر اصطلاح شارع است (و احکامی بر آن مترتب است)، و جصاص خود اقرار کرده است که اطلاق سحر بر بیان در حدیث «إن من البیان لسحر» مجاز است نه حقیقت.^۲

شایسته بود که جصاص سخن‌چینی و آنچه که حيله‌گران بوسیله‌ی دستگاه‌های مرکب هندسی و داروها و چابکدستی انجام می‌دهند تا به مقصود خود برسند، را جزو سحر مجازی به شمار می‌آورد نه سحر حقیقی که خداوند از انجام دهنده‌ی آن به کافر نامبرده است.

شیخ سلیمان پسر عبدالله پسر محمد پسر عبدالوهاب می‌گوید: «سحری که از طریق دارو و دود کردن و امثال آنها انجام می‌گیرد سحر به شمار نمی‌آید، و اگر سحر نامیده شود از طریق مجاز است همانند نامگذاری سخن بلیغ و سخن‌چینی به سحر. ولی این نوع سحر به خاطر ضرر و زیانی که دارد حرام است و انجام دهنده‌ی آن به شدت مورد تعزیر قرار می‌گیرد».^۳

مسأله‌ی دیگر دیدگاه‌های مختلف علما در تعریف سحر است، و برخی از علما معتقدند که حقیقت و ماهیتی برای سحر وجود ندارد در حالی که برخی دیگر معتقدند که سحر دارای حقیقت است.

۱- ابن خلدون، المقدمة (۹۲۳)

۲- جصاص، احکام القرآن (۴۳/۱)

۳- تیسیر العزیز الحمید (۳۲۵)

مثلاً اگر ابوبکر رازی در تعریف سحر گفته است: «سحر هر چیزی است که علت آن پوشیده و پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‌ی گمراه کردن و نیرنگ باشد» به این خاطر بوده است که سحر از نظر او حقیقت ندارد.

استاد سید قطب از دانشمندان معاصر هم همین دیدگاه را دارد و در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از فریب دادن حواس و اعصاب و الهام کردن به نفوس، و سحر طبیعت اشیا را تغییر نمی‌دهد و حقیقت جدیدی را ایجاد نمی‌کند ولی آنچه را که جادوگر می‌خواهد به حواس و عواطف انسان القا می‌کند».^۱

اما کسانی که معتقدند سحر دارای حقیقت است، آن را مانند ابن خلدون تعریف کرده‌اند.

از جمله کسانی که بر این باورند ابن قدامه است. وی در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از گره‌ها و افسون‌هایی که جادوگر بر آن‌ها می‌خواند یا می‌نویسد و یا عملی است که ساحر آن را انجام می‌دهد و بطور غیرمستقیم در بدن، قلب و یا عقل فرد جادو شده تأثیر می‌گذارد».^۲

تهانوی هم در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از این که انسان در حین ارتکاب گفتار یا کرداری که در شریعت حرام شده است، کاری خارق عادت را انجام دهد. سنت خدا بر این جاری بوده است که خود در ابتدا انجام دهنده‌ی این کار خارق عادت باشد».^۳

۳- تفاوت سحر با معجزه و کرامت

با بررسی کردن در تفاوت سحر با معجزه و کرامت، حقیقت سحر روشن می‌شود. بسیاری از مردم سحر را با معجزه و کرامت در می‌آمیزند و معتزلیان حقیقت سحر را انکار کرده‌اند، چون نتوانسته‌اند جادو را از معجزه تشخیص دهند.

تفاوت جادو با معجزه و کرامت در این مورد است:

۱- سید قطب، فی ظلال القرآن (۴۰۰۷/۶)

۲- ابن قدامه، المغنی (۱۵۰/۸)

۳- تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون (۱۵۲)

۱- جادو علمی است که از طریق یادگیری و مهارت پیدا کردن بدست می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾ [نقره: ۱۰۲]

«از آنان چیزهایی می‌آموزند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکنند».

﴿إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سِحْرِ﴾ [طه: ۶۹]

«آنچه که انجام داده‌اند، نیرنگ ساحر است».

و موسی به جادوگران گفت:

﴿مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِقُ كُلِّ سَاحِرٍ﴾ [یونس: ۸۱]

«آنچه شما ارائه دادید، سحر است و حتماً خداوند آن را نابود و باطل خواهد کرد، خداوند کار مفسدان را شایسته نمی‌گرداند».

سحر در واقع با تحمل و رنج گفتار و کردار صورت می‌گیرد، در حالی که کرامت، عطا و بخششی از جانب خداوند است که هیچ نیازی به تحمل و رنج ندارد. معجزه نیز چنین است و به پیامبران و فرستاده‌های خدا داده می‌شود.^۱

ابن خلدون می‌گوید: «معجزه نیرویی است که تأثیر بزرگی بر نفس انسان می‌گذارد و صاحب معجزه در انجام دادن کار اعجاز‌آمیز خود از جانب خداوند مورد تایید قرار می‌گیرد، ولی ساحر کار خارق عادت خود را با نیروی نفسانی خود و گاهی با همکاری شیاطین انجام می‌دهد».^۲

۲- معجزه و کرامت توسط انسان فاسق انجام نمی‌گیرند ولی انجام دهنده جادو تنها انسان فاسق می‌باشد. «پیامبری که معجزه از او سر می‌زند از نظر پیدایش، تولد، مزایا، اخلاق، آفرینش، صداقت، ادب، مهربانی و دوری از پستی‌ها و دروغ و نیرنگ از همه‌ی انسان‌ها برتر است در حالی که جادوگر کاملاً برعکس این موارد است و هر جا یافته شود در میان مردم مبعوض و حقیر است و دوستان و پیروان وی هم در صدد رسیدن به

۱- مراجعه کن به: فتح الباری (۲۲۳/۱۰)

۲- ابن خلدون، المقدمة (۹۳۲)

باطل هستند».^۱

ابن حجر می‌گوید: «باید وضعیت کسی که کار خارق عادت را انجام می‌دهد، بررسی شود، اگر آن شخص پایبند شریعت بود و از گناهان کبیره دوری می‌کرد، کارش کرامت و در غیر این صورت جادو خواهد بود، زیرا این کار او یکی از انواع سحر مانند یاری کردن شیاطین نشأت می‌گیرد.

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ در مورد جادوگران، منجمان، کاهنان و کسانی که در زمینه‌ی علم و زهد و عبادت تلاش می‌کنند ولی به آنچه که پیامبران آورده‌اند ایمان نمی‌آورند و سخنان آنان را باور نمی‌کنند و از دستورات آنان اطاعت نمی‌نمایند می‌گوید: «همه‌ی این‌ها باید تکذیب شوند و در اعمالشان گناه و نافرمانی باشد مانند نوعی شرک، ستم، فواحش، غلو و یا بدعت در عبادت، و به همین خاطر شیاطین بر آنان نازل می‌شوند و با آنان همراه می‌گردند و بدین ترتیب آنان جزو اولیای شیطان قرار می‌گیرند نه اولیای رحمان. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ [زخرف: ۳۶]

«و هرکس از یاد خدا غافل و روگردان شود، شیطانی را مأمور او می‌سازیم و این شیطان همواره همدم او می‌گردد».

ذکر خدای رحمان همان قرآن کریم است که خداوند، پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را با آن مبعوث کرده است، هر کس به قرآن ایمان نیاورد و آن را تصدیق نکند و به وجوب اطاعت از دستورات آن اعتقاد نداشته باشد، در واقع از قرآن روی‌گردان شده و در نتیجه شیطانی برای او مسخر می‌شود که او را همراهی خواهد کرد. بنابراین اگر کسی در نهایت زهد شب و روز مشغول ذکر خدا شود و در عبادت و بندگی او تلاش نماید ولی از ذکر که نازل کرده است - یعنی قرآن کریم - پیروی نکند، جزو اولیای شیطان به شمار می‌آید اگر چه در هوا پرواز کند و یا بر سطح آب حرکت نماید، چون در واقع شیطان او را در هوا حمل می‌کند و به پرواز در می‌آورد».^۲

۱- القرافی، الفروق (۱۷۰/۴)

۲- ابن تیمیہ، مجموع الفتاوی (۱۷۳/۱۱)

ابن خلدون در این زمینه می‌گوید: «از جادوگر هیچ کار نیکی صادر نمی‌شود و (سحر خود را) هیچ وقت در راه‌های نیک بکار نمی‌برد و صاحب معجزه هیچ شری از او صادر نمی‌شود و (معجزه را) هیچ وقت در راه‌های بد بکار نمی‌برد، گویی که این دو در اصل فطرت خود نقیض یکدیگرند، و خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او توانمند و باعزت است و هیچ پروردگاری جز او نیست».^۱

۳- معجزه های پیامبران ﷺ دارای حقیقت هستند و باطن شان مانند ظاهرشان است و هر چه در آنها به تأمل پردازی، بیشتر به صحت آنها پی می‌بری و اگر تمام مخلوقات تلاش کنند مانند آن را انجام دهند ناتوان خواهند شد، ولی کارهای جادوگران و تخیلات آنان نوعی نیرنگ و چابکدستی است برای نشان دادن چیزهایی که حقیقت ندارند، و آنچه هم که نشان داده می‌شود، حقیقت ندارد. با تأمل و تحقیق می‌توان به این نکته پی برد. هر که هم بخواهد می‌تواند جادوگری را بیاموزد و به جایگاه دیگر جادوگران دسترسی پیدا کند و کارهایی مانند آنان انجام دهد».^۲

قرافی هم به این موضوع پرداخته و در تفاوت میان سحر و معجزه گفته است: «تفاوت بین سحر و معجزه در این است که در جادو و طلسم چیزی خلاف عادت وجود ندارد، بلکه یک امر عادی است که طبق سنت الهی و بر اساس اسباب و مسببات انجام می‌گیرد، ولی این اسباب تنها برای تعداد اندکی از مردم فراهم می‌شوند مانند داروهایی که از آنها کیمیا ساخته می‌شود، و گیاهانی که از آنها نفتی درست می‌شود که دژها و صخره‌ها را می‌سوزاند، و از آنها روغنی ساخته می‌شود که هرکس آن را بر خود بمالد، آهن او را نمی‌برد، و مانند سمندل که حیوانی است که آتش بر او تأثیر نمی‌گذارد و تنها در آتش پناه می‌گیرد. تمام این‌ها کارهای شگفت‌انگیزی هستند که به ندرت در جهان به وقوع می‌پیوندد، ولی اگر اسباب آنها فراهم گردد طبق روال عادی خود واقع می‌شوند.

همچنین اگر اسبابی که خداوند طبق معمول برای جادو قرار داده است فراهم گردند، سحر تحقق پیدا خواهد کرد.

سیمیا (که نوعی سحر است) و غیر آن هم طبق اسباب عادی به وقوع می‌پیوندند، ولی

۱- ابن خلدون، المقدمة (۹۳۵)

۲- جصاص، احکام القرآن (۴۹/۱)

کسانی که این اسباب را می‌شناسند تعداد کمی هستند. اما معجزات اسباب معمولی ندارند، پس خداوند اسبابی را در جهان قرار نمی‌دهد که دریا را ببندند و یا کوه‌ها را در هوا به حرکت در آورند و امثال آن. منظور ما از معجزه آن چیزی است که خداوند در جهان می‌آفریند که پیامبران علیهم‌السلام (با معاندان) روبرو شده و مبارزه می‌کنند و میان سحر و معجزه تفاوت زیادی است»^۱.

آنچه که این دو دانشمند (جصاص و قرافی) گفته‌اند، درست است، زیرا شبیه معجزه را نمی‌توان انجام داد و انسان از اسباب آن اطلاعی ندارد، ولی سحر دارای اسباب پنهانی است که برخی از مردم آن‌ها را نمی‌دانند ولی تعداد کمی از آن‌ها اطلاع دارند و گاهی در یک دوران شناخته نمی‌شوند اما در دوره‌های بعدی شناسایی می‌شوند.

مثلاً در قدیم برخی از کسانی که با جن ارتباط برقرار می‌کردند، جنیان «چیز شفافی مانند آب و شیشه به آنان نشان می‌دادند و آنچه را که از آنان می‌خواستند در موردش خبر دهند، برایشان در آن چیز شفاف نمایش می‌دادند و آنان به مردم خبر می‌دادند و همچنین سخن کسانی که از ولی آنان درخواست کمک می‌کردند و به وی می‌رساندند و پاسخ وی را هم برای آنان می‌بردند»^۲.

امروزه بشر توانسته است به آنچه که جن در گذشته به آن رسیده بود برسد، و دور و نزدیک آن را می‌دانند. تلفن، رادیو و ماهواره‌هایی که شبانه روز اخبار را منتقل می‌کنند باعث می‌شوند که ما از چیزهایی اطلاع پیدا کنیم که مردم در قدیم آن را نهایت سحر و جادو سحر می‌دانستند و شیاطین بندگان را با آن گمراه می‌کردند و امکان استفاده از آن‌ها را به بندگان نمی‌دادند تا زمانی که آنان را بنده خود می‌کردند.

انتقال از مکانی به مکانی دیگر با سرعت زیاد امروزی در مدت زمانی کوتاه انجام می‌گیرد ولی آنچه که شیاطین در گذشته با این سرعت منتقل می‌کردند مردم از آن شگفت زده شدند. خداوند به ما خبر داده است که شیاطین از توانایی‌های شگفت‌انگیزی برخوردارند و می‌توانند با آن در این جهان منتقل شوند و هر که را بخواهند منتقل کنند.

۱- القرافی، الفروق (۱۶۸/۴)

۲- ابن تیمیه، مجموع فتاوی (۳۰۹/۱۱)

۴- معجزه باطل نمی شود ولی جادو باطل خواهد شد، زیرا یک جادوگر و یا یک فرد دانایتر از او می تواند سحرش را باطل کند، به همین علت بین جادوگران و شیاطین آنان درگیری ها و جنگ هایی رخ می دهد. گاهی پرهیزگاران و مؤمنان با یقینی که خداوند به آنان داده است و با آیات و دعاها و اذکاری که تلاوت می کنند جادوی جادوگران را باطل می گردانند. گاهی برخی از پرهیزکاران در محفل این منحرفان حاضر شده و آیه الکرسی را تلاوت کرده اند و جادوگر نتوانسته است چیزی را انجام دهد و گاهی هم برخی از این منحرفان در هوا پرواز کرده اند و وقتی که این پرهیزکاران شروع به تهلل کرده اند، بر زمین افتاده اند.

ابن خلدون می گوید: در پرچم کسری که «درفش کاویانی» نامیده می شد وفق مئینی عددی (طلسمی که بر اساس مربع بنا شده است) زربافت وجود داشت و آن را به اشکال فلکی خاصی که برای این وفق رصد کرده بودند، در آورده بودند. اهل طلسم و اوفاق بر این باور بودند که این پرچم مخصوص پیروزی در جنگ هاست، و هر پرچمی که این طلسم در آن یا با آن باشد هرگز شکست نمی خورد.

ولی این پرچم در جنگ قادسیه افتاد همانطور که فرماندهی ایرانیان رستم نقش بر زمین شد و در خاک غلتید. ایمان اصحاب پیامبر ﷺ و تمسک آنان به کلمه ی خداوند به عنوان مدد الهی با سحری که در این پرچم بود مقابله کرد و تمام گره های سحری آن باز شد و در برابر لشکریان ایمان پایدار نماند و آنچه که انجام داده بودند، باطل گردید.

۵- هر فرد، خواه جادوگر و یا فرد عادی باشد می تواند جادو کند و یک گروه می تواند بطور همزمان جادوگری را بیاموزند و آن را انجام دهند، در حالی که هیچ کس (بجز صاحب معجزه) نمی تواند چیزی مثل معجزه انجام دهد.^۱

۶- تفاوتی که متکلمان بر آن تکیه کرده اند به «تحدی» بر می گردد، و آن ادعای وقوع معجزه بر اساس مدعای پیامبر ﷺ است. متکلمان در این زمینه گفته اند: جادوگران از مثل این تحدی بازداشته شده اند و نمی توانند چنین تحدی را انجام دهند. وقوع معجزه هم طبق ادعای شخص دروغگو مقدور نیست، زیرا دلالت معجزه بیانگر راستگویی یک امر عقلی است، چون صفت (و ماهیت) معجزه تصدیق (و تأیید) پیامبر ﷺ است، پس

۱- قرطبی، تفسیر قرطبی (۴۷/۲)

اگر معجزه با دروغ هم واقع شود، شخص صادق و راستگو به دروغگو تبدیل می‌شود و این محال است، بنابراین هرگز معجزه توسط شخص دروغگو انجام نمی‌گیرد.^۱

۴- تفاوت بین جادو و حسد

جهت کسب آگاهی بیشتر در مشخص کردن معنی سحر لازم است که تفاوت بین جادو و حسد مورد بررسی قرار گیرد، چون برخی از مردم فرق این دو را نمی‌دانند، عرب‌ها می‌گویند: «حَسَدُهُ يَحْسِدُهُ وَ يَحْسِدُهُ حَسَدًا وَ حَسَدَةً» یعنی حسود آرزو کرد که نعمت و فضیلت از شخص محسود گرفته شوند و به وی منتقل گردند.

و یا شخص حسود آرزو کرد که نعمت و فضیلت را از شخص محسود سلب کند. شاعر عرب گفته است:

و تَرَى اللَّيْبَ مُحْسَدًا لَمْ يَجْتَرِمِ شَتَمَ الرِّجَالِ وَ عِرْضَهُ مَشْتُومٌ

و شخص خردمند را می‌بینی که مورد حسادت قرار می‌گیرد و با وجود اینکه به کسی ناسزا نگفته است، آبروی او مورد ناسزا گفتن قرار می‌گیرد.

جوهری گفته است: حسد عبارت است از اینکه آرزو کنی نعمت از کسی که مورد حسادت واقع شده، سلب شود و به شما داده شود. گفته می‌شود: «حَسَدَهُ يَحْسِدُهُ حَسُودًا».^۲

اگر انسان آروز کند که همانند نعمتی که به دیگری داده شده است به وی هم داده شود بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از او را بکند، این امر غبطه نامیده می‌شود. این منظور می‌گوید: «غبطه این است که انسان آرزو کند نعمتی همانند نعمتی که به دیگری داده شده است به وی هم داده شود بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از او را بکند».^۳

انسان حسود از نفسی پلید و خشمگین برخوردار است که از دو راه در کسی که مورد حسادت واقع شده تاثیر می‌گذارد: یکی از طریق قدرت ذاتی نفس که در این صورت در

۱- ابن خلدون، المقدمة (۹۳۵)

۲- ابن منظور، لسان العرب (۶۳۲/۱)

۳- همان، (۶۳۲/۱)

محسود تاثیر می‌گذارد چه محسود غایب باشد و چه حاضر، دیگری از طریق چشم حسود، که در این صورت تنها زمانی در محسود تاثیر می‌گذارد که وی حاضر باشد و شخص حسود با چشم شر و حسادت به وی نگاه کند، چون اگر سهواً یا بطور غیرعمد به او نگاه کند تاثیری در وی نمی‌گذارد.

کسی که از طریق این نگاه پلید نشأت گرفته از اعماق درون خود دیگران را بیمار می‌کند و یا آنان را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد به دو دلیل به آنان ضرر می‌رساند: یکی بخاطر شدت عداوت و حسادت، چون زمانی که چشم زخم زننده دشمن خود را می‌بیند و با نفس پلید خود او را مورد توجه قرار می‌دهد به وی ضرر می‌رساند، و دیگری بخاطر شیفته شدن به چیزی که در این صورت بیننده با دیده‌ی خودپسندی و بزرگ‌بینی به چیزی نگاه می‌کند و در نتیجه روح او کیفیتی به خود می‌گیرد که در آن چیز تاثیر می‌گذارد.

ابن خلدون در کتاب «المقدمه» در مورد کسانی که با چشم زدن در دیگران تأثیر می‌گذارند گفته است: «و از قبیل این تأثیرات روحی چشم زدن است و این تأثیری است از جانب نفس شخص چشم زن هنگامی که با چشم خود ذات یا حالتی را می‌بیند و آن را نیکو می‌شمارد و در آن افراط می‌کند. از این نیکو شمردن حسدی پیدا می‌شود که با آن سلب آن چیز را از کسی که بدان متصف شده است می‌طلبد و در نتیجه این فساد او تاثیر می‌گذارد.

و این چشم زخم رساندن یک امر فطری است و تفاوت آن با دیگر تأثیرات نفسانی در این است که صدور این چشم زخم یک امر فطری و طبیعی است و هیچ وقت تخلف نمی‌کند و در اختیار صاحب آن نیست و نمی‌تواند آن را کسب کند، ولی تأثیرات دیگر اگرچه بعضی از آن‌ها اکتسابی نیستند ولی صدور آن‌ها به اختیار فاعل آن‌هاست و قوه‌ای که در آن‌ها هست فطری است نه خود صدور تاثیر آن‌ها. به همین علت (فقها) گفته‌اند: کسی که با سحر دیگری را بگشود کشته می‌شود ولی کشنده‌ی با چشم زخم کشته نمی‌شود و این تنها بدین علت است که این کار در شمار اعمال اختیاری وی نمی‌باشد که بخواهد آن را انجام دهد یا ترک کند بلکه وی در صدور آن عمل مجبور است».

جادوگر و حسود هر دو در اینکه در صدد شر و بدی هستند مشترک اند ولی حسود با طبیعت و نفس و کینه ای که نسبت به محسود دارد درصدد شر است در حالی که جادوگر با علم و کسب و شرک و یاری گرفتن از شیاطین به دنبال شر می‌رود.^۱

شیاطین حسود و جادوگر را یاری می‌دهند، ولی حسود را یاری می‌نمایند بدون اینکه از شیاطین یاری بخواهند در حالی که جادوگر از شیطان می‌خواهد که او را یاری کند و چه بسا او را بجای خدا بندگی کند تا نیاز او را برآورده سازد.^۲

خداوند هم در سوره ی فلق پناه بردن به خداوند از شر حسود و جادوگر را در کنار هم قرار داده و فرموده است:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝۲ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝۳ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝۴ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝۵﴾ [فلق: ۱-۵]

«بگو پناه می‌برم به خدای سپیده‌دم، از شر هر آنچه خداوند آفریده است. و از شر شب آنگاه که کاملاً فرا می‌رسد، و از شر کسانی که در گره‌ها می‌دمند، و از شر حسود آنگاه که حسد می‌ورزد».

پناه بردن به خدا از این دو شر، شامل هر شرّی می‌شود که از جانب شیاطین انس و جن انجام می‌گیرد، بنابراین سرچشمه ی حسد و جادو هر دو شیاطین انس و جن می‌باشند.^۳

آیه ی ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ بیانگر این است که برای حسود شرّی است که با آن فرد مورد حسادت را اذیت و آزار می‌نماید. بنابراین برای هیچ کس جایز نیست که مدعی شود حسود هیچ تاثیری بر فرد مورد حسادت نمی‌گذارد و به او هیچ ضرری نمی‌رساند. در این دوران حیواناتی از خشکی و دریا را می‌بینیم که با اشعه‌ای که از چشم یا بدن آنان پیدا می‌شود می‌توانند دیگر حیوانات را بکشند، پس چگونه نباید برخی از

۱- ابن قیم الجوزیه، بدائع الفوائد (۲/۲۳۵)

۲- همان، (۲/۲۳۴)

۳- همان، ج (۲)/ص (۲۳۳)

انسان‌ها دارای نیرویی باشند که بتوانند با آن دیگران را مورد اذیت و آزار قرار داده و یا به آنان ضرر برسانند.

فصل سوم

دلایل و انگیزه‌های سحر و جادو

کسی که وضعیت جادوگران را در طول تاریخ مورد بررسی قرار دهد، در می‌یابد که آنان چه قدر رنج کشیده و مورد شکنجه قرار گرفته‌اند ولی با وجود این، استقبال بسیاری از مردم از فراگیری جادو و عمل کردن به آن ادامه پیدا کرده است، (حال این سؤال مطرح است که) چه چیزی باعث شده است که این‌ها این راه پرخطر و پرفراز و نشیب را برگزینند.

هدف اول این افراد، انگیزه‌ی درونی است که خواهان عشق به شر و اذیت کردن و نابود ساختن دیگران و تسلط بر آنان می‌باشد. در این مسیر با شیطان هم‌پیمان می‌شوند که هم خود را نابود می‌کنند و هم دیگران را.

افراد نادان هم جادوگران را بیشتر ترغیب و تشویق می‌نمایند تا به این شر بزرگ روی بیاورند، زیرا بسیاری از مردم جادوگران را اکرام و تعظیم می‌کنند و جهت رسیدن به خواسته‌هایشان به آنان پناه می‌برند و بهترین اموال و دارایی و هدایای شان را به آنان می‌دهند.

پژوهشگران تاریخ جادو و جادوگری در زمینه‌ی ثروت و جاه و مقامی که برخی از جادوگران و کاهنان در آن به سر برده‌اند را به ما خبر داده‌اند.

معبد «دلفی» در یونان به میدان‌های بزرگ احاطه شده بود و اطراف آن آب نماها و معابد زیبایی وجود داشت و برای آن استادی بزرگ و صحنه‌ی نمایش باشکوهی بود که شامل مجسمه‌های ساخته شده از طلا، برنز و سنگ مرمر بودند و با تصاویری که توسط بزرگترین هنرمندان آن دوران ترسیم شده بودند آراسته گردیده بود.^۱

۱- التنبؤ بالغیب (۱۹)

این پژوهشگران همچنین می‌گویند: قارون پادشاه «لیدیه» سه هزار رأس از انواع حیوان به معبد «دلفی» تقدیم کرد و تعداد زیادی از لباس‌های نفیس آراسته شده با مروارید و سنگ‌های گرانبها را سوزاند تا لطف و یاری خدای موهوم این معبد را بدست بیاورد. قارون هم از لیدیان خواست که هر کدام از آن‌ها یک قربانی تقدیم خدای آن معبد کند.

قارون سپس مقدار زیادی طلا را ذوب کرد و با آن یکصد و هفده پایه مجسمه را با طول شش وجب و عرض سه وجب و ارتفاع یک وجب ساخت. چهار تا از این پایه‌ها از طلای خالص بودند اما بقیه‌ی آن‌ها آمیزه‌ای از طلا و نقره بودند.

قارون همچنین یک مجسمه‌ی شیر از طلای خالص و دو دیگ بزرگ ساخت که یکی از آن‌ها از طلا و دیگری از نقره بود، دیگ طلایی را در سمت راست ورودی معبد و دیگ نقره‌ای را در سمت چپ آن قرار داد. قارون علاوه بر همه‌ی این‌ها چهار شیشه‌ی نقره‌ای را برای نگهداری شراب و دو شیشه را هم برای نگهداری آب پاک به آن معبد فرستاد که یکی از آن‌ها از طلا و دیگری از نقره بود.^۱

ولی جادوگران در مقابل سحرشان بهای سنگینی را پرداخت می‌کنند، زیرا آنان در مقابل سحر، نفس خود را پرداخت می‌کنند و شیطان را پرستش می‌کنند، و هرگاه انسان تسلیم شیطان شد، نفس او پلید، قلبش تاریک، اخلاقش فاسد و کارهایش کج و نادرست می‌شوند. به هر جا وارد شود (نهال) شرّ می‌کارد و به هر جا برسد پلیدی نفس و بدرفتاری خود را گسترش می‌دهد.

گاهی در راه ارضای نفس خبیث و خواهش‌های نفسانی پلید خود مرتکب هر نوع حماقت و شرک می‌شود، خدایان مختلف را بجای خداوند متعال فرا می‌خواند، گناهان کبیره انجام می‌دهد، نجاسات و محرّمات را می‌خورد و قربانی‌ها را به نام شیطان و خدایانی که بجای خداوند متعال پرستش می‌کند تقدیم می‌نماید.

در بسیاری از موارد دیده‌ایم که احترام و گرمی داشتی که جادوگر از آن برخوردار بوده به ذلت و اهانت تبدیل شده است، چون در بسیاری از موارد وقتی که مردم به

دروغگویی ساحر پی ببرند و بدانند که نمی‌تواند وعده‌هایی را که به آن‌ها داده است انجام دهد، بر او می‌شورند، و حتی او را می‌کشند و به زندگی او پایان می‌دهند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در بیان سود ناچیزی که جادوگران بدست می‌آورند و زیان بزرگی که با آن مواجه می‌شوند می‌گوید: «جادوگران و سخن‌چینان و کیمیاگران که کارشان در زمره‌ی کارهای باطل پوشیده و پنهان قرار می‌گیرد، به کارهای بزرگ و افکار عمیق و انواع گوناگون عبادات و زهد و ریاضت و دوری از شهوت‌ها و عادت‌ها نیاز دارند. آخرین عملکرد آنان این است که به خدای رحمان شک می‌ورزند و طاغوت و شیطان را پرستش می‌کنند و مرتکب نیرنگ و فساد در زمین میشوند. در مقابل، تعداد کمی از آنان به اهداف خود که تنها آنان را از خدا دور می‌کند، می‌رسند و بیشتر آنان محروم و گناهکارند و آرزوی کفر و فسق و نافرمانی می‌کنند. این‌ها به چیزی جز دروغ‌پردازی و آرزوی طغیان دسترسی پیدا نمی‌کنند و زیاد به دروغ گوش فرامی‌دهند و مال حرام می‌خورند و بر آنان (آثار) ذلت افترا کنندگان است.^۱

همچنین «جادوگر با وجود تمام تلاش و کوششی که انجام می‌دهد و جانفشانی‌هایی که با ذلت و خواری و ارتکاب گناهان و رسوایی‌ها و فروختن جان خود و هر چه که دارد به شیطان، نشان می‌دهد، می‌بینیم که شیطان در قبال این همه تلاش و جانفشانی‌ها به او پاداشی نمی‌دهد، زیرا کار جادوگر بطور پیوسته ادامه پیدا نمی‌کند و اگر او بخواهد تاثیر سحرش ادامه پیدا کند، باید کار خود را دوباره تکرار نماید و بدین ترتیب جادوگر پیوسته با شیطان در ارتباط خواهد بود و به او احساس نیاز می‌کند، ولی هنگامی که برای جادوگر مشکلاتی پیش می‌آید، شیطان از او کناره می‌گیرد و برای رهایی او تلاش نمی‌کند».^۲

محمد محمد جعفر در جاهای مختلف کتاب خود تلاش‌های فراوان جادوگران را به نمایش گذاشته است.^۳

اما افرادی که به جادوگران پناه می‌برند، جز حسرت و ناامیدی چیزی نصیبشان

۱- ابن تیمیه، درء تعارض العقل و النقل (۶۲/۵)

۲- محمد محمد جعفر، السحر: ص (۹۱)، با اندکی تصرف.

۳- به عنوان مثال به صفحات (۲۲۰، ۲۲۱) نگاه کنید.

نمی‌شود و برای (بدبختی) آنان همین بس است که پناهگاه حقیقی که انسان باید به او پناه ببرد یعنی پروردگار بندگان را رها کرده و به شیطان و بندگان او پناه برده‌اند، پس انتظار دارند که شیطان چه چیزی به آنان عطا کند؟!

جادو در طول تاریخ با اسطوره، نیرنگ‌های گمراه کننده و خرافات درهم آمیخته است و همه‌ی این‌ها مسیر فکری و رویکرد انسان را تغییر می‌دهند و باعث می‌شوند که انسان کارهای احمقانه‌ای انجام دهد که موجب نابودی جان و مال و خانواده‌ی وی می‌گردند.

در تاریخ ثبت شده است که یک اسطوره‌ی قدیمی در مورد خدای سفیدی که از پشت دریاها می‌آید تا ملت را نجات دهد، تمدن قدیمی ملت‌های آمریکای لاتین را از بین برده است. هنگامی که «کورتیز» اسپانیایی همراه با نیرویی مسلح (به آمریکای لاتین) آمد، ملت‌های آن منطقه بر این باور بودند که آن وعده‌ی اسطوره‌ای تحقق پیدا کرده است و این ملت‌هایی که این اسطوره آنان را گمراه کرده بود تنها زمانی به ماهیت «کورتیز» پی بردند که در جستجوی طلا بود که جنگجویان آنان را سر برید و افراد زنده‌ی آنان را به معادن فرستاد.

در آفریقا هم حاکم انگلیسی «جورج گرای» اسطوره‌ای که نزد قبیله‌ی «هوسا» یکی از قبایل «بانتو» که در قسمت‌های جنوب شرقی آفریقا سکونت داشتند جهت سرکوب کردن این قبیله و سیطره بر آن مورد استفاده قرار داد.

این اسطوره عبارت بود از مشورت کردن با نیاکان در همه‌ی کارها.

«جورج گرای» سه تن از مردان خود را در سال ۱۸۵۷ در جامه‌ی نیاکان آنان فرستاد تا پیشگویی عجیبی را به این قبیله که درگیر جنگ سختی با اشغالگران اروپا بود، اعلام کنند مبنی بر اینکه نیکی و صلح و آشتی، سرزمین آنان را فرا می‌گیرد و آنان اروپاییان و استعمارگران را از سرزمین خود بیرون میرانند ولی بعد از آن که خورشید از سمت مغرب طلوع کند این معجزه هم تحقق پیدا نمی‌کند مگر اینکه این قبیله چهارپایان خود را سر ببرند و مزارع خود را آتش بزنند. اعتراض رئیس قبیله و تعداد اندکی که با وی بودند نسبت به این مشورت سودی در بر نداشت و این نادانان چهارپایان و مزارعشان را نابود کردند تا از این به بعد لقمه‌ی گوارایی برای این حاکم نیرنگ‌باز باشند که توانست به آسانی کمر این قبیله را بشکند.

یکی از بزرگترین انگیزه‌هایی که امروزه با وجود پیشرفت‌های علمی انسانها را در دام جادوگران و شعبده‌بازان و دروغ‌پردازان می‌اندازد، رنج‌هایی است که بشریت امروزه با آن مواجه است. سرگردانی، اضطراب، غم‌های نهفته در اعماق درون انسان‌ها و عقده‌های روانی از عواملی هستند که باعث می‌شوند انسان‌ها به جادوگران، شعبده‌بازان، مخدرات و آرام‌بخش‌ها پناه برند تا به راحتی نفس و آرامش درون برسند، ولی با این کارها جز بدتر شدن اوضاع شان چیزی نصیب آنان نمی‌شود.

هر گاه انسان از خداوند و برنامه‌ی او و پناه بردن و روی کردن به او دورتر شود، سرگردانی و مصیبت‌های او بیشتر می‌شوند و شیاطین انس و جن بازار پررونقی برای نیرنگ‌های خود نزد انسان‌های ضایع شده و سرگردان می‌یابند.

فصل چهارم

سحر میان حقیقت و وهم و گمان

اسلام گرایان در این زمینه با هم اختلاف آشکاری دارند. «اهل سنت و جماعت بر این باورند که سحر، ثابت و دارای حقیقت است و اهل حل و عقد که اجماع با آنان منعقد می‌شود نیز چنین دیدگاهی دارند. با توافق اهل حل و عقد، فرومایگان معتزله و مخالفت آنان با حقیقت اعتباری ندارد».^۱

قرافی در کتاب «الفروق» خود گفته است: «سحر دارای حقیقت است و شخص سحر شده گاهی می‌میرد و یا سرشت و عادات او تغییر می‌کنند اگر چه این سحر با بدن او برخورد نداشته باشد. شافعی و احمد بن حنبل هم بر همین باورند.

حنفی‌ها گفته‌اند: اگر جادو مانند دود و امثال آن به بدن فرد سحر شده برسد ممکن است تأثیر داشته باشد ولی اگر به بدن وی نرسد اثری نخواهد داشت. قدریه گفته‌اند: سحر هیچ حقیقتی ندارد».^۲

۱- قرطبی، تفسیر قرطبی (۴۶/۲)

۲- قرافی، الفروق (۱۴۹/۴)

شیرازی شافعی گفته است: «سحر دارای حقیقت است و بر دردمند نمودن و تلف کردن بدن اثر گذار است. ابوجعفر استرآبادی از یاران ما گفته است: سحر و جادو حقیقت ندارد و اثر گذار نیست ولی دیدگاه اول مطابق مذهب شافعی است»^۱.

نووی گفته است: «ابوجعفر استرآبادی از یاران ما گفته است: سحر حقیقت ندارد، بلکه تخیل است، ولی صحیح این است که سحر حقیقت و جمهور علما هم بر این نظرند و کتاب و احادیث صحیح بیانگر بر آن هستند»^۲.

ابن حجر هیثمی گفته است: «علما این که آیا سحر حقیقت دارد؟ اختلاف نظر دارند، برخی بر این باورند که سحر تخیل است و حقیقت ندارد، ولی بیشتر آنان معتقدند که سحر واقعیت دارد و به نظر همین صحیح تر است و سنت رسول خدا ﷺ بیانگر صحت آن است»^۳.

ابن حزم گفته است: «برخی از مردم بر این باورند که سحر ذات و طبیعت اشیا را دگرگون می‌سازد و جادوگران چیزهایی را به مردم نشان می‌دهند که قابل رؤیت نیستند، ولی اهل حق بر این باورند که هیچ کس نمی‌تواند موجودی را تغییر شکل دهد و یا طبیعتی را دگرگون سازد جز خداوند متعال نسبت به پیامبرانش»^۴.

از این رو عموم اهل سنت و جماعت بر این باورند که سحر حقیقت دارد، و تعداد منکران سحر بسیار کم هستند، از جمله ابوجعفر استرآبادی شافعی، ابوبکر رازی حنفی و ابن حزم ظاهری و معتزله.^۵

فخررازی پس از بیان انواع هشتگانه سحر می‌گوید: «معتزله از این هشت نوع سحر تنها سحر منسوب به تخیل، سحر منسوب به تضریب و سحر منسوب به سخن‌چینی را

۱- امام نووی، المجموع (۲۴۰/۱۹)

۲- امام نووی، روضة الطالبین (۳۴۶/۹)

۳- ابن حجر، الزواجر (۱۰۰/۲)

۴- ابن حزم، الفصل (۲) ص (۲)

۵- امام نووی، المجموع (۲۴۰/۱۹)؛ جصاص، احکام القرآن (۴۳/۱)؛ ابن حزم، المحلی (۳۶/۱)؛ ابن حزم، الفصل (۲/۲)

قبول دارند و کسانی که پنج نوع اول سحر را پذیرفته و وجود آن‌ها را جایز شمرده اند را تکفیر کرده‌اند.^۱

دلایل جمهور

۱- جمهور علما که معتقدند سحر و جادو واقعیت دارد، به دلایلی از کتاب و سنت استدلال کرده‌اند. چون اگر سحر واقعاً وجود نداشت در شریعت از آن نهی نمی‌شد و انجام دهنده‌ی آن مورد تهدید قرار نمی‌گرفت و مجازات‌های دینی و اخروی برای انجام دهندگان آن در نظر گرفته نمی‌شد و از آن به خدا پناه برده نمی‌شد. خداوند متعال خبر داده است که سحر در زمان فرعون وجود داشته است. اکنون به بسیاری از آیاتی که به این موضوع پرداخته اند اشاره خواهد شد.

۲- خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوْتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ [نقره: ۱۰۲]

«و بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند، به مردم سحر و آنچه در بابل بر دو فرشته‌ی هاروت و ماروت نازل گردیده بود می‌آموزند، و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو، از آنان چیزهایی می‌آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند در حالی که با این سحر خود نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و بدیشان سودی نمی‌رساند».

خداوند متعال در این آیه خبر داده است که شیاطین سحر را به مردم می‌آموزند و مردم هم از آنان یاد می‌گیرند، اگر سحر حقیقت نداشته باشد پس شیاطین چه چیزی را به مردم می‌آموزند و مردم چه چیزی را یاد می‌گیرند؟

برای اثبات این موضوع همین کافی است که آیه‌ی قرآن تصریح می‌کند که جادوگر با سحرش زن و شوهر را از یکدیگر جدا می‌کند و به مردم ضرر می‌رساند.

۳- خداوند می‌فرماید: «و به خدا پناه می‌برم) از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند».

منظور از ﴿الْفَقَثَتْ فِي الْعُقَدِ﴾ [فلق: ۴] زنان جادوگری است که در سحر خود گره‌هایی را می‌بندند و بر آن می‌دمند. اگر سحر حقیقت نداشته باشد، چگونه خداوند دستور می‌دهد که از شرّ آن به خدا پناه ببرند.

۴- قرآنی برای اثبات سحر و جادو به اجماع استدلال کرده است. وی معتقد است که اختلاف در این زمینه بعد از اجماع صحابه مبنی بر واقعیت رخ داده است و در نتیجه این اختلاف پذیرفته نیست.

قرآنی می‌گوید: «سحر و خبر آن برای صحابه رضی الله عنهم معلوم بود و قبل از ظهور قدریه بر آن اجماع داشتند».^۱

ابن قیم در رد دیدگاه معتزله که می‌گفتند: همه‌ی سحر تخیل است، می‌گوید: «این دیدگاه برخلاف آثاری است که از صحابه و سلف به تواتر رسیده و فقها و مفسران و محدثان بر آن توافق کرده اند و همچنین برخلاف آن چیزی است که عموم فقها می‌دانند».^۲

۵- جمهور همچنین برای اثبات حقیقت داشتن سحر، به سحرکردن پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال کرده‌اند. چون در کتاب‌های حدیث آمده است که لبید بن اعصم یهودی پیامبر صلی الله علیه و آله را سحر کرد تا جایی که به وی چنین وانمود می‌شد که کاری را انجام می‌دهد در حالی که کاری را انجام نمی‌داد، سپس خداوند آن حضرت را شفا داد و به او عافیت بخشید. قرطبی به این حدیث استدلال کرده و سپس گفته است: «در این حدیث این نکته هم آمده است که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سحر زده شد، فرمود: «خداوند مرا شفا داد» و شفا عبارت است از برداشتن درد و بیماری، و این بیانگر این است که سحر حقیقت دارد.

۱- قرآنی، الفروق (۱۵۰/۴)

۲- ابن قیم، تفسیر القیم (۵۷۱)

بنابراین حقیقت داشتن سحر قطعی است، چون خدا و پیامبرش ﷺ به وجود و وقوع آن خیر داده‌اند.^۱

۶- ابن قیم به این دو آیه استدلال کرده است:

﴿يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنْتَ سَعَىٰ فَأُلْقَىٰ﴾ [طه: ۶۶]

«چنان به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان، آن ریسمان‌ها و عصاها تند راه می روند».

﴿سَكَّرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ﴾ [اعراف: ۱۱۶]

«چشمان مردم را جادو کردند».

استدلال به این آیات بدین صورت است که اگر «جادوگر بتواند چشمان مردم را با وجود تعداد زیاد آنان سحر کند تا اینکه چیزی را برخلاف ماهیت آن ببینند و این خود نوعی تغییر در احساس آنان است، پس چرا باید تاثیر او در تغییر برخی عوارض، نیروها و طبیعت‌های آنان محال باشد؟

چه تفاوتی میان تغییر واقع در دیدن و تغییر واقع در صفت دیگری از صفات نفس و بدن وجود دارد؟ اگر جادوگر بتواند احساس انسان را تغییر دهد بطوری که ساکن را متحرک و متصل را منفصل و مرده را زنده ببیند، چه چیزی مانع می‌شود که صفات نفس انسان را هم تغییر دهد بطوری که محبوب را مبغوض و مبغوض را محبوب نماید و یا تاثیرات دیگری از این قبیل انجام دهد».^۲

۷- علما جهت اثبات حقیقت سحر، به وقوع سحر و وجود آن هم استدلال کرده‌اند. ابن قیم می‌گوید: «سحری که موجب بیماری، سنگینی، عقل، عشق، کینه و ضعیفی می‌شود وجود دارد و عموم مردم آن را می‌شناسند و بسیاری از مردم هم بدان دچار شده‌اند».^۳

انسانها در هر دوران و در هر سرزمینی مشاهده کرده‌اند که جادوگران در هوا به پرواز در می‌آیند و بر روی آب حرکت می‌کنند.

۱- قرطبی، تفسیر قرطبی (۴/۱)، در مورد سحرکردن پیامبر ﷺ در فصل جداگانه‌ای سخن خواهیم گفت.

۲- ابن قیم، تفسیر القیم (۵۷۱)

۳- همان (۵۷۱)

ابن قدامه می‌گوید: «سحر حقیقت دارد. برخی از اقسام سحر موجب کشتن و برخی موجب بیمار شدن می‌شوند، برخی هم زن و مرد را از یکدیگر جدا می‌کند و یاسبب بوجود آمدن بغض و دشمنی میان آنان می‌شود و یا میان دو نفر دوستی و محبت ایجاد می‌کند. و این سخن شافعی است».^۱

ابن قدامه همچنین می‌گوید: «در میان مردم مشهور است که می‌گویند فلان مرد که ازدواج کرده بسته شده است و نمی‌تواند با همسرش نزدیکی کند و یا می‌گویند گره او با همسرش باز شده است و پس از ناتوانی می‌تواند با او نزدیکی کند. و این مسأله آنقدر در میان مردم مشهور که به حد تواتر رسیده است و نمی‌توان آن را انکار کرد، و از اخبار ساحران چیزهایی روایت شده است که امکان توافق بر دروغ در آن‌ها وجود ندارد».^۲

در کتاب «السحر» نوشته‌ی محمد محمد جعفر آمده است: سحر حقیقتی است که شک و تردید در آن وجود ندارد. تمام کتاب‌های آسمانی به آن پرداخته‌اند و بابلیان، مصریان، هندیان، چینیان و غیره هم آن را در نوشته‌ها، نقش و نگارها، مجسمه‌ها و آثار خود بر جای گذاشته‌اند و در اسناد و پرونده‌های قضایی در انگلیس، فرانسه، ایتالیا، هلند، روسیه، پرتغال و غیره هم وجود دارد. همچنین سحر در اعترافات مردان و زنان جادوگر هنگام محاکمه و در آنچه که از خود بر جای گذاشته‌اند از قبیل تجهیزات و عهد و پیمان‌هایی که با شیطان بسته‌اند و هنوز هم در کتابخانه‌های عمومی و موزه‌ها نگهداری می‌شوند وارد شده است.^۳

قرطبی می‌گوید: «سحر در گذشته شایع بوده و مردم در مورد آن سخن گفته‌اند و از صحابه و تابعین روایتی نقل نشده که اصل آن را انکار کرده باشند».^۴

ابن خلدون هم می‌گوید: «بدان که بخاطر تأثیری که ذکر کردیم از نظر خردمندان تردیدی در وجود سحر نیست».^۵

۱- ابن قدامه، المغنی (۱۵۰/۸)

۲- همان (۱۵۱/۸)

۳- محمد محمد جعفر، السحر (۱۱)

۴- قرطبی، تفسیر قرطبی (۴۶/۲)

۵- ابن خلدون، المقدمه (۹۲۷)

ابن خلدون نمونه‌ای از سحری که خود مشاهده کرده را برای ما نقل نموده است. وی در این باره می‌گوید: «ما به چشمان خود دیدیم که یکی از این جادوگران صورت شخصی را که قصد داشت او را سحر کند به تصویر کشید و تمام خواص و معانی از قبیل نامها و صفاتی در زمینه جمع کردن و جدا کردن که جادوگر می‌خواست در شخص سحر شده به وجود بیایند، به تصویر او داد سپس با این تصویری که بجای شخص سحر شده در برابر خود قرار داده بود، سخن می‌گفت، آنگاه هر چه آب در دهانش جمع می‌شد در دهان او می‌دمید با تکرار مخارج آن حروف بد. و به این معنی طنابی می‌بست که آن را برای این منظور آماده کرده بود و آن را نشانه‌ی قاطعیت امر و پیمان گرفتن از جنی که هنگام دمیدن با وی شریک بود می‌پنداشت، و با این کار نشان می‌داد که سحر را با عزم و اراده انجام می‌دهد. برای این کلمات و نامهای بد روح خبیث و ناپاکی است که هنگام فوت کردن خارج می‌شود و در موقع دمیدن با آب دهان او در می‌آمیزد و بدین ترتیب ارواح ناپاک از آن بیرون می‌آیند و آنطور که جادوگر می‌خواهد بر شخص سحر شده فرو می‌افتند».^۱

ابن خلدون در ادامه می‌گوید: «از برخی از این جادوگران دیده‌ایم که به عبا یا پوستی اشاره می‌کرد و پنهانی (اورادی) بر آن می‌خواند و آن عبا یا پوست پاره می‌شد، و یا به شکم گوسفندان در چراگاه اشاره می‌کرد که شکافته شود، پس ناگهان می‌دیدیم که روده‌های گوسفند از شکمش بر زمین افتاده است».^۲

ابن خلدون می‌گوید: این گروه از جادوگران به «بجاجین» معروف هستند، زیرا بیشتر سحر آنان در مورد شکافتن شکم گوسفندان است، این جادوگران همچنین صاحبان گوسفندان را می‌ترسانند تا آنان را از محصولات آنها برخوردار کنند. ابن خلدون می‌گوید: با گروهی از این جادوگران ملاقات کرده و این کارهای آنان را مشاهده کرده است، و خود این گروه به وی خبر داده‌اند که آنان دارای رویکرد و ریاضتی هستند که مخصوص به دعوت‌های کفرآمیز است و ارواح جن و ستارگان را در کار خود شریک قرار می‌دهند، درباره‌ی این دعوت‌ها رساله‌ای موسوم به «خزیزیه» نوشته‌اند که آن را

۱- همان (۹۲۸)

۲- همان (۹۲۸)

می‌خوانند و فرا میگیرند. این گروه بوسیله‌ی این ریاضت و رویکرد به انجام این نوع کارها می‌پردازند و آنان در موجوداتی غیر از انسان از قبیل کالاه، حیوانات و بردگان تاثیر می‌گذارند و این کار خود را بدین صورت بیان می‌کنند که ما تنها در چیزهایی تاثیر می‌گذاریم که درهم به آن راه یابد یعنی هر چه که در میک و تصرف آید و قابل خرید و فروش باشد. این‌ها را مردم نقل کرده‌اند و من از یکی از آنان پرسیدم و او تأیید کرد. اما کارهای آنان آشکار و موجود است و ما بر بسیاری از آن‌ها آگاه شده و بدون تردید آن‌ها را با چشمان خود دیده‌ایم.^۱

ابن خلدون همچنین می‌گوید: «در این روزگار در سرزمین هند جادوگری است که به انسان اشاره می‌کند، آنگاه قلبش از بدنش جدا می‌شود و می‌میرد و هنگامی که قلب او را می‌جویند در درون او اثری از آن نمی‌یابند و به انار اشاره می‌کند وقتی آن را باز می‌کنند، هیچ دانه‌ای در آن نمی‌یابند».^۲

دلایل منکران و کسانی که بر این باورند که سحر و جادو خیالی است و حقیقت ندارد:

این گروه برای اثبات دیدگاه خود به این دلایل استدلال کرده‌اند:

۱- آیات قرآنی که تصریح می‌کند به اینکه سحر تخیل و چشم بستن است. مانند

آیات: ﴿يُخِيلُ إِلَهُهُم مِّنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُمْ لَأَسْمَعِي﴾ [طه: ۶۶]

«چنان به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان آن ریسمان‌ها و عصاها تند راه می‌روند»

﴿سَكْرُواْ أَعْيُنُ النَّاسِ وَأَسْأَرَهُمْ﴾ [اعراف: ۱۱۶]

«چشمان مردم را جادو کردند و آنان را ترساندند».

۲- ابوبکر رازی می‌گوید: «اگر جادوگر و افسونگر بتواند آنچه را که ادعا می‌کند مبنی بر سود و ضرر رساندن به روشی که مدعی هستند انجام دهند و بتوانند به پرواز در آیند و از غیب و اخبار کشورهای بسیار دور و دزدی و ضرر رساندن به مردم غیر از راههایی که ذکر کردیم، اطلاع پیدا کنند، باید بتوانند حکومت‌ها را نابود کنند، گنج‌ها را

۱- همان (۹۳۰)

۲- همان (۹۲۸)

استخراج نمایند و با کشتن پادشاهان بر کشورهایشان تسلط پیدا کنند. بدین ترتیب باید با هیچ کار ناخوشایند مواجه نشوند و به هیچ مصیبتی گرفتار نیایند و از هر فردی که قصد اذیت کردن آنان را دارد، خود را دور کنند و از درخواست آنچه که در دست مردم است بی‌نیاز شوند، ولی چون وضعیت بدین صورت نیست و وضعیت مدعیان سحر و افسون هم از همه‌ی مردم بدتر است و بیش از همه برای گرفتن پول از مردم درصدد طمع و نیرنگ هستند و اظهار فقر و گرسنگی می‌کنند. بنابراین می‌دانم که این جادوگران قادر به انجام دادن هیچ یک از این ادعاهای خود نیستند».^۱

طبری هم بر اثبات این دیدگاه می‌گوید: «اگر جادوگران می‌توانستند که اجسام را ایجاد کنند و حقیقت ذات و حالات آن‌ها را دگرگون سازند، میان حق و باطل تفاوتی وجود نمی‌داشت و جایز می‌بود که گفته شود تمام محسوسات سحر شده‌ی جادوگران هستند و ذات آن‌ها دگرگون شده است».^۲

۳- طرفداران این نظریه همچنین گفته‌اند: اگر جادوگر به جایی برسد که بتواند آنچه که گفته شده را با سحر خود انجام دهد، سحر با معجزه در می‌آمیزد.^۳

۴- دانشمندان غربی گفته‌اند: اگر بخواهیم راستی پندارهای جادوگران را از طریق تجربه آزمایش کنیم، می‌بینیم که پندارهای آنان توهمی بیش نیست، زیرا آن طلسم‌ها و افسون‌هایی که جادوگران مدعی بوده‌اند که با آن‌ها مردگان را زنده می‌کنند، نزد ما باقی مانده‌اند ولی نمی‌توانند به کوچکترین پندار آنان هم تحقق بخشند.^۴

گفتگو با کسانی که معتقد به تخیلی بودن سحر هستند.

۱- ما با این گروه توافق داریم بر این که برخی از سحر حقیقت ندارد. راغب می‌گوید: «سحر بر چندین معنی اطلاق می‌شود که یکی از آن‌ها نیرنگ و تخیلاتی است که حقیقتی ندارد مانند آنچه که شعبده‌باز با تردستی انجام می‌دهد و چشم‌ها را از کار

۱- ابوبکر رازی، احکام القرآن (۴/۸۱)

۲- طبری، تفسیر طبری (۴۶۰/۱)

۳- آلوسی، روح المعانی (۳۳۹/۱)

۴- دایرة المعارف قرن بیستم (۶۳/۵)

خود باز می‌دارد و مانند آنچه که سخن چین با سخن آراسته شده و بازدارنده‌ی گوش‌ها انجام می‌دهد.^۱

قرطبی بنابر آنچه ابن حجر عسقلانی از وی نقل کرده است می‌گوید: «سحر عبارت از نیرنگ‌هایی حرفه‌ای است که انسان از طریق کسب کردن به آن دسترسی پیدا می‌کند، ولی بخاطر دقت زیادی که در آن است جز تعداد کمی از مردم بدان دسترسی نمی‌یابند. ماده سحر هم عبارت است از آگاهی از خواص اشیا و علم به وجوه ترکیب و وقت ترکیب آن‌ها، بیشتر این نیرنگ‌ها تخیلاتی بی‌حقیقت و توهمات غیرثابت هستند که از نظر کسانی که این حقیقت را نمی‌دانند بزرگ جلوه می‌کند همانطور که خداوند در مورد جادوگران فرعون فرموده است:

﴿وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾ [اعراف: ۱۱۶]

«و سحر بزرگی از خود نشان دادند». با وجود این که ریسمان‌ها و عصاهای آنان هنوز هم ریسمان و عصا بودند. قرطبی سپس گفته است: حق آن است که برخی از اقسام سحر در دل‌ها تاثیر دارند مانند محبت و کینه و القای نیک و بد و برخی دیگر هم با اذیت کردن و بیمار نمودن در بدن‌ها تاثیر می‌گذارند.^۲

گاهی سحری که علمای ما می‌گویند حقیقت دارد، به اعتبار معینی تخیل به شمار می‌آید، چون ساحری که در هوا پرواز می‌کند و یا بر سطح آب حرکت می‌نماید و یا به دیگران ضرر می‌رساند، اگر با این اعتبار به او نگاه کنیم که پرواز می‌کند و حرکت می‌نماید و ضرر می‌رساند، این حقیقت دارد و شکی در آن نیست، ولی اگر هدف این است که جادوگر این کارها را انجام نمی‌دهد بلکه جز او کسی دیگر آن‌ها را انجام می‌دهد، چون شیاطین هستند که در واقع او را به پرواز یا به حرکت در می‌آورند و به مردم ضرر می‌رسانند، در این صورت کار جادوگر تخیل به شمار می‌آید، زیرا ما می‌پنداریم که جادوگر این کارها را انجام می‌دهد در حالی که چنین نیست.

۲- اما در مورد رد شبهه‌ی دوم باید گفت که قدرت جادوگر و افسونگر بر اذیت کردن دیگران محدود است و این که می‌توانند به دیگران ضرر برسانند بدین معنی نیست

۱- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن (۲۲۶)

۲- ابن حجر، فتح الباری (۲۲۳/۱۰)

که بتوانند هر کاری را انجام دهند. انسان مجرم می‌تواند به دیگران ضرر برساند ولی نمی‌تواند هر کاری انجام دهد.

میزان قدرت جادوگر را بعداً بیان خواهیم کرد.

۳- در مورد ادعای اشتباه شدن سحر با معجزه قبلاً تفاوت میان این دو را بیان کردیم. سحر توسط اولیای شیطان و معجزه توسط پیامبران و فرستادگان الهی صورت می‌گیرد و کرامت هم به اولیای خدا اختصاص دارد.

معجزه و کرامت عطا و بخششی از جانب خداوند هستند که صاحب معجزه و کرامت در بدست آوردن آن‌ها هیچ اختیاری ندارند، در حالی که جادو جزو علوم اکتسابی است و هر کس بخواهد می‌تواند آن را یاد بگیرد و بدست آورد.

معجزه و کرامت خرق ناموس جهان هستی است ولی سحر از جنس آن چیزی است که انسان و جن می‌تواند آن را انجام دهند. معجزه و کرامت کار خداوند است ولی سحر و جادو کار انسان و شیطان است.

۴- اما این که بعضی از مردم طلسم‌ها و افسون‌های جادوگران را بکار می‌برند ولی فایده‌ای برای آنان ندارد و آنچه که جادوگران قبلاً با آن‌ها انجام داده‌اند تحقق پیدا نمی‌کند، بدین سبب است که این جادوگران قبل از این افسونها و همزمان با آن‌ها شیطان را راضی می‌کردند و نفس آنان با پلیدی و بدی سازگاری پیدا می‌کرد و در این هنگام بود که سحر تحقق پیدا می‌کرد. ولی آن کسانی که این کلمات را تکرار می‌کنند بدون این که قبل از آن با شیطان رابطه‌ای برقرار کرده باشند و بدون این که نفسشان با بدی سازگار شده باشد، در واقع حالتی را که سحر در آن تحقق پیدا می‌کند کامل نکرده‌اند.

در پایان این مبحث (باید بگوییم که) ما بر این باوریم که نه آنان که گفته‌اند سحر همه‌اش حقیقت است و نه آنان که گفته‌اند سحر همه‌اش تخیل است و حقیقت ندارد راه صحیح را در پیش نگرفته‌اند و آنان که به اصل حقیقت دسترسی پیدا کرده‌اند کسانی هستند که سحر را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند: سحری که حقیقت دارد و سحری که حقیقت ندارد و تنها تخیل است.

ابن خلدون در کتاب «المقدمه» سحر را به سه قسمت تقسیم کرده است:

سحری که بدون یاریگر تاثیر می‌گذارد، سحری که به کمک یاریگر تاثیر می‌گذارد و سحری که تخیل است و حقیقت ندارد. ابن خلدون سپس گفته است: «و چون دو نوع نخستین سحر دارای حقیقتی در خارج هستند و نوع سوم حقیقتی ندارد، علما در مورد سحر اختلاف پیدا کرده‌اند که آیا سحر حقیقت دارد یا تخیل است؟»

آنان که می‌گویند سحر حقیقت دارد به دو نوع نخستین نگریسته‌اند و کسانی که می‌گویند حقیقت ندارد نوع سوم را در نظر گرفته‌اند، بنابراین در واقع اختلافی میان این دو گروه وجود ندارد، بلکه این اختلاف در نتیجه‌ی اشتباه در انواع آن پدید آمده است.^۱

۱- ابن خلدون، المقدمه: ص (۹۲۶)

فصل پنجم

۵- شیوه‌های سحر و انواع آن

در فصل گذشته بیان کردیم که بخشی از سحر دارای حقیقت و وجود خارجی است و بخشی از آن تخیل است و حقیقت و وجود خارجی ندارد.

نوع دیگری هم وجود دارد که مردم آن را سحر می‌نامند ولی سحر نیست، بلکه نوعی نیرنگ و تردستی است و من معتقدم که این نوع سحر را باید سحر مجازی بنامیم. بنابراین سحر دارای سه نوع است:

سحر حقیقی

سحر تخیلی

سحر مجازی

در این فصل به هر یک از این سه نوع خواهیم پرداخت.

۱- سحر حقیقی و انواع آن

سحر حقیقی، سحری است که حقیقتی در خارج داشته باشد. در فصل پیش از ابن خلدون نقل کردیم که سحر حقیقی بر دو نوع است:

۱- سحری که تنها با همّت و بدون ابزار و یاریگر تاثیر می‌گذارد و این همان است که فلاسفه سحر می‌نامند.

۲- سحری که جادوگر در آن بوسیله‌ی یاریگر از قبیل ترکیب و خاصیت افلاک یا عناصر یا خواص عددی در غیر خود تاثیر می‌گذارد و این را طلسم می‌نامند و از نوع اول ضعیف‌تر است.^۱

سحری که با همّت و تلاش جادوگر تاثیر می‌گذارد

نوع اول سحر حقیقی، سحری است که جادوگر در آن بدون کمک گرفتن از چیز دیگری در غیر خود تاثیر می‌گذارد.

۱- ابن خلدون، المقدمه (۹۲۶)

این نوع سحر، علم پنهانی است که مبتنی بر گفتار و اعمالی است که وقتی جادوگر انجام می دهد با قدرت خداوند در دیگران تاثیر می گذارند. پیشرفت های علوم جدید وجود چنین سحری را (به ذهن) نزدیک می کند. علم نیروهای پنهانی را کشف کرده است که می تواند (چیزهای زیادی را) ویران و نابود کند مانند اشعه.

علم شاید پا را فراتر نهد. همین مطلب را می توان در مورد اشخاصی گفت که از نیروهای ویژه ای برخوردارند و می توانند با خواندن کلماتی دیگران را بکشند.

و این همان چیزی است که چشم زدن نامیده می شود و شرح آن گذشت.

جادوگرانی که این نوع سحر را انجام می دهند گروهی از بندگان ستارگان هستند- همانطور که شهرستانی می گوید- که از جمله ی آنها برهمنیان هستند که به «اصحاب فکر» معروف هستند. فکر نزد آنان مرحله ی متوسطی بین محسوسات و معقولات است که صورت معقولات و محسوسات بر آن وارد می شود. بنابراین فکر محل ورود این دو علم از جانب جهانیان است.

این جادوگران برای انجام دادن سحر خود تلاش های زیادی را انجام می دهند تا اگر فکر به تجرد از این جهان نایل آمد، جهان دیگر برای آن تجلی یابد که در این صورت چه بسا شخص جادوگر بتواند از امور غیب خبر دهد، مانع باریدن باران شود و توهم را بر مردی زنده واقع کند و فوراً او را بکشد.

یکی از شیوه های آنان این است که جادوگر چند روزی چشمان خود را می بندد تا فکر و وهم او به محسوسات مشغول نشود. گاهی هم گروهی از جادوگران جهت رسیدن به اهدافشان با هم همکاری می کنند. از این روی وقتی مشکلی برای آنان پیش می آید، طبق عادت چهل نفر از مردان تهذیب شده و همفکر جمع میشوند و در نتیجه مشکلی که آنان را فراگرفته و بر آنان سنگینی می کند برطرف می شود. گروهی از آنان «بکرنتینه» یعنی به زنجیر کشیده نامیده می شوند. آنان سرها و ریش هایشان را می تراشند و تمام بدن خود جز عورت هایشان را برهنه می کنند و بدن خود را از وسط تا سینه به زنجیر می بندند تا شکم هایشان از کثرت علم و شدت وهم و غلبه ی فکر پاره نشود.^۱ بدون تردید شیطان آنان را با انجام چنان کارهایی فریب داده و گمراه نموده است.

۱- شهرستانی، الملل و النحل (۲/۲۵۳-۲۵۴)

دلایل کسانی که معتقدند جادوگر می‌تواند در نفوس و اجساد دیگران تأثیر بگذارند:

۱- نفس انسان‌ها بر بدن آن‌ها تأثیر دارد، زیرا نفس انسان شاد یا اندوهگین می‌شود و (آثار) این شادی و اندوه بر بدن ظاهر می‌شود و این تأثیر در گرمایی که بدن انسان هنگام خشم بدان دچار می‌شود و رنگ پریدگی که در هنگام خشم بر چهره‌ی انسان می‌نشیند، نمایان می‌شود.

رازی می‌گوید: یکی از پادشاهان فلج شده بود و پزشکان از درمان وی ناتوان شده بودند، یکی از این جادوگران ماهر به طور ناگهانی بر او وارد شد و به او دشنام داد و به ناموس او اهانت کرد، پادشاه خشمگین شد و از شدت ناراحتی از جای خود پرید و این بیماری خطرناک و کشنده‌ی او از بین رفت.

۲- تصورات روانی که برای نفس انسان پیدا می‌شوند بر انسان تأثیر می‌گذارند، مثلاً کسی که بر چوبی که بر زمین انداخته شده و یا بر دیواری نزدیک به زمین حرکت می‌کند، از چیزی رنج نمی‌برد، ولی اگر بر همان چوب که بر چاهی یا رودخانه‌ای نصب شده باشد و یا بر دیواری بلند حرکت کند، در بسیاری از اوقات سقوط می‌کند و می‌افتد، زیرا تخیل سقوط اگر قوی شود موجب سقوط می‌شود.

به همین خاطر پزشکان به افرادی که خونریزی بینی دارند توصیه می‌کنند که به چیزهای قرمز رنگ نگاه نکنند مبادا این نگاه کردن بر نفس آنان تأثیر بگذارد و خونریزی ادامه پیدا کند. همچنین پزشکان به افرادی که به بیماری صرع مبتلا هستند توصیه می‌کنند که به چیزهای بسیار درخشان نگاه نکنند، زیرا این امر بر نفس آنان تأثیر می‌گذارد و موجب ادامه پیدا کردن بیماری صرع او می‌شود.

واضح‌تر از این، این که اگر به شخصی گفته شود آنچه که خورده است با ادرار یا مدفوع مخلوط بوده است، آن را از شکمش بیرون می‌اندازد اگر چه آن خوراک پاک و تمیز باشد. برخی از پزشکان به اشخاصی خبر دادند که آبی را که نوشیده‌اند در آن مخدری بوده است، آنگاه آنان بیهوش شدند اگر چه آن خبر دروغ بود و آن نوشیدنی هم آبی زلال و خالص بود.

شیوه‌ی استدلال به این مثال‌هایی که بیان شد این است که اگر نفس انسان از تصویری که برای آن عارض می‌شوند متأثر گردد، سپس این نفس هم در بدنی تأثیر بگذارد که در

آن جای دارد، تا این که توهم آن را از مکان بلندی بیندازد، بنابراین تاثیر این نفس در دیگران هم بدون اسباب جسمانی طبیعی جایز است، زیرا نسبت نفس با بدن‌ها در این نوع تاثیر یکی است، چون نفس در بدن حلول نمی‌کند و در آن نقش نمی‌بندد، پس ثابت می‌شود که این نفس در دیگر اجسام هم تاثیر می‌گذارد.

۳- کسانی که معتقد به تاثیر نفوس (جادوگران) بر دیگران هستند، به چشم زخم زدن هم استدلال کرده‌اند چون در حدیث صحیح آمده است: «چشم زخم زدن حقیقت است، و اگر حکم چیزی قبلاً طبق قضا و قدر صادر شده باشد، چشم زخم زدن بر آن حکم پیشی می‌گیرد (و آن را تغییر می‌دهد)». و هر کس نمی‌تواند با چشم زخم زدن دیگران را اذیت کند، و کسانی هم که با چشم زخم زدن دیگران را اذیت می‌کنند- همانگونه که قرافی می‌گوید- احوال مختلفی دارند، برخی از آنان با چشم زخم زدن خود پرنده را در هوا شکار می‌کنند و درخت‌های بزرگ را از ریشه در می‌آورند در حالی که برخی دیگر از آنان به این درجه نمی‌رسند و تنها می‌توانند افراد را به یک بیماری خفیف و امثال آن دچار کنند.^۱

حقیقتی که باید بدان اشاره کنیم این است که این جادوگر تنها با همت و تلاش خود و بدون کمک دیگران نمیتواند در دیگران تاثیر بگذارد و کسی که او را در جرم و فساد و به فساد کشاندن یاری می‌کند شیطان است و آنچه ما از جادوگران می‌دانیم این است که نفوس آنان با نفوس شیاطین یکی می‌شوند و آنگاه فساد و به فساد کشیدن به وقوع می‌پیوندد. اگر خدا بخواهد در فصلی مستقل از نقش شیطان در سحر و جادو سخن خواهیم گفت.

طلسم‌ها

«این نوع سحر آنطور که جادوگران می‌پندارند با یاری گرفتن از ستارگان تحقق پیدا می‌کند و همان است که نزد فلاسفه طلسم نامیده می‌شود. تفاوت بین این و نوع اول، آن است که نوع اول با همت و اراده‌ی جادوگر و بدون یاریگری تحقق می‌یابد ولی در سحر طلسم‌ها، همانطور که منجمان می‌گویند جادوگر از روحانیت ستارگان، رموز

۱- مراجعه کن به: قرافی، الفروق (۱۴۶/۴)؛ ابن خلدون، المقدمة: ص (۹۳۲)

اعداد، خواص موجودات و اوضاع فلکی مؤثر در عالم عناصر کمک می‌گیرد. منجمان می‌گویند: سحر و جادو اتحاد روح با روح است، و طلسم اتحاد روح با جسم است و معنایش چنین است که ارتباط طبایع علوی آسمانی با طبایع سفلی است و طبایع علوی روحانیت ستارگان است، از این روی صاحب طلسم‌ها بیشتر از فن منجمی یاری می‌جوید.^۱

قرافی در تعریف طلسم‌ها با دقت گفته است: «طلسم‌ها نامهای خاصی هستند که به پندار اهل این علم در قالب اجسامی از معادن و غیره با افلاک و ستارگان ارتباط دارند و برای آنها آثار خاصی است که در مجرای عادات به آنها ربط داده شده اند. بنابراین در طلسم سه چیز ضروری است: نامهای مخصوص، تعلق آنها به برخی از اجزای فلکی و قرار دادن آنها در جسمی از اجسام. علاوه بر نیروی قوت نفسی هم لازم است که صلاحیت این کارها را داشته باشد، چون هر نفسی برای این کارها سرشته نشده است».^۲

«طلسم- همانگونه که حاجی خلیفه می‌گوید- گرهی است که باز نمی‌شود. برخی گفته‌اند واژه‌ی «طلسم» مقلوب واژه‌ی «مسأط» است، چون در آن معنی قهر و تسلط است، و طلسم علمی است که درباره‌ی چگونگی ترکیب نیروهای آسمانی فعال با نیروهای زمینی منفعل در زمان‌هایی مناسب جهت انجام و تاثیر مورد نظر همراه با بخورهای تقویت کننده جلب کننده‌ی روحانیت طلسم می‌پردازد تا از مجموعه‌ی این کارها در جهان هستی و فساد، کارهای شگفت‌انگیزی به ظهور برسند.

طلسم نسبت به جادو آسان‌تر بدست می‌آید، زیرا اصول و اسباب آن مشخص و سود آن آشکار است ولی شیوه‌ی بدست آوردن آن دشوار است.

مجربطی در کتاب «غایة الحکیم» قواعد این فن را گسترش داده است ولی بخاطر شدت بخل در تعلیم آن، راه ابهام و دقت را در پیش گرفته است. علامه سکاکي هم در این زمینه کتاب ارزشمندی دارد.^۳

۱- ابن خلدون، المقدمة: ص (۹۳۲)

۲- القرافی، الفروق (۱۴۲/۴)

۳- حاجی خلیفه، کشف الظنون (۱۱۱۴/۲)

برخی از پژوهشگران سحری را که جادوگر در آن از ستارگان کمک می‌گیرد «هیمیاء» بر وزن «کبریاء» نامیده‌اند و آن سحری است که از خواصی آسمانی ترکیب می‌شود که به حالات افلاک نسبت داده می‌شوند. کسی که چنین سحری برای او انجام شود کارهایی که نزد جادوگران معلوم است برای او تحقق پیدا می‌کند که گاهی درک و فهم او باقی می‌ماند و گاهی هم به کلی از او سلب می‌شود و همچون شخصی که به خواب رفته است بدون هیچ تفاوتی تا جایی که گذشت سال‌های زیاد در زمان کوتاهی و پیدایش فرزندان و سپری شدن عمر و غیره را در یک ساعت از زمان تصور می‌کند ولی کسی که چنین جادویی بر او انجام نشود هیچ امری از آنچه بیان شد نمی‌یابد و این تخیل است و حقیقت ندارد.^۱

این نوع از سحر همانطور که فخررازی می‌گوید، سحر کلدانیان و کسدانیان است که در سواحل رود فرات در عراق سکونت داشتند. آنان می‌پنداشتند که ستارگان تدبیرکننده‌ی جهان هستند و تمام نیکی‌ها و بدی‌ها و خوشبختی و نگونبختی از آن‌ها صادر می‌شود. خداوند ابراهیم خلیل عليه السلام را پیش آنان فرستاد تا سخن آنان را باطل و شرک آنان را نابود کند.^۲

درست آن است که آنچه ما طلسم می‌نامیم، کار شیطان است و ستارگان در آن تاثیری ندارند. آنان این امور را به ستارگان نسبت می‌دادند تا گمراهی و کفر خود را پنهان کنند و به مردم نیرنگ بزنند. محمد محمد جعفر به این نکته پی برده و گفته است: «طلسم کاری است که جادوگر با همکاری شیطان و یا به دستور او بر کاغذ، پارچه، فلز، چوب، سنگ‌های گرانبها و یا معجون مانند شمع و گل در شکل و زمانی مخصوص و به حجم و صورتی معین انجام می‌دهد تا به یک نفر یا بیشتر و یا اموال آنان ضرر برساند».

«تعویذ یا تمیمه کاری است که هر شخصی آن را انجام می‌دهد و ویژه‌ی جادوگر نیست تا مانع تاثیر سحر یا فساد آن حمل کننده تعویذ شود و یا آن را جهت اهداف دیگری انجام می‌دهد تا تنها حمل کننده یا صاحب آن از سود آن بهره‌مند شود».^۳

۱- أضواء البيان: (۴/۴۹۰)

۲- قصه السحر: ص (۲۵)

۳- محمد محمد جعفر، السحر: ص (۲۱۵)

محمد محمد جعفر طلسم و روش انجام دادن و آثار آن را به تفصیل بیان کرده و گفته است: «طلسم ها با توجه به زمانی که در آن انجام داده می شوند و ماده و اهداف آن با هم اختلاف دارند. طلسمی که جادوگر برای گرفتار کردن شخصی معین به یک بیماری مشخص انجام دهد، برای شخص دیگری که بخواهد به همان بیماری مبتلا شوند فایده ای نخواهد داشت.

طلسم حاوی کلمات و اشکال و نقوش و رموزی است که بر آن نوشته یا کنده کاری و یا به صورت برجسته و رنگی و غیر رنگی بر آن نقش بسته می شوند و تمام این ها در نهایت سختی و دقت هستند که اشخاص عادی از فهم و حل آن ناتوانند. از این روی لفظ طلسم بر خط بد و امور دیگری که انسان در شناخت آنها حیران است، اطلاق می شود.

جز جادوگران ماهر فرد دیگری نمی تواند طلسم را انجام دهد، زیرا انجام دادن طلسم نیازمند شناخت کاملی از شیاطین و درک عمیقی از بذرها، گیاهان، فلزات، ستارگان و چیزهای بسیار دیگری است که عمل جادوگر به آنها نیاز دارد.

برخی از طلسم ها تاثیرشان چند روز ادامه پیدا می کند و سپس فاسد می گردند مگر این که تکرار شوند. برخی دیگر تا چند ماه یا چند سال تاثیرشان باقی می ماند و برخی دیگر از طلسم ها تا مدتی طولانی ادامه پیدا می کند و این بسیار کم است. از این روی معالجه ای این طلسم ها با دلها و بازوبندهایی مناسب آنها خیلی آسان است. برخی از طلسم ها را انسان با خود حمل میکند و برخی دیگر در مسیر وزش باد آویزان می شوند و یا در درون زمین یا قبرهای متروکه دفن می شوند و یا در آب رودخانه ها، دریاها و چاه ها انداخته می شوند. برخی هم سوزانده می شوند. برخی از طلسم ها هم اصلاً نباید آتش به آن برسد در غیر این صورت فاسد می شوند، ولی هیچ طلسمی یافته نمی شود که خورده یا نوشیده شود.

ساختن طلسم با توجه به اهمیت و هدف آن، مدت زمانی طولانی را سپری می کند و باید قبل از شروع کار خود آمادگی کامل پیدا کند و مواد و بخورهای لازم را تهیه کند، اطلاعات لازم را درباره ی شخصی که طلسم را بر ضد او بکار می برد بدست آورد،

شیاطین ویژه ای را تحریک کند، دایره‌های سحرآمیز و رموز و نقش‌های آن را رسم نماید و در کنار این‌ها باید عبارت‌هایی شیطانی بخواند و لباس‌های ویژه‌ای را بپوشد.^۱

تأثیر طلسم‌ها

ابن حزم می‌گوید: یکی از طلسم‌هایی که مشاهده کرده است مَهری است که بر آن صورت عقرب نقش بسته است در زمانی که ماه در برج عقرب قرار دارد. نگه داشتن این مَهر برای جلوگیری از عقرب گزیدگی مفید است.

او همچنین می‌گوید: «دفع طلسم‌ها ممکن نیست، زیرا ما خود مشاهده کرده‌ایم که آثار این طلسم‌ها هنوز در روستاهایی وجود دارد که حتی ملخی هم به آنجا وارد نمی‌شود. در «کسر قسطه» که هیچ لشکری جز با زور وارد آنجا نمی‌شود و جاهای بسیار دیگری آثار این طلسم‌ها دیده می‌شود، و این آثار آنقدر زیاد هستند که جز افراد اجوج و ستیزه گر آن را انکار نمی‌کنند».^۲

محمد محمد جعفر می‌گوید: «کریگوری» خبر داده است که فرانسویان زمانی که زمینی را جهت ساختن پل بر روی آن می‌کنند طلسم‌های فلزی پیدا کردند که به آنها اهمیت ندادند. بر این طلسم‌ها عکس موش، مار، آتش و حشرات بود. کارگران این طلسم‌ها را در رودخانه انداختند. از آن زمان به بعد پاریس با فوران زیاد آتش و موش‌های فراوان و حشرات مواجه شد، در حالی که قبل از این طلسم‌ها از چنین مشکلاتی در امان بود.

«جاک جافاریل» رئیس کتابخانه «ریشیلیو» می‌گوید: هنگامی که سلطان محمد دوم شهر قسطنطنیه را فتح کرد، لشکریان او مجسمه‌ای را به شکل مار بزرگی یافتند که دهانش از برنز ساخته شده باز بود، لشکریان این مجسمه‌ی مصنوعی را ویران کردند تا مارها را از شهر دور کنند، و از زمانی که این مجسمه نابود شده است، خزندگان در این شهر زیاد شده‌اند بگونه ای که هنوز این خزندگان وجود دارند.^۳

۱- السحر: ص (۲۱۵-۲۱۶)

۲- ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل (۴/۲)

۳- محمد محمد جعفر، السحر: ص (۲۲۸)

تمام این موارد که ذکر شد حقیقت ندارند، و جزو خرافاتی به شمار می آیند که سزاوار خردمندان نیست، و گر نه چگونه طلسمی می تواند شهر بزرگی را از آتش سوزی حفظ کند و یا مجسمه‌ی یک مار چگونه می تواند مارها را از وارد شدن به شهر بزرگی مثل استانبول منع کند، ولی این دروغی است که عقل‌ها بدون تحقیق و بررسی آن را تصدیق می کنند.

مدت زمانی که تأثیر جادو و طلسم باقی می ماند

بیشتر سحرها بعد از چند روز یا چند ماه و یا چند سال تأثیرشان از بین می رود، ولی برخی از آنان تا مدت‌های طولانی باقی می ماند و دیده شده است که بسیاری از کسانی که قبر فرعون‌ها را نبش می کنند به مصیبت‌های مختلفی دچار می شوند، مثلاً «لوردکانارفون» کاشف قبر «توت عنخ آمون» قبل از به پایان رساندن کشف مقبره و بعد از آنکه به مشکلات خانوادگی و خسارت‌های مالی فراوانی دچار شد، از دنیا رفت.

کاشف دیگر این قبر یعنی آقای «کارتر» روزی که همین مقبره را کشف کرد بصورت شگفت‌انگیزی از مرگ نجات پیدا کرد. «کارتر» به قناری که آن را در قفسی در دفتر و یا در منزلش نزدیک مقبره نگهداری می کرد، افتخار می نمود.

در روز کشف این مقبره مار بزرگی از نوع کبری این قناری را بلعید و کمین کرده بود تا «کارتر» را از پای در آورد، ولی «کارتر» بعد از کشف مقبره به دفتر خود برگشت، بلکه به قاهره رفت تا این خبر را منتشر کند و برخی از همراهان خود را مجبور کرد که وسایل او را به قاهره منتقل نمایند.

هم اکنون در موزه‌ی بریتانیا تابوت داخلی و ظریف یک مومیایی مصری با شماره (۲۲۵۴۲) وجود دارد که متعلق به یکی از افراد خانواده‌ی حاکم و جزو کاهنان است.

داستان این تابوت آنطور که در اسناد موزه‌ی بریتانیا ثبت شده است، شگفتی آور است و بیانگر نبوغ مصریان در زمینه‌ی سحرهایی است که تأثیر آن‌ها از هزاران سال پیش باقی مانده است. آقای «دوگلاس مواری» این تابوت را از مصر خرید تا آن را به خانه‌ی خود در لندن منتقل کند. این شخص و تمام کسانی که با این تابوت در ارتباط بودند به مشکلات و سختی‌های زیادی دچار شدند تا این که سر انجام با اهدای آن به موزه‌ی بریتانیا خود را از آن نجات دادند.

در روز خرید این تابوت و در حالی که آقای «دوجلاس» سلاح کمری خود را تمیز می‌کرد، گلوله‌ای از آن بیرون شد و به ران چپش اصابت کرد و در نتیجه ران او به عمل جراحی نیاز پیدا کرد و در اثنای عمل جراحی جان خود را از دست داد.

آقای «دوجلاس» به یکی از همراهان خود به نام «هوبلی» که او را در مسافرت به مصر همراهی کرده بود، توصیه کرد که اگر در اثنای عمل جراحی برای او اتفاقی پیش آمد، تابوت را به خواهر او در خیابان «بیکر» لندن تحویل دهد.

آقای «هوبلی» خود را برای وصیت دوستش آماده کرد و تابوت را به پورسعيد برد تا زمینه‌ی انتقال آن با کشتی به لندن را فراهم کند، ولی هنگامی که به پورسعيد رسید تلگرافی از لندن به او رسید مبنی بر این که کشته شدن برادرش در انتظار اوست. هنگامی که به لندن رسید و قبل از آن که تابوت را به خواهر آقای «دوجلاس» تحویل دهد، یکی از فرزنداناش که چهار ساله بود از پنجره خانه‌اش افتاد و گردنش شکست.

وقتی که خواهر «دوجلاس» این تابوت را تحویل گرفت، آن را در یکی از گوشه‌های سالن گذاشت و از لحظه‌ای که این تابوت وارد خانه‌ی او شد مشکلات و سختی‌ها کم کم آغاز شدند. روزی که آن تابوت را دریافت کرد دخترش در راه مدرسه و بر اثر برخورد با یک ماشین از دنیا رفت. بعد از یک هفته شوهرش بخاطر وفات دخترش خودکشی کرد، و اوضاع مالی او وخیم شد، آشفته حال شد و به بیماری اعصاب و روان دچار شد منجمان و واسطه‌ها و احضار کنندگان ارواح را فرا خواند و همه‌ی آنان اتفاق نظر داشتند که وجود این تابوت در خانه‌ی این زن موجب این همه بلاها شده که جلوی آنها گرفته نمی‌شود، لرزه بر اندام این زن افتاد و با موزه بریتانیا تماس گرفت تا این تابوت را به آنجا اهدا کند.

هنگامی که تابوت حمل شد تا در جای ویژه‌ی در موزه گذاشته شود یکی از حمل کنندگان تکبر ورزید و عقلانیت هموطنان انگلیسی خود را که به خرافه‌ی فرعون‌ها و آثار فرسوده‌ی آنان اعتقاد دارند و موزه‌ای را به آنها اختصاص می‌دهند تا هم میهنانشان در آنجا همچون خادمان کار کنند، مورد ریشخند قرار داد، و همین که تابوت در جای خود قرار گرفت این حمل کننده به درد بسیار سختی دچار شد و چند دقیقه به خود پیچید و سپس در کنار تابوت بر زمین افتاد و مرد.

تمام کسانی که در انگلستان به آثار مصر اشتغال داشتند به مسأله‌ی این تابوت اهتمام ورزیدند و کمیته‌ای را جهت بررسی مشکل این تابوت تشکیل دادند. این کمیته شرکت عکاسی «ه. ا. مانسل» را مکلف کرد تا چندین عکس از زوایای مختلف این تابوت بگیرند، شرکت هم نماینده‌ی خود را برای گرفتن عکس‌های مورد نظر ارسال کرد، نماینده‌ی شرکت برای مأموریت دیگری که در انتظار وی بود به شرکت بازگشت و به آن مأموریت رفت وقتی که از آن مأموریت به شرکت بازگشت، دچار حادثه شد و انگلستان دست راست خود را از دست داد و از گرفتن عکس‌های آن تابوت ناتوان گشت.

هنگامی که عکس‌های این تابوت چاپ شدند بر یکی از طرف‌های آن عکس دختر یا پسر کم‌سن و سالی بود که لباس کاهنان بر تن داشت و نشانه‌های خشم و شر بر چهره‌ی او نمایان بود. وقتی که از کسانی که قبل از عکس گرفتن، این تابوت را دیده بودند یا با آن ارتباط برقرار کرده بودند پرسیده شد، همه‌ی آنان اقرار کردند که قبلاً هیچ نوع عکسی را بر هیچ یک از اجزای این تابوت مشاهده نکرده‌اند.^۱

مجسمه‌ی ژاپنی سحر شده

این داستان را نویسنده‌ی انگلیسی «س.ج. لامبرتس» در سفرنامه‌ی خود روایت کرده است.

لامبرتس می‌گوید که وی و همسرش طی یک مسافرت دریایی جهانی از شهر «کوبی» ژاپن بازدید کردند. در محل عتیقه‌فروشی مجسمه‌ی خدای بخت ژاپنی «هو-تی»^۲ که از عاج ساخته شده بود، توجه آنان را به خود جلب کرد. این مجسمه به شکل مرد چاق متبسم نیمه برهنه‌ای بود که بر بالشی نشسته بود. همسرش «ماری» شیفته‌ی این مجسمه شد و تصمیم گرفت آن را بخرد. وقتی فهمیدند با وجود اینکه از عاج ساخته شده، بهایش ارزان است بیشتر خوشحال شدند. بنابراین معامله برای آنان همچون یک خوش‌شانسی غیرمنتظره بود و مجسمه را خریدند. در کابین کشتی به خوبی آن را مورد بررسی قرار دادند. رنگ روشن پوشش آن نشان می‌داد که این مجسمه از عاج قدیمی و ناب و به صورتی زیبا ساخته شده بود و هیچ عیبی نداشت جز سوارخ کوچکی که در

۱- محمد محمد جعفر، السحر: ص (۱۷-۱۸)

۲- خدا لعنت کند خردهایی را که ایمان می‌آورند به این که این مجسمه خدا باشد.

قسمت پایین آن قرار داشت. به نظر می‌رسید که این مجسمه از دندان یک فیل ساخته شده و این سوراخ محل عصبی بود که با دندان در ارتباط بود، از این رو سازنده‌ی مجسمه آن سوراخ را از خمیر عاج پر کرده بود.

«ماری لامبرتس» مجسمه را در یکی از کیف‌های خود گذاشت و کشتی به طرف فیلیپین حرکت کرد. روز بعد خانم لامبرتس درد شدیدی را در دندان‌هایش احساس کرد. پزشک کشتی برخی داروی مسکن به او داد ولی فایده‌ای نداشت. این زوج گردش خود را که دوازده روز به طول انجامید بخاطر دردهای طاقت فرسا به سختی سپری کردند. در مانیل قبل از این که خانم لامبرتس به دندانپزشک مراجعه کند، هر دوی آنان به تب شدیدی مبتلا شدند بگونه‌ای که تمام مفاصل آنان دردمند شد. هنگامی که خانم لامبرتس نزد دندانپزشک رفت، دندانپزشک اشتباه کرد و با اثبرک خود عصب یکی از دندان‌هایش را گرفت و بجای این که بهبود یابد دردش بیشتر شد.

در مرحله‌ی بعدی سفر که کشتی یسوی استرالیا می‌رفت، مجسمه به یکی از کیف‌های آقای لامبرتس منتقل شد. روز بعد آقای لامبرتس درد شدیدی را در دندان‌های خود احساس کرد و هنگامی که در بندر «کیرنس» در استرالیا با دندانپزشک مشورت کرد، دندانپزشک تاکید کرد که تمام دندان‌های او سالم هستند، هنگام رفتن به دندانپزشکی، درد دندان‌هایش متوقف شده بود ولی به محض این که به کابین کشتی برگشت درد دندان‌هایش دوباره شروع شد. بعد از دو روز با دندانپزشک دیگری مشورت کرد ولی همان اتفاق قبلی تکرار شد. در مرحله‌ی سوم که لامبرتس نزد دندانپزشک رفت اصرار کرد که دندان‌هایش را یکی پس از دیگری بکشد تا درد آن‌ها متوقف شود، و به محض کشیدن اولین دندان درد دندان‌های دیگر نیز متوقف شد، ولی هنگامی که لامبرتس به کشتی برگشت درد دندان‌هایش از قبل هم بیشتر شد.

در «سدنی» زن و شوهر کیف‌هایشان را در انبار گمرگ گذاشتند و درد دندان‌هایشان متوقف شد ولی در سفر به نیوزیلند کیف‌ها به کابینشان برگشتند و همراه با آن درد دندان‌هایشان هم دوباره شروع شد. در طول سفر به «شیلی» و سپس به «آمریکا» وضعیت همین گونه بود.

در «نیویورک» به دیدار مادر زن که یک خانم آمریکایی بود رفتند، و او سخت شیفته‌ی مجسمه‌ی «هو-تی» شد و آنان آن مجسمه را به او اهدا کردند. در همان روز دندان‌های مادر زن که دندان‌هایی سالم و قوی بودند شروع به درد کردند. بنابراین مادرزن آن مجسمه را به فال بد گرفت و آن را به دختر خود و همسرش برگرداند و به آنان گفت: «قدمش بد بود». با این وجود این دو زن و مرد تا آن موقع هنوز درد دندان‌های خود را ناشی از این نمی دانستند ولی برای اولین بار مشکوک شدند زمانی که در آخرین مسافرت خود از آمریکا به انگلستان از اقیانوس اطلس عبور می‌کردند در کشتی خانمی این مجسمه را به امانت از آنان گرفت تا آن را به شوهرش نشان دهد. صبح روز بعد در حالی که آن زن مجسمه را به آنان بر می‌گرداند، به آنان گفت که وی و شوهرش دیشب به درد دندان سختی دچار شده اند. در این هنگام بود که زن و شوهر فهمیدند که هر وقت مجسمه با آنان بوده، دندان‌هایشان درد می‌کرد و هرگاه از آن رهایی یافته‌اند، درد دندان‌هایشان متوقف می‌شد. با مرور وقایع روزهای گذشته اعتقادشان به این مسأله بیشتر شد. در این لحظه خانم لامبرتس خواست آن مجسمه را به دریا بیندازد ولی شوهرش او را از این کار منع کرد و مجسمه را با خود نگه داشتند تا به لندن برگشتند.

در لندن آقای لامبرتس آن مجسمه را به یک تاجر ژاپنی عتیقه‌های شرقی نشان داد و آن تاجر به او پیشنهاد کرد که بلافاصله آن را بخرد ولی لامبرتس گفت که نمی‌تواند در مقابل این مجسمه پولی را دریافت کند، بلکه تنها چیزی که می‌خواهد و آرزو می‌کند این است که خود و همسرش از درد شدید دندان‌هایشان رهایی یابند و تمام ماجرای مجسمه را برای تاجر نقل کرد. در این هنگام تاجر یکی از دستیاران خود را فراخواند و پیرمردی ژاپنی که لباس‌های سنتی ژاپنی بر تن داشت بیرون آمد و آن دو مرد با دقت به بررسی مجسمه پرداختند. لامبرتس فهمید که «هو-تی» مجسمه‌ی یکی از معابد در شرق ژاپن بوده و این نوع مجسمه‌ها گاهی دارای روح می‌شوند. سپس آن ژاپنی چوب‌هایی از بخور را آنجا گذاشت و با فروتنی شدید ژاپنی‌ها لامبرتس را به بیرون مغازه بردند.^۱

تحلیل ما از این گونه حوادث

۱- حقائق و غرائب، صص (۱۷۹-۱۸۱). اگر این قصه صحیح باشد، پس باید برای این مجسمه شیطانی باشد که او را همراهی می‌کند و به او چنین تأثیر می‌دهد، و گر نه مجسمه خود قطعه جمادی است که نه سود می‌رساند و نه ضرر.

به طور یقین نمی‌توانیم این رویدادها را باور کنیم، زیرا ممکن است ساختگی و یا خیالی باشند و یا شاید برای آن‌ها اصلی باشد ولی نه بدین گونه که بیان کرده‌اند. به هر حال اگر این وقایع آنطور که روایت شده‌اند صحیح باشند پس شیاطین در تمام این ماجراها نقشی داشته‌اند.

سحر ستارگان

در گذشته گفتیم که صاحبان طلسم‌ها ادعا می‌کنند که آنان در ساختن طلسم‌ها از روحانیت ستارگان مدد می‌جویند و در موضوع «تاریخ سحر» از کسانی سخن گفتیم که می‌پندارند جادو را بوسیله‌ی ستارگان انجام می‌دهند. این‌ها همان ستاره‌پرستان مجوس و صابئیانی هستند که گمان می‌کنند ستارگان دارای تاثیر در انسان، حیوان و جهان هستی هستند، و این ستاره پرستان چند نوع هستند:

۱- گروهی ستارگان هفتگانه را می‌پرستند و معتقدند که آنها دارای نفع و ضرر هستند. اینها برای این ستارگان خانه‌هایی را ساخته‌اند و در آن‌ها مجسمه‌هایی را به نام این ستارگان به تصویر کشیده‌اند و برای آن‌ها مناسک و شعایی را قرار داده‌اند که طبق این مناسک آنان را عبادت می‌کنند و لباس‌ها و زیورآلات خاصی را می‌پوشند و برای آن‌ها حیوانات مخصوصی را قربانی می‌کنند، برای هر ستاره حیوانی که مناسب آن است. برای عبادت هر ستاره‌ای زمان مخصوصی را مشخص کرده‌اند مانند اوقات نماز نزد مسلمانان، و معتقد به تصرف این ستارگان در هستی هستند. قوم حضرت ابراهیم در بابل و دیگر شهرها به این کارها معروف بودند و حضرت ابراهیم بنابر آنچه که قرآن حکایت کرده است، آنان را مورد خطاب قرار داد و آنان را به چالش کشید و ضعف خردها و گمراهی دل‌هایشان را بیان کرد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَكُوتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً ۖ قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَكْفُومُ إِنِّي بَرِيءٌ ۖ مِمَّا دُشِرْكُونَ

و همان گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش تنها به او نمودیم ، بارها و بارها نیز) مُلک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمره باورمندان راستین شود(و بر راستای خداشناسی رود). (از جمله) هنگامی که شب او را در برگرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد(برای ابطال عقیده ستاره پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی دارم (و به عبادت چیزهای تغییرپذیر و زوال پذیر نمی گرایم). و هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانه ی افق) دید (باز هم بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره ی قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و گمراهی) خواهم بود. و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه ی افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است (زیرا) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می دارم).

۲- گروه دوم کسانی هستند که حروف «ابجد» را می نویسند و برای هر حرفی عدد مشخصی را قرار می دهند و نام انسانها، زمانها و مکانها و غیره را بر آن جاری می کنند، آنگاه آنها را به روش خاص خودش جمع و کسر و اثبات می نمایند و آن را به برج های دوازده گانه معروف نزد حسابدارن نسبت می دهند. سپس بر اساس این قواعد و با توجه به آنچه که شیطان به او الهام می کند حکم به خوشبختی و بدبختی و غیره می دهند.

بسیاری از آنان بدین خاطر نامها را عوض می کنند و میان مرد و همسرش جدایی می اندازند و معتقدند که اگر در یک خانه جمع شوند یکی از آنان زنده نمی ماند.

این افراد گاهی هم در مورد مسایل غیبی حکم می کنند و مدعی می شوند که فلانی بچه دار می شود و فلانی بچه دار نمی شود، فلان بچه پسر و فلان بچه دختر خواهد بود، فلان شخص ثروتمند و فلان شخص فقیر، فلانی شریف و فلانی فرومایه، و فلانی محبوب و فلانی مبغوض می شود. گویی که او این چیزها را برای جنین در شکم مادرش می نویسد. نه، به خدا قسم این چنین نیست، حتی فرشته ای که اینها را می نویسد این چیزها را نمی داند تا از پروردگار خود نپرسد که این کودک پسر یا دختر، بدبخت یا

خوشبخت است و روزی و اجلس چگونه خواهد بود؟ خداوند این چیزها را به فرشته می‌گوید و او آن‌ها را می‌نویسد. اما این دروغگوی افتراگر مدعی آگاهی از چیزی است که علم به آن مختص خداوند است و ادعا می‌کند که او با صنعتی که خود ساخته و دروغ‌هایی که خود بافته است آن را می‌داند، و این بزرگترین شرک در ربوبیت است و هر کس او را تصدیق کند و در این زمینه به او اعتقاد پیدا کند کافر می‌شود. پناه بر خدا.

۳- گروهی که به حرکت و چرخش افلاک و طلوع و غروب و اقتران و افتراق آن‌ها نظر می‌کنند و معتقدند که هر ستاره در حرکات انفرادی خود دارای تاثیراتی و هنگام اقتران با ستارگان دیگر دارای تاثیرات دیگری است، در زمینه‌ی بالا رفتن و پایین آمدن قیمت‌ها، وزش بادهای آرام شدن آن‌ها و وقوع حوادث. گاهی هم این امور را به صورت مطلق به ستارگان نسبت می‌دهند. طلب باران بوسیله «أنواء» (غروب یک ستاره در مغرب و طلوع رقیب آن در مشرق) جزو این نوع به شمار می‌آید.

گروهی که به منازل بیست و هشتگانه‌ی ماه نظر میکنند و معتقدند که اقتران و افتراق ماه با هر یکی از این منازل دارای تاثیرات خاصی است و این اقتران و افتراق باعث خوشبختی، بدبختی، جمع کردن، جدا کردن و غیره می‌شود.^۱

منازل ماه همان چیزی است که عرب‌ها آن را «أنواء» می‌نامند و این «أنواء» بیست و هشت ستاره هستند که برای هر کدام از آن‌ها در طول سال محل طلوع مشخصی است. هر سیزده شب یکی از این ستارگان هنگام طلوع فجر در مغرب ناپدید می‌شود و ستاره‌ی مقابل آن در همان ساعت در مشرق طلوع می‌کند. اگر هنگام این طلوع و غروب ستاره‌ها بارانی می‌بارید، عرب‌های جاهلی آن را به ستاره‌ای که در مغرب ناپدید می‌شد نسبت می‌دادند.^۲

خداوند متعال در قرآن کریم بیان کرده است که خورشید و ماه و ستارگان از آیات و نشانه‌های خداوند هستند که آن‌ها را برای منفعت بندگان خود مسخر کرده است. بنابراین ستارگان مقهور و مسخر آفریدگان خدا هستند و شایستگی این را ندارند که بجای خدا

۱- معارج القبول (۵۲۴/۱)

۲- مراجعه کن به: شرح نووی بر مسلم (۶۱/۲)

پرستش شوند و این‌ها همانگونه که نمی‌توانند هیچ سود و ضرری به خود برسانند، قادر به رساندن سود و ضرر به دیگران نیز نیستند.

﴿وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّهِ﴾ [اعراف: ۵۴]

«خورشید و ماه و ستارگان را آفریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند».

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا سَجْدُوا﴾ [فصلت: ۳۷]

«و از نشانه‌های خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید».

﴿نَبَارَكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾ [فرقان: ۶۱]

«والا مقام و بزرگواری است خدایی که در آسمان برج‌هایی را به وجود آورده است و در آن چراغ (فروزان خورشید) و ماه تابان را قرار داده است».

خداوند همچنین بیان کرده است که این ستارگان را به وجود آورده است تا بندگان او در تاریکی‌های خشکی و دریا بوسیله‌ی آن‌ها راه یابند و نیز تا زینتی برای آسمان و رجم کنندگانی برای شیاطین باشند.

خداوند فرموده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ﴾ [انعام: ۹۷]

«و او کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی‌های خشکی و دریا بدان‌ها رهنمود شوید».

و فرموده است: ﴿وَعَلَّمَكُم بَالِ النَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [نحل: ۱۶]

«و نشانه‌هایی (پدید آورد) و (در شب) آنان با ستارگان رهنمون می‌شوند».

و نیز فرموده است: ﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾ ⑥ وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ

⑦ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى آلَمٍ لَّا أَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ⑧ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ⑨ إِلَّا

مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿[صافات: ۶-۱۰]

«ما نزدیکترین آسمان (به شما) را با زینت ستارگان آراسته‌ایم. ما آن را از هر شیطان متمرّدی کاملاً حفظ کرده‌ایم. آنان نمی‌توانند به گروه والامقام (که فرشتگانند) دزدکی گوش فرا دهند (و اسرار غیب را بشنوند)، چرا که از هر طرف به سویشان نشانه می‌رود. آنان سخت طرد می‌شوند و برای آنان عذابی کامل و همیشگی است، اما از آنان هر که با سرعت استراق سمعی کند، آذرخشی سوراخ کننده (ی آسمان) او را دنبال می‌کند».

قتاده رحمه الله می‌گوید: «خداوند متعال این ستارگان را به سه هدف آفریده است: زینتی برای آسمان، وسیله‌ای برای هدایت و راهیابی و رجم کننده‌ای برای شیاطین قرار داده است. پس اگر کسی جز این‌ها را از این ستارگان دریافت کند، در واقع از خود چیزی گفته و بهره‌ی خود را از دست داده و خود را به چیزی ملکف کرده است که بدان آگاهی ندارد.

برخی از مردم بی‌خبر از اوامر الهی از این ستارگان کھانت را پدید آورده و (گفته‌اند): کسی که با (طلوع یا غروب) فلان ستاره ازدواج کند، چنین و چنان می‌شود و هر کس که با (طلوع و غروب) فلان ستاره مسافرت کند، چنین و چنان می‌شود و هر کس با (طلوع و غروب) فلان ستاره بچه به دنیا بیاورد، چنین و چنان می‌شود. در حالی که با (طلوع و غروب) هر ستاره‌ای امکان دارد کودکان سرخ‌پوست، سیاه‌پوست، کوتاه قد، بلندقد، زیبا یا زشت متولد شوند و علم به این ستاره یا این چهارپا یا این پرنده به هیچ وجه علم به غیب به شمار نمی‌آید. خداوند مقرر داشته است که:

﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [نمل: ۶۵]

«کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند».

این کلامی بزرگ، استوار و صحیح است و اصل آن در صحیح بخاری به صورت معلّق آمده است. ابوداود در سنن خود در کتاب «الطب» باب «فی النجوم» گفته است: ابوبکر بن اُبی شیبّه و مسدّد المعنی به نقل از یحیی بن عبیدالله بن اخنس از ولید بن عبدالله از یوسف بن مالک از ابن عباس رضی الله عنهما به ما خبر دادند که، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کس بخشی از نجوم را فرا گیرد، در واقع بخشی از سحر را فرا گرفته است و هر

اندازه بر فراگیری نجوم بیفزاید، بر فراگیری سحر افزوده است». ابوداود حدیث نوء «منازل ماه» را هم ذکر کرده است.

عبد بن حمید از رجاء بن حیوه روایت کرده است که، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من بر امت خود تنها از سه چیز می‌ترسم: تصدیق منجمان، تکذیب قضا و قدر و ظلم کردن به پیشوایان.

ابن عساکر حدیثی مرفوع از ابومحجن روایت کرده و آن را حدیثی حسن دانسته است: «بر امت خود از سه چیز می‌ترسم: ظلم کردن به پیشوایان، ایمان آوردن به منجمان و تکذیب قضا و قدر».

ابویعلی و ابن عدی به صورت مرفوع از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «من بعد از خود بر اتم از دو خصلت می‌ترسم: تکذیب قضا و قدر و ایمان آوردن به منجمان».^۱

۲- سحر و جادوی ناشی از خیال

در انسان نیرویی وجود دارد که متخیله نام دارد، این نیرو همان است که در صورت‌های محسوس و معانی جزئی برگرفته از آن، دخل و تصرف می‌کند، این تصرف گاه با ترکیب صورت‌ها و گاه با تفصیل آنهاست، مثلاً تصور انسانی دو سر و یا بدون سر، چنین نیرویی را اگر عقل به کار گیرد «مفکره»، و اگر وهم آن را صرفاً در محسوسات استفاده کند «متخیله» گویند.^۲

تخیلی که پژوهندگان در مسائل سحر از آن سخن می‌گویند به دو شیوه صورت می‌پذیرد:

۱- آنکه جادوگر متوجه نیروهای مخیله شود و به گونه‌ای خاص در آن تصرف نماید، وی انواعی از خیالات و تقلید و تصاویری را که از آن در نظر دارد به متخیله القا می‌کند و سپس با نیروی مؤثر درون خویش آن را به حواس بینندگان تنزل می‌دهد، در نتیجه بینندگان طوری به آن می‌نگرند که گویی در عالم خارج موجود است، در حالی که اصلاً

۱- معارج القبول، صص (۵۲۳-۵۲۶). اگر می‌خواهی از گمراهی منجمان و بیان این گمراهی اطلاع پیدا کنی به کتاب مفتاح دارالسعادة ابن قیم (۱۲۵/۲) مراجعه کن.

۲- تعریف جرجانی: ص (۱۷۶)

وجود خارجی ندارد، همانگونه که از برخی جادوگران حکایت شده که بستان‌ها و نهرها و قصرها را به بیننده نشان می‌دادند با آنکه وجود خارجی نداشتند. این کار را فلاسفه «شعوذه» و «شعبده» (شعبده) می‌نامند.^۱

ابن بطوطه نمونه‌هایی از این نوع جادو را بیان نموده است، از آن جمله آنکه گمراه بدعت‌گذار ریش و ابروان خویش را می‌تراشید، دانشمندی او را بر تراشیدن ریش نکوهش کرد و آن گمراه بدعت‌گذار ناگهان فریادی زد و ریش سیاه فراوانی پیدا کرد، دوباره فریاد کشید ریش سفید و زیبا شد، مرتبه ی سوم فریاد زد و سر بر آورد چون حالت نخست بی‌ریش گشت.^۲

همچنین ابن بطوطه از اوحالدین سنجاری (از دانشمندان ساکن در چین) نقل می‌کند که او بر مرد عابدی در غاری وارد شد، آن عابد دست او را گرفت و اوحالدین چنان پنداشت که در قصر باشکوهی است که همین عابد بدعت‌گذار در آن بر تختی نشسته و تاجی بر سر دارد و کنیزهای زیبا در دو طرف او [ایستاده‌اند] و میوه‌ها در رودهایی [که در آن جاری است] فرو می‌ریزند. اوحالدین خیال کرد که می‌خواهد میوه‌ای بردارد تا آن را بخورد اما ناگهان خود را در غار و در پیشگاه آن عابد گمراه دید که داشت به او می‌خندید.

ابن بطوطه خود آن عابد را دیده و برخی از عجایب او را مشاهده کرده است.^۳

گویند [ابن بطوطه] در چین شعبده‌بازی را دید که یک گوی چوبین دارای سوراخ‌های متعدد که رشته‌های درازی از آنها گذشته بود را برداشت و به هوا پرتاب کرد. گوی چوبی آنقدر بالا رفت که از دیده‌ها پنهان شد، آنگاه که جز اندکی از رشته در دستش باقی نماند به یکی از شاگردانش فرمان داد تا خود را به آن بیاویزد. شاگرد نیز آنقدر اوج گرفت که از دیده‌ها پنهان شد، شعبده‌باز سه بار او را صدا زد اما جواب نشنید، تا آنکه خود نیز خشمگین شد کاردی برداشت و خویش را به رشته آویخت و از نظر پنهان شد، سپس دست شاگردش را به زمین انداخت و پای او را، آنگاه دست او و سپس پای

۱- مقدمه ابن خلدون (۹۲۶)

۲- رحله ابن بطوط (۵۰/۱)

۳- رحله ابن بطوطه (۷۲۵/۲)

دیگرش را و بعد لاشه و سرش را، سپس خود نیز پایین آمد در حالی که تند نفس می‌زد و جامه‌اش آغشته به خون بود. آنگاه در پیشگاه امیر زمین را بوسید، و با زبان چینی با او سخن گفت، و امیر فرمان داد تا به او چیزی بدهند. بعد از آن اعضای آن کودک را برگرفت و به هم چسباند و با پای خود به آن لگد زد تا کودک سالم برخاست. ابن بطوطه می‌گوید: من از آن شگفت زده شدم و هراسی در دل احساس کردم، تا آنکه دارویی به من نشانند که ترسم را برطرف نمود، و در آن لحظه «قاضی فخرالدین» کنار من بود و به من گفت: به خدا سوگند که نه بالا رفتنی در کار بود و نه پایین آمدنی و نه بریدن عضوی، هر آنچه که بود شعبده‌ای بود و بس.^۱

صدیق حسن خان نقل می‌کند که: وی نزد یکی از پادشاهان هند، جادوگری را دید که دو کودک خویش را بیاورد و آنان را تکه تکه نمود، سپس هر عضوی را به سویی پرتاب کرد تا آنجا که کسی اثری از آن اعضا را ندید، سپس فریاد برآورد و گریست؛ ناگهان حاضران متوجه شدند که هر عضو (از آن اعضا) به تنهایی پایین آمد و به دیگری پیوست و هر دو کودک چون گذشته سالم برخاستند.

محققان معاصر می‌گویند: بزرگترین دغدغه‌ی ذهنی هیتلر به هنگام اشغال «لهستان» در جنگ جهانی دوم آن بود که مردی لهستانی به نام «وولف میسینگ» را دستگیر و زنده یا مرده به برلین ببرد. چنان مشهور بود که آن مرد در مقام یک غیب‌دان پیشگو دارای نیروهای خارق‌عاده‌ای است. وی قبل از اشغال لهستان پیشگویی کرده بود که هیتلر جنگ را خواهد باخت و سرانجام بدی پیدا خواهد کرد، و چون هیتلر آدم بدبینی بود و به پیش‌گویی و طالع‌بینی عقیده داشت، پیش‌گویی او را پذیرفت و تصمیم گرفت اگر روزی دستش به وی برسد، انتقام خود را بگیرد.

«میسینگ» توانست در آخرین لحظه بگریزد و به «مسکو» پناهنده شود، اما رفتنش به آنجا چون کسی بود که از گرمای سنگ سوزان به آتش پناه می‌برد، زیرا او از چنگ دیکتاتوری گریخت تا به چنگ دیکتاتور دیگری «استالین» گرفتار آید.

دیکتاتور شوروی داستان و ماجرای او را شنید و تصمیم گرفت تا قدرت «تله پاتی» او را آزمایش کند؛ و او خود از «میسینگ» خواست تا نیروهای خیالی مورد ادعای خود را در سرقت یکی از بانکهای شوروی به کار گیرد.

«وولف میسینگ» بانک بزرگی را در مسکو انتخاب کرد که کسی در آن وی را نمی شناخت در روز تعیین شده «میسینگ» با قدمهای استوار وارد بانک شد و نزد تحویلدار که پشت پیشخوان شیشه ای خود نشسته بود رفت و برگ سفیدی را که از یک دفتر کننده شده بود به او داد و کیف خالی گشوده ای را در مقابل او قرار داد. به شیوه «تله پاتی» به او فرمان داد تا صد هزار روبل به او بدهد؛ تحویلدار به برگه نگاه کرد و با دقت آن را کاوید، او لحظه ای تردید نکرد که آن برگ (چک) معتبری است؛ فوراً صندوق خود را گشود و بسته های اسکناس را از آن بیرون آورد و صد هزار روبل را در کیف او نهاد.

«میسینگ» کیف را برداشت و از بانک خارج شد، تا آنکه مردان استالین پولها را نزد او یافتند و سرقت او از بانک محرز شد.

پس از آن برای بار دوم نزد تحویلدار رفت و بسته های اسکناس را به او بازگرداند تحویلدار متحیر به او و پولها و برگ سفید مقابل خویش نگاه کرد و در اثر یک ایست قلبی بر زمین افتاد...

بخت با تحویلدار یار بود و او از آن ایست قلبی نجات یافت، اما «میسینگ» از چنگ استالین رهایی نیافت. آزمایش دیگری منتظر او بود که استالین می خواست بدان وسیله شخصاً از نیروهای استثنایی «میسینگ» اطمینان حاصل کند.

استالین از او خواست که بدون اجازه نامه کتبی به دفترش در «کرمین» وارد شود. برخلاف کسانی که می خواستند به دفتر او بروند، زیرا چنین اشخاصی حتی اگر فرمانده جنگی و یا رهبران کمونیست شوروی هم بودند می بایست اجازه ی کتبی می گرفتند. در روز تعیین شده مردی به (کاخ کرمین) نزدیک شد و فضای بیرون آن را پشت سر گذاشت. چون به در ورودی رسید نگهبانان به نشانه ی سلام، اسلحه خویش را بالا گرفتند، و آن مرد سالنهای کرمین را یکی پس از دیگری پیمود و از پله ها و در مقابل دیدگان نگهبانان و مردان امنیتی که همه جا پراکنده بودند بالا رفت، همه به هنگام عبور

به او سلام می‌دادند، تا اینکه به اتاق آجودان استالین رسید، او نیز از جا برخاست، و سلام داد و «میسینگ» را تا دفتر استالین همراهی کرد، و در حالی که کاملاً خم شده بود در را برای او گشود. در این هنگام استالین چشم از اوراق مقابل خویش برداشت و به مهمان نگر است، ناگهان خود را رودرروی «میسینگ» یافت!!

«میسینگ» بعدها کار خود را چنین تفسیر کرد: او به نگهبانان و مأموران اطلاعاتی چنان الهام کرده بود که خود «بیریا» است، رئیسی که آنان را در این مناصب گماشته است. همان رئیس خوفناک تشکیلات اطلاعات شوروی. او تنها کسی بود که می‌توانست بدون کسب اجازه و هر وقت که می‌خواست نزد استالین برود.^۱

نوع دوم از سحر تخیلی، چشم‌بندی است.

اساس این نوع بر آن استوار است که نیروی باصره گاه به سبب عوارضی اشیا را خلاف آنچه که در واقع هستند می‌بیند، به همین دلیل خطاهای چشم بسیار است آیا نمی‌بینی که شخص سوار بر کشتی آنگاه که به رودخانه می‌نگرد کشتی را ثابت و رودخانه را متحرک می‌پندارد، همین دلیل آن است که شیء ساکن گاه در حال حرکت دیده می‌شود و جسم متحرک ساکن. به همین ترتیب قطره‌های باران، که به صورت یک خط مستقیم دیده می‌شوند و یا فتیله ی آتش که به هنگام چرخاندن به صورت دایره‌ای دیده می‌شود، و یا جبهه ی انگوری که در آب به اندازه هلویی مشاهده می‌گردد و انسان کوچکی که در مه بزرگ به نظر می‌رسد.

ابن کثیر در تفسیر سوره ی بقره سخن رازی را به اختصار آورده و می‌گوید: «اساس آن (چشم‌بندی) بر این است که گاه چشم به خطا می‌رود و متوجه چیز خاصی شده، از دیگر اشیا غافل می‌ماند، مثلاً یک شعبده‌باز حاذق و ماهر به ظاهر کاری را انجام می‌دهد تا بینندگان را به سبب آن شگفت زده کند و چشمانشان را به آن خیره نماید، به محض آنکه ناظران به آن خیره و مشغول شدند به سرعت کار دیگری را انجام می‌دهد و در این هنگام است که بینندگان چیز غیرمنتظره‌ای می‌بینند و از آن شگفت‌زده می‌شوند.

۱- نگا: مجله قطری (الدوحه) ص (۵۴)؛ شماره (۹۹) مارس (۱۹۸۴) و مقاله‌ی با عنوان: خواب مغناطیسی و اسرار پنهان در جهان و سیاست اثر محمد الغرب موسی.

در حالی که اگر آن شعبده‌باز سکوت کند و چیزی نگوید و ذهن بیننده را با کلام خود به طرف ضد آنچه که انجام می‌دهد متوجه نسازد، بینندگان هم آنچه را که انجام می‌دهد متوجه می‌شوند.

ابن کثیر در ادامه می‌گوید: هر اندازه کار شعبده‌باز به حس بینایی خلل و نقص بیشتری وارد سازد، کار زیباتر جلوه می‌کند؛ مثلاً شعبده‌باز، در جای بسیار روشن یا تاریک بنشیند تا حس بینایی به کارهای او واقف نشود.^۱

ابن کثیر معتقد است که جادوی جادوگران فرعون از این گونه بوده است، آیات قرآن نیز به این نکته تصریح دارند که سحر آنان تخیلی و چشم‌بندی بوده است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَهُمْ وَعَصِيَهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ [طه: ۶۶]

«موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طنابها و عصاهای آنان مار شده‌اند و می‌خزند و تند راه می‌روند». آوردن تخیل در این آیه نص صریحی است بر این مدعا. همچنین در آیه ی دیگری به این مطلب اشاره شده است:

﴿فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ﴾ [اعراف: ۱۱۶]

«هنگامی که وسائل جادوگری خود را بینداختند چشم‌بندی کردند» زیرا سحر کردن بر چشمان مردم که در این آیه آمده است، دلیل آن است که چشمان آنها چیزی غیر واقعی را تصور کرده است و خداوند (به حقایق) آگاه است.

شاید آنچه که دجال آن را می‌آورد نیز از همین گونه سحر باشد، زیرا پیامبر خدا ﷺ خبر داده که با او بهشتی و آتشی است اما حقیقت برخلاف آن چیزی است که شخص می‌بیند، بهشت او آتش و آتش او بهشت است.

از حذیفه رضی الله عنه روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَعَهُ جَنَّةٌ وَنَارٌ، فَنَارُهُ جَنَّةٌ، وَجَنَّتُهُ نَارٌ»^۱ [با او بهشت و دوزخی همراه است، دوزخ او بهشت و بهشت او دوزخ است].

همچنین از حذیفه رضی الله عنه روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد دجال فرمودند: «إِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا فَنَارُهُ مَاءٌ بَارِدٌ وَمَاؤُهُ»^۲ (همانا با او آب و آتشی همراه است، آتش او آبی سرد است و آب او آتشی است) در صحیح مسلم علاوه بر آن آمده است: (فلا تهلکوا) (آگاه باشید که هلاک نگردید).

در روایت دیگری از حذیفه رضی الله عنه آمده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا مَعَ الدَّجَالِ مِنْهُ مَعَهُ نَهْرَانِ يَجْرِيَانِ أَحَدُهُمَا رَأَى الْعَيْنِ مَاءٌ أَبْيَضٌ وَالْآخَرُ رَأَى الْعَيْنِ نَارٌ تَأْجِجُ فِيمَا أَذْرَكْنَ أَحَدٌ فَلْيَأْتِ الَّذِي يَرَاهُ نَارًا وَلْيُعَمِّضْ ثُمَّ لِيُطَاطِئْ رَأْسَهُ فَيَشْرَبْ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ»^۳ به حقیقت من نسبت به آنچه که دجال با خود دارد، از خود او آگاه ترم، با او دو رود جاری است، یکی به ظاهر آبی است سفید و دیگری به ظاهر آتشی است که می جوشد، اگر یکی از شما زمان دجال و کارهای او را دریافت، به روی (رودی) برود که به صورت آتش مشاهده می کند، در آن فرو برود، سپس سر خود را به سمت پایین برده و از آن بنوشد، زیرا آبی سرد و گواراست.

در روایت دیگری از حذیفه رضی الله عنه آمده است: «إِنَّ الدَّجَالَ يُخْرِجُ وَإِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا فَمَا الَّذِي يَرَاهُ النَّاسُ مَاءً فَنَارٌ تُحْرِقُ وَأَمَّا الَّذِي يَرَاهُ النَّاسُ نَارًا فَمَاءٌ بَارِدٌ عَذْبٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَقْعْ فِي الَّذِي يَرَاهُ نَارًا فَإِنَّهُ مَاءٌ عَذْبٌ طَيِّبٌ»^۴

همانا دجال ظهور می کند در حالی که با او آبی است و آتشی، آنچه که در نظر مردمان آب است، آتش سوزان، و آنچه که در نظرشان آتش است آبی سرد و گواراست.

۱- مسلم در کتاب الفتن آن را روایت کرده، باب ذکر الدجال (۲۲۴۸/۴)، شماره (۲۹۳۴)

۲- بخاری در کتاب الفتن باب ذکر دجال، فتح الباری (۹۰/۱۳)، و مسلم در کتاب الفتن باب ذکر دجال (۲۲۴۹/۴) شماره (۲۹۳۴)

۳- مسلم در کتاب الفتن آن را روایت کرده است (۲۲۵۰/۴) شماره حدیث: (۲۹۳۵)

۴- همان، شماره حدیث: (۲۹۳۶)

اگر کسی از شما زمان او را دریافت در آنچه که آن را آتش می‌پندارد در آید، همانا که آن آبی است گوارا.

از زمره ی سحر خیالی آن است که جادوگران میان زن و مرد را از یکدیگر جدا می‌کنند در این هنگام شیطان جادوگر نزد زن زیباروی می‌آید و به شکل عروسک‌های زشتی بر چهره ی آن زن زیباروی قرار می‌گیرد و در نتیجه فرد مورد نظر از آن زن تنفر پیدا کرده و او را زشت می‌پندارد. از آن سو نزد زن زشت و یا زنی که بهره‌ای از زیبایی ندارد می‌رود و به شکل عروسک زیبایی صورت او را می‌پوشاند، در نتیجه شخص مورد نظر به او علاقه‌مند شده و با او ازدواج می‌کند.

طبری می‌گوید: «جادوگر بدین صورت میان مرد و زن جدایی می‌اندازد که در ذهن هر کدام از آنها دیگری را برخلاف آنچه که هست جلوه می‌دهد تا زن و مرد را در نظر همدیگر زشت جلوه دهد و آن دو به هم پشت کرده و از همدیگر دوری کنند و در نتیجه مرد زن خویش را طلاق دهد. در حقیقت جادوگر که سبب جدایی میان آن دو را فراهم نموده جدا کننده اصلی است»^۱.

گاه جدایی میان زن و شوهر به وسیله ی آن چیزی است که شیطان در دل و اندیشه ی انسان القا می‌کند که در نتیجه آن مرد از زنش متنفر می‌شود.

۳- سحر مجازی

تفاوت این نوع با جادوی خیالی

سحر مجازی بر حیل‌های علمی و آگاهی بر خواص اشیا و تردستی و دروغ نسبت به آدم‌های ساده لوح و نظایر آن استوار است. شاید چنین پنداشته شود که این نوع از اقسام سحر خیالی است، اما این تصور نادرست است. جادوگری که ریسمانی را به شکل مار افعی در آورده که با وسیله‌ای که او حرکت می‌دهد، حرکت می‌کند، یا آنکه صورت سفید خود را با رنگ به سیاهی تبدیل می‌کند، یا آنکه دست خود را در آتش می‌گذارد و دستش نمی‌سوزد، زیرا ابتدا با ماده‌ای مقاوم به آتش دست خود را آغشته است، هیچ کدام از این اعمال از قبیل سحر خیالی نیست، همان گونه که گفتیم تخیل، یا نتیجه تاثیر در

۱- تفسیر طبری: (۴۶۳/۱)

قوای ذهنی فرد جادو شده است و یا در نتیجه چشم‌بندی است تا کارها را برخلاف واقعیت ببیند.

جز ابن‌القیم کسی دیگر تفاوت میان این دو را تشخیص نداده است. او معتقد است که «سحر خیالی» در نتیجه تغییری که در شیء دیده شده یا بیننده بوجود آمده است پدید می‌آید.

کسانی که عملکرد جادوگران فرعون را مشاهده کردند یا در اثر تغییراتی که در ریسمانها و عصاها رخ داده بود جادو شدند (مثلاً اگر ساحران به روح‌هایی شیطانی پناه برده باشند تا آن را حرکت دهند و بینندگان گمان کرده باشند که خود حرکت می‌کنند) و یا در اثر تفسیر و تحولی که در بیننده بوجود آمده بود دچار سحر شدند و طناب‌ها و عصاها را متحرک و جنبان می‌دیدند در حالی که در حقیقت ساکن و ایستا بودند.

ابن قیم می‌گوید: شکی نیست که جادوگر هر دو را انجام می‌دهد، گاه در خود بیننده و احساس او تصرف می‌کند تا اشیا را برخلاف آنچه که هست ببیند، و گاه با پناه جستن به ارواح شیطانی در اشیای محسوس تصرف می‌نماید.

ابن قیم به شدت با کسانی که سحر جادوگران فرعون را در نتیجه ی حیل‌های ساختگی آنان می‌داند مخالف است و می‌گوید: شاید آنان در ریسمانها و عصاها چیزهایی مانند جیوه گذاشته بودند که موجب حرکت آن می‌شد، زیرا خاصیت جیوه آن است که چون در داخل چیزی ریخته شود و آن چیز در محل گرمی قرار داده شود به حرکت در می‌آید.

ابن قیم می‌گوید: دیدگاه آنان به دلایل گوناگونی پذیرفتنی نیست، زیرا اگر چنان بود، چنین کاری خیالی شمرده نمی‌شد بلکه یک حرکت واقعی بود و در نتیجه، جادو کردن چشم و سحر نامیده نمی‌شد بلکه فن و صنعتی از صنعت‌های مشترک میان مردم بود. در حالی که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا حِجَاهُمْ وَعَصِيهِمْ يُخَلِّ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ [طه: ۶۶]

«موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طنابها و عصاهای آنان مار شده‌اند و می‌خزند و تند راه می‌روند».

واضح و آشکار است که اگر آن گونه که منکران می‌گویند طناب‌ها و عصاها با نیرنگی به حرکت در آمده باشند، چنین کاری سحر نیست. اگر چنان می‌بود راه ابطال آن خارج ساختن جیوه از داخل ریسمان‌ها و عصاها و بیان و افشای محل‌های حاوی جیوه می‌بود و نیازی به انداختن عصای موسی و بلعیدن ریسمان‌ها و عصاهای ساحران نبود.

دلیل دیگر آن است که در اجرای چنین نیرنگ‌هایی به کمک گرفتن از جادوگران نیاز نیست، بلکه تنها مهارت سازندگان آن کافی است، و فرعون هم نیازی به تعظیم و ارج نهادن به آنان و تسلیم شدن در مقابل خواسته‌هایشان و وعده‌ی پاداش به آنان نداشت.

همچنین در مورد این قبیل نیرنگ‌ها نمی‌گویند ﴿إِنَّهُ لَكَيْدٌ﴾ ^۱ [طه: ۷۱] «مسلماناً او بزرگ شماسست، بزرگی که به شما جادوگری آموخته». «زیرا تمام مردم در یادگیری و آموزش دادن صنعت‌ها مشترک‌اند و خلاصه بی‌اساس بودن چنین نظری آشکارتر از آن است که بخواهیم برای رد آن خود را به زحمت بیندازیم».^۱

نمونه‌هایی از سحر و جادوی مجازی

دوست دارم نمونه‌هایی از سحر مجازی بیان شود. اساس این نوع بر تردستی و نیرنگ‌هایی علمی و یافته‌هایی است که در آن جادوگر از زمان خویش پیشی می‌گیرد و کار جادوگران در چشم مردم بزرگ و عجیب می‌نماید، زیرا آنان نمیدانند که چگونه مشاهدات خود را تفسیر و تعلیل کنند، و اگر به راز آن پی ببرند، حیرتشان برطرف می‌شود.

۱- راز پرندگانی که به گنبد بیت المقدس زیتون می‌بردند

مردم شب اول آوریل هر سال صدها پرنده را می‌دیدند که دانه‌های زیتون را به گنبدی که بر روی قبری در بیت المقدس بنا شده بود حمل می‌کردند و گنبد را از دانه‌های زیتون پُر نمودند.

آنان معتقد بودند که این کار کرامتی است برای مرده‌ای که آنجا دفن است، در حالی که آن گونه نبود. ماجرا نیرنگ نوازنده‌ای مشهور بود که با حيله ی خود پرندگان را وادار کرده بود تا دانه‌های زیتون را به آنجا ببرند.

ابوبکر رازی این داستان و راز آن را بیان کرده است. واقعیت آن است که در آن زمان نوازنده مشهوری به نام «أرجعیانوس» می‌زیست که بر حسب اتفاق [روزی] از صحرایی می‌گذشت، در آن بیابان جوجه برصه‌ای دید. (برصه) پرنده ی مهربانی است آن جوجه برخلاف دیگر پرندگان آواز اندوهگینی سر می‌داد و دیگر پرندگان دانه‌های تازه ی زیتون را برای او می‌آوردند و آن جوجه برخی را به هنگام نیاز می‌خورد و برخی دانه‌ها نیز باقی می‌ماندند.

نوازنده آنجا ایستاد و عملکرد آن جوجه را بررسی کرد و دانست که در آواز او که با سایر پرندگان متفاوت است نوعی از احساس درد و اندوه وجود دارد که جلب توجه می‌کند و سایر پرندگان را دلسوز او قرار داده است و آنان غذای او را فراهم می‌کنند.

[با الهام از این کار] نوازنده وسیله‌ای شبیه سوت ساخت که چون باد به آن می‌وزید همان صدا را تولید می‌کرد، نوازنده آنقدر دستگاه خود را آزمود تا به آن اطمینان پیدا کرد و آن پرندگان به همان گونه که برای آن جوجه غذا می‌بردند، دانه های زیتون را نزد او آوردند، زیرا گمان می‌کردند آنجا پرنده‌ای از جنس خودشان وجود دارد.

نوازنده چون هدف خویش را نزدیک و محقق شده دانست قصد هیکل اورشلیم کرد و از شب دفن «أسترخوس» عابد پرسید، عابدی که آن هیکل را بر پای داشته بود. به او گفتند که وی در شب اول ماه آپریل دفن شده است. او مجسمه‌ای شیشه‌ای و توخالی ساخت و آن را بر بالای آن هیکل نصب نمود و بر بالای آن نیز گنبدی بنا کرد و از مردم خواست تا شب اول آپریل آن را بگشایند. چون باد می‌وزید آن مجسمه مانند «برصه» صدا می‌داد و سیل پرندگان دانه‌های زیتون را به آنجا می‌آوردند تا آنکه هر روز گنبد مملو از دانه‌های زیتون می‌شد و مردم چنان پنداشتند که این کرامت آن شخص مدفون است.^۱

ابن کثیر نیرنگ‌های بزرگان نصارا را نسبت به مردم خویش از این قبیل می‌داند. از آن جمله است نورهایی که به آنان نشان می‌دادند مانند داستان «کنیسه القیامه» در سرزمین مقدس و نیرنگی که جهت داخل نمودن مخفیانه آتش به کنیسه به آن متوسل می‌شدند، و روشن ساختن چراغ‌های آن با ترفندی لطیف که نزد توده مردم خریدار داشت، در حالی که بزرگان نصارا خود به آن (ترفند) اقرار داشتند، اما کار خود را به این بهانه توجیه کردند که می‌خواهند یاران خویش را بر دین خود گرد آورده و نگه دارند و در این راه چنین کاری را درست می‌دانستند.^۱

از همین گونه سحر روایت شده است که مردی در زمانهای پیشین از آهنبایی آگاه بود و به همین نیرنگ یک بت آهنین را در هوا نگاه داشت، او این کار را با ایجاد نیروی جاذبه ی مغناطیسی پیرامون آن بت‌ها انجام داد سپس به قوم خویش گفت: این خدای شماست، و مردم نیز به پرستش آن پرداختند.

۲- شفای بیماران

مردم در مورد بسیاری از کسانی که ادعای دینداری و تقوا دارند، داستانهای نقل می‌کنند که گویا آنان بیمارانی را که پزشکان حاذق از درمان آنها ناتوان بوده‌اند، شفا داده‌اند. زمره ی آنها داستان قصه حسین بن منصور حلاج است که بر شهری از بلاد جبل وارد شد و بیماری را مشاهده کرد که کور و زمین‌گیر شده بود، او برایش دعا کرد و از آب دهان خود در دستانش ریخت و چشمان آن بیمار را با آن مسح نمود تا بینایی اش را بدست آورد، سپس پاهای او را مسح کرد و شخص بیمار فوراً برخاست و شروع به راه رفتن کرد.

اما حقیقت ماجرا فاش شد و مردم دانستند که این از نیرنگهای حلاج بوده است.

راز این ماجرا آن گونه که ابن کثیر به نقل از خطیب بغدادی آورده، آن است که حلاج به یکی از یاران نزدیک خود فرمان داد تا قبل از او به یکی از شهرهای بلاد جبل برود و به عبادت و پارسایی و زهد تظاهر نماید و چون مطمئن شد که آنان نزد او گرد آمده و او را دوست دارند و به او عقیده پیدا کرده‌اند، خود را نابینا جلوه دهد و پس از چند روز

۱- تفسیر ابن کثیر (۲۵۶/۱)

وانمود کند که زمین گیر شده است و آن گاه که مردم برای درمان او تلاش کنند بگوید: ای مردم نیکوکار، کارهای شما به من سودی نمی رساند، پس از سپری شدن چند روز وانمود کند که پیامبر خدا ﷺ را در خواب دیده که به او می گوید: فقط «قطب» می تواند تو را شفا دهد و «قطب» در فلان روز و فلان ماه نزد تو می آید و خصوصیات او چنین و چنان است، و حلاج به آن مرد گفت که در فلان روز نزد تو می آیم!

مرد به آن سرزمین رفت و مدتی را در ظاهر به عبادت و پارسایی و قرائت قرآن سپری کرد، تا اینکه مردم به او عقیده نموده و علاقمند شدند، سپس چنان وانمود کرد که نابینا گشته و مدتی به این حال ابراز باقی ماند، سپس خود را فلج جلوه داد، مردم تا آنجا که ممکن بود تلاش کردند تا او را درمان کنند اما سودی نداشت، وی به آنان گفت: ای مردم نیکوکار! تلاش شما نسبت به من سودی ندارد، و من پیامبر خدا ﷺ را در خواب دیدم که به من گفت: تنها قطب می تواند تو را شفا دهد و او در فلان روز و فلان ماه نزد تو خواهد آمد؛ مردم که در ابتدا او را با خود به مسجد می کشاندند، [چون این سخن را شنیدند] وی را بر دوش خود سوار کرده و به او احترام می گذاشتند.

چون زمان موعود (و مورد توافق او و حلاج) فرا رسید، حلاج مخفیانه وارد شهر شد در حالی که لباس پشمی سفیدی به تن داشت، سپس وارد مسجد شد و در کنار ستونی بدون آنکه به کسی توجه کند مشغول عبادت شد. مردم او را بر همان خصوصیتی یافتند که آن مرد برایشان گفته بود، و برای عرض سلام و کسب برکت و تبرک به سوی او روان شدند، آن گاه نزد مرد بیماری که منتظر شفا بود آمدند و او را از آمدن قطب باخبر کردند، مرد گفت: ویژگیهای او را برایم بگویید، آنان ویژگیهای آن شخص را برایش گفتند، مرد گفت: این همان شخصی است که پیامبر خدا ﷺ در خواب به من خبر داده بود و فرموده بود که او مرا شفا خواهد داد، مرا نزد او ببرید، آنان بیمار را در پیشگاه قطب قرار دادند. مرد با او سخن گفت و او را شناخت و گفت: ای بنده خدا! من پیامبر خدا را در خواب دیدم... و خواب خود را برایش تعریف کرد. حلاج دستان خود را به آسمان بلند نمود و برایش دعا کرد، سپس آب دهان خود را در دستانش ریخت و با آن چشمان مرد را مسح نمود. مرد چشمان خود را گشود، گویی هرگز بیماری نداشته است، او بینا شده بود. حلاج دوباره با دهان خود پاهای مرد بیمار را مسح کرد، و مرد بلافاصله برخاست و شروع به راه رفتن نمود، گویا که هرگز فلج نبوده است. همه ی مردم و امیران

و بزرگان شهر نزد حلاج حاضر بودند. ناگهان مردم فریاد بلندی سر دادند و تکبیر و تسبیح گفتند و حلاج را فراتر از نیرنگ و باطلی که در حق آنان کرده بود بزرگ داشتند.

حلاج مدتی با احترام فراوان نزد آنان ماند، مردم آرزو می‌کردند که او چیزی از آنان بخواهد، آن گاه که خواست آنان را ترک کند، خواستند مال فراوان برایش گرد آورند اما او گفت: من نیازی به مال دنیا ندارم، ما با ترک دنیا به این مقام و منزلت رسیده‌ایم! اما شاید این دوست شما برادران و یارانی از «ابدال» داشته باشد که در مرز «طرسوس» در حال جهادند و حج می‌کنند و صدقه می‌دهند، آنان به چنین مالی نیازمندند. مرد بیمار شفا یافته گفت: شیخ راست می‌گوید، خداوند بینایی مرا به من باز داد و سلامتی را به من ارزانی داشت، باقی مانده ی عمرم را همراه برادران «ابدال» و صالح خویش با جهاد در راه خدا و حج خانه ی او سپری خواهم نمود. حلاج مردم را تشویق کرد تا هر آنچه که دوست دارند به آن مرد بدهند و سپس آنان را ترک نمود. آن مرد مدتی میان مردم ماند تا آنکه زر و سیم فراوانی برایش گرد آوردند، چون به اندازه‌ای که می‌خواست از آن مال اندوخت با آنان وداع کرد و آنها را ترک نمود و نزد حلاج رفت و آن دو ثروت را میان خود تقسیم نمودند.^۱

از این قبیل شگفتیهای حلاج، در زمانهای مختلف، مردم را فریفته و هنوز هم می‌فریبد، اما فقط نزد مردم ساده‌لوح خریدار دارد و آنان که ادعای سحر می‌کنند می‌دانند کدام نوع از آن، نیرنگ و سحرشان را نزد مردم رواج می‌دهد به خصوص اگر این شعبده‌بازان چنان به مردم ساده لوح القا کنند که دارای نیروهای منحصر به فردی هستند و یا هر دستوری که بدهند جنیان آن را اجرا خواهند کرد. در چنین حالتی و بعد از آنکه عقل مردم را به کلی تسخیر کردند با آسودگی خاطر شعبده ی خود را انجام می‌دهند.

ابن کثیر این نوع از فریفتن را «تنبله» نامیده است، و آنچنان که خود او می‌گوید فقط نزد مردمان کم عقل و ساده‌لوح چنین فریب داده می‌شوند. در علم فراست (درایت و تیزبینی) مواردی وجود دارد که به وسیله ی آن می‌توان عاقل را از کم عقل تشخیص داد، و اگر شخص زیرک در این دانش مهارت داشته باشد می‌داند چه کسی از او اطاعت می‌کند و چه کسی اطاعت نمی‌کند.

۱- البدایه و النهایه: ابن کثیر (۱۳۵/۱۱)

عموم مردم اسطوره و خرافات و خبرهای دروغ و غیرممکن را زود باور می‌کنند.^۱ یکی از این نمونه‌ها ماجرای است که ابن کثیر در تاریخ خود آورده است. وی نقل می‌کند که در سال سیصد و چهار در بغداد منتشر شد که حیوانی به نام «زرنب» شبانه بیرون می‌آید و کودکان را در رختخواب می‌خورد و به مردم در حالت خواب حمله می‌کند و گاه دست مرد و یا پستان زنی را در حالت خواب بریده است.

این شایعه در میان مردم بغداد اثرگذار شد. مردم شب‌ها بیدار می‌ماندند و بر بامهای خانه بر وسایل مسی و آهنی خود می‌کوبیدند تا این حیوان را از خویش برانند، اطراف و گوشه‌های بغداد آکنده از پژواک این صداها شده بود. مردم برای فرزندان خود گلوله‌هایی از لیف خرما و غیر آن ساخته بودند و دزدان این اغتشاش و شلوغی را غنیمت دانسته بودند و دزدی و گم شدن اموال مردم فزونی یافته بود.

مردم تنها زمانی آرام یافتند که خلیفه دستور داد حیوانی از جنس سگهای آبی را بگیرند و بر روی پل بغداد بر دار آویزند، و چون مردم آن صحنه را مشاهده کردند، به خیال آنکه این حیوان همان است و دولت توانسته که آن را بگیرد، آرام و قرار یافتند!

۳- راز مردی که در دارالخلافة پیدا می‌شد

جصاص و مورخان چنین نقل کرده‌اند که در زمان «معتضد بالله» در اوقاتی که او با زنان و خانواده اش خلوت می‌کرد و بیشتر اوقات بویژه هنگام ظهر مردی مشاهده می‌شود شمشیر در دست داشت، هر چه می‌خواستند او را دستگیر کنند، نمی‌یافتند با وجودی که به شدت در تعقیب او بودند. خلیفه خود بارها او را دیده بود و از این امر بسیار وحشت زده شده بود.

خلیفه افسونگران را فرا خواند و آنان با مردان و زنانی که گمان می‌کردند برخی دیوانه و برخی عاقل‌اند، حاضر شدند. وی از یکی از بزرگان آنان خواست تا جادو کند، و آن جادوگر یکی از آن مردان را که گمان می‌کرد سالم است جادو کرد و او دیوانه شد. خلیفه به اوضاع می‌نگریست و آنان برای وی توضیح می‌دادند که این کار نهایت مهارت و توانایی در این حرفه است، زیرا جنیان از جادوگر اطاعت کرده و آن مرد سالم را دیوانه

۱- نگا: تفسیر ابن کثیر (۲۵۷/۱)

کرده‌اند، اما این کار فقط هماهنگی آن جادوگر با آن مرد بود تا هر وقت که او را جادو نماید، او نیز دیوانه و بی‌عقل شود. (این سخن در معتضد) اثر کرد و او نسبت به آن افسونگر بدبین شد، اما باز هم در مورد آن شخص که مرتباً در خانه ی او ظاهر می‌شد از آنها سؤال کرد؛ آنان با حيله و نیرنگ در مورد او دروغ گفتند بدون آنکه ماهیت و حقیقت آن مرد را برایش بازگو کنند. خلیفه دستور داد که از نزد او بروند و خواست که به هر کدام از آنها پنج درهم بدهند.

معتضد تا آنجا که می‌توانست محکم‌کاری کرد و فرمان داد تا حصار و دیوار را آنچنان محکم بسازند که هیچ کس نتواند از آن بالا رود. بر بالای دیوارها خم‌هایی را به حالت خوابیده قرار داد تا دزدان نتوانند با انداختن قلاب از آن بالا بروند، اما هیچ آن مرد را نیافتند جز آنکه گاهی اوقات در دارالخلافه ظاهر می‌شد، و این ماجرا تا مرگ معتضد ادامه یافت.

من خود این خم‌های خوابیده بر باروی قصر ثریا را دیده‌ام، از دوستی که دربان المقتدر بالله بود در مورد آن شخص پرسیدم. او در جواب گفت: که تا زمان مقتدر خبری از او نبود. آن شخص خدمتکار سفیدپوستی به نام یقق بود که به یکی از کنیزان حرم علاقه مند شد و ریش‌های رنگارنگی برای خود تهیه کرده بود. چون یکی از آن ریش‌ها را می‌گذاشت هیچ کسی نمی‌دانست که ریش خود اوست. او در زمان مشخصی یکی از آن ریش‌ها را می‌گذاشت و در مکان موعود سلاح در دست در مقابل چشمان معتضد ظاهر می‌شد، و چون می‌خواستند او را دستگیر کنند به داخل درختان باغ و یا یکی از راهروها و دالان‌ها می‌رفت و ریش خود را می‌کند و در آستین و یا جیب خود قرار می‌داد و سلاح در دست مانند دیگر خدمتکاران به تعقیب آن شخص می‌پرداخت بگونه ای که هیچ کسی مشکوک نمی‌شود و حتی از وی می‌پرسیدند: آیا آن شخص را اینجا ندیده است؟ ما دیدیم که به این سمت آمد و او در جواب می‌گفت: کسی را ندیده‌ام.

هرگاه که این آشوب به پا می‌شد کنیزها نیز بیرون می‌آمدند و به آن محل می‌رفتند و آن شخص کنیز مورد علاقه ی خود را ملاقات می‌کرد و با او سخن می‌گفت. هدف او از این کارها دیدن و سخن گفتن با آن کنیز بود و این در زمان مقتدر هم عادت او بود تا پس از مدتی به «طرسوس» رفت و در آنجا ماند تا اینکه وفات کرد. پس از مرگش کنیز ماجرای او را تعریف کرد و راز او را فاش نمود.

با وجود مراقبت های شدید معتضد یک خدمتکار چنین حيله و نیرنگ پنهانی را انجام می دهد و همه از یافتن او ناتوان می شدند، در حالی که مکر و نیرنگ پیشه ی اصلی او نیست.

در مقایسه با چنین شخصی، حال آنکه چنین کارهایی پیشه ی اوست و او از این راه نان می خورد چگونه باید باشد؟^۱

۴- نیرنگ زنده کردن مردگان

یکی از این نیرنگ ها که موجب شگفتی مردم است زنده کردن مردگان است که جادوگر در این مورد به یافته های علمی تکیه می کند.

نمونه ای از این نیرنگ آن است که جادوگر گردن کبوتری را می پیچاند تا آنجا که به نظر برسد کبوتر مرده است، سپس کبوتر را به سمت مردم پرتاب می کند، مردم با دیدن این ماجرا دردمند و آزرده می گردند، جادوگر از مردم کبوتر می خواهد تا به گمان خویش آن را زنده کند، او کبوتر را در ورقی می گذارد و بر آن ضربه می زند، کبوتر زنده می شود و به سمت افرادی که جادوگر را احاطه کرده اند پرواز می کند. راز این کار آن است که دست جادوگر قبل از گرفتن کبوتر آغشته به «بنگ» است آن گاه که به ظاهر گردن کبوتر را می پیچاند می خواهد آن «بنگ» را به حس بویایی کبوتر برساند، در نتیجه کبوتر احساس خود را از دست می دهد و مردم گمان می کنند که او مرده است آنگاه جادوگر به کبوتر ضربه ای می زند و کبوتر پس از مدتی به هوش می آید. آن گونه که گفته اند اگر سبب و علت این کار فاش شود، شگفتی آن نیز از میان خواهد رفت.

این کار چندان خارق العاده نیست، زیرا یک پزشک بزرگترین کارهای جراحی را انجام می دهد در حالی که بیمار بر اثر مواد بیهوشی به خواب رفته است به گونه ای که اگر کسی قبل از انجام عمل جراحی او را ببیند وی را مرده می پندارد.^۲

۵- نیرنگ شعله ور ساختن شکر بدون آتش

یکی دیگر از نیرنگ هایی که جادوگر در آن از یافته های علمی استفاده می کند، آن

۱- أحكام القرآن جصاص: (۴۷/۱) و نگا: البدایه و النهایه: (۷۷/۱۱)

۲- فن الشعوذه، من مذاکرات شرلوک هولمز: ص (۹)

است که شعبده باز یک سینی پر از شکر را به مردم نشان می‌دهد و از آنان می‌خواهد که آن را بچشند تا مطمئن شوند که شکر است، سپس با عصایی که در دست دارد به سینی اشاره می‌کند و شکر آتش گرفته و زبانه می‌کشد.

راز این کار آن است که سینی حاوی دو قسمت مساوی از شکر و «کلرات پتاسیم» (یک ماده ی شیمیایی شبیه شکر است) می باشد. یک طرف عصایی که در دست شعبده‌باز است آغشته به جوهر گوگرد است. آنگاه که با این عصا به سینی اشاره می‌کند، جوهر گوگرد با ماده شیمیایی داخل سینی تماس پیدا کرده و آتش می‌گیرد. و جادوگر با تردستی و مهارت و چشم‌بندی از آن قسمت که حاوی شکر است به مشاهده کنندگان می‌چشانند.

۶- نیرنگ وارد کردن دود به داخل یک ظرف سربسته

شعبده‌باز به داخل یک کوزه سربسته دود می‌دمد بدون آنکه به آن دسترسی داشته باشد.

حقیقت آن است که جادوگر قبلاً داخل کوزه شیشه‌ای را با نمک می‌شوید، سپس کف یک سینی را با نوشادر آغشته می‌سازد و آن را به شکل عادی بر دهانه ی کوزه می‌گذارد و روی آن را با دستمالی می‌پوشاند. شعبده‌باز خود از دور می‌ایستد و سیگاری روشن می‌کند و دود آن را به سمت کوزه پوشیده شده می‌دمد تا بینندگان چنان بپندارند که او کوزه را پر از دود می‌کند.

واقعیت آن است که این کار نتیجه یک فعل و انفعال شیمیایی میان نمک و نوشادر است که کوزه را از دود پر می‌سازد، و این از امور خارق العاده ی شعبده‌بازان است.

۷- سیاه کردن چهره ی سفید یک انسان

شعبده‌باز قبل از آنکه روبروی تماشاگران قرار گیرد صورت خود را با ماده «اکسید بیسموت» چرب می‌کند. این ماده زیبایی و درخشندگی خاصی به صورت می‌دهد و به همین خاطر برخی از خانم‌ها در آرایش خود از آن استفاده می‌کنند. پس از آن شعبده‌باز در مقابل تماشاگران ظرفی پر از آب مخلوط با هیدروژن را جلوی صورت خود می‌گیرد و چنان وانمود می‌کند که بوی آن را استشمام می‌کند. صورت شعبده‌باز بلافاصله به رنگ

سیاه تبدیل می شود و این نتیجه واکنش شیمیایی ماده بر صورت و ماده موجود در آب است.

۸- مایع و رنگ های مختلف

در این عمل شعبده باز برگ های کلم را می پزد، سپس آب آن را که متمایل به قرمز شده است می گیرد و بعد از آنکه کاملاً سرد شد سه ظرف آماده می کند، در یکی از ظرف ها چند قطره «آمونیاک» و در ظرف دوم چند قطره از «جوهر گوگرد» می ریزد و در ظرف سوم چیزی نمی گذارد. پس از آن مقداری از آب کلم را در ظرف اول می ریزد اما رنگ آن تغییر نمی کند. در مرحله بعد چند قطره از آن آب را در ظرف دوم می ریزد و رنگ آن سبز می شود که در این حالت آب کلم بر اثر «آمونیاک» تغییر رنگ می دهد و بالاخره با ریختن چند قطره از آب کلم در داخل ظرف سوم رنگ قرمز بدست می آید و تمام اینها بر اثر واکنش های شیمیایی است.^۱

۹- شعبده بازی با بکارگیری مهارت و ظاهرسازی

از دیگر فنون شعبده مهارت و ظاهرسازی هایی است که شعبده بازان بر اثر تمرین کسب می کنند، مثل آنکه شعبده باز به ظاهر انسانی را سر ببرد و یا با شمشیر به او ضربه بزند و شگفت آور آن است که تماشاگران جاری شدن خون را هم می بینند، سپس شعبده باز لگدی به شخص ذبح شده می زند و او زنده می شود. اگر در چنین کاری دقت کنیم در می یابیم که چنین امری واقعیت ندارد، زیرا اگر عمل ذبح حقیقت داشت آن شخص نمی توانست زنده بماند، چون میراندن و زنده کردن کار خداوند یگانه ی بلند مرتبه است و فقط با علم و اراده ی او رخ می دهد.

اگر چه این عقیده ی هر فرد مسلمانی است، اما افراد ضعیف و عصبی وجود دارند که با کوچکترین توهومات و انفعالات متأثر شده و چنین شعبده بازی را باور می کنند. به نمونه هایی از این قبیل می پردازیم:

۱- شعبده باز و جادوگر چاقوی تیزی را آورده و یا آن را از یکی از تماشاگران می گیرد و بر گردن دستیار خود حرکت می دهد و سر او را می برد و خون جاری شده و

۱- فن الشعوذه: ص (۱۳-۱۴)

آن شخص می میرد، پس از ده دقیقه به او لگد می زند و او زنده می شود.
در حقیقت این کار توهم است و واقعیت ندارد، و با پی بردن به حقیقت امر آن توهم برطرف می شود.

حقیقت آن است که یک حباب پوستی به شکل پوست طبیعی انسان را که از مایعی شبیه به خون پر شده است بر گردن دستیار خود قرار می دهد و چاقو را بر روی این حباب حرکت می دهد تا منفجر شود و رنگ قرمز داخل آن که مانند خون است جاری شود و تماشاگران چنان تصور کنند که او دستیار خود را کشته است.

۲- نمونه ی دیگر دریدن بدن انسان با شمشیر و خارج ساختن آن از پشت اوست.
شعبده باز شمشیر فولادی درازی را به تماشاگران نشان می دهد تا مطمئن شوند که اسلحه ی برنده و مرگباری در دست دارد، سپس آن را در شکم یکی از دستیاران خود فرو می کند به گونه ای که شمشیر خون آلود از پشت او خارج می شود و شخص ضربه خورده زنده می ماند.

حقیقت آن است که شعبده باز جلیقه ای را که تا نیمه از یک ماسوره معدنی پر شده است به شکل یک نیم دایره باز به تن دستیار خود می کند، این جلیقه در زیر لباسهای دستیار قرار می گیرد، پس از آن شعبده باز لبه ی شمشیر را به سمت شکم دستیارش می گیرد و جلیقه را پاره می کند تا از ماسوره بگذرد و در نهایت از پشت دستیار خارج شود. ریختن خون نیز نتیجه حبابی پر از مایع شبیه به خون است که بر اثر تماس شمشیر پاره شده و شمشیر آغشته به خون خارج می گردد.

۳- دیگر آن که جادوگر ساعت را از حرکت کردن باز می دارد.
در سالن نمایش شعبده باز از مردم می خواهد که ساعت هایشان را در آورند. سپس بدون آنکه ساعتی را لمس کند با دست خود به سوی ساعت اشاره می کند و ساعت از حرکت باز می ایستد و این کار را برای همه ساعت ها تکرار می کند.

در حقیقت شعبده باز آهنربای قوی کوچکی دارد که آن را زیر آستین و یا پیراهن خود پنهان نموده تا تماشاگران آن را نبینند. وقتی او در این حالت به ساعتی نزدیک می شود، فوراً از حرکت باز می ایستد و در حقیقت این ظاهرسازی نتیجه ی کار آهنرباست نه فرد شعبده باز.

کارهای دیگری نیز وجود دارد که شعبده‌بازان مردم را به وسیله ی آن فریب می دهند. مانند استفاده از برخی مواد مثل «فسفر» که ماده‌ای است سخت و مومی رنگ که به هنگام تماس با هوا نورافشانی می‌کند و نیز «روغن زیتون» که شعبده‌بازان ترکیبات معین این دو ماده را با هم مخلوط می‌کنند و لباسهای سفید رنگ را با آن آغشته می‌کنند و در اتاق تاریکی می‌گذارند که به صورت چهره‌های درخشان و نورانی دیده می‌شود.

سحری که اساس آن بر فن و نیرنگ و تردستی باشد بسیار زیاد است و مردم همه جا آن را می‌بینند و بسیاری از جادوگران که به این نوع از سحر مشغولند. به سرزمین کویت نیز آمده‌اند، یکی از آنان اهل بنگلادش است و «جوی ایش» نام دارد که در کشور خود مدیر مؤسسه آموزش فنون جادوگری است که بعدها مرکز مطالعات سحر بنگلادش نام گرفت.

او در یکی از نمایشهای خود در تئاتر اتحادیه کارگران چند بازی به نمایش گذاشت. یکی از این بازیها آن بود که عده‌ای از تماشاگران دستهای او را از پشت بستند و او را در کیسه‌ای گذاشتند و کیسه را نیز در صندوقی قرار دادند و در آن را محکم بستند و روی صندوق هم کیسه ی دیگری گذاشته شد. در کمتر از یک دقیقه جادوگر بیرون آمد و در مقابل مردم قرار گرفت، او به این کار بسنده نکرد و به داخل کیسه و صندوق بازگشت و در کمتر از یک دقیقه دست بسته در مقابل تماشاگران نمایان شد.

در یک بازی دیگر او دختری را در صندوقی به اندازه ی وی قرار می دهد و به وسیله ی کاردی عریض او را به سه تکه تقسیم می‌کند. در یک بازی دیگر دو کبوتر را درب صندوقی خالی می‌گذارد و سپس در صندوق را می‌گشاید، اما کبوترها ناپدید شده‌اند.

در بازی دیگری دختری را داخل یک تکه پارچه استوانه‌ای قرار می دهد سپس آن را بلند کرده و دوباره پایین می‌آورد، دختر ناپدید می‌شود، بار دیگر آن را بلند نموده و پایین می‌آورد دختر با لباسهای تازه دوباره ظاهر می‌گردد.

یکی از تماشاگران چشمان او را کاملاً بست و عده ی دیگری عباراتی را بر تخته نوشتند. با چشمانی بسته آن عبارات را می‌نوشت. یکی از تماشاگران برخاست و تلاش کرد تا او را فریب دهد به این گونه که چیزی ننوشت فقط انگشت خود را تکان داد، اما با کمال شگفتی جادوگر نیز همان حرکت را تقلید نمود.

این جادوگر از نشریه «القبس» دیدار کرد و در سالن نویسندگان نشریه یکی از نمایشهای خود را اجرا نمود و همین نشریه در تاریخ ۱۹۸۴/۱/۱۲ گفتگویی با او ترتیب داد.

۱۰- به کارگیری خواص داروها، غذاها و لباسها

برخی از جادوگران که ادعای انجام کارهای خارق العاده را دارند از ویژگیهای موادی که خداوند آفریده و آنان به آنها پی برده، و دیگران از آن غافل اند، بهره می گیرند. به عنوان نمونه آنان پس از آنکه پوست خود را با مواد مقاوم در برابر آتش آغشته کرده و یا لباسهایی پوشیده باشند که آتش آن را نمی سوزاند وارد آتش می شوند. گاهی جادوگران در غذای کسانی که به خیال خود آنها را جادو کرده و یا از طریق سحر اذیت نموده اند، دارو یا نوشیدنی و خوردنیهایی می ریزند که سرشت انسان را تغییر می دهد و حتی گاهی او را کودن و یا بیمار می کند. مثلاً اگر انسان مغز الاغ را بخورد کودن و کم عقل می گردد.

قرافی این نوع سحر را «سیماء» نامیده است، و آن ترکیبی است از مواد طبیعی و زمینی مانند روغن غنی و یا مایعاتی مخصوص که موجب تخیل ویژه ای می شود، و یا حواس پنجگانه را تحت تاثیر قرار می دهد. مثلاً واقعیتهایی مانند چشیدنیها، استشمام کردنیها، دیدنیها، لمس کردنیها و شنیدنیها را از خود متأثر می کند، اینها گاهی اوقات واقعیت داشته و خداوند آن حقایق را بر آن کوششها می آفریند، و گاهی اصلاً واقعیت ندارد اما چنان بر خیال چیره می شود که انسان در مدت زمانی اندک سالهایی طولانی را احساس می کند و چنان می پندارد که فصلها آمده اند و او پیر شده و صاحب فرزندی گشته است و یا در مدت زمان اندکی به اندازه ی یک ساعت عمرها را سپری شده می پندارد و خلاصه فکر صحیح انسان را مختل می نماید و انسان مانند کسی است که خوابیده است. این تحولات را تنها کسی درک می کند که جادو شده و دیگران از آن بی خبرند.^۱

برخی از دانشمندان خواص ناشناخته را نیز جزو این نوع جادو می دانند. مثلاً

۱- الفروق للقرافی: (۱۳۷/۴)

جادوگران گمان می‌کنند که اگر سگی را با هفت سنگ مورد اصابت قرار دهی و آن سنگ تمام آن هفت سنگ را گاز بگیرد و سپس سنگها را در داخل ظرفی قرار دهی و هر کسی از آن ظرف آب بنوشد آثار شگفت‌انگیز و به خصوصی در او پدیدار می‌شود.^۱

پژوهشگران خواص حقیقی داروها و غذاها اعم از جمادات، نباتات و مواد حیوانی که بر مزاج انسان اثر مثبت و یا منفی می‌گذارد و در کتابهای طبیبان و گیاه شناسان و طبیعی‌دانان به آن اشاره شده است را از این نوع سحر نمی‌دانند، زیرا چنین مواردی مربوط به دانش پزشکی است نه به جادوگری. برخی از آنان نیز گمان می‌کنند آنچه که بر جان و روان آدمی تاثیر می‌گذارد جادو به شمار می‌آید نه چیزی که بر کالبد و جسم انسان اثر می‌گذارد.^۲

البته این کارها تا زمانی سحر و جادو به شمار می‌آیند که از انجام دهنده ی آن کسی باشد که مدعی سحر است و مردم نیز از واقعیت عملکرد او بی‌خبر باشند و اگر راز آن آشکار شود سحر به شمار نمی‌آید.

۱۱- تلاش برای سخن چینی و گسترش فساد به شیوه‌های پنهانی

از انواع سحر مجازی - آنگونه که ابوبکر رازی و ابن کثیر و دیگران گفته‌اند- تلاش برای سخن‌چینی و برهم زدن روابط بین انسانهاست. طبق دیدگاه علما این نوع سحر میان مردم بسیار رایج است. جصاص به چنین جادویی اشاره کرده و می‌گوید: «نوع دیگر سحر، تلاش برای سخن‌چینی و فاسد ساختن روابط به شیوه‌های پنهان است و این گونه جادو در میان بسیاری از انسانها رایج است.

می‌گویند: زنی خواست تا میان یک زن و شوهر جدایی بیندازد، ابتدا نزد زن رفت و به او گفت: شوهرت از تو روی‌گردان است و او را جادو کرده‌اند و از تو گرفته‌اند. من او را برای جادو خواهم کرد تا کسی را جز تو نخواهد و به دیگری متوجه نشود.

اما برای این کار باید سه تار از موی گردن او را هنگام خواب با چاقو جدا کرده و برایم بیاوری تا کار تمام شود. آن زن فریفته شد و سخن جادوگر را تصدیق نمود.

۱- الفروق: (۱۳۸/۴)

۲- همان

سپس نزد شوهر رفت و به او گفت: زن تو عاشق مرد دیگری شده و می‌خواهد تو را به قتل برساند. من به این امر پی برده‌ام و دلسوز تو هستم و باید تو را نصیحت کنم هوشیار باش و فریب نخور، او با چاقو این کار را می‌کند و تو خود به زودی خواهی فهمید و هیچ شکی در آن نیست.

مرد در خانه چنین وانمود کرد که خوابیده است و آنگاه که زن مطمئن شد که شوهرش خوابیده است، چاقوی تیزی برداشت و نزد او رفت تا سه تار موی او را بردارد، مرد ناگهان چشمان خود را گشود و زن را در مقابل خویش دید که با چاقویی می‌خواهد گردن او را بزند. شوهر گمان برد که می‌خواهد او را به قتل برساند، بلافاصله برخاست و زنش را کشت و مرد نیز (به جرم قتل) کشته شد.^۱

شیخ محمد عبده در تفسیر سوره ی فلق می‌گوید: «سخن‌چینی نوعی از سحراست زیرا دوستی میان دو نفر را به گونه‌ای پنهان و دروغین به دشمنی تبدیل می‌کند».

سخن‌چینی وجدان دوستان را گمراه می‌نماید آنچنان که شب با تاریکی خود، آدمی را سرگردان می‌کند. احتیاط برای پرهیز از سخن‌چینی برای هیچ کس آسان نیست، زیرا سخن‌چین آنچه را که نزد دوست تو می‌گوید، نزد خود تو نیز بازگو می‌کند و تو نمی‌دانی که دوست چه گفته و یا ممکن است چه بگوید.

گاه سخنی نزد تو می‌آورد که امکان درست بودن آن بسیار است و به سختی می‌توان آن را انکار کرد، پس برای پرهیز از چنین کاری به نیرویی قوی‌تر از نیروی خودت نیازمندی و آن تنها نیروی خداوند است.

صدیق حسن خان می‌گوید: أبوخطاب در «عیون المسائل» گفته است: یکی از انواع سحر سخن‌چینی و برهم زدن روابط میان انسانهاست.

او در «فروع» می‌گوید: سخن‌چینی به آن سبب سحر شمرده می‌شود که هدف سخن‌چین در گفتار و رفتار اذیت و آزار است و او این کار را با نیرنگ و حیل انجام می‌دهد، پس چیزی شبیه سحر و جادوست. عرف و عادت نیز حاکی از آن است که اگر

اثر سخن چینی بیشتر از جادو نباشد، کمتر از آن نیست، در نتیجه مانند دو چیز شبیه و یا نزدیک به هم یک حکم دارند.

گفته می‌شود: جادوگر به این سبب کافر شمرده می‌شود که ویژگی خاصی (سحر) در او موجود است و این امر خاص (تکفیر) دلیل مخصوصی هم دارد (سحر)، اما سخن چین آنگونه نیست، و فقط تاثیر و نتیجه ی آن مانند سحر است، پس در این موارد حکم سحر و جادو را دارد، اما در مواردی مانند تکفیر جادوگر و عدم قبول توبه از او، که مخصوص سحر است چنان حکمی ندارد.^۱

پیامبر خدا ﷺ سخن چینی را «عضه» نامیده است. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «أَلَا أُبَيِّنُكُمْ مَا الْعَضَّةُ؟ هِيَ النَّيْمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ»^۲ آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ سخن چینی است که میان مردم منتشر شده است.

نووی می‌گوید: لفظ «عضه» را به دو شیوه روایت کرده‌اند، یکی «عِضَه» بر وزن «عده» و دیگری «الْعَضَّة» با فتح عین و سکون ضاد بر وزن «الْوَجْه» و تقدیر این حدیث چنین است: آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ دروغی که به شدت تحریم شده است.^۳

«عضه» همان دروغ است و این کلمه بر سخن چینی اطلاق شده، زیرا سخن چین معمولاً دروغ می‌گوید و افترا می‌بندد.

۱- الدین الخالص: (۳۳۱/۲)

۲- صحیح مسلم: (۲۰۱۲/۴) شماره‌ی حدیث: (۲۶۰۶)

۳- شرح نووی بر مسلم: (۱۵۹/۱۶)

فصل سوم

میزان اثرگذاری جادوی جادوگر

قبلاً اشاره کردیم که طبق گفتار دانشمندان و علما جادو حقیقت دارد. اما در میزان اثرگذاری آن اختلاف نظر وجود دارد گروهی معتقدند که سحر بر مزاج انسان تاثیر دارد و او را بیمار کرده و آزار می‌دهد اما حقیقت اشیا را تغییر نمی‌دهد. گروهی دیگر می‌گویند که جادوگر با جادوی خود - اگر جادوی قوی و نیرومندی باشد- می‌تواند حقیقت و ماهیت اشیا را تغییر دهد.

تهانوی در این مورد چنین می‌گوید:

«جمهور علما بر آنند که سحر واقعیت دارد، ظاهر آیات قرآن و احادیث نبوی هم بیانگر این امرند. آنچه که در آن اختلاف نظر پیدا کرده‌اند آن است که آیا جادو فقط در مزاج تغییر حاصل می‌کند و نوعی بیماری به شمار می‌آید یا اینکه حقیقت شیء را دگرگون ساخته و به چیز دیگری تبدیل می‌نماید. مثل تبدیل انسان به جماد و برعکس یا تبدیل انسان به الاغ و گوسفند و برعکس. جمهور علما نظر دوم را پذیرفته‌اند»^۱.

قرافی در کتاب «الفروق» از زمره ی کسانی است که به این موضوع پرداخته و می‌گوید: «استاد ابواسحاق می‌گوید: «سحر و جادو گاه موجب تغییر و ضعف بدنی می‌شود و گاه گُشنده است و یا عشق و کودنی به دنبال دارد. [نزد جادوگر] داروهایی موجود است همچون صفرا و جگر و مغز و چنین کارهایی در عادت جایز است. اما اینکه در اثر جادو گیاهی بلافاصله بروید یا کالاهایی جابجا شود و یا مرگ و کوری و کری فوراً صورت گیرد و یا امر غیبی به آن وسیله دانسته شود، چنین اموری محال است، زیرا در این صورت هیچ کس به هنگام دشمنی با کسی امنیت و آسایش نداشت.

در حالی که خود جادوگران هم مرتکب قتل و کینه‌توزی شده‌اند اما هیچ یک از آنان به چنین مقامی نرسیده [که بتواند چنان کارهایی را انجام دهد] و اگر چه قبطیان در

۱- کشف اصطلاحات الفنون، تهانوی، (۱۵۶)

جادوگری برتر از دیگران بودند اما فرعون دستها و پاهای آنان را برید و آنها قدرت دفاع و یا فرار کردن و پنهان شدن را نداشتند.

ابن جوینی می گوید: بیشتر علما معتقدند که ممکن است جادوگر آنقدر باریک شود که از روزنه ی کوچکی بگذرد و یا از روی نخ باریکی عبور نماید و یا در هوا به پرواز در آید و [با جادو] دیگری را بکشد.

قاضی می گوید: جادو در کارهایی به وقوع می پیوندد که انسان بتواند آنها را انجام دهد. و همه امت مسلمان بر این امر اتفاق نظر دارند که جادوگر هر چند ماهر باشد نمی تواند مردگان را زنده کند و یا کور مادرزاد را شفا دهد و دریا را بشکافد و حیوانات را به سخن آورد.

به نظر من (قرافی) جادوگر نمی تواند با سحر خود کسی را بکشد و ماهیت چیزی را تغییر دهد و یا انسان را به شکل حیوانات در آورد. و این دیدگاه صحیحی است که از علمای اسلام نقل شده است.^۱

رازی می گوید: نزد اهل سنت ممکن است جادوگر بتواند در هوا پرواز کند و یا انسان را به الاغ و الاغ را به انسان تبدیل نماید. اما آنان عقیده دارند که خداوند آن هنگام که جادوگر وردِ مخصوصی می خواند و یا کلمات معینی را می خواند آن امور را می آفریند و فلک و ستارگان هیچ تاثیری در این کارها ندارند.^۲

ابن کثیر نیز همین سخن رازی را نقل نموده و در آن مورد اظهار نظر نکرده است.^۳

قرطبی نیز در این مورد می گوید:

«علمای ما گفته اند: نمی توان انکار کرد که جادوگر اعمال خارق العاده ای انجام دهد که خارج از توانایی انسان باشد، مانند: بیمار کردن و جدا کردن و از بین بردن عقل و معیوب ساختن یکی از اعضا و نظایر آن که با دلیل ثابت شده که عموم مردم نمی توانند انجام دهند.

۱- الفروق (۱۲۹/۴)

۲- قصه السحر (۴۷)

۳- تفسیر ابن کثیر (۲۵۳/۱)

آنها می‌گویند: هنگام جادو کردن بعید نیست که جسم جادوگر آنقدر باریک شود که از روزنه‌ها و سوراخ‌ها بگذرد و یا بر روی شاخه‌ای از نی بایستد و یا بر روی نخ باریکی حرکت کند و یا در هوا پرواز کند و بر روی آب راه برود، یا بر سگی سوار شود و...^۱

اما او معتقد است که جادوگر نمی‌تواند حقیقت اشیا را دگرگون سازد و مثلاً جماد را به حیوان و انسان را به الاغ یا برعکس تبدیل کند.

قرطبی می‌گوید: مسلمانان بر این نکته اجماع دارند که در جادو قدرتی نیست که بتواند ملخ، شپش و قورباغه فرو فرستد و یا دریا را بشکافد و عصا را تغییر ماهیت دهد، یا مردگان را زنده کند و حیوانات را به سخن آورد و امثال آن که از معجزات بزرگ پیامبران بوده است.

چنین کارهایی قطعاً رخ نخواهد داد و خداوند آن را به هنگام اراده ی فرد جادوگر خلق نخواهد کرد.^۲

راغب اصفهانی در مورد نوع سوم از انواع سحر می‌گوید: «نوع سوم آن است که مردم غیر فصیح به آن روی آورند. از نظر اینها جادو به کاری اطلاق می‌شود که گمان می‌کنند می‌تواند صورت‌ها و طبیعت‌ها را دگرگون نماید و انسان را به الاغ تبدیل کند این جادو نزد تحصیل کنندگان حقیقت ندارد».^۳

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «آنان که می‌گویند سحر حقیقت دارد در اینکه آیا در جادو تاثیری است که مزاج انسان را تغییر می‌دهد و در واقع نوعی بیماری است و یا منجر به تغییر ماهیت اشیا شده و جماد را به حیوان و حیوان را به جماد تبدیل می‌کند، اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. جمهور علما نظریه اول را می‌پذیرند و گروه اندکی نیز دیدگاه دوم را پسندیده‌اند. اگر منظور گروه دوم آن باشد که با نظر به قدرت الهی چنین تغییر ماهیتی ایجاد می‌شود، این امری قطعی و واضح است، و اگر منظورشان آن است که این تغییر با نظر به واقع صورت می‌گیرد [یعنی صرف نظر از آن قدرت]، چنین موضوعی محل اختلاف است زیرا بسیاری از کسانی که چنین ادعایی می‌کنند از آوردن دلیل

۱- تفسیر قرطبی (۴۷/۲)

۲- تفسیر قرطبی (۴۷/۲)

۳- المفردات فی غریب القرآن (۲۲۶)

ناتوانند».^۱

از مجموع نظریه هایی که بیان کردیم، مشخص شد که دیدگاه های گوناگون و متضاد در این باره است و دلیل این اضطراب، عدم آگاهی بسیاری از پژوهندگان از ماهیت و حقیقت سحر و جادوست.

سحر حقیقی آن است که جادوگر از شیطان یاری بخواهد. پروردگار که محیط و دانا به همه چیزهاست ما را از این موضوع باخبر نموده و فرموده است که شیاطین سحر را به مردم یاد می دهند:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«و حال آنکه سلیمان هرگز دست به سحر نیالوده و کفر نورزیده است و بلکه این شیاطین صفتان گناه پیشه کفر ورزیده اند».

کسانی که در مورد جادو و جادوگران پژوهش کرده اند رابطه میان جادوگران و شیطان برای آنان ثابت شده و به تواتر رسیده است. جادوگران با عقاید فاسد، اعمال گمراه کننده، خوردن اشیای حرام و پلیدی ها که مورد پسند شیاطین است به آنان نزدیک می شوند و شیاطین نیز آنان را در رسیدن به اهدافشان یاری می دهند. به همین دلیل است که دانشمندان ماهر ما سحر را چنین تعریف کرده اند: کاری که [کننده آن] به شیطان نزدیک شده و با یاری او عمل خود را انجام می دهد و هر امری که [دارای چنین خصوصیتی باشد] می تواند سحر هم باشد، و از اقسام آن کاری است که چشم انسان را می رباید و بیننده گمان می کند که وضع همانطوری است که دیده است اما در حقیقت چنین نیست.^۲

آلوسی می گوید: منظور از سحر کار نامأنوسی است که شبیه خارق العاده باشد اما در واقع آنگونه نیست، زیرا سحر و جادو آموزش داده می شود و در فراگیری با تقرب به شیطان از او یاری می جویند این تقرب یا با ارتکاب گفتار پلید است، (مثل وردهایی که کلمات شرک آمیز و مدح شیطان و تسخیر او در آن آمده باشد) و با ارتکاب اعمال پلید

۱- فتح الباری (۲۲۲/۱۰)

۲- لسان العرب (۱۰۶/۲)

مثل پرستش ستارگان و جنایت و گناه، و یا با اعتقاد پلید مثل نیک شمردن آنچه که موجب نزدیکی به شیطان است و یا دوست داشتن شیطان؛ و این کار به انجام نمی‌رسد جز با شرارت و خباثت نفس، زیرا شرط همکاری و تعاون تناسب [بین طرفین] است، و همانگونه که فرشتگان تنها کسانی را یاری می‌دهند که در نیکی و مداومت بر عبادت و نزدیکی به خدا با گفتار و رفتار، شبیه آنان هستند، شیاطین نیز جز مشابهان خود در پستی و نجاست قولی و عملی و اعتقادی را یاری نمی‌دهند و با این خصوصیت جادوگر از پیامبر و ولی تشخیص داده می‌شود.^۱

آنگونه که صدیق حسن خان نقل کرده است، غزالی سحر را چنین تعریف نموده: «جادو عملی است که در آن از علم خواص اشیا و مسائل حسابی در طالع ستارگان بهره می‌گیرند. جادوگر از این خواص هیکلی مانند شخص جادو شده بر می‌گزیند و در طالع مخصوصی مترصد آن می‌شود، این عمل با کلمات کفرآمیز و دشنام و اعمال مخالف با شریعت می‌باشد تا به وسیله ی آن [ساحر] خود را به شیطان نزدیک نماید. مجموع این عوامل عادتاً موجب احوال شگفت‌انگیزی در شخص می‌گردد».^۲

راغب نیز از سحری که در آن از شیاطین یاری می‌جویند چنین یاد می‌کند: «دوم: جلب همکاری شیاطین به یکی از شیوه‌های نزدیکی به آنان، خداوند می‌فرماید:

﴿ هَلْ أَتَيْتُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٣١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴾ [شعراء ۲۲۱-۲۲۲]

و نیز می‌فرماید:

﴿ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ﴾ [بقره: ۱۰۲]

این فهمیدن مخصوص دانشمندان مسلمان نیست، بلکه بسیاری از پژوهندگان غیرمسلمان نیز به این نتیجه رسیده‌اند.

۱- روح المعانی (۳۳۸/۱)

۲- الدین الخالص (۳۲۴/۲)

۳- المفردات فی غریب القرآن (۲۲۶)

قانون مستعمرات انگلیسی در آمریکا قبل از انقلاب و متحد شدن ایالت‌ها سحر را چنین تعریف می‌کند: «دوستی و همکاری با شیطان، یا سخن گفتن با او، یا بازی با او و یاری خواستن و مشورت کردن با او».^۱

علمایی که می‌گویند سحر با عبادت شیطان و نزدیکی به او و با شرک و گناه و معصیت به وقوع می‌پیوندد، سخن درستی است که آیات و احادیث بیانگر آن است. زیرا بزرگترین دغدغه‌ی شیطان بازداشتن بندگان از عبادت خدا و دچار نمودن آنها به شرکی است که آتش و خشم خدای جبار را در پی خواهد داشت. شیوه‌های گمراه نمودن بندگان از طریق شیطان گوناگون است، اما در نهایت همه‌ی آن انسان را به شرک ورزیدن با خدا و می‌دارد، و همین شرک است که مایه‌ی خشم و غضب الهی است.

شیخ الاسلام ابن تیمیّه رحمته الله می‌گوید: شیطان انسان را بر حسب قدرت خویش گمراه می‌کند. کسی که خورشید و ماه و ستارگان را پرستش می‌کند شیطان بر او وارد می‌شود و با او در مورد برخی امور صحبت می‌کند، چنین کاری را «روحانیت ستارگان» می‌نامند، اما در حالی که کار شیطان است. همچنین شیطان با بت پرستان سخن می‌گوید و با کسانی که به مرده و یا شخص غیبی پناه می‌برند، و یا مرده‌ای را طلب می‌کنند یا به او متوسل می‌شوند و یا گمان می‌کنند که دعا کردن بر قبر او، از دعا کردن در منازل و مساجد بهتر است».^۲

او در جای دیگری می‌گوید: «شیاطین در بت‌ها داخل می‌شوند و آنان را در برخی نیازهایشان یاری می‌دهند. آنچنانکه عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به هنگام پرستش آن پدیده‌ها آنگونه که گمان می‌کنند مناسب است مانند تسبیح کردن آنان و لباس پوشیدن‌های مخصوص و بخور و... یاری می‌دهند، در این حالت شیاطین بر آنان وارد می‌شوند که خودشان آن را «روحانیت ستارگان» می‌نامند. این شیاطین برخی نیازهای آنان را برآورده می‌کنند مثل کشتن دشمنان و بیمار نمودن آنان، دستگیر نمودن و آوردن فرد مورد نظرشان و یا حاضر کردن مال و دارایی».^۳

۱- اللعب مع الشیطان.

۲- مجموع الفتاوی (۲۹۲/۱۱)

۳- ایضاح الدلاله (۱۲۶)

چون شیطان خود موجود پلیدی است، پلیدی و شرارت و فساد را دوست دارد و از آن لذت می‌برد، و در نتیجه کسانی را که دارای چنین خصوصیتی باشند نیز دوست دارد.

هر گاه که انسان به وسیله ی شر و فساد به شیطان نزدیک شود، شیطان نیز او را یاری داده و برخی از نیازهایش را برآورده می‌کند. یکی از شیوه های گمراه نمودن شیطان آن است که او بر بدکاران و جنایتکاران وارد می شود و آنان چنان می‌پندارند که روحی بر آنها نازل شده است. این بیچارگان گمان می‌کنند که فرشته‌ای نزد آنان آمده در حالی که جز شیطان کسی دیگر نیست.

«أسود عنسی» که ادعای پیامبری می‌کرد شیاطینی داشت که او را از برخی امور غیبی باخبر می کردند چون مسلمانان با او جنگیدند از آن بیم داشتند که شیاطین از نقشه ی آنان او را باخبر کنند و هنگامی که هم اسود از کفر شوهرش یقین حاصل کرد مسلمانان را بر کشتن اسود یاری داد. «مسيلمه ی کذاب» نیز شیاطینی داشت که او را از امور غیب باخبر می کردند و او را در برخی کارها یاری می‌دادند.^۱

در اسلام نخستین کسی که گمان کرد ارواح بر او فرود می‌آیند و با او سخن می‌گویند «مختار بن ابی عبید ثقفی» بود. به ابن عمر و ابن عباس (رضی الله عنه) گفتند: مختار گمان می‌کند که روح بر او فرود می‌آید، آن دو در پاسخ گفتند: راست می‌گویند، خداوند والا مرتبه می‌فرماید:

﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۖ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴾ [شعراء: ۲۲۱-۲۲۲]

«آیا به شما خبر دهم شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ بر کسانی نازل می‌گردند که کذاب و بس گناهکار باشند» به دیگری گفته شد: مختار می‌پندارد که به او وحی می‌شود، در جواب گفت: خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجِدُوا لَكُمْ ﴾ [انعام: ۱۲۱]

«و شیاطین صفتان مطالب و سوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القا می‌کنند تا اینکه با شما منازعه و مجادله کنند». این همان ارواحی است که بر ابن

عربی «نویسنده ی کتاب فتوحات» فرود می آمدند و همین ارواح کتاب فتوحات را به او القا نمودند.^۱

اکنون که ثابت شد سحر و جادو جز با پرستش شیطان از سوی جادوگر و یاری شیطان به وقوع نمی پیوندد، لازم است با قدرت و توانایی های شیطان آشنا شویم تا بدانیم که جادوی جادوگر چقدر می تواند کارساز باشد.

برای آگاهی بر میزان توانایی ها در دنیای جن و شیاطین، پژوهشگران باید به نصوص قرآن و سنت که ما را با این دنیا و با نیروهایی که خداوند به جن و شیطان داده آشنا می کنند مراجعه نماید.

من کتابی در موضوع جن و شیاطین نوشتم که، در آن از توانایی های موجود در دنیای آنان نیز سخن گفته بودم. جنیان مخلوقاتی عاقل هستند که خداوند آنان را آفریده تا او را عبادت و اطاعت نمایند. برخی از آنان کافر و برخی مؤمن اند، می توانند ما [انسانها] را ببینند اما ما آنان را نمی بینیم. آنان اطراف و نقاط گوناگون زمین را با سرعت می پیمایند و از لایه های مختلف جو بالا می روند و می توانند بارهای سنگین را با خود حمل کنند. همچنین خود را به شکل های گوناگون در می آورند و در قالب انسان، حیوان، مار افعی و مانند آن ظاهر می شوند.

خداوند جنیان را برای حضرت سلیمان مسخر نمود و آنان قصرهای باشکوه برای او بنا می کردند و برایش مجسمه های بدیع، طبق های بزرگ و دیگ های محکم می ساختند و برای استخراج مروارید به اعماق دریاها می رفتند و آنگاه که یکی از آنان از فرمان او سرپیچی می کرد او را اسیر و زندان می نمود.

شیطان می تواند به برخی از بندگان آسیب برساند. یکی از جن ها خواست پیامبر گرامی اسلام ﷺ را آزار دهد، اما خداوند نیرنگش را به خود او باز گرداند و پیامبر ﷺ را بر او چیره نمود.

پیامبر گرامی ما ﷺ به ما خبر داده که شیطان همچون خون در بدن انسان جریان دارد. در صحیح بخاری و صحیح مسلم از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که: پیامبر خدا ﷺ

فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ» یعنی همانا شیطان مانند خون در بدن انسان جریان دارد. همچنین دانش شیاطین بسیار است، آنان در مورد آفرینش انسان و آنچه که او را بیمار می نماید یا برایش سودمند است آگاهی های فراوانی دارند و بسیاری از ویژگیهای عناصر و آفریده ها را می دانند و علم و دانش آنان در چنین مواردی پیشرفته تر از انسان است.

اما شیاطین نمی توانند خوارقی مانند معجزات پیامبران بیاورند. خداوند بلندمرتبه در قرآن می فرماید:

﴿وَمَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿١٠﴾ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ [شعراء: ۲۱۰-۲۱۱]

«این قرآن را شیاطین فرو نیاورده اند، اصلاً این کار ایشان را نسزد و توانایی چنین کاری را ندارند». این آیه نص صریحی است بر آنکه شیاطین نمی توانند قرآن را تقلید نمایند و مانند آن را بیاورند، و به همین دلیل خداوند متعال جن و انس را آوردن مانند قرآن فرا خوانده است:

﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾ [اسراء: ۸۸]

«بگو اگر همه مردم و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر اینکه همچون این قرآن را بیاورند نمی توانند مانند آن را بیاورند هر چند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند».

رسول خدا ﷺ نیز فرمودند: شیطان نمی تواند در خواب به شکل آن حضرت ﷺ ظاهر شود.

در فضا نیز شیاطین نمی توانند از مرز مشخصی تجاوز نمایند:

﴿يَمْعَشَرِ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَنِ ﴿٣٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْابٌ مِّنْ نَّارٍ وَمُتَحَسِّسٌ فَلَا تَنْصَرِفَانِ﴾ [رحمن: ۳۳-۳۵]

«ای گروه پری‌ها و انسان‌ها! اگر می‌توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید ولی نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم مادی و معنوی، پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید. آتش بی‌دود و مس گداخته به سوی شما روانه می‌گردد و شما همدیگر را نمی‌توانید یاری دهید».

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: شیطان نمی‌تواند در بسته‌ای را بگشاید و ظرف پوشیده‌ای را نمایان کند و مشک بسته‌ای را باز کند.

از جمله کارهایی که شیطان توانایی انجام آن را ندارد اموری است که خداوند به آن تصریح می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ، وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوا مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾ [حج: ۱۷۳]

«ای مردم! مثلی زده شده است به دقت بدان گوش فرا دهید، آن کسانی را که به غیر از خدا به کمک می‌خوانید و پرستش می‌نمایید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند اگر هم همگان برای آفرینش آن دست به دست یکدیگر دهند. حتی اگر هم مگس چیزی را از آنان بستاند و برگیرد نمی‌تواند آن را از او باز پس گیرند و برهانند، هم طالب و هم مطلوب درمانده و ناتوانند».

این آیه بیانگر این است که هر کسی جز خدا مورد پرستش واقع می‌شود از آفریدن و زنده کردن ناتوان است، اگرچه آن مخلوق موجود حقیری مثل یک مگس باشد، و شکی نیست که جن از جمله خدایان باطلی است که مورد پرستش واقع شده است.

و چون بدانی که شیطان بر چه کارهایی تواناست و از انجام چه اموری ناتوان است، حقیقت این موضوع برایت روشن خواهد شد. شیطان با لذات و یا به یاری دانشی که در اختیار دارد از راه بیماری، از بین بردن عقل و معیوب کردن اعضا بر برخی از مردم چیره می‌شود.

همانگونه که می‌تواند جادوگر را به هوا ببرد و یا او را از محل‌های تنگ عبور دهد و یا بر روی یک رشته باریک به حرکت در آورد. او می‌تواند ملخ و شپش را بر روستاها و شهرها فرو ریزد.

جن مانند انسان بر درمان برخی بیماریها تواناست، مانند درمان کری، طاسی و یا بیمارهای قلبی و داخلی و مانند آن.

اما شیطان از زنده کردن مردگان و به سخن آوردن بی‌زبانان و تبدیل انسان به الاغ و یا الاغ به انسان و انجام کارهایی شبیه معجزات پیامبران مثل «شق القمر» و شکافتن دریا و فرود آوردن طعام و بیرون کردن شتر از سنگ ناتوان است، شیاطین کمتر و کوچکتر از آن هستند که چنین کارهایی را انجام دهند، و آنان که انجام چنین کارهایی را از سوی شیاطین ممکن می‌دانند هیچ دلیل عقلی و یا نقلی ندارند.

اما اینجا شبهه‌ای وجود دارد که نیاز به توضیح دارد، و آن این است که برخی از مردم گمان می‌کنند که آنان جادوگری را دیده‌اند که مرده‌ای را زنده می‌کند و یا گنگی را به سخن می‌آورد و یا انسانی را به الاغ تبدیل می‌کند و یا مارها را می‌گیرد و با آنان بازی می‌کند.

در مبحث سحر خیالی نمونه‌های زیادی از این قبیل بیان کردم.

به عنوان نمونه آنچه که جادوگران فرعون انجام می‌دادند، آنان چشمان مردم را جادو کرده بودند و بینندگان چنان گمان می‌کردند که ریسمان‌ها و عصاها به مارهایی تبدیل شده که حرکت و جنب و جوش دارند از همین نوع است.

ابن بطوطه در سفرنامه‌ی خود نقل می‌کند که او در جزیره‌ای به نام «ذیبه المهل» در محفلی که بر بلندایی بر پا شده بود، طایفه‌ای موسوم به «فقرا» را دیده است که وارد آتش می‌شدند و با پاهایشان در آن حرکت می‌کردند و برخی از آنان آتش را مانند حلوا می‌خوردند.^۱

صدیق حسن خان پس از آنکه این واقعه را از ابن بطوطه نقل می‌کند، می‌گوید: به این قوم در اصطلاح و عرف خودشان «ابدال» گفته می‌شود، در زمان ما نیز جماعتی از آنان در شهر «قنوج» در هند وجود داشتند که پس از مدتی منقرض شدند.^۱

نویسنده «الموسوعة العربية المیسرة» می‌گوید: «فن جادوی مارها و افعی‌ها و شکار کردن و چیره شدن بر آنها از زمانهای قدیم در مشرق زمین شناخته شده است، خواه این کارها را جهت تفریح و تسلیت خاطر انجام داده باشند و یا همچون وسیله‌ای جهت دور کردن خزندگان خطرناک از انسان و دام».

مارگیرهای هندی به وسیله‌ی موسیقی اثرگذار و منظم می‌توانند بر مار کبرا چیره شوند و یا به وسیله‌ی حرکات منظم و ریتم که از یک جسم درخشان سرچشمه می‌گیرد یک مار سمی را جادو کنند، گاه مارگیرها دندان مارها را می‌کشند اما بیشتر اوقات به خاطر حفظ سلامتی خود از نیروی سحری که از گذشتگان خود به ارث برده‌اند کمک می‌گیرند.^۲

بسیاری از مردم امثال این داستان‌ها را که من نمونه‌هایی از آن را بیان کردم دروغ و افسانه می‌پندارند.

ابن خلدون و گروه دیگری از محققان می‌گویند: جادوگر توانسته است بر نیروی تخیل دیگران اثر بگذارد و در نتیجه آنان چیزی را متفاوت از آنچه که وجود دارد ببینند، و ما گفتار او را در این زمینه قبلاً نقل نمودیم.

به نظر من چنین کارهایی دو تفسیر دیگر نیز می‌تواند داشته باشد:

۱- برخی از این مشاهدات یافته‌هایی علمی است که مردم در آن زمان از رمز و راز آن آگاه نبوده‌اند و ما امروزه به گشودن راز چنین کارهایی نزدیک شده‌ایم و حتی ممکن است این کارها در آینده موجب شگفتی نشود. امروزه سینما و تلویزیون نقش‌هایی ایفا می‌کنند که در گذشته زمره‌ی جادوهای بزرگ به شمار می‌آمد و جز جادوگران زبده و ماهر کسی دیگر توان انجام آن را نداشت.

۱- الدین الخالص: (۵۸۱/۳)

۲- الموسوعة العربية المیسرة: ص (۹۷۲)

کسی چه می‌داند شاید شیاطین دانش پیشرفته‌ای داشته‌اند که از طریق آن مردم در حالی که در مکان‌هایی خاص می‌نشسته‌اند، خانه‌ها و باغها و بستان‌ها و رودها و زنان زیباروی را مشاهده می‌کرده‌اند و چون زمان اجرا به پایان می‌رسیده خود را در خانه‌ای وحشتناک تنها یافته و خبری از باغ و بستان نبوده است.

امروزه انسان می‌تواند فیلم‌ها را بدون وجود پرده ی سینما از طریق مجسم نمودن منظره‌های مشاهده شده در فضا نمایش دهد به گونه‌ای که تصویر با تمام ابعادش از هر زاویه‌ای برای بیننده قابل دیدن باشد، زیرا او در آن واحد و در تمام جهات با دوربینی که توانایی تصویربرداری با چنین شیوه‌ای را دارد، تصویر بر می‌دارد.

۲- شیاطین تصاویر را آنگونه در چشم بیننده مجسم می‌کنند،^۱ و در واقع آنها هستند که نقش فریب دادن و مضحکه شدن انسان را به عهده دارند، ما از طریق آموزه‌های الهی و نبوی به خوبی می‌دانیم که شیطان می‌تواند به شکل هر انسانی درآید، آنگونه که بیننده تصور کند که همان انسان را مشاهده کرده است حرکت شیطان گاه آنقدر سریع است که چشم نمی‌تواند آن را دنبال نماید و در نتیجه برای انسان به شکل معجزه و کاری خارق العاده جلوه می‌کند.

به گمان من بیشتر اقسام جادو از این قبیل است. آنکه انسان و یا حیوانی را که کشته شده و سرش از بدن جدا گشته در مقابل دیدگان زنده می‌کند، این ادعایش دروغ است، او فقط سر مرده را به تو نشان می‌دهد که به بدنش می‌پیوندد و سخن می‌گوید و در واقع شیطان سر آن مرده را با بدنش گرد آورده و در او نفوذ کرده و زبانش را به شکلی به حرکت در آورده است و تو گمان می‌کنی که آن مرده سخن می‌گوید.

گاه شیطان خود را به شکل انسان مقتولی در می‌آورد گویا برمی‌خیزد و راه می‌رود و حرکت می‌کند و می‌خورد و می‌آشامد، و گاه به قالب حیوانی می‌رود و از درون او سخن می‌گوید و شنونده چنان می‌پندارد که آن حیوان خود سخن می‌گوید، و گاه با سرعتی که چشم آن را درک نمی‌کند حیوانی را دور ساخته و خود در جای او به شکل انسان ظاهر می‌شود و یا حیوان کشته شده را به حیوان زنده‌ای تبدیل می‌کند.

۱- در این زمینه به کتاب «عالم الجن والشیاطین» مراجعه شود.

ما به یقین می دانیم که جن ها قدرت خاصی دارند و نمی توانند از آن حدّ تجاوز نمایند، جادوگری نیز که از شیاطین یاری می جوید نمی تواند به وسیله ی جادوی خود از محدوده ی توانایی جن و انس بگذرد در چنین مواردی تمام آنچه که رخ می دهد نیرنگ و تجسم است و حقیقت چیزی جز آن است که بیننده می بیند و یا شنونده می شنود.

در خبر از غیب نیز همین گونه است، کارهایی که از آن سؤال می شود اگر در گذشته رخ داده باشد، ممکن است جن ها به آن جواب داده و از آن خبر دهند و ممکن است در [خبر از آن] به خطا هم بروند.

اما آنان از آینده خبر ندارند، و هر آنچه که می گویند مبنی بر حدس و گمان است و یا خبری است که شیاطین قبل از آنکه به زمین برسند از فرشتگان استراق سمع نموده اند.

همانطور که به آن اشاره خواهیم کرد، در این نوع اخبار دروغ های فراوانی وجود دارد.

اگر گفته شود: آیا شما در انجام جادویی که جادوگر انجام می دهد هرگونه تاثیر و علم را از جانب خود جادوگر انکار می کنید؟ و آنگاه که جادوگر به فوت کردن و دمیدن و یا سخن گفتن با ستارگان و سیارات و یا ذبح پرندگان و حیوانات و مانند آن اقدام می کند، عملکرد او را چگونه تفسیر می نمایید؟

پاسخ آن است که در برخی موارد کار جادوگر نیز مؤثر است. آن گاه که او می خواهد کسی را اذیت نماید و یا به او ضرر برساند، نفسش با پلیدی آمیخته می گردد و در این حال و پس از آنکه شیطان را به خود فرا می خواند نفس او با شیطان همراه شده و به هنگام فوت کردن و دمیدن به طرف مقابل ضرر می رساند.

ابن قیم می گوید: « دمیدن کار جادوگر است، و هر گاه نفس او به پلیدی و شری که می خواهد متوجه شخص جادو شده نماید، آمیخت و در این کار از ارواح خبیث کمک خواست، در آن گره ها نفسی آمیخته با بزاق دهان می دمد و از جان او نفسی آمیخته با شرّ و پلیدی خارج می شود که با بزاقی با همان خصوصیت همراه است جادوگر و روح شیطانی در آزار دادن شخص جادو شده همکاری می کنند و سحر با قضا و قدر و اراده ی تکوینی خداوند اثر می گذارد نه با اراده ی شرعی او.^۱

تفسیر بر زبان راندن کلمات مشخص یا ذبح پرندگان و حیوانات و یا سخن گفتن با ستارگان و مانند آن نیز این است که جادوگر با گفتار و کردار شرک‌آلود شیطان را راضی می‌کند تا آنچه را که او می‌خواهد از قبیل آزار و اذیت مردم و ضرر رساندن به آنان را انجام دهد. اما آنچه که جادوگران ادعا می‌کنند و می‌گویند که ستارگان روحی دارند که می‌فهمند و درک می‌کنند دروغی بیش نیست و آنان کفر و شرک خود را در ورای چنان دروغی پنهان نموده‌اند.

دلیل این مدعا آن است که جادوگری که به گمان خود از روح ستارگان کمک می‌طلبد جز با سوزاندن بخوری مخصوص و یا پوشیدن لباسی خاص به هدف خویش نمی‌رسد و گاه اعمالی انجام می‌دهد که یا دیدگاه شریعت حرام است مثل لواط و یا اعمالی که کفر آشکار است.

همچنین کلماتی که بر زبان او جاری می‌شود برخی کفر صریح است مانند خواندن ستارگان با کلماتی حاکی از عبودیت و الوهیت، اگرچه برخی از کلمات آنان که در کتابهایشان آمده است حرام نیست؟^۱

فصل چهارم

انسان چگونه جادوگر می‌شود؟

تحقیق گذشته بیانگر این بود که جادوگر واقعی تنها کسی است که در سحر خود از شیطان یاری می‌جوید، و کسی که با شیطان ارتباط قوی نداشته باشد ممکن نیست در جادو به درجه ی نبوغ برسد.

ابن قیم می‌گوید: «هر چه جادوگر کافرتر، پلیدتر و دشمنی وی با خدا و رسول و بندگان مؤمن شدیدتر باشد، سحرش قوی‌تر و نافذتر است».^۱

به همین علت جادوی بت‌پرستان از جادوی اهل کتاب قوی‌تر و جادوی یهودیان از جادوی اسلام گرایان نافذتر است.^۲

برخی گمان می‌کنند که با چیره شدن بر جن به هدف خویش نایل می‌شوند و دانشی دارند که به وسیله ی آن می‌توانند جن‌ها را برای انجام امور خود مسخر کنند و این دانش «عزائم» نام دارد. حاجی خلیفه «علم عزائم» را چنین تعریف می‌کند: «عزائم بر گرفته از عزم و تصمیم قاطع و تعمق در کار و نیت کردن در آن و تحمیل بر دیگران است، می‌گویند: «عزمت علیک» یعنی بر تو واجب و قطعی نمودم.

و در اصطلاح آنان به معنی تحمیل و تشدید آن چیزی است که از جن و شیاطین می‌خواهند و هرگاه که جادوگر بگوید: «عزمت علیک» اطاعت و فرمانبرداری را بر آنان واجب نموده است.^۳

فخررازی گمان کرده است «عالم به عزائم اگر تمام شرایط را دارا باشد، آنگاه که فرمان خود را متوجه جن‌ها می‌کند، خداوند (عزائم) او را به آتشی بزرگ و سوزان برای جنیان تبدیل می‌کند و تمام عرصه‌های دنیا را بر آنها تنگ می‌نماید تا آنجا که هیچ

۱- التفسیر القيم: ص (۵۸۱)

۲- التفسیر القيم: ص (۵۸۱)

۳- کشف الظنون (۱۱۳۸/۲)

چاره‌ای جز حاضر شدن و فرمان بردن از آنان برایشان باقی نماند. مهمتر از آن چنین فردی اگر ماهر و دارای اخلاق نیکو باشد، خداوند متعال فرشتگان قوی، خشن و تندی بر جنیان فرو می‌فرستد تا آنها را به سوی اطاعت و فرمان بردن از او سوق دهند.^۱

اینها گمان می‌کنند «چون خداوند پادشاهی را به سلیمان عطا نمود، مشاهده کرد که جن‌ها انسان‌ها را در بازارها به بازی گرفته و مسخره می‌کنند و آنان را در راه‌ها می‌ربایند، وی از خداوند خواست که بر هر طایفه از جنیان فرشته‌ای بگمارد تا آنان را از فساد باز دارد، خداوند فرشتگان را بر طوایف جن گماشت و آنان جن‌ها را از فساد آمدن نزد مردم باز داشتند. سلیمان جن‌ها را در خرابه‌ها و بیابان‌ها- و نه در آبادانی- سکونت داد تا مردم از شر آنها در امان باشند. و آن گاه که یکی از آنان سرکشی و فساد می‌کرد، دانای به علم «عزائم» کلماتی بر زبان می‌راند که فرشتگان آن را بزرگ می‌داشتند.

آنان گمان می‌کردند گروه‌های مختلف فرشتگان هر کدام به بزرگداشت دسته‌ای از این نامها امر شده‌اند و چون آنان را بر این اساس سوگند دهند، آنها فرمان برده و جواب می‌دهند و هر چه از آنان خواسته شود انجام می‌دهند. دانای به علم «عزائم» فرشته‌ای را با این نامها سوگند می‌دهد و او آن گروه از جن‌ها یا یکی از آنان را که شخص طلب نموده حاضر می‌کند و هر آنچه که بخواهد به او دستور می‌دهد.^۲

این ادعا دروغ‌سازی و تلبیسی است که به وسیله‌ی آن مردم ساده‌لوح و کم‌خرد را مورد مسخره و ریشخند قرار می‌دهند و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر گفتار آنان وجود ندارد. در حقیقت کارهایی که با عنوان «عزائم» انجام می‌دهند تعظیم و بزرگداشت جن‌هاست، مانند مشرکان که چون به هنگام سفر به دره‌ای وارد می‌شدند به جن پناه می‌بردند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يُعْذُونَ بِالْجِنِّ فَقَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [جن: ۶]

«و کسانی از انسان‌ها به کسانی از پری‌ها پناه می‌آوردند و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند».

۱- کشف الظنون (۱۱۳۸/۲)

۲- الفروق (۱۴۷/۴)

ابن تیمیّه رحمۃ اللہ علیہ در شرح این آیه می‌گوید: «یکی از انسان‌ها به دره‌ای فرود می‌آمد، احتمال وجود جن‌ها در دره‌ها بود، زیرا آنان بیشتر در دره‌ها وجود دارند تا در مکان‌های مرتفع، آن فرد می‌گفت: از سفیهان این دره به بزرگ آن پناه می‌برم، جن‌ها چون می‌دیدند که او به آنان پناه می‌برد طغیان و سرکشی‌شان بیشتر می‌شد. و به این وسیله پاسخ کسی را که به آنها پناه می‌برد و اسامی آنان و پادشاهانشان را می‌خواند دادند، زیرا آن شخص آنها را به بزرگشان سوگند داده بود، و به این ترتیب آنها بر انسان‌ها برتری می‌یافتند که مجبورشان می‌کرد برخی از خواسته‌های آنها را انجام دهند. به خصوص اینکه آنها می‌دانستند که انسان از آنها شریف‌تر و بامنزلت‌تر است، تسلیم شدن انسان و پناه بردن او به جن‌ها مانند آن بود که بزرگان برای برآورده ساختن نیازهای خود به فرودستان پناه آوردند»^۱.

مطالعه قرآن و سنت و آنچه که در مورد سحر و جادو نوشته شده است گویای آن است که جادوگر نخست باید مطیع شیطان و حتی بنده‌ی او باشد تا شیطان نیز او را یاری داده و خدمت کند.

شیطان برای آنکه مردم را خادم و بنده اش بگرداند شیوه‌های گوناگونی برجای گذاشته تا بوسیله‌ی آن مردم کفر و گمراهی خود را به اثبات برسانند. نقطه اشتراک تمام این شیوه‌ها آن است که شیطان را راضی کرده و موجب خشم خدای رحمان می‌شود. برخی از جادوگران با ریاضت‌های نفسی به سحر و جادو دست می‌یابند، آنان از مردم دروی می‌جویند و غذای اندک می‌خورند و بسیار تفکر می‌کنند. اما همه این مجاهدت‌ها شیطانی است و به پلید ساختن و فاسد کردن بدن منجر می‌شود و تزکیه و پاک‌سازی نفس در آن نیست.

برخی دیگر به وسیله‌ی عزائم که شیطان را با آن بزرگ می‌دارند به جادو و ارضای شیطان دست می‌یابند، این کار از طریق سوگند دادن و خواستن و پناه جستن است. گروه سوم گمان می‌کنند که از روح ستارگان مدد می‌خواهند اما آنها دروغ می‌گویند زیرا ستارگان روح ندارند و شیاطین بر هر دروغ‌گوی گناه کاری فرود می‌آیند.

۱- ایضاح الدلالة، نگا: مجموعه الرسائل المنیر (۱۲۰/۲۴۷)

حاجی خلیفه شیوه‌های گوناگون ملل مختلف برای دسترسی به سحر و جادو را بیان کرده و می‌گوید: شیوه ی هندیان تصفیه ی نفس، راه نبطیان عزائم در زمانهای مناسب، طریقه یونانیان تسخیر روح فلک و ستارگان و رویه ی عبرانیان و قبطانیان و عرب‌ها بر زبان راندن دسته‌ای از نامهای بی‌معنی است که این خود نوعی از عزائم است.^۱

شرایط جادوگر تا شیطان او را یاری دهد.

قبلاً بیان کردیم که انسان تنها هنگامی جادوگر می‌شود که در زمره ی بندگان و یاران و خادمان شیطان در آید. پژوهشگران در تاریخ جادو و جادوگران به جستجوی شرایط لازم برای جادوگران و دوستان شیطان پرداخته‌اند، شرایط زیر نتیجه ی مطالعات آنهاست.^۲

جادوگر باید خود و تمام دارایی خویش را در حال حیات و مرگ به شیطان بفروشد. درستی این گفته را سخن خداوند ثابت می‌کند که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [بقره: ۱۰۲]

در این آیه (شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ) به معنی فروختن جانهاست.

آنگاه که آدمی جان خود را به شیطان می‌فروشد باید از همه ی اخلاق و اعمال نیک و پسندیده دست برداشته و سنگ‌دل و کور گشته و در راه بدی کوشا و از نیکی روی‌گردان باشد.

۲- دشمن تمام ادیان باشد و نسبت به آنها خشمگین بوده و آنها را مورد استهزا قرار دهد و از تمام کتاب‌های آسمانی بی‌زاری جوید و در سوزاندن و پاره کردن و به کارگیری آن در کارهای پست کوشا باشد.

در تمام این موارد لازم است که غیر خدا را مورد تعظیم قرار داده و به خداوند شرک بورزد و شیاطین، ستارگان، بتها و یا انسان را عبادت کند.

۱- کشف الظنون (۹۸۱/۲)

۲- محمد محمد جعفر این شرایط را به تفصیل آورده است، به کتاب او در مورد سحر مراجعه شود: ص (۴۷)

ابن خلدون می‌گوید: انسان جز با ریاضت جادوگر نمی‌شود «و ریاضت جادوگری روی آوردن به افلاک و ستارگان و جهان‌های غلوی و شیاطین، و بزرگداشت و عبادت و خضوع و ذلت در مقابل آنهاست. نتیجه‌ی این زهد و ریاضت توجه به غیر خدا و سجده کردن برای اوست و روی آوردن به غیر خدا کفر است، به این دلیل سحر کفر است و کفر از اجزا و اسباب آن به شمار می‌آید»^۱.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: بسیاری از پرستش کنندگان شیطان کلام خداوند را با نجاست و پلیدی می‌نویسند، آنها سخن خدای بلند مرتبه را با خون و مانند آن و گاه با چیزی غیر پلید می‌نویسند، جز این آنها هر آنچه که مایه‌ی خشنودی شیطان باشد را نوشته و با آن سخن می‌گویند»^۲.

گفته می‌شود بندگان و دوستان شیطان، (عزائم) و طلسم‌هایی می‌خوانند که حاکی از پرستش و بزرگداشت جن‌ها است و عموم عزائم و طلسم‌ها و دعا‌هایی که در دست مردم است و در زبان عربی قابل فهم نیست، شامل خطاب شرک‌آمیز نسبت به جن‌ها می‌باشد.^۳

محمد محمد جعفر می‌گوید: مهمترین چیز برای جادوگر هنگام انجام عمل جادوگری آن است که کفشی به پا کند که در جلو و اطراف آن نام خداوند نوشته شده تا به این طریق شیطان را خشنود و خداوند را نسبت به خویش غضبناک نماید.

۳- جادوگر باید مظهر کثافت و پلیدی و پستی نفس باشد و پاکیزگی و نظافت را ترک کند تا آنجا که بدن، لباس و مسکن او بوی گندیده بدهد، و باید آماده انجام گناهان و زشتی‌ها و پستی‌ها و فرو رفتن در معصیت و اباحی‌گری باشد و اوقات خود را به دور از مردم سپری کند و با آنها داد و ستدی نداشته باشد و جز در موقعی که از او می‌خواهند جادویی بکند و به مردم ضرر برساند، با آنان ارتباط برقرار نسازد.

علمای ما احوال یاران شیطان را مورد بررسی قرار دادند و آنان را به آنچه که پژوهندگان در احوال جادوگران به آن دست یافته‌اند، توصیف نمودند.

۱- المقدمه (۹۲۶)

۲- ایضاح الدلالة، نگا: مجموعه الرسائل المنيرية (۱۲۱/۲)

۳- ایضاح الدلالة، مجموعه الرسائل المنيرية (۱۰۲/۲)

شیخ بدرالدین بن عبدالله شبلی می‌گوید: «جن‌ها بیشتر در محل نجاسات یافته می‌شوند، مانند حمام، توالت و زباله‌دان، آنانکه شیطان با آنها همراه می‌شود و حالات شیطانی دارند نه رحمانی، بیشتر به چنین محل‌هایی که مکان شیطانی است، پناه می‌برند. آثار و احادیث زیادی در نهی از نماز در این محل‌ها وارد شده است، زیرا چنین اماکنی جایگاه شیاطین است، برخی فقها علت این نهی را در معرض نجاست بودن این اماکن بیان کرده‌اند و برخی گفته‌اند: این مسأله تعبدی است و نمی‌توان حکمت و معنای آن را درک کرد، اما سخن صحیح آن است که علت نهی از نماز در حمام و جای خواب شتران و مانند آن این است که چنین محل‌هایی جایگاه شیاطین است، و علت نهی از نماز در قبرستان این است که علاوه بر آنکه جایگاه شیاطین می‌باشند، وسیله‌ای برای دچار شدن به شرک است.

اهل بدعت و گمراهان که از راههای غیرشرعی زهد و عبادت پیشه کرده‌اند و گاه مکاشفات و تاثیراتی هم دارند بیشتر به پناهگاههای شیاطین که از خواندن نماز در آنها نهی شده پناه می‌برند، زیرا در این اماکن شیاطین بر آنان نازل می‌شوند و همانگونه که با کاهنان صحبت می‌کنند و یا به داخل بت‌ها می‌روند و با بت‌پرستان سخن می‌گویند، در مورد برخی امور با آنها به گفتگو می‌پردازند و آنها را درست مثل کاهنان و بت‌پرستان و جادوگران و بندگان خورشید و ماه و ستارگان می‌فریبند.^۱

ابن تیمیّه رحمته الله به توصیف این افراد پرداخته و می‌گوید: آنان خود را پاکیزه نمی‌گردانند و وضو نمی‌گیرند، هر یکی از آنان همیشه همراه نجاست‌ها و هم‌نشین سگان است و به حمام‌ها و زباله‌دانی‌ها و گورستان پناه می‌برد، بوی بدی دارد و به شیوه‌ی شرعی خود را پاکیزه نمی‌سازد و نظافت نمی‌کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن شخص جنب و یا سگ باشد وارد نمی‌شوند».

همچنین در مورد چنین جایگاههای نجسی می‌فرماید: «این مکان‌ها محل حضور شیطان است»، و می‌فرماید: «کسی که از میوه‌ی این دو درخت خبیث بخورد به مساجد ما نزدیک نشود، زیرا فرشتگان نیز از هر آنچه که آدمی را بیازارد، اذیت و آزار می‌بیند».^۲

۱- غرائب و عجائب جن (۳۹)

۲- مجموع فتاوی شیخ الاسلام (۲۱۵/۱۱)

سپس او نشانه های اولیای شیطان را بیان کرده و می گوید: «آنان با پلیدی های مورد علاقه ی شیطان ارتباط دارند و به حمام ها و مکان هایی که شیطان در آن حضور می یابد پناه می برند، و مارها و عقرب ها و زنبورها و گوش سگها را که همه پلید و از مظاهر فسق هستند می خورند، و ادرار و نجاست هایی مانند آن را که شیطان دوست می دارد می آشامند، و با سگها و موش ها هم نشین هستند و یا به زباله دان ها و جاهای نجس می روند یا به گورستان پناه می برند، خصوصاً گورستان کفار اعم از یهود و نصارا و مشرکان، آنان شنیدن قرآن را نمی پسندند و از آن فرار می کنند و شنیدن آوازا و اشعار را بر آن ترجیح می دهند و خلاصه نزد آنان فرمان شیطان از کلام خدای رحمان مقدم تر است.^۱

۴- جادوگر لازم است کارهای حرام انجام دهد، و به گناهایی که موجب خشم خدا و رضایت شیطان است مبادرت ورزد. جادوگران بیشتر اوقات در اماکن متروکه لخت و عریان می نشینند، و پرندگان و حیوانات را در حالی که نام شیطان یا سایر خدایان باطل را بر آن می خوانند سر می بُرنند، و خون را با آبجو و کوبیده ای گرفته شده از حیوانات مُردار یا حیواناتی که به نام غیر خدا ذبح شده اند مخلوط می کنند و از این ترکیب نجس می نوشند و بدن های خود را به آن آغشته می کنند، و در مراسم خود گناهایی را مرتکب می شوند که پست ترین جنایتکاران از انجام آن خودداری می نمایند.

جادوگران در مراسم خود در جمع آوری پس مانده های غذا از زباله دان ها و کوچه ها و نیز مواد مخدر و خون حیوانات و پرندگان تلاش می کنند و برخی جادوگران برای خشنود کردن شیطان کودکان بیگناه را هم می کشند و جادوگر طبق عادتش از کاسه ی سر مرده ای که به شکل ظرف در آمده می نوشد.

محمد محمد جعفر می گوید: جادوگران به بسیاری از گناهان و جنایت های زشت و انحرافات جنسی آلوده اند آنان مراسم خود را معمولاً بر روی تپه ای انجام می دهند و پس از دزدیدن کودکان و سر بردن آنان در آن محل قربانی تقدیم می کنند. پلیس فرانسه جنازه ی دو پسر را در مدتی کمتر از سه هفته بر روی آن تپه پیدا کرد. آنها کودکان را می گُشتند تا از خونشان برای جادو و یا نزدیکی به شیطان استفاده نمایند. از کسی که

می‌خواهد جادوگر شود تعهد بسیار سختی گرفته می‌شود که تمام آن در جهتی است که شخص را بنده ی شیطان قرار می‌دهد و به سحر و جادو که مخالف حق و عدالت و دینی است که خدا به وسیله ی پیامبر ﷺ بدان فرو فرستاده مبادرت ورزد.

آن گاه که شخص واجد این شرایط شد، باید به تدریج این گناهان و بدی‌ها را در مدت چند ماه تمرین نماید تا با پلیدی‌هایی که شیطان آن را دوست دارد نفس خویش را پست و پلید کند. پس از آن لازم است کتابهای جادو را که شیوه های نزدیک شدن به شیطان را برای او بیان کرده است و او را آماده ی نزول شیطان می‌کند مطالعه نماید.

علاقمندان به رسیدن به جادوگری شیوه‌های مشابهی در روبرو شدن با شیطان و یا یکی از پیروان او دارند. مثلاً برخی در یک نیمه شب مهتابی به مکانی بسیار دور می‌روند و کارهایی انجام می‌دهند که مایه ی خشنودی شیطان می‌شود، مانند آنکه لباسشان را بیرون آورده و به دور خود دایره‌ای می‌کشند و اشکال و رمزها و طلسم‌های مورد پسند و علاقه شیطان را بر روی آن رسم می‌کنند، سپس شروع به خواندن کرده و شیطان را مدح و ستایش می‌نمایند و برایش دعا کرده و به او متوجه می‌شوند. برخی هم با خود حیواناتی دارند که در حال تعریف و تمجید از شیطان آن را ذبح کرده و به شیطان هدیه می‌دهند.

شیطان در ملاقات اول و یا ملاقات‌های بعد در مقابل آن شخص علاقمند به جادوگری ظاهر می‌شود، و با او پیمان می‌بندد که نام آن شخص را با ماده‌ی نجس و گندیده ای می‌نویسد.

در این پیمان شخص گمراه متعهد می‌شود که بنده ی شیطان باشد. شیطان نیز زمانی برای تعمید این گمراه معین می‌سازد، در زمان مشخص شده جادوگران و ارواح خبیث هم حضور دارند، مراسم تعمید با پستی به اتمام می‌رسد و جادوگر در آن خوار شده و مورد اهانت و ضرب و شتم قرار می‌گیرد و از نجاست‌ها و گوشت مردار می‌خورد و با کلمه ی زشتی نام گذاری می‌شود.

تمام آنچه که این بیچاره در مقابل چنان بندگی پست و زشتی از دشمن سرسخت خود (شیطان) دریافت می‌کند آن است که بتواند جادوگر شود.

وکیل برجسته «موریس هارسون» در سخنرانی خود که در آکادمی علوم ماوراء الطبیعه در سال «۱۹۲۹» ایراد نمود می‌گوید: «اولین کاری که جادوگر هنگام پیمان با شیطان و در اولین ملاقاتش با او انجام می‌دهد آن است که قراردادی را امضا می‌کند که در آن، طرف اول (جادوگر) روح و جان و همه چیز خود را به طرف دوم می‌فروشد و در مقابل طرف دوم (شیطان) نیرو و قدرت جادوگری را به طرف اول (جادوگر) عطا می‌کند.

«بارنیه» زن جادوگری که در سال «۱۶۱۹» محاکمه و سوزانده شد به رئیس دادگاه آن زمان «قاضی بیوری لانکر» قراردادی را که با شیطان بسته بود نشان داد. این قرارداد عبارت بود از یک تکه کثیف از پوست گربه یا سگ که با خون حیض و دیگر نجاستهایی که انسان توان دیدن و بوییدن آن را ندارد آلوده و نوشته شده بود.

شاید پلیدترین پیمان بسته شده میان جادوگر و شیطان، پیمانی باشد که میان «اوربان گراندیه» و شیطان بسته شد، پیمانی که موجب صدور حکم اعدام او در ۱۸ آگوست ۱۹۳۴ شد و این حکم به صورت علنی در بازار «لودون» به اجرا درآمد. رونوشت این پیمان نامه هنوز در کتابخانه ی عمومی پاریس نگهداری می‌شود. تصویر پیمان منعقد شده میان شیطان و «دانیال سالتنوس» همان استاد زبان عبری که خود را به شیطان فروخت و فوراً مُرد نیز در کتابخانه «آبسالا» موجود است.

از جمله پیمان‌های شگفت انگیزی که می‌گویند مهر شیطان بزرگ بر آن زده شده پیمانی است که در بایگانی گریگستی (Girfite) نگهداری می‌شود و یکی از کشیشیان با ابلیس آن را منعقد کرده است. زبانی که این پیمان را با آن نوشته‌اند بسیار پیچیده است و تاکنون هیچ استاد زبان‌شناسی نتوانسته آن را ترجمه و حتی یکی از کلمات متن آن را بفهمد.

این پیمان عبارت بود از سطرهایی عمودی و مایل و جز نام کشیش امضا کننده آن، چیزی از آن فهمیده نشده است.

آنچه گفتیم مشتبی است از خروار، اما برای توضیح حقیقت جادو و جادوگران کافی است. مؤمن کسی است که به ربوبیت خدای یگانه ایمان داشته باشد و دین او را راه و روش مستقیم و درست بداند، و جادوگر کسی است که به بندگی شیطان راضی شده و به جای خداوند یکتا، او را ربّ خویش برگزیند و تمام امکانات و نیروی خود را زیر

فرمان شیطان قرار داده است. به همین خاطر خداوند در مورد جادوگران می فرماید: آنان کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آنچه که شیاطین بر ملک سلیمان می خوانند پیروی کرده اند یا او به ما می گوید که آنان سحر را به بهای فروختن جان خویش به شیطان خریداری نموده و در مقابل آن جان و مال خود را به او داده اند:

﴿وَلَيْسَ مَا شَكَّرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته اگر می دانستند».

شاید گفته شود: شما چگونه می پندارید که جادوگران بندگان شیطان هستند در حالی که برخی از آنان نماز می خوانند و قرآن تلاوت می کنند و در برگ های جادویی خود آیات قرآن را می نویسند.

در جواب این شبهه باید گفت که آنان چنین کارهایی را فقط برای ظاهرسازی و فریفتن مردم انجام می دهند و در درون خالی از تقوا و نیکی هستند.

جادوگری که توبه کرده و پشیمان شده بود در مصاحبه با نشریه کویتی (السیاسه) تصریح کرده بود که شیطان آنان را به تظاهر به تقوا در پیشگاه مردم راهنمایی می کرد و از آنان می خواست که بدون بر زبان آوردن آیه ها در مقابل مردم نماز بخوانند، در این حالت جادوگر حرکات را انجام می دهد و در صورت لزوم برخی از آیات قرآن را هم می خواند. شیطان است که جادوگر را به پرهیز از گناه و معصیت در پیشگاه مردم رهنمون می شود تا مردم بگویند فلانی شیخ و بزرگ و ولی است، اما چون (جادوگر) با خود خلوت نمود و یا با دوستان خود همراه شد، هر آنچه که دوست دارد می تواند انجام دهد.^۱

۱- نشریه کویتی السیاسه: (۱۹۸۷/۶/۷)

فصل پنجم

جادو شدن پیامبر ﷺ

۱- حدیثی که در این مورد روایت شده است

خداوند پیامبران خود را با انواع بلاها آزمایش کرده و به این وسیله اجر و ثواب آنان را بیشتر و بزرگ‌تر می‌کند. از جمله این آزمایش‌ها آن بود که مردم پیامبر خود را تکذیب می‌کردند و آنها را آزار می‌دادند. برخی از پیامبران هم به بیماری دچار شدند. یکی از این آزمون‌هایی که پیامبر خدا ﷺ به سبب آن آزار دید جادو شدن او بود. از حضرت عایشه رضی الله عنها وایت شده است: مردی از طایفه ی بنوزریق^۱ به نام لبید بن العصم پیامبر خدا ﷺ را جادو کرد.

آن حضرت ﷺ در اثر این سحر گمان می‌کرد کاری را انجام داده در حالی که آن را انجام نداده بود. روزی - یا شبی - که پیامبر خدا ﷺ نزد من بود بسیار دعا کرد، سپس فرمود: ای عایشه! آیا احساس کردی که خداوند در آنچه که از او [در خواب] خواستم مرا راهنمایی کرد؟

دو مرد نزد من آمدند، یکی از آن دو بر بالای سر و دیگری کنار پایم نشستند، یکی از آن دو به دوستش گفت: درد این مرد چیست؟ گفت: جادو شده، گفت: چه کسی او را جادو کرده گفت: لبید بن العصم، گفت: در چه چیز؟ گفت: در شانه و مویی که بر اثر آن ریخته و در غشای جوانه خرمابنی، گفت: آن کجاست؟ گفت: در چاه ذروان. پیامبر خدا ﷺ همراه جمعی از اصحاب بر سر آن چاه رفت و هنگام بازگشت فرمود: ای عایشه! آب آن مانند جوشانده حنا و سر شاخه‌های خرمایش چون سر شیاطین بود.^۲

۱- او فردی یهودی بود اما به علت پیمانی که با بنوزریق داشت منسوب به آن طایفه شد.

۲- بخاری در کتاب طب باب سحر روایت کرده، فتح الباری: (۲۲۱/۱۰)، ۲۳۲، ۲۳۵ و مسلم: (۱۷۲۰/۴) ش: (۲۱۸۹)

۲- دلیل کسانی که منکر این حدیث هستند

برخی از علما این حدیث را تکذیب و به شدت رد کرده‌اند و آن را با کتاب خدا که رسولش در آن از جادو شدن تبرئه شده در تضاد دانسته‌اند.

یکی از این علما جصاص است که می‌گوید: «گمان می‌کنند که پیامبر ﷺ جادو شده و آن جادو بر او تأثیر گذاشته است به اندازه‌ای که در خصوص آن فرموده: من چنان می‌پندارم که کاری را انجام داده و چیزی گفته‌ام در حالی که نه آن را گفته و نه انجام داده‌ام.

و می‌پندارند که یک زن یهودی به وسیله غشای جوانه‌ای که آن را زیر سنگ بالای چاه پنهان کرده بود او را جادو کرد و چون آن را بیرون آوردند اثر آن نیز بر پیامبر ﷺ از بین رفت، در حالی که خداوند در تکذیب کافران که چنان پدیده‌ای را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند فرمود:

﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [فرقان: ۸]

«ستمگران می‌گویند شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید».

او در ادامه می‌افزاید: چنین روایاتی را افراد بی‌دین درست کرده‌اند تا بوسیله‌ی آن مردم عوام و ساده‌لوح را به بازیچه گرفته و تا مردم معجزات پیامبران را باطل شمرده و آن را با اشکال مواجه نمایند.^۱

ابوبکر اَصَم می‌گوید: «حدیث روایت شده در مورد جادو شدن پیامبر ﷺ، حدیث متروکی است، زیرا لازمه چنان حدیثی آن است که کافران در ادعای مسحور شدن پیامبر ﷺ راست گفته باشند و این مخالف با نص قرآن است، زیرا خداوند خود در قرآن کافران را در ادعایشان تکذیب می‌کند. رازی به نقل از قاضی می‌گوید: این روایت باطلی است، چگونه می‌توان آن را صحیح دانست در حالی که خداوند می‌فرماید: (والله يعصمك من الناس) «و خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد»

و می‌فرماید: ﴿وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾

«و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود».

اگر این حدیث را صحیح بدانیم به نبوت خدشه وارد می‌شود، و اگر چنین روایتی درست بود جادوگران می‌بایست به تمام پیامبران ضرر می‌رساندند. همچنین کافران به پیامبر ﷺ طعنه می‌زدند و می‌گفتند: جادو شده است، حال اگر چنین واقعه‌ای راست باشد کافران نیز باید در دعوای خود راستگو باشند و آن عیب [جادو شدن] متوجه ذات پیامبر ﷺ می‌شود و بدیهی است که چنین امری جایز نمی‌باشد.^۱

شیخ جمال‌الدین قاسمی می‌گوید: «با دلایلی که ذکر شد جای تعجب ندارد که چنین روایتی مورد قبول واقع نشود اگر چه کتابهایی صحیح هم آن را روایت کرده باشند، زیرا تمام آنچه که در کتب صحاح آمده از نظر سند و معنی عاری از عیب و نقد نیست، و این را راسخان در علم می‌دانند. همچنین پیشینه‌ی مناقشه، در خبر آحاد از دوران اصحاب وجود داشته است».^۲

شیخ محمد عبده می‌گوید: «احادیثی نقل کرده‌اند که گویا لبید بن العصم پیامبر ﷺ را جادو کرد و آن جادو در او اثر نمود تا جایی که خیال می‌کرد کاری را انجام می‌دهد در حالی که آن را انجام نمی‌داد و یا نزد چیزی می‌آید، در حالی که چنان نبود، و خداوند پیامبرش را از این واقعه آگاه نمود و اشیایی که پیامبر ﷺ به وسیله‌ی آن جادو شده بود از چاه بیرون آورده شد و پیامبر ﷺ از آن جادو خلاص شد».

بی‌شک تاثیر سحر در جان پیامبر ﷺ به آن اندازه که گمان کند کاری انجام می‌دهد و در واقع آن را انجام ندهد به مانند اثر بیماری‌ها بر بدن و یا عارض شدن سهو و فراموشی در برخی از کارهای عادی نیست، بلکه [در صورت صحت] عقل و روح او را تحت تاثیر قرار داده است.

سپس می‌افزاید: «عقیده به چنین امری تصدیق مشرکان است که گفتند: ﴿إِنْ

تَتَّبِعُونَ إِلَّا لَرَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [فرقان: ۸]

۱- شارح المجموع آن را از او نقل کرده است: (۲۴۳/۱۹)

۲- محاسن التأویل، جمال‌الدین قاسمی.

«شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید» و فرد سحر شده نزد مشرکان کسی نبود جز آنکه عقلش مختل شده و گمان کند کاری به انجام می‌رسد در حالی که اصلاً آن کار واقع نشود و چنان بپندارد که به او وحی می‌شود در حالی که به او وحی نشود. بسیاری از مقلدان که درک درستی از نبوت و لوازم آن ندارند چنان می‌پندارند که خبر تاثیر سحر صحت دارد و باید آن را پذیرفت و انکار آن کار بدعت گذران است، زیرا انکار آن در واقع انکار سحر است در حالی که حقیقت سحر و جادو را قرآن ثابت کرده است».

دلایل این دیدگاه را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

- ۱- آنها ادعا می‌کنند که این روایت باطل است و ملحدان آن را وضع کرده‌اند.
 - ۲- گمان می‌کنند که سند این حدیث دارای اشکال است.
 - ۳- آنها ادعا دارند که این حدیث آحاد است و حدیث آحاد مفید ظن است نه یقین، و به همین دلیل نمی‌توان به احادیث آحاد استدلال کرد.
 - ۴- ادعا می‌کنند باور به این حدیث مقام نبوت را خدشه‌دار می‌سازد و با عصمت در تضاد است، اگر این گفته درست باشد که پیامبر گمان می‌کرده کاری را انجام می‌داده است در حالی که آن را انجام نداده است، این امکان هم وجود دارد که او گمان کرده باشد که به وی وحی می‌شود در حالی که وحیی در کار نبوده یا چنان پنداشته که وحی را تبلیغ کرده و به مردم رسانده است در حالی که آن را تبلیغ نکرده است.
 - ۵- می‌گویند سحر کار شیاطین است و شیاطین بر پیامبران و فرستادگان خدا چیره نمی‌شوند. ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ [حجر: ۴۲]
 - ۶- «بی‌گمان تو هیچ گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری».
 - ۷- می‌گویند: این حدیث مشرکانی را که به پیامبر خدا ﷺ تهمت جادو شدن می‌زدند تصدیق می‌کند، ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾ [فرقان: ۸]
- «و ستمگران گفتند شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید».

۳- پاسخ منکران این حدیث

۱- اینکه آنها می‌پندارند که این حدیث دروغی است که افراد مُلحد و بی‌دین آن را وضع نموده‌اند مردود و بی‌اساس است، زیرا این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده‌اند و حدیثی را که شیخین (بخاری و مسلم) روایت کرده باشند در اوج درستی است و تنها کسی به حدیث موجود در بخاری و مسلم اشکال وارد می‌نماید که سرمایه‌ی اندکی در علم حدیث داشته باشد.

۲- اینکه آنها می‌گویند: سند حدیث دارای اشکال است، ادعایی بی‌دلیل است، من شرح‌های حدیث مانند «فتح الباری» و «شرح نووی بر مسلم» را بررسی نمودم و آنها از هیچ دانشمند حدیث‌شناسی گفته‌ای را که حاکی از طعن در این حدیث و یا راویان آن باشد نقل نکرده‌اند. این حدیث را عده‌ای از اصحاب روایت کرده و از هر کدام از آنان نیز راویانی در نهایت ضبط و عدالت حدیث را نقل نموده‌اند، و هر آنکه را که در مورد مسأله‌ای ادعایی داشته باشد بدون دلایل واضح و آشکار نمی‌توان تصدیق نمود.

۳- آنان ادعا می‌کنند که این حدیث آحاد است و احادیث آحاد در مسائل اعتقادی قابل قبول نیست، در جواب می‌گوییم: در میان دیدگاه‌های گوناگون علما، گفتار صحیح آن است که حدیث آحاد در مسائل اعتقادی مانند مسائل علمی قابل قبول است و آنان که میان این دو فرق قائل شده‌اند هیچ دلیلی بر صحت این مدعا نیاورده‌اند. اینکه احادیث آحاد در مسائل اعتقادی قابل قبول نیست، سخن جدیدی است و من این موضوع را در رساله‌ی جداگانه‌ای به نام «اصل الاعتقاد» بیان کرده‌ام.

از سوی دیگر باید گفت: این حدیث مفید علم است، زیرا قرینه‌های متعددی آن را احاطه کرده‌اند و آن را از مرتبه‌ی ظن به مرتبه‌ی علم رسانده‌اند.

زیرا این حدیث را عده‌ای از اصحاب روایت کرده‌اند و علمای گرانقدری که در نهایت دقت و عدالت بوده‌اند آن را از اصحاب نقل نموده‌اند، و حدیث آنقدر دنباله و شاهد دارد که دل هر انسان عالم و آگاهی به صحت و درستی آن یقین پیدا می‌کند همچنین تمام امت حدیث را قبول کرده و هیچ کدام از علمای حدیث اشکالی بر عدم درستی آن وارد نکرده‌اند و امکان ندارد که تمام امت اسلام به گمراهی برود.

آنگونه که قبلاً یادآوری کردیم اتفاق بخاری و مسلم بر روایت آن، برای ما کافی است.

۴- ادعای آنها مبنی بر اینکه این حدیث مقام پیامبری را خدشه‌دار می‌کند و با عصمت منافات دارد، ادعایی نادرست است، زیرا به اجماع ثابت شده که پیامبر ﷺ از هر چه که به تبلیغ و تشریع خلل وارد نماید معصوم است، اما نسبت به حالات و عوارض بشری مانند بیماری‌ها و دردها و مانند آن، پیامبران نیز مانند سایر انسان‌ها به چنین عارضه‌هایی دچار می‌شوند، همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [ابراهیم: ۱۱]

«پیغمبرانشان بدیشان گفتند ما جز انسان‌هایی همچون شما نیستیم ولی خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد مانت می‌نهد».

بسیاری از علما به این شبهه پاسخ داده و نادرستی آن را بیان کرده‌اند. مازری از ابن حجر عسقلانی چنین نقل می‌کند: «برخی از اهل بدعت این حدیث را انکار کرده‌اند و چنان پنداشته‌اند که این روایت مقام نبوت را پایین آورده و در آن شک و تردید به وجود می‌آورد، می‌گویند: آنچه که منجر به چنین کاری گردد باطل است، به گمان آنها صحت این حدیث اطمینان به شرایع پیامبران را از بین می‌برد، زیرا در این صورت احتمال دارد که پیامبر به خیال خود جبرئیل را دیده باشد در حالی که جبرئیل آنجا نبوده است و یا گمان کرده باشد که به او وحی می‌شود و درحقیقت چیزی به او وحی نشده باشد.

مازری می‌گوید: همه ی این ادعاها مردود است، زیرا بر درستی آنچه که پیامبر ﷺ از طرف خداوند تبلیغ کرده و بر عصمت او در امر تبلیغ دلیل ارائه شده است، و معجزات پیامبر ﷺ شاهد این امرند، در نتیجه جایز دانستن امری که دلیل خلاف آن را ثابت می‌کند، باطل است.

اما برخی امور دنیوی که رسول خدا ﷺ به خاطر آن مبعوث نشده و رسالت پیامبر ﷺ برای آن نبوده مانند دیگر انسانها در معرض عوارضی چون بیماری‌ها قرار می‌گیرد، بعید نیست که در یکی از امور دنیوی چیزی برخلاف واقعیت را تخیل نماید، با وجودی که همان اگر جزو امور دین باشد، پیامبر ﷺ نسبت به آن معصوم است. مازری

می‌افزاید: برخی از مردم می‌گویند: مراد از این حدیث آن است که پیامبر ﷺ چنان خیال می‌کرد که با همسرش جماع نموده در حالی که ننموده است و تخیل چنین کاری برای انسان به کثرت در خواب یافته می‌شود و بعید نیست که در بیداری چنین تخیلی برای او پیش بیاید.

من می‌گویم: این مطلب به صراحت در روایت ابن عیینه در بابی پس از این موضوع چنین آمده است: «تا جایی که او تصور می‌کرد که با همسرانش مقاربت می‌کند در حالی که با آنان نزدیکی نمی‌کرد».

در روایت حمیدی هم با لفظ: «أَنَّهُ يَأْتِي أَهْلَهُ وَ لَا يَأْتِيهِمْ» [به همین معنی] آمده است. در اووردی می‌گوید: [در روایت ابن عیینه] «یُرى» با ضم یاء به معنی گمان کردن است. ابن تین می‌گوید: من آن را به صورت «یُرى» با فتح یاء ضبط کرده‌ام که از «رأى» است نه از «رؤیت» و در نهایت به معنی «ظن» و گمان می‌باشد.

در مرسل یحیی بن یعمر از طریق عبدالرزاق چنین آمده است: «سحر النبی ﷺ عن عائشة حتی أنکر بصره» یعنی رسول خدا ﷺ نسبت به عایشه جادو شد تا جایی که در چشم پیامبر ﷺ ناشناس جلوه می‌کرد. هم چنین در مرسل سعید بن مسیب از طریق عبدالرزاق چنین روایت شده است: «حتى کاد ینکر بصره» تا آنجا که نزدیک بود او را نشناسد.

عیاض می‌گوید: به این ترتیب آشکار شد که سحر و جادو فقط بر جسم و اعضای پیامبر چیره شده نه بر نیروی تشخیص و عقیده ی او. می‌گویم: در مرسل عبدالرحمن بن کعب از طریق ابن سعد آمده است: «خواهر لبید بن العصم گفت: اگر او پیامبر ﷺ باشد [از این جادو] به او خبر خواهند داد وگرنه این سحر او را بیهوش کرده و عقلش را می‌رباید. می‌گویم: همانگونه که در این حدیث صحیح آمده است احتمال اول (باخبر شدن) روی داد.

برخی از علما گفته‌اند: از اینکه پیامبر ﷺ گمان می‌کرد که کاری را انجام می‌دهد و در واقع آن را انجام نمی‌داد یقین به آن فعل لازم نمی‌آید، بلکه تنها از گمانهای قلبی غیر ثابت بوده که به قلب او خطور کرده است، در نتیجه برای منکر حجتی باقی نمی‌ماند.

عیاض می‌گوید: ممکن است تخیل ذکر شده به آن معنی باشد که قدرت و توانایی مقاربت مانند گذشته برای او پدید می‌آمده اما چون به همسرش نزدیک می‌شده است مانند آدمی جادو شده از انجام آن عمل سست می‌شده است. در روایت دیگر جمله «حتی کادینکر بصره» به آن معنی است که او مانند کسی شد که چون چیزی را با چشم می‌بیند، آن چیز بر غیر صفت حقیقی خود، در جلوی دیدگان او ظاهر می‌شود، اما چون در آن دقت کند به حقیقت آن پی می‌برد.

همه آنچه که بیان شد بیانگر این واقعیت است که هیچ روایتی مبنی بر آنکه پیامبر ﷺ سخنی را گفته و سپس خلاف آن ثابت شده باشد، نقل نشده است.

مهلَب می‌گوید: حفاظت کردن پیامبر ﷺ از شیاطین مانع آن نمی‌شود که شیاطین نتوانند نیرنگی متوجه او کنند. در حدیث صحیح آمده است که شیطان خواست نماز پیامبر ﷺ را فاسد نماید و خداوند نیز آن شیطان را بر انجام چنان کاری توانا کرد، سحر نیز آنگونه نبوده که نقصی را متوجه امور مربوط به تبلیغ پیامبر نماید بلکه از دیگر بیماری‌هایی بوده که وی به آن مبتلا می‌شده است مانند ضعیفی در سخن گفتن یا ناتوانی از انجام کاری و یا پدید آمدن تخیلی گذرا، که به سرعت از میان رفته و خداوند نیرنگ شیاطین را در مورد او باطل می‌سازد.

ابن قصار برای اثبات آنکه چنان عارضه‌ای از جنس بیماری بوده به جمله ی آخر حدیث اشاره و استدلال می‌کند که می‌گوید: «أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ» اما من خداوند مرا شفا داد، اما استدلال به این سخن جای بررسی دارد. بی‌هقی در «الدلائل» از عمره از عایشه روایتی نقل می‌کند که بیانگر تأیید این ادعا است. در این روایت آمده است «فكان يدور ولا يدري ما وجهه» به دور خود می‌گشت و نمی‌دانست دردش چیست. ابن سعد هم از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: «مَرَضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأُخِذَ عَنِ النِّسَاءِ وَالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ، فَهَبَطَ عَلَيْهِ مَلَكَانِ»^۱ «پیامبر ﷺ بیمار شد و نسبت به زن و خوراک و آشامیدن بی‌رغبت گشت و دو فرشته بر او فرود آمدند».

یکی از کسانی که به رد این شبهه پرداخته‌اند قاضی عیاض است، او پس از نقل

حدیث می‌گوید: «اگر این واقعه نیز از جنس مشتبّه شدن امر بر فرد جادو شده باشد، آن را در مورد پیامبر ﷺ چگونه می‌توان توجیه کرد؟ و چگونه چنین چیزی در مورد او جایز است در حالی که پیامبر ﷺ معصوم است؟ بدان- خداوند شما و ما را توفیق دهد- که این حدیث صحیح و متفق علیه است، ملحدان به آن اشکال وارد کرده‌اند و چون آنها جماعتی بی‌عقل بوده و خواسته‌اند با نیرنگ و ظاهرسازی امر شریعت را بر دیگران مشتبّه نمایند [چنان ادعاهایی کرده‌اند] در حالی که خداوند شریعت و پیامبر را از هر امر متشبّه و مشکوکی منزّه نموده است.

آن جادو چیزی نبود جز یک بیماری و عارضه طبیعی که مانند سایر بیماریها پیامبر نیز به آن دچار می‌شود و هیچ خللی را به نبوت وارد نمی‌نماید.

اما اینکه او گمان می‌کرد که کاری را انجام داده و در واقع آن کار را انجام نداده بود، هیچ نقص و اشکالی را در تبلیغ و شریعت و راست‌گویی پیامبر ﷺ وارد نمی‌سازد، زیرا دلیل و اجماع امت بر عصمت پیامبر ﷺ واقع شده است. ولی در امور دنیوی که پیامبر ﷺ به سبب آن مبعوث نشده و به خاطر آن بر سایر پیامبران برتری نیافته است، او نیز مانند دیگر انسان‌ها در معرض بیماری‌ها و آفات قرار می‌گرفت و ممکن است که امری غیر واقعی را برای لحظه‌ای تصوّر کرده، سپس حقیقت آن بر او آشکار شده باشد.

همچنین این حدیث را روایت دیگری تفسیر می‌نماید که در آن آمده است: «حتی یُخِلُّ إِلَيْهِ أُنْهَ بَأْتِي أَهْلَهُ وَلَا يَأْتِيَهُنَّ» آنچنان می‌پنداشت که نزد همسرانش آمده در حالی که نزد آنها نیامده بود. سفیان می‌گوید: این تندترین نوع جادوست، اما در هیچ کدام از آن روایات نیامده که پیامبر ﷺ از انجام کاری خبر داده و خلاف آن ثابت شده باشد، بلکه فقط خواطر قلبی و تخیل بوده است.

گفته شده است: منظور این حدیث آن است که او در خیال چنان پنداشت که کار را انجام داده و در واقع کار انجام نشده است، اما خود پیامبر ﷺ به صحت آن خیال معتقد نبوده و تمام اعتقادات او راست و گفتارهایش درست بوده‌اند.^۱

۱- الشفا، قاضی عیاض، نکا: شرح شفا از نورالدین قاری، (۴۳۹/)

۵- می‌گویند سحر و جادو کار شیطان است و شیطان بر بندگان خداوند قدرت ندارد در جواب می‌گوییم: منظور از سخن خداوند:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ [حجر: ۴۲]

«بی‌گمان تو هیچ گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری»، عدم توانایی در گمراه ساختن و اغوا کردن است و این شبیه همان آیه است که از قول شیطان خطاب به پروردگار می‌گوید:

﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ﴾ [ص: ۸۲-۸۳]

(«همه ی آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو از ایشان را».

اما اینکه شیطان جسم و بدن بنده ی صالحی را تحت تاثیر قرار دهد، هیچ آیه‌ای آن را نفی نمی‌کند و در قرآن آیاتی وجود دارد که بیانگر امکان وقوع چنین تاثیراتی می باشد. از آن جمله دعای حضرت ایوب علیه السلام است که به پروردگار خویش می‌گوید:

﴿أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾ [ص: ۴۱]

«هریمن مرا دچار رنج و درد کرده است» و یا سخن موسی پس از آنکه فرد قبطی را

کُشت: ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ [قصص: ۱۵]

«این از عمل شیطان بود» و یا جادو شدن حضرت موسی آنگاه که جادوگران ریسمان ها و عصاهای خویش را انداختند:

﴿فَإِذَا جَاءَهُمْ وَعَصِيَهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَاقَتْنِي﴾ [طه: ۶۶]

«موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طنابها و عصاهای آنان مار شده‌اند و می‌خزند و تند راه می‌روند».

۶- می‌گویند این حدیث با قرآن تعارض دارد و بیانگر تأیید پندار مشرکان است که گمان می‌کردند پیامبر صلی الله علیه و آله سحر شده است، اما قرآن آنان را در این گفتار تکذیب نمود. در جواب این شبهه باید گفت: اگر دقت کنند این حدیث موافق با قرآن است. زیرا حضرت موسی علیه السلام از پیامبران اولوالعزم بود با این وجود آنگاه که جادوگران عصاها را بر زمین انداختند چنان خیال کرد که حرکت می‌کند:

﴿ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ ﴾ [طه: ۶۷]

«در این هنگام موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد».

آری، قرآن کریم به صراحت می گوید که سحر و جادو در پیامبران اثر می کند، اما اگر منکران بگویند: این تاثیر به عقل پیامبر ﷺ هم سرایت نموده است، در جواب می گوئیم: ما چنین ادعایی نمی کنیم و منکر آنیم، تاثیر سحر این اندازه نبوده است و همانگونه که قبلاً نیز یادآوری کردیم جادو نمی تواند دریافت وحی، عمل به آن و تبلیغ آن را تحت تاثیر قرار دهد، زیرا نص قرآن حاکی از آن است که پیامبر ﷺ در این خصوص معصوم بوده است.

﴿ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴾ [اسراء: ۴۷]

«شما جز از مرد جادو شده ای پیروی نمی کنید» آن بود که تمام اعمال و گفتار رسول خدا ﷺ ناشی از دیوانگی و خیال است، و او در واقع پیامبر نیست و به او وحی نمی شود و قرآن هم از جانب پروردگار او نیست بلکه ناشی از خیال و سحر است.^۱ در نتیجه این که پیامبر جادو شده است، تصدیق مشرکان و موافقان آنان در اهداف و نیتشان نیست.

فصل ششم

درمان سحر و پرهیز از آن

۱- شیوه امت‌ها در پرهیز از سحر و رهایی یافتن از آن

ادیان آسمانی مردم را به راههای پرهیز و خلاص شدن از سحر و جادو رهنمون می شدند. در مؤطای مالک از کعب روایت شده که گفت: «اینها کلماتی هستند که از تورات به یاد دارم، اگر آن کلمات نبودند یهود مرا به درازگوشی تبدیل می کردند، پناه می برم به خداوند بزرگ که چیزی بزرگتر از او نیست و پناه می برم به کلمات تامه ی خداوند که هیچ آدم نیکوکار و بدکاری نمی تواند از آنها تجاوز کرده و بگذرد و پناه می برم به نامهای نیکوی خداوند، به آنان که می دانم و نمی دانم از شر آنچه که آفریده و خلق نموده است».

اما درمان و پرهیز از سحر نزد ملل مختلف ناشی از گذشته های بسیار دوری است. آثار گذشتگان افسون ها و طلسم هایی برای ما بر جای گذاشته که در آن اشخاص جادو شده یا کسانی که از سحر هراس داشته اند به خدایان خویش پناه می برده اند تا آنها را از جادو و جادوگران و نیرنگ آنان حراست نمایند.

از جمله این افسون ها و وردهای شرک آلود، این طلسم فرعونى است که می گوید:

درود بر تو ای حورس.

ای کسی که در سرزمین صدگان هستی.

ای دارای دو شاخ تیز.

ای رسیده به مقصود.

من قصد تو کردم زیبایی تو را بستیم.

هان، شیطانی را که جسم مرا تصرف نموده نابود کن.

این در حالی است که آن بیچاره نمی‌دانسته که به کسی پناه برده که هیچ سودی برایش ندارد.

آثار یافته شده در شهر بابل، طلسم شرک‌آلود دیگری را برای ما بر جای گذاشته که خطاب به معبود خیالی خود چنین می‌گوید:

ای ایزد بانو! برخیز و به شکوه ی من گوش فرا ده.

عدالت را به من ارزانی دار و از حالاتم آگاه باش.

همانا پیکره‌ای برای مرد و زن جادوگرم ساختم.

در پیشگاه تو خوار ایستادم و حاجتم را به تو عرضه نمودم.

و آن به سبب ضرری است که آن دو به من رساندند.

و به سبب آن چیزهای پستی که آن دو گرفتند و خوردند.

بگذار این زن جادوگر بمیرد و تو ای ایزد بانو، به من زندگی ببخش.

بگذار که افسون این زن جادوگر فرو ریزد و سحرش باطل گردد.

بگذار شاخه ی گرفته شده از درخت «بینو» مرا پاک نماید.

بگذار این شاخه مرا رها کند و بوی بد دهانم در هوا نابود شود.

و گیاه «مشتکل» که زمین را پر می‌کند مرا پاک نماید.

قبل از آنکه مرا در زیر گیاه «کنکل» قرار دهید.

بگذار در نظافت گیاه «لاردو» و طراوات آن باشم.

طلسم آن جادوگر، پلید و زیان آور است.

بگذار که کلماتش به دهانش باز گردند و زبانش بریده شود.

معبود شب او را به خاطر جادویش به دردی مبتلا کند.

نگهبانان سه گانه ی شب، جادوی گناهکار او را باطل می‌کنند.

و بگذار دهان او مومی و زبانش عسلی باشد.

بگذار کلمه ای را که او گفته چون موم آب شود که همان سبب بدبختی من بود.

و بگذار افسونی که او کرده چون عسل ذوب گردد.

و آن گره که او بسته به دو نیم شود و هر آنچه که انجام داده متلاشی گردد.

این یکی از آن وردهای شرک‌آلود و کفرآمیز است که در قدیم در بابل و آشور به کار برده می‌شد و نشان می‌دهد که آنان در جادوی خود از پیکره‌های سحرآمیز و گره‌ها و خواص برخی درختان و گیاهان استفاده می‌کرده‌اند و پیکره‌های جادویی در آن زمان از رسوبات و موم و روغن و مانند آن درست می‌شده و به شیوه‌های گوناگون استفاده می‌شده است.

تحقیقات نشان می‌دهد که بابلیان در جادو از موادی چون شراب، روغن، نمک، خرما، پیاز و لعاب استفاده می‌نموده و نوشیدنی‌ها و معجون‌هایی را که دارای تاثیرات جادویی بوده‌اند به کار می‌گرفته‌اند و برخی آیین‌های مخصوص سحر مانند روشن کردن آتش و سوزاندن بخور را نیز انجام می‌داده‌اند.

بسیاری هنوز در دنیای غرب از افسون‌ها و دعاها برای باطل کردن کار جادوگران استفاده می‌کنند که به آن «جادوی سفید» می‌گویند.

آنان معتقدند بهترین وسیله برای باطل نمودن جادو و از بین بردن اثر آن کمک گرفتن از مردان دین جهت خواندن آیه‌های دینی و برگزاری آیین‌ها همراه با دعا و تضرع به درگاه خداوند بلندمرتبه می‌باشد تا زیان فرود آمده بر جادو شدگان برداشته شود. شیوه‌ی دیگر یاری خواستن از دانشمندان متخصصی است که به فواید و ضررهای دانه‌ها و گیاهان آگاه بوده و نسبت به اجرام آسمانی و تاثیرات مفید و زیان آور آن شناخت دارند، تا آنان معلومات خویش را برای باطل نمودن جادو به کار گیرند.

این تفکر موجب شد تا شیوه‌های گوناگون «سحر مفید» برای درمان «سحر سیاه» رواج پیدا کند، در سراسر اروپا طلسم‌ها و دعا‌هایی که این جادوگران درست می‌کردند منتشر شد و به شدت رواج یافت، از جمله این جادوگران می‌توان به «جیمز هالس» که خود را «جادوگر سفید» نامیده بود و «شارل لام» شارح داستانهای شکسپیر و «دکتر سیمون رید» متخصص افسون‌های عشق و علاقه اشاره کرد.

این طلسم‌ها تنها برای از بین بردن جادو و باطل نمودن آن استفاده نمی‌شد، بلکه بسیاری از مردم از آن برای اهداف مفید گوناگونی چون منع بدشگونی و حسد، گشایش

در روزی و رواج در تجارت و یا از بین بردن بحرانهای روانی و مانند آن که در واقع هیچ ارتباطی با سحر و جادو نداشت استفاده می کردند.

نسخه‌های بسیار زیادی از این افسون‌ها برای اهداف گوناگون مشاهده شده است مثلاً آدم منحوس - مرد یا زن - انگشتی از نقره می‌سازد که تصویر زن یا مردی (به فراخور حال) نشسته بر زمین بر آن نقش بسته است، اگر شخص منحوس زن باشد تصویر نقش بسته سرش را به دست راست و اگر شخص منحوس مرد باشد سر را به دست چپ مانند آدمی فرو رفته در فکر تکیه داده است.

اگر شخص منحوس معتقد باشد که بدیمنی او ناشی از جادوی جادوگر مرد و یا زن است، عروسکی پارچه‌ای به شکل زن یا مرد (به فراخور عقیده او در مورد جنسیت کسی که او را جادو کرده) درست مانند عروسک کودکان درست می‌کند و لباسهای مخصوص مردانه یا زنانه (به فراخور حال) به تن آن می‌کند و برایش چشم و ابرو و دهان و ... می‌سازد و پاره‌ای مو بر سر او می‌گذارد تا به شکل زن و یا مردی جلوه کند، سپس تمام بدن عروسک را با سنجاق پر می‌کند و آن را در آتش می‌اندازد و همراه این عمل از خوش بویی بخور نیز استفاده می‌شود.

هر مملکت و ملتی آداب و رسوم خاص خود را در ساختن افسون‌ها و طلسم‌های بازدارنده و باطل کننده ی سحر دارند. ایتالیایی‌ها کوبیده ی گیاه خاصی را در تکه کوچکی از پارچه یا یک کیسه چرمی کوچک می‌ریزند و آن را بر گردن کودکان، چهارپایان و حیوانات اهلی می‌آویزند و اگر شخص بالغ و بزرگ باشد آن را در لباس او قرار می‌دهند تا در مقابل جادو و جادوگران او را محافظت نماید.

کشاورز فرانسوی اگر شک می‌کرد که شخصی می‌خواهد حیوانات یا محصولات او را جادو کند، با شتاب شیر یکی از گاوهای خود را می‌دوشید و آن را آمیخته با آب جو به شخص مظنون تقدیم می‌کرد، اگر آن را می‌نوشید معلوم می‌شد که درست حدس زده و آرام می‌یافت و اگر آن را رد می‌کرد بر حیوانات یا محصول خود می‌پاشید به گمان این که جادوی جادوگران را باطل می‌سازد.

آنان افسون‌ها و طلسم‌هایی به شکل الگو یا انگشتر با نگینی از سنگ‌های گرانبها درست می‌کردند و یا خود آن سنگ‌ها را به برخی از تصاویر و رمزها منقش نمودند و به عنوان طلسم استفاده می‌کردند و این عمل هم اکنون نیز انجام می‌شود.

در موزه ی بریتانیا انگشتری نگهداری می‌شود که جادوگر مشهور «لوردینفل» آن را ساخته است، او جوانی قمارباز و ماجراجو بود که از خانواده «وستمورلاند» ثروت فراوانی به ارث برد. گفته می‌شود وی به وسیله ی این انگشتر در قمار و یا مضاربه‌های مالی به ثروت فراوانی دست یافت اما زیاد از آن بهره نگرفت، زیرا در دهه ی سوم زندگی مرگ به سراغش آمد.

از عاداتهای رایج در انگلیس آن بود که اگر کسی به چنان بیماری مبتلا می‌شد که درمان نداشت و مردم گمان می‌کردند که آن شخص جادو شده است، وی را وارونه بر الاغی سوار می‌کردند و چند تار مو از دُم الاغ را کنده و در داخل یک کیسه پوستی کوچک می‌گذاشتند و آن را بر گردن شخص بیمار می‌آویختند، سپس تاجی از خار برایش تهیه می‌کردند و بر سر او می‌گذاشتند و او را به بیابانی می‌بردند تا در جای وسیعی آن الاغ تهِ مرتبه بیمار را با خود حمل کرده و بیاورد و بعد از آن با اطمینان و آرامش به خانه‌های خود باز می‌گشتند.

در فرانسه بیمار را در یک شب مهتابی با چشمانی بسته از منزل خارج کرده و به یک بوستان عمومی می‌بردند و مکانی را در آنجا به عنوان کانون آیین انتخاب می‌کردند؛ بیمار در این محل پشت به ماه به رکوع می‌رفت و از خاک آن بر می‌گرفت و به محل بیماری خود می‌مالید و یک سکه نقره ای را در آن محل می‌گذاشت، سپس در همان محل به ماه روی می‌کرد و به رکوع می‌رفت و همان کارها را تکرار می‌نمود. پس از آن پارچه را از روی چشمانش برمی داشت و برای مدت کوتاهی به ماه می‌نگریست و به منزل باز می‌گشت.

در ترکیه و شبه جزیره ی بالکان تخم مرغی می‌آوردند که بر روی پوست آن با مداد و یا رنگ قرمز یا آبی کلماتی نوشته شده بود و آب آن را پاک نمی‌کرد. این تخم‌مرغ را در ظرفی پر از آب جوش می‌گذاشتند تا کاملاً بپزد، سپس آن را در اجاق آتشی مدفون

می‌کردند و آب جوش بر اجاق می‌ریختند تا آتش آن خاموش شود، سپس تخم‌مرغ را بیرون می‌آوردند و به بیمار می‌دادند.

در آلمان اگر می‌خواستند که مرد یا زن جادوگری را از نزدیک شدن به منازلشان و یا ضرر رساندن به خودشان منع نمایند، خرگوش یا خروسی را سر می‌بریدند و قلب آن را گرفته و چند سنجاق کوچک در آن قرار می‌دادند و آن را کباب می‌کردند، هر گاه سگ و یا گربه ای جلوی خانه به صدا در می‌آمد، یکی از اعضای خانواده بیرون می‌رفت و آن قلب را به آن حیوان می‌داد؛ سنجاق‌ها در بدن حیوان کارگر می‌شد و با سروصدا به این طرف و آن طرف می‌رفت، و پس از آن دیگر مرد یا زن جادوگر جرأت نمی‌کرد که به آن خانواده ضرر برساند.

از طلسم‌هایی که میان زن و شوهرها در تمام نواحی جنوب اروپا به کثرت رواج یافت آن بود که هرگاه زنی نسبت به شوهرش بدگمان می‌شد و یا خیال می‌کرد که کسی او را جادو کرده و از زنش دور نموده است، دسته کوچکی از موی خود را در تکه گوشت کوچکی می‌گذاشت و آن را در اتاق خواب دفن می‌نمود، سپس بر سر «گوانتی» حاضر می‌شد و یک سنجاق را در دست راست و سوزنی را دست چپ او قرار می‌داد و آنها را می‌سوزاند تا به خاکستر تبدیل شوند و آن خاکستر را در لفافه‌ای جمع کرده و زیر بالش یا تشک پنهان می‌کرد.

همه ما خرافات رایج در مورد نعل اسب، و اینکه نعل اسب شانس می‌آورد و یا بدشگون است را شنیده و می‌دانیم.

این مورد یکی از بقایای طلسم‌هایی است که ساکنان «لانکشیر» در انگلیس به هنگام شدت گرفتن سحر و جادو انجام می‌دادند.

اهالی «لانکشیر» به بزرگان دینی شکایت کردند که جادوگران اسبان آنها را با هدف شکنجه و کشتن به سرقت برده‌اند- زیرا تمام جادوگران دنیا از هیچ موجود یا حیوانی به اندازه ی اسب متنفر نیستند- گفته می‌شود که از میان حیوانات تنها اسب است که با غریزه ی خود نزدیک شدن چیز ترسناکی را به خود احساس می‌کند و به آسانی روح‌های پلید را می‌بیند و شیهه می‌کشد و از رفتن سر باز می‌زند... به همین دلیل این روح‌های پلید و جادوگران به شدت از اسب متنفر هستند، زیرا اسب مردم را از آمدن آنان خبر می‌

دهد و نسبت به وجود آنان هشدار می‌دهد. بزرگان دین در «لانکشر» از مردم خواستند که هر کدام نعل اسبی را در جای مخصوص در منزل خود بیاویزند که این کار مانع نزدیک شدن جادوگران به آنها می‌شود.

اهالی «ویلز» در انگلیس برای از بین بردن سحر از گیاهی به نام «انجیر قدیس جون» استفاده می‌کردند، آنها از آن گیاه فتیله و یا مشعلی درست می‌کردند و در خانه‌های خود روشن می‌نمودند... این عادت هنوز هم در میان ما و به خصوص نزد بیگانه‌های مقیم نزد ما وجود دارد. نوعروسان پس از ازدواج دسته‌ای از این گیاه را جهت دور کردن حسد و جادو در خانه‌های خود آویزان می‌کنند.^۱

این دیدگاه تاریخی راههای مبارزه ملت‌های غیرمسلمان با جادو و پیشگیری از آن را برای ما آشکار می‌سازد، این راهها در افسون‌ها و طلسم‌ها خلاصه می‌شد که همه شرک‌آلود و کفرآمیز و بندگی شیطان بود. این بیانگر این است که شیطان می‌تواند انسان را گمراه سازد، او برخی از مردم را با مشغول نمودن به سحر و جادو گمراه می‌کند و برخی دیگر را با مشغول کردن به گشودن و باطل کردن آن.

۲- دیدگاه اسلام درباره درمان جادو و پیشگیری از آن

دانشمندان مسلمان گشودن جادو از شخص جادو شده را «نُشَرَه» می‌نامند.

شیخ سلیمان بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «أبوسعادات می‌گوید: «نُشَرَه» نوعی از علاج و افسون است و هر کس که گمان کند گرفتار جن شده از آن استفاده می‌نماید، و به این دلیل به آن «نُشَرَه» می‌گویند، آن درد و رنج را از شخص جادو شده می‌گشاید و آن را از بین می‌برد.

دیگری گفته است: «نُشَرَه» به معنی نوشتن «نُشَرَه» برای جادو شده است که چیزی است مثل طلسم و افسون. ابن جوزی می‌گوید: «نُشَرَه» گشودن سحر از جادو شده است و جز کسی که سحر می‌داند بر آن توانا نیست.^۲ به همین دلیل پیامبر خدا ﷺ آن را از کارهای شیطان به شمار آورده است. در سنن ابوداود و مسند احمد از جابر روایت شده

۱- سحر اثر محمد محمد جعفر: ص (۲۲۳-۲۲۷)

۲- تیسیر العزیز الحمید: ص (۳۶۴)

که، از پیامبر خدا ﷺ در مورد «نشره» سؤال شد، ایشان فرمودند: «آن کار شیطان است».

۱- حکم اسلام در پناه بردن به جادوگر جهت گشودن و از بین بردن جادو

اسلام به پیروان خود اجازه نمی‌دهد که جهت گشودن جادو از شخص جادو شده به جادوگر پناه ببرند. کسی که این کار را می‌کند مانند کسی است که می‌گوید: مرا با همان دارویی که درد است درمان کن! و یا چون شخصی است که از آتش به ریگ سوزان پناه برده است.

شیخ حافظ حکمی رحمته الله می‌گوید: «گشودن سحر از فرد جادو شده با جادوی دیگری مانند آن حرام است، زیرا این کار یاری دادن جادوگر و تایید کردن کار او و نزدیکی به شیطان از راههای گوناگون برای باطل کردن جادو است. به همین دلیل حسن می‌گوید: «جادو را جز جادوگر نمی‌گشاید.... به همین خاطر بسیاری از جادوگران جنایتکار آنگاه که ببینند قدرتی مانع کار آنها نمی‌شود دوستان و دشمنان خود را جادو می‌کنند، تا آنان را مجبور سازند که برای گشودن آن نزد خودشان بیایند و به این وسیله به ناحق اموال مردم را می‌گیرند و بر ثروت و دین آنان چیره شوند»^۱.

اما برخی از علما این کار را جایز دانسته‌اند. در صحیح بخاری از قتاده روایت شده که او گفت: به سعید بن مسیب گفتم: «شخصی جادو شده یا او را نسبت به مقاربت با همسرش ناتوان کرده‌اند، آیا می‌توان جادو را باطل نمود و آن را گشود؟ گفت: اشکالی ندارد، این کار را برای اصلاح انجام می‌دهند، و هر چه که منفعتی در آن باشد از آن نهی نشده است»^۲. از احمد نیز روایت شده که چنین عملی را جایز دانسته است، اما ابن مسعود و حسن آن را نهی کرده‌اند که سخن درست همان نظر دوم است. شیخ محمد بن ابراهیم رحمته الله می‌گوید: «برخی از حنابله معتقدند که هنگام ضرورت گشودن جادو با جادو درست است، و برخی آن را جایز نمی‌دانند که دیدگاه درست همین نظریه ی دوم است.

در واقع به هنگام انجام این کار شخص گشاینده و شخص رها شده از جادو، هر دو از طریق قربانی کردن و سجده بردن و مانند آن شیطان را خشنود می‌کنند و با این کار به

۱- معارج القبول: (۵۳۰/۱)

۲- صحیح بخاری، کتاب طب، باب هل یستخرج السحر، فتح الباری: (۲۳۲/۱۰)

شیطان یاری می‌رسانند و او نزد یاران خود که سحر را انجام داده‌اند می‌رود، و به این طریق اثر جادو از بین می‌رود.

اصحاب ما در این موضوع دو دیدگاه دارند، گروهی آن را حرام می‌دانند و گروهی تنها هنگام ضرورت آن را جایز می‌شمارند، اما این نظریه ی دوم نیازمند دلیل است و جز سخن ابن مسیب دلیلی وجود ندارد.

در حالی که ما برای اثبات ادعای خود حدیث جابر^۱ و سخن ابن مسعود و نیز سخن حسن را داریم که گفت: فقط جادوگر می‌تواند جادو را بگشاید و این کار را به وسیله جادوی دیگری انجام می‌دهد و جادو حرام و کفر است. آیا برای گرفتن جان آدمهای بیمار و جادو شده باید به کفر متوسل شد؟ در حالی که شخص جادو شده در غالب اوقات یا می‌میرد و یا دیوانه می‌شود. به همین خاطر پیامبر ﷺ به کلی از آن منع کرده و کار شیطان را از کار شخص جادو شده جدا نکرده [و در واقع کار جادوگر و جادو شده را در این زمینه یکسان دانسته است].^۲

سخن معتقدان و طرفداران این کار را می‌توان بر شیوه‌های مشروع و جایز آن حمل نمود. شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «ابن قیم می‌گوید: «نشره» گشودن جادو از فرد جادو شده است و آن دو نوع است: گشودن جادو با جادو که کار شیطان است و سخن حسن نیز بر همین نوع حمل می‌شود که در آن گشاینده و از جادو رها شده با شیوه‌های مورد پسند شیطان به او نزدیک می‌شوند و او نیز اثر جادو را از فرد جادو شده برداشته و آن را باطل می‌کند.

نوع دوم گشودن جادو با استفاده از دعاها و اوراد و داروهای مباح است، که این نوع جایز می‌باشد.

شیخ در شرح این سخن می‌گوید: سخن ابن مسیب را بر این نوع یا بر نوعی که مشخص نیست که جادو است یا خیر، می‌توان حمل نمود. آنچه که از امام احمد در مورد جایز بودن این عمل روایت شده نیز از همین قبیل است، و کسی که گمان می‌کند او

۱- حدیث جابر که در آن از پیامبر در مورد «نشره» سوال شد و ایشان فرمودند: آن کار شیطان است. احمد و دیگران با سند صحیح روایت کرده‌اند.

۲- فتاوی و رسائل الشیخ محمد ابراهیم: (۱/۱۶۵)

نشره به واسطه جادو را جایز دانسته در اشتباه است و سخن او بر چنین حالتی دلالت ندارد، بلکه آنگاه که از او در مورد شخصی سؤال شد که جادو را می‌گشاید، در جواب گفت: برخی از مردم آن را جایز دانسته‌اند.

گفتند: او در دیگچه‌ای آب می‌ریزد و در آن پنهان می‌شود، در پاسخ گفت: نمی‌دانم و خود را از توضیح خلاص نمود.

گفتند: آیا به چنین کارهایی را جایز می‌دانی؟ گفت: نمی‌دانم چگونه است. و این جواب تصریح می‌کند که او از گشودن جادو به روش‌های مکروه نهی کرده است.

چگونه امام احمد چنین اعمالی را جایز می‌داند در حالی که حدیثی روایت کرده که از آن به عمل شیطان یاد می‌کند. اما چون کلمه «نشره» واژه مشترکی است میان گشودن جایز و گشودنی که کار شیطان است، و مردم نیز دیده بودند که ایشان گاهی «نشره» را جایز دانسته است، چنان گمان کرده‌اند که او آن بخشی را که کار شیطان است جایز شمرده است در حالی این عمل با شخصیت والای او سنخیتی ندارد.^۱

۲- شیوه‌های جایز پرهیز از جادو و جادوگران

بهترین درمان جادو آن است که فرد قبل از واقع شدن و دچار شدن به جادو از آن پرهیز نماید، زیرا پیشگیری بهتر از درمان است.

جادوگر، فردی گمراه و شیفته بدی و فساد است و برای محقق نمودن اهداف فاسد خود از شیطان یاری می‌جوید. قرآن به ما می‌آموزد که چگونه انسان مسلمان خود را از شیطان و یاران و پیروان او در امان نگاه می‌دارد. برخی از این شیوه‌ها عبارتند از:

۱- پناه بردن به خداوند. قرآن در موارد متعدد ما را به پناه بردن به خدا رهنمون شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَزْعُوكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ [اعراف: ۲۰۰]

«و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر».

﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (۹۷) ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ [مؤمنون: ۹۷-۹۸]

«و بگو پروردگارا! خویشتن را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تو می‌دارم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم از اینکه با من گرد آیند». بهترین وسیله ی پناه بردن به خدا خواندن معوذتین یعنی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ است. «استعاذه» پناه بردن به خداوند حکیم و دانا و بینایی است که نیرنگ شیطان و جادوگران را می‌داند و بر رد آن تواناست.

۲- تقوای خداوند و رعایت اوامر و نواهی او. کسی که تقوای خدا را پیشه کند، خداوند نیز حراست و حفاظت او را به عهده می‌گیرد و او را به دیگری نمی‌سپارد.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ [طلاق: ۲]

«هر کس از خدا بترسد و پرهیزکاری کند خداوند راه نجات را برای او فراهم می‌سازد». و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَصِيرُوا أَتَقْوُوا لَا يَصُرْكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾ [آل عمران: ۱۲۰]

«و اگر بردباری کنید و بپرهیزید حیله‌گری آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند».

۳- توکل و اعتماد به خداوند. کسی که به خداوند توکل می‌کند، خدا برای او کافی است و توکل از قوی‌ترین شیوه‌هایی است که انسان آزار و ظلم و تجاوز دیگران را بدان

وسیله از خود دور می‌کند. ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [طلاق: ۳]

«هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بسنده است».

۴- توبه خالصانه در برابر خداوند از تمام گناهانی که دشمن را بر او مسلط نموده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ [شوری: ۳۰]

«آنچه از مصائب و بلایا به شما می‌رسد به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید». و

می‌فرماید:

﴿أَوَلَمَّا أَصَبْتَكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ [آل

عمران: ۱۶۵]

«آیا هنگامی که مصیبتی در جنگ احد به شما دست داده است به ناله و فغان افتاده‌اید و حال آنکه در جنگ بدر دو برابر آن کسب کرده‌اید گفتند: این از کجاست؟ بگو از ناحیه ی خودتان است».

۵- صدقه و احسان که تاثیر شگفتی در دور نمودن بلا و جادو و حسد دارد.

۶- توحید خالص و ناب و اینکه شخص هنگام مشاهده نمودن اسباب ظاهری تمام فکر و ذهن خود را متوجه مسبب حقیقی یعنی خداوند حکیم و توانا نماید و یقین داشته باشد که این ابزار ظاهری مانند حرکات باد هستند که در دست قدرت محرک و آفریننده خود قرار دارند و جز به اجازه ی او سود و زیانی نمی رسانند. پروردگار توانا در مورد سحر می فرماید:

﴿وَمَا هُمْ بِضَايِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد». و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِذْ يُرَدُّكَ بَخِيرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ [یونس: ۱۰۷]

«اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند هیچ کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند».

آنگاه که انسان کاملاً متوجه خداوند شده و به توحید ناب می‌رسد، خوف غیرخدا از دلش بیرون می‌رود و دشمن در چشم او کوچکتر از آن می‌شود که در کنار خداوند از او بترسد، بلکه فقط از خداوندی هراس دارد که او را از دشمنش در امان نگاه داشته است.

۷- به کثرت قرآن خواندن و دعا کردن. ابن قیم دعاهایی که در قرآن و حدیث وارد شده را داروهای الهی نام‌گذاری کرده و آنها را مؤثرترین شیوه برای پرهیز از جادو و دور کردن شر جادوگران می‌داند. او می‌گوید: «از سودمندترین شیوه های درمان جادو استفاده از داروهای الهی است و در حقیقت داروی اصلی جادو همین است. زیرا سحر و جادو

ناشی از تاثیرات روح‌های پلید و پست است و آن را باید با چیزی درمان کرد که در مقابل این روح‌ها مقاومت و پیکار نماید یعنی اذکار و آیات و دعا‌هایی که سحر و تاثیر آن را باطل نماید.

این دعاها هر چه نیرومندتر باشند، جادو را بهتر می‌کشایند، این کار مانند روبرو شدن دو لشکر است که هر کدام اسلحه و تجهیزات مخصوص به خود را دارد، و هر لشکری که قوی‌تر و نیرومندتر باشد پیروز خواهد شد.

اگر دل انسان لبریز از یاد خدا باشد و فرد در کنار آن دعاها و اورادی را بخواند که منافاتی با یاد خدا نداشته باشد و قلب و زبان در آن مطابق و همراه هم باشند، این بزرگترین و بهترین وسیله برای دور نمودن جادو از انسان است، و هنگام مبتلا شدن به جادو نیز همین بهترین درمان است، زیرا جادوی جادوگران فقط در زنان و کودکان و نادانان و مردم ساده لوح بیابان و کسانی که از دین و توکل و توحید بهره‌ی کافی ندارند و از دعا‌های الهی و احادیث نبوی محرومند تاثیر می‌گذارد و خلاصه اینکه جادو در دل‌های ضعیف و اثر پذیری که به پستی‌ها تمایل دارد اثر می‌کند.

گفته‌اند: شخص جادو شده خود نیز در رساندن ضرر به خویش کمک می‌کند، زیرا در اغلب اوقات دل او متوجه چیزی است و آن چیز به سبب میل و التفاتی که در دل اوست بر قلب مسلط می‌شود. روح‌های پلید هم به محض آنکه چنان قلب‌هایی را مشاهده کردند و دانستند که در آن چیزی است که با آنها [روح‌های پلید] تناسب دارد، و از سویی هیچ قدرت و نیروی الهی هم در آن دل‌ها نیست و ساز و برگ مبارزه با آنها را ندارند، زمینه را مناسب می‌بینند و بر آن مسلط می‌شوند و ممکن است با جادو و یا چیزی شبیه جادو در آن تاثیر نمایند.^۱

این گفتار ارزشمند ابن قیم را به این حقیقت راهنمایی می‌کند که بر مسلمان واجب است که همیشه جان خود را به وسیله‌ی دعاها و اوراد الهی و اذکار نبوی مصون و محفوظ نگاه دارد. به این ترتیب می‌تواند از وقوع سحر و جادو پیشگیری نماید. اما کسی که خود را به وسیله‌ی این داروهای الهی حفظ نمی‌کند، همان کسی است که خود به ضرر خود کار می‌کند و به ویژه اگر دلش را به غیر خدا مشغول نماید. در پایان این

مبحث برخی از دعاها و اوراد و اذکاری که انسان را در مقابل جادو و شیاطین حفاظت می‌کنند و در درمان شخص جادو شده هم مفید است، برای شما بیان می‌کنم.

۳- شیوه های جایز از بین بردن سحر و جادو

۱- دعاها و تعویذها

دعاها از بزرگترین و مهمترین اسباب از بین بردن سحر و جادو هستند. ابن حزم می‌گوید: «ما کسی را که بر دُمل حادّ و بزرگی در همان ابتدای پیدایش، دعا و تعویذ می‌خواند آزمودیم و مشاهده کردیم که آن دُمل بتدریج فروکش می‌کند و در روز سوم کاملاً می‌خشکد و سپس مانند پوست زخمی کنده می‌شود. ما از این نمونه‌ها بسیار آزموده‌ایم. نمونه دیگر زنی بود که بر یکی از دو دُمل سر برآورده بر روی بدن شخصی دعا و تعویذ خواند و دیگری را رها کرد، اولی خشکید اما دومی به تدریج رشد کرد و آن شخص را به شدت اذیت و آزار نمود. همچنین مشاهده کرده‌ایم که کسی بر ورم مشهور «خنازیر» دعا می‌خواند و در نتیجه آن قسمت‌های باز «خنازیر» پیوند خورده و قسمت‌های بسته فروکش کرده و بیماری درمان شده است».^۱

از دیدگاه قرافی «رُقیه»ها الفاظ خاصی هستند که دردها و بیماری‌های کشنده بوسیله ی آن بهبود می‌یابند، و به لفظی که به انسان ضرری برساند «رُقیه» گفته نمی‌شود، بلکه آن سحر و جادو است. برخی از این الفاظ جایز و مشروع هستند مانند خواندن فاتحه و معوذتین و برخی دیگر نامشروع مانند دعاها در دوران جاهلی و یا دعای هندی‌ها و مانند آن، و حتی گاهی این الفاظ کفرآمیزند و به همین دلیل امام مالک و دیگران از خواندن دعاها را غیرعربی مردم را نهی کرده‌اند، زیرا احتمال دارد کلمه ی حرامی در آن باشد».^۲

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «علمای اسلام مردم را از خواندن دعاها نامفهوم نهی کرده‌اند، زیرا احتمال وجود کلمات شرک‌آلود در آن وجود دارد، اگر چه خواننده ی دعا نداند که آن شرک است. در صحیح مسلم از عوف بن مالک اُشجعی نقل شده است که گفت: «ما در دوران جاهلیت از این دعاها و تعویذها می‌خواندیم، [پس از اسلام] از

۱- الفصل فی الملل و النحل: (۴/۲)

۲- الفروق: (۱۴۷/۴)

رسول خدا ﷺ پرسیدم: نظر شما در مورد آن چیست؟ فرمودند: دعا‌های خود را بر من عرضه دارید، اگر در آن شرک نباشد اشکالی ندارد.

همچنین در صحیح مسلم از جابر روایت شده که گفت: «پیامبر خدا ﷺ مردم را از خواندن دعا و تعویذ نهی کرد، تا آنکه آل عمرو بن حزم نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا! ما دعاها و تعویذهایی داشتیم که هنگام نیش زدن عقرب از آن بهره می‌گرفتیم و شما ما را از دعاها و تعویذ نهی می‌کنید. جابر می‌گوید: آنها دعا‌های خود را بر پیامبر عرضه داشتند و پیامبر فرمودند: اشکالی در آن نمی‌بینم، هر که می‌تواند به برادر خود یاری برساند، آن کار را بکند»^۱.

از گفتار علما چنین معلوم می‌شود که اگر دعاها و تعویذها دارای سه شرط زیر باشند مشروع و جایز هستند:

۱- در آن کلمات شرک‌آلود و گناه مانند خواندن غیر خدا و سوگند دادن خدا به غیر خدا وجود نداشته باشد.

۲- به زبان عربی و یا اینکه مفهوم باشد.

۳- نباید چنان پنداشت که این دعاها ذاتاً مؤثرند.

شارح طحاویه می‌گوید: «علمای اسلام بر این مطلب اتفاق نظر دارند که هر دعا و عزیمت و سوگندی که حاوی کلمات شرک‌آمیز باشد، بر زبان راندن آن جایز نیست، اگر چه جن‌ها و یا غیر آنان از آن فرد اطاعت کنند». همچنین بر زبان راندن کلمات کفرآمیز و نامفهوم جایز نیست، زیرا ممکن است این کلمات نامفهوم حاوی شرک باشند و فرد از آن بی‌خبر باشد و به همین علت پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «دعا و تعویذ تا زمانی که شرک نباشد اشکال ندارد»^۲.

سودمندترین انواع دعا و تعویذ قرآن کریم است. شیخ بدرالدین بن عبدالله شبلی در این مورد می‌گوید: «معالجه و درمان با کتاب خداوند بلند مرتبه ما را به طور کامل از همه چیز بی‌نیاز می‌سازد، زیرا قرآن نور و شفای [بیماری‌های موجود] در سینه‌هاست،

۱- ایضاح الدلالة، نگا: مجموعه الرسائل المنيرية: (۱۰۳/۲)

۲- شرح الطحاویه: ص (۵۷۰)، حدیث را مسلم به روایت عوف بن مالک اشجعی نقل کرده است.

بدی‌ها را کاملاً از بین می‌برد و برای مؤمنان و مردگان رحمت است. خداوند ما را بر درک معانی آن توفیق دهد و به رعایت حدود اوامر و نواهی اش ملزم گرداند، هر انسان فهمیده و بادرایتی که در آیه‌های قرآن تدبّر کند، در می‌یابد که آن آیه‌ها شفای هر دردی است جز مرگ که سرانجام هر موجود زنده ای است - خداوند بلند مرتبه می‌گوید:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [انعام: ۳۸]

«در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم» و جز افراد سست عقیده کسی خواص آیه‌ها و اذکار قرآنی را انکار نمی‌کند، اما جز دانایان کسی از این حقیقت باخبر نیست، زیرا آیات قرآن همه پند و یادآوری است و تنها گوشه‌های شنوا از آن عبرت می‌گیرند و فقط خداوند ما را به حقیقت رهنمون می‌شود.^۱

دوست دارم اینجا مطلبی را یادآوری کنم و آن اینکه خواندن دعا و تعویذ مخصوص گروه خاصی از انسانها نیست، انسان مسلمان می‌تواند بر خویش دعا و تعویذ بخواند همانگونه که بر دیگران می‌خواند و دیگران نیز می‌توانند بر او دعا و تعویذ بخوانند، زن و شوهر نیز هر کدام می‌تواند بر دیگری دعا و تعویذ بخوانند، اما بی‌گمان پرهیزکاری انسان در اثر بخشی آن مؤثر است و هر چه انسان پرهیزکارتر و باتقواتر باشد اثر آن دعا هم بیشتر است، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [مائده: ۲۷]

«خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد».

اینکه برخی ادعا می‌کنند دارای خصوصیتی هستند که دعا و تعویذ آنها اثربخش می‌باشد، زیرا آنان از شیخ و یا صاحب طریقتی پیمان گرفته‌اند، ادعایی نادرست و بی‌اساس و گمراهی است. زیرا تعویذ جز دعا و پناه بردن به خداوند نیست و هر که خدا را

بخواند، او را اجابت می‌کند. ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]

«پروردگار شما می‌گوید مرا به فریاد بخوانید تا بپذیرم».

خواندن قرآن و دعاهای مأثور در درمان و معالجه جادو سودمند است به شرطی که خواننده آن پرهیزکار بوده و به اثربخشی آن یقین داشته باشد.

۲- خارج ساختن جادو و باطل کردن آن.

یکی از شیوه های درمان سحر خارج کردن و باطل نمودن آن است. ابن قیم رحمه الله تعالی می گوید: «دو شیوه در مورد درمان سحر از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است، یکی از آن دو که سودمندتر هم می باشد خارج ساختن و باطل نمودن جادوست. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر خدا ﷺ در این مورد از خدای خویش درخواست کرد، و او به محل پنهان ساختن جادو راهنمایی شد و پیامبر ﷺ آن را بیرون کرد. جادو به وسیله ی شانه و چند تار مو و پوست جوانه خرمایی صورت گرفته بود و چون پیامبر ﷺ آنها را بیرون کرد عوارض جادو نیز از میان رفت چنانکه گویا از بندی رسته است. این سودمندترین شیوه درمان شخص جادو شده است و به منزله خارج کردن ماده پلید و دور ساختن آن از بدن به وسیله ی استغراغ می باشد»^۱.

۳- استفاده از داروهای مباح

از وقوع جادو می توان پیشگیری کرد، همانگونه که با خوردن برخی داروها و یا ایجاد جراحاتی که پزشکان و دانشمندان از آن باخبرند می توان آن را درمان نمود. یکی از این شیوه ها آن است که فرد هر روز صبح هفت عدد خرمای فشرده را بخورد. در صحیح بخاری از عامر بن سعد روایت شده که او از پدرش روایت کرده که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ أَصْطَبَحَ كُلَّ يَوْمٍ ثَمَرَاتٍ عَجْوَةٍ لَمْ يَضُرَّهُ سُمْ وَلَا سِحْرٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى». آنکه هر روز صبح چند عدد خرمای فشرده را بخورد، آن روز هیچ سم و جادویی تا شب متوجه او نمی گردد.

۱- اعلام الموقعین: (۱۰۴/۳)

۲- اصطبح به معنی نوشیدن صبحگاهی است که بعداً در خوردن هم به کار رفته است.

در روایت دیگری این گونه آمده است: «مَنْ نَصَبَحَ سَبْعَ تَمَرَاتٍ مِنْ عَجْوَةٍ لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سُوءٌ وَلَا سِحْرٌ»^۱ [در این حدیث به جای «سَبْعَ تَمَرَاتٍ» ذکر شده و عدد خرما را هم بیان کرده است (هفت عدد)].

برخی از روایت‌ها حاکی از آن است که خرما باید محصول مدینه یا «عالیه المدینه» باشد.

ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: «عبدالرزاق از طریق شعبی چنین روایت کرده است: «نشره» عربی که به انسان ضرر نرساند اشکالی ندارد و آن به این صورت است که شخص به میان خار بوته‌ها می‌رود و از چپ و راست خود گیاهان و برگ درختان را برمی‌گیرد و آن را خُرد کرده و می‌کوبد سپس بر آن دعا می‌خواند و با آن خود را غسل می‌دهد.

ابن بطال به نقل از کتاب‌های وهب بن منبه چنین آورده است: شخص جادو شده هفت برگ از سدر سبز برمی‌گیرد و آن را میان دو سنگ خُرد می‌کند، سپس آن را در آب ریخته و آیه‌الکرسی و اواخر قرآن سوره‌های توحید و معوذتین را بر آن می‌خواند و سه جرعه از آن می‌آشامد و پس از آن خود را با آن آب می‌شوید، این سبب می‌شود که تمام عوارض جادو از بین برود و به خصوص برای کسی که از مقاربت با همسرش بازداشته شده (و جادو شده) بسیار مفید است.^۲

ابن حجر در ادامه می‌گوید: «در کتاب «الطب النبوی» جعفر مستغفری چگونگی نشره (گشودن جادو) را خواندم. او می‌گوید: در نوشته‌های نصوص بن واصل دیدم که حماد بن شاکر به او چنین آموزش داده است: اگر شخصی از مقاربت با همسرش ناتوان شد در حالی که می‌توانست کارهای دیگرش را انجام دهد، کومه‌ای از شاخه درختان فراهم آورد و تبری دو لبه در داخل آن قرار دهد، سپس کومه را آتش بزند تا جایی که تبر داغ شود، سپس تبر را از آتش بیرون بیاورد و بر آن ادرار کند، به اذن خدا شفا می‌یابد».

۱- صحیح بخاری، کتاب الطب، باب المداواة بالعجوة للسحر، فتح الباری: (۲۳۸/۱۰)

۲- فتح الباری: (۲۳۳/۱۰)

او در مورد گشودن جادو می گوید: «برای گشودن جادو در موسم بهار گل غارها و باغها را جمع آوری کند و در ظرف تمیزی بریزد، سپس آب گوارایی به آن اضافه نماید و آن را به آرامی بجوشاند و پس از سرد شدن آن را بر خود بریزد، به اذن خدا درمان شود»^۱.

۴- درمان با حجامت و ایجاد زخم

یکی از این شیوه‌ها که ابن قیم در «زاد المعاد» از آن سخن گفته است، درمان جادو به وسیله ی حجامت است، او در این مورد می‌گوید:

«نوع دوم خالی کردن و خارج ساختن ماده پلید از محلی است که جادو در آن اثر کرده است. زیرا سحر در تغییر سرشت و جنبانیدن اخلاط و برهم زدن مزاج مؤثر است؛ اگر اثر جادو در عضوی ظاهر شد و خارج ساختن ماده پلید از آن عضو امکان داشت، این کار بسیار سودمند است. ابو عبید در کتاب «غریب الحدیث» از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت می‌کند که هنگامی که پیامبر خدا ﷺ جادو شده بود به وسیله ی شاخی بر سر خود حجامت نمود.

این کار ممکن است برای فردی که علم و دانشش کم باشد شگفت آسا بود و آن را مورد اشکال قرار دهد و بگوید: حجامت چه ارتباطی با جادو دارد؟ این درد با آن درمان چه ارتباطی دارد؟ اگر او می‌دانست که بقراط و ابن سینا و دیگران به این امر تصریح کرده‌اند آن را می‌پذیرفت و تسلیم می‌شد و می‌گفت: کسی به آن تصریح نموده که در علم و دانش او شک و تردید نداریم.

پس بدان که ماده جادویی که پیامبر خدا ﷺ به آن مبتلا شد به یکی از نیروهای موجود در سر او رسید به گونه‌ای که چنان می‌پنداشت که کاری را انجام داده در حالی که در واقع آن کار را انجام نداده بود. این عارضه بدان سبب است که جادوگر در طبیعت و ماده خونی به گونه‌ای تصرف می‌کند که در بطن پیشین مغز افزایش یابد و موجب تغییر مزاج و سرشت اصلی شخص شود.

این سحر آمیزه‌ای است از تاثیرات ارواح پلید و منفعل شدن نیروهای طبیعی در برابر آن و آن سحر تمریخات (یعنی عجین شدن روح پلید با نیروهای بدن) نامیده می‌شود که سخت‌ترین نوع جادوست، و بویژه بیشترین ضرر را به عضوی می‌رساند که سحر به آن اصابت کرده است. حجامت اگر به شکل صحیح و طبق قوانین خاص خود انجام شود سودمندترین درمان برای عضو آسیب‌دیده ی جادو شده است.

بقراط می‌گوید: خارج ساختن مواد باید از محل‌هایی صورت گیرد که این مواد بیشتر به آنها تمایل دارند و در این کار باید از وسایل مناسب آن استفاده نمود.

گروهی از مردم می‌گویند: آنگاه که رسول خدا ﷺ به این عارضه دچار شد و چنان می‌پنداشت که کاری را انجام داده در حالی که اصلاً آن را انجام نداده بود، گمان کرده که این در اثر ماده‌ای خونی یا مانند آن است که به سمت مغز حرکت کرده و بر بطن پیشین آن غالب شده و مزاج او را از حالت طبیعی خویش خارج نموده است.

حجامت در آن زمان رایج‌ترین و سودمندترین شیوه ی درمان بود، و رسول خدا ﷺ حجامت کرد، این واقعه قبل از آن رخ داد که از طریق وحی به او خبر دهند که آن عارضه بر اثر جادو بوده است و چون از جانب خداوند وحی آمد و به او خبر داد که بیماری بر اثر سحر است متوجه درمان واقعی آن شد.^۱

۴- آیه ها و دعا‌های پیشگیری از جادو و پس از دچار شدن به آن

همه‌ی قرآن برای مؤمنان شفا و رحمت است

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَاهُوشَفَاءً وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [اسراء: ۸۲]

«و ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه بهبودی و رحمت مؤمنان است».

ذکر خدا و دعاها و تعویذهایی که انسان به وسیله ی آن به خدا پناه برده و متوجه او می‌گردد به شرطی که انسان از روی یقین و صداقت از آن استفاده کند، همگی شفابخش و به اذن خدا مؤثر واقع می‌شوند.

اکنون به برخی از آیات و احادیث و سخنان علما در این زمینه اشاره می‌کنیم.

۱- پناه بردن به خداوند بزرگ از شر دشمن نفرین شده انسان (شیطان).

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [اعراف: ۲۰۰]

«و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر، او شنوای داناست»

و می‌فرماید:

﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (۹۷) ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ [مؤمنون: ۹۷-۹۸]

«بگو پروردگارا! خویشتن را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تو می‌دارم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم از اینکه با من گرد آیند».

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین را از شر شیطان به خدا می‌سپرد و می‌فرمود: «پدر شما (ابراهیم) اسماعیل و اسحاق را به خداوند می‌سپرد: پناه می‌برم به کلمات تامه‌ی خداوند از هر شیطان و جنبنده‌ی سمی و خطرناکی (مانند عقرب و مار و...) و از هر چشم بدی که آدم را فرا گیرد».^۱

۲- گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «چون شب فرا رسد کودکان را ننگه دارید، زیرا شیاطین در این وقت پراکنده می‌شوند. و چون ساعتی از شب گذشت آنان را رها کرده و (به حال خود وا گذارید) درها را ببندید و نام خدا را یاد کنید، زیرا شیطان هیچ در بسته‌ای را نمی‌گشاید، و دهانه مشک‌های خود را ببندید و نام خدا را یاد کنید، و ظرف‌های خود را بپوشانید و نام خدا را یاد کنید اگرچه [پوشاندن ظروف] با قرار دادن چیزی روی آن باشد، و چراغ‌هایتان را خاموش کنید».^۲

۳- خواندن «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و معوذتین در صبحگاه و شامگاه.

۱- صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، فتح الباری: (۴۰۸/۶)

۲- صحیح بخاری، کتاب الأشربة، باب تغطية الإناء، فتح الباری: (۸۸/۱۰)

معاذ بن عبدالله بن خبیب از پدرش روایت کرده که گفت: «در یک شب بارانی و بسیار تاریک در جستجوی رسول خدا ﷺ خارج شدیم تا برایمان نماز بخواند. عبدالله بن خبیب می‌گوید: من پیامبر را یافتیم و او به من فرمود: بگو، من چیزی نگفتم. دوباره فرمود: بگو، من باز چیزی نگفتم؛ باز هم فرمود: بگو، عرض کردم: چه بگویم؟ فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و معوذتین را شامگاه و صبحگاه سه مرتبه بخوان که تو را از همه چیز بی‌نیاز می‌کند».^۱

صدیق حسن خان می‌گوید: معوذتین تاثیر عجیبی در از بین بردن سحر و جادو دارند. کسی که شبانه روز بر خواندن آن دو سوره مداومت داشته باشد به اذن خداوند هیچ سحری به او زیان نمی‌رساند، و اگر شخص جادو شده آن سوره‌ها را بخواند اِنْ شَاءَ اللَّهُ اثر آن سحر از بین خواهد رفت.^۲

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «هرگاه رسول خدا ﷺ دچار رنج و دردی می‌شد معوذتین را بر خود می‌خواند و [به اطراف خود] می‌دمید، این حدیث را مالک در مؤطاً روایت کرده، و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز از طریق او آمده است.

۴- خواندن سوره ی بقره.

در صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ مَقَابِرَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْفِرُ مِنَ الْبَيْتِ الَّذِي تُقْرَأُ فِيهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ»^۳ خانه‌های خود را به گورستان تبدیل نکنید، همانا شیطان از خانه‌ای که سوره ی بقره در آن خوانده می‌شود فرار می‌کند.

۵- خواندن آیه الكرسي.

در داستانی که بخاری در صحیح خود آن را روایت کرده، شیطانی به ابوهریره گفت: آنگاه که به رختخواب رفتی آیه الكرسي را بخوان ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ تا آخر آیه، زیرا این آیه همیشه نگاهبان تو خواهد بود و تا صبح هیچ شیطانی به تو نزدیک نمی‌شود.

۱- سنن ترمذی: (۵/۵۶۸)

۲- الدین الخالص: (۲/۳۲۰)

۳- صحیح مسلم: (۱/۵۳۹)

آنگاه که ابوهریره این ماجرا را برای پیامبر خدا ﷺ تعریف نمود، آن حضرت ﷺ فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ صَدَقَ وَهُوَ كَذُوبٌ»^۱ او به تو راست گفته هر چند که بسیار دروغگوست. آیه الكرسی این است:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [بقره: ۲۵۵]

«خدایی جز الله وجود ندارد و او زنده پایدار دو جهان هستی را نگهدار است. او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی‌گیرد، از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. کیست آنکه در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه ی او؟ می‌داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است. چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد، فرماندهی و فرمانروایی او آسمانها و زمین را در برگرفته است و نگاهداری آن دو وی را درمانده و ناتوان نسازد و او بلندمرتبه و سترگ است».

۶- خواندن دو آیه ی آخر سوره بقره.

ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَرَأَ بِالْآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةِ كَفْتَاهُ»^۲ هر کسی که دو آیه ی آخر سوره ی بقره را در شبی بخواند برای او کفایت می‌کند.

دو آن این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ وَكَذَلِكَ نُرِىُّكَ الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٣٨٥﴾ لَا

۱- بخاری در کتاب الوکالة آن را روایت کرده، فتح الباری: (۴/۸۷)

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب فضل سورة بقره، فتح الباری: (۵۵/۹)

يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ
أَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا
طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٥-٢٨٦﴾

فرستاده (خدا، محمد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند): میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم (و سرچشمه رسالت ایشان را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواهی ربّانی را توسط محمد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی توست.

خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند (و هیچ‌گاه بالاتر از میزان قدرت شخص از او وظائف و تکالیف نمی‌خواهد. انسان) هر کار (نیکی که) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی که) بکند به زیان خود کرده است. پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را (بدان) مگیر (و مورد آن مؤاخذه و پرس و جو قرار مده)، پروردگارا! بار سنگین (تکالیف دشوار) را بر (دوش) ما مگذار آن چنان که (به) خاطر گناه و طغیان) بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی. پروردگارا! آنچه را که یارای آن را نداریم بر ما بار مکن (و ما را به بلاها و محنتها گرفتار مساز) و از ما درگذر و (قلم عفو بر گناهانمان کش) و ما را ببخشای و به ما رحم فرمای. تو یاور و سرور مایی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.

«کفتاه» در حدیث فوق به معنی کافی بودن در مقابله با شیطان است. در حدیث مرفوعی از نعمان بن بشیر چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا فَأَنْزَلَ مِنْهُ آيَاتٍ خَتَمَ بِهَا سُورَةَ الْبَقَرَةِ لَا يُقْرَأُ فِي دَارٍ فَيَقْرَبَهَا الشَّيْطَانُ ثَلَاثَ لَيَالٍ» خداوند [در ازل] کتابی را بر شما فرض کرده و دو آیه از آن نازل نموده که سوره ی بقره را با آن تمام کرده است، اگر در خانه‌ای این دو آیه خوانده شود شیطان تا سه شب به آن نزدیک نمی‌شود. حاکم این حدیث را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است. در تفسیر «کفتاه» اقوال دیگری نیز وجود دارد.

۷- گفتن «لا إله إلا الله» صد مرتبه در روز.

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَتْ لَهُ عِدَلُ عَشْرِ رِقَابٍ وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ وَمُحِبَّتٌ مِائَةُ سَيِّئَةٍ وَكَانَتْ لَهُ حِزْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلٍ مِمَّا جَاءَ بِهِ إِلَّا أَحَدٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»^۱ «کسی که هر روز صد مرتبه لا إله إلا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ را بخواند، [این ذکر] به اندازه ده غلام برایش ارزش دارد و صد نیکی برای او نوشته می شود و صد گناه از گناهانش محو می گردد و در آن روز تا غروب به سپری در برابر شیطان برای او تبدیل می شود و هیچ کس عملی بهتر از آن انجام نمی دهد مگر اینکه بیشتر از او آن ذکر را بگوید» [معنی ذکر: هیچ معبود بر حقی جز او نیست، او تنها و بی شریک است، همه ملک از آن اوست و تمام ستایش و حمد برای او و او بر هر چیزی قادر و تواناست].

۸- آیه هایی که لفظ آن بیانگر ابطال سحر و جادو است.

مانند این سخن خداوند متعال که می فرماید:

﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [اعراف: ۱۱۸]

«پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می کردند باطل شد».

﴿فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ﴾ [اعراف: ۱۱۹]

«در آنجا که گردآمده بودند، فرعون و فرعونیان شکست خوردند و خوار و رسوا برگشتند».

و مانند گفته خداوند بلندمرتبه:

﴿مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۸۱]

«آنچه ارائه دادید واقعاً جادوست قطعاً خداوند آن را بوج و نابود خواهد کرد و خداوند کار تبهکاران را شایسته و سودمند نمی گرداند»

۱- بخاری در کتاب بدالخلق [باب صفة ابليس و جنوده] آن را روایت کرده، فتح الباری: (۳۳۸/۶) و مسلم: (۲۰۷۱/۴) حدیث

و یا ﴿إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سِحْرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَى﴾ [طه: ۶۹]

«کارهایی که کرده‌اند نیرنگ و جادوست و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی شود».

۹- دعاها و تعویذهای مأثور از پیامبر خدا ﷺ که در احادیث صحیح آمده است.

مانند حدیث «رَبَّنَا اللَّهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ، تَبَارَكَ اسْمُكَ، أَمْرُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، كَمَا رَحِمْتُكَ فِي السَّمَاءِ، أَنْزِلْ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ عَلَى هَذَا الْوَجَعِ»، فَيَبْرَأُ «پروردگار ما، ای خدایی که در آسمان، اسم تو مبارک و امر تو در آسمان و زمین و رحمت تو در آسمان است، رحمت و شفایی از جانب خود برای این درد نازل کن تا بهبود یابد» این حدیث را ابوداود روایت کرده است.

و مانند این حدیث عثمان بن ابی العاص که می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ نزد من آمد در حالی که به دردی دچار شده بودم که داشت مرا نابود می کرد، آن حضرت ﷺ فرمودند: «امسح بیمینک سبع مرات و قل: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ» «هفت مرتبه با دست راست [محل درد را] مسح کن و بگو: پناه می‌برم به بزرگی و قدرت و سلطنت خدا از شر آن [دردی] که احساس می‌کنم». عثمان بن ابی العاص می‌گوید: من آن کار را انجام دادم و خداوند درد مرا به آن وسیله از میان برد و من همیشه خانواده خودم و دیگران را به خواندن آن امر می‌کنم. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است. تمام کتاب‌های حدیث آکنده از چنین دعاها و تعویذهایی است که به اذن خداوند بلند مرتبه کافی و شفا دهنده هستند.

در پایان ما نیز مانند صدیق حسن خان می‌گوییم: «هر عمل و دعایی که بیماری و درد به وسیله‌ی آن برداشته بود و به عبارتی برای دردها و ناراحتی‌ها سودمند باشد، اگر از الفاظ قرآن و حدیث و سخنان مأثور سلف صالح و عاری از اسامی و صفات شرک‌آمیز باشد، می‌توان از آن بهره برد، در غیر این صورت حرام و شرک است».^۱

فصل هفتم

حکم جادو و جادوگران

حکم آموزش دادن و آموختن جادو

در مباحث گذشته بیان کردیم که سحر جز با یاری شیطان و بندگی او در کردار و گفتار و خوردن چیزهای حرام و پلیدی‌ها و مانند آن به انجام نمی‌رسد، و تمام این کارها کفر و شرک است. برای فرد مسلمان که به خدا و روز آخرت ایمان دارد هرگز جایز نیست که به جادوگری مبادرت ورزد. دلایل زیادی مبنی بر کافر بودن جادوگر وجود دارد از قبیل:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«سلیمان هرگز کفر نورزیده است بلکه شیاطین کفر ورزیده‌اند زیرا به مردم جادو می‌آموزند».

شیوه‌ی استدلال به این آیه این گونه است که چون در این آیه حکم کفر بر وصف مناسب کفر اطلاق شده است می‌توان نتیجه گرفت که علت کفر همان جادو است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه پیشاپیش بدو می‌گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو. از ایشان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش

جدایی می‌افکندند و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خداوند باشد و آنان قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‌رساند و مسلماً می‌دانستند هر کس خریدار این گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت».

این آیه از چند طریق بیانگر کافر بودن جادوگر است:

الف- یاد گرفتن سحر کفر محسوب می‌شود: «فلا تکفر». صدیق حسن خان می‌گوید: «این آیه دلیلی است بر آنکه یادگیری جادو کفر است، و از ظاهر آیه چنان پیداست که در این حکم هیچ فرقی میان معتقد و غیرمعتقد نیست و کسی که سحر را برای جادوگری یاد می‌گیرد با کسی که برای دفع آن به یاد گرفتن جادو اقدام می‌کند یکسان هستند».^۱

ب- هیچ سودی در سحر نیست و خداوند هیچ چیز زیان‌آوری را برای بندگان خود مباح نساخته است.

ج- اینکه چنین اشخاصی در آخرت هیچ بهره و نصیبی ندارند. و فقط کافر است که در آخرت بی نصیب می‌ماند.

۳- خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ [طه: ۶۹]

«و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود» نفی در این آیه همه انواع فلاح و رستگاری را شامل می‌شود.

عمومیت مکانی «حَيْثُ أَتَى» نیز این مطلب را تاکید می‌نماید، و این دلیل کافر بودن شخص جادوگر است، زیرا فلاح و رستگاری تنها از کسی به طور کلی و عام نفی می‌گردد که هیچ خیری در او نباشد، و او جز کافر کسی نمی‌تواند باشد.

با بررسی در آیات قرآن می‌توان فهمید که لفظ «وَلَا يُفْلِحُ» غالباً برای کافر به کار برده می‌شود:^۲

﴿قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ (۶۱) مَتَّعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا

۱- نیل المرام، از صدیق حسن خان: ص (۲۱)

۲- نگا: اضواءالبیان: (۴/۴۷۸)

مَرَجَعُهُمْ يُنْزِلُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا لِكُفْرُونِ ﴿[یونس: ۶۹-۷۰]

«بگو قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به خداوند نسبت می دهند رستگار نمی شوند. [با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کردن و چند صباحی به مال و منال دنیا رسیدن] بهره گرفتنی از این دنیاست سپس به سوی ما برمی گردند و آنگاه ما عذاب شدید را به سبب کفری که ورزیده اند به آنان می چشانیم».

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ﴾ [یونس: ۱۷]

«چه کسی ستمکارتر از آن است که دروغی را به خدا نسبت دهد یا آیه های او را تکذیب کند. هرگز مجرمان رستگار نمی گردند».

آیات و روایات فراوانی مبنی بر نکوهش مراجعه کنندگان به کاهنان و پیشگویان وارد شده که در آن کسانی که کاهنان و پیشگویان را تصدیق کنند، کافر شمرده شده اند و ما در مبحث مدعیان علم غیب آن را بیان خواهیم نمود.

سحر مجازی هم اگرچه به درجه ی کفر نمی رسد، اما چون عقاید عموم مردم را فاسد می نماید حرام است. زیرا شخص عادی هنگام مشاهده کارهای شگفت انگیزی که دلیل آن را نمی داند و ممکن است صفات خداوند را به جادوگر نسبت دهد و در نتیجه نابود گردد.

ابن خلدون می گوید: شریعت اسلام سحر و افسون را یکسان دانسته و همه را از امور ممنوع برشمرده است، زیرا شارع تنها کارهایی را مباح کرده که در امور دینمان که صلاح آخرت ما نیز بر آن است به کار آید و یا در آن مصلحتی دنیوی باشد، اما شعبده مانند جادو و افسون همان اثرات سوء را دارد؛ طالع بینی نیز که به عقاید مردم ضرر رسانده و ایمان آنان را با نسبت دادن امور به غیر خدا فاسد می نماید از همین نوع است. به همین سبب شریعت اسلام سحر و افسون و شعبده بازی را به علت ضرری که در آن است از یک نوع دانسته و همه را حرام نموده است؟^۱

ابن حجر در مورد حکم یادگیری جادو می‌گوید: «[علما] با استدلال به این آیه^۱، سحر را کفر شمرده و یادگیرنده ی آن را کافر دانسته‌اند. این حکم در مورد برخی از اقسام سحر و جادو مانند بندگی شیطان و ستارگان بدیهی است، اما نوع دیگر آن که همان شعبده بازی است شخص با یادگیری آن کافر نمی‌شود».

نووی می‌گوید: «سحر و جادو عملی حرام و به اجماع علما جزء گناهان کبیره است. پیامبر خدا ﷺ سحر را جزو هفت گناه هلاک کننده ی انسان برشمرده‌اند. برخی از اقسام سحر، کفر است و برخی دیگر کفر محسوب نمی‌شود، اما در هر حال گناه کبیره است. اگر سحر و جادو بیانگر گفتار و یا کردار کفرآمیزی باشد کفر است و گرنه کفر نیست ولی یادگیری و یاد دادن آن حرام است»^۲.

ابن قدامه نیز حکم یادگیری سحر را بیان کرده و می‌گوید: «آموختن و یاد دادن سحر و جادو حرام است و در این باره هیچ اختلافی میان علما وجود ندارد».

اصحاب ما گفته‌اند: «جادوگر با یاد گرفتن سحر و انجام دادن آن کافر می‌شود خواه به حرام بودن آن معتقد باشد و یا به مباح بودنش. در روایتی از امام احمد آمده است که طبق آن جادوگر تکفیر نمی‌شود، حنبلی از او چنین روایت می‌کند: عمویم در مورد پیشگو و کاهن و جادوگر گفت: به نظرم به سبب انجام این اعمال باید از او بخواهند که توبه کند، زیرا من معتقدم که چنان شخصی حکم مرتد را دارد، اگر توبه کرد و پشیمان شد باید رها شود. من به او گفتم: آیا کشته می‌شود؟ گفت: نه بلکه او را زندان می‌کنند شاید از کار خود پشیمان شد».

ذهبی می‌گوید: سومین گناه کبیره سحر و جادو است، زیرا جادوگر حتماً باید کافر باشد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [بقره: ۱۰۲]

۱- آیه مشارالیه در آیه ی (۱۰۲) سوره ی بقره است: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾.

۲- فتح الباری: (۲۲۴/۱۰)

«بلکه شیاطین کافر شدند زیرا به مردم جادو یاد می‌دادند». شیاطین ملعون در آموزش دادن سحر به مردم هدفی جز مشرک ساختن آنان ندارند. خداوند در مورد هاروت و ماروت می‌فرماید:

﴿وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلِيُنْشَأَ مَا شَكَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [نقره: ۱۰۲]

«و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو. از ایشان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‌رساند، و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت، و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته‌اند اگر می‌دانستند».

بسیاری از مردم بر اثر گمراهی مرتکب سحر و جادو شده و تنها آن را حرام می‌دانند و نمی‌دانند که کفر است، در نتیجه به یادگیری «سیمیا» مشغول می‌شوند که نوعی جادو است، و یا مرد را نسبت به همسرش بسته و ناتوان می‌کنند که آن هم سحر است و یا در ایجاد محبت و بغض مرد نسبت به همسر و مانند آن به وسیله ی کلمات نامفهوم که بیشترین آنها شرک و گمراهی است، وارد می‌شوند.

ابن عربی می‌گوید: «از انواع سحر اعمالی است که با آن میان مرد و همسرش جدایی انداخته شود، از دیگر انواع آن ایجاد محبت میان زن و شوهر است که «توله» نام دارد و این هر دو نوع کفر به حساب می‌آیند».^۱

کسانی که یادگیری سحر و جادو را واجب یا مستحب و مشروع می‌دانند:

به ندرت برخی از علما را می‌توان یافت که یاد گرفتن سحر و جادو را واجب و یا مستحب و یا مشروع دانسته‌اند، از جمله این گروه رازی است که آموختن سحر را واجب پنداشته است. حافظ ابن کثیر سخنان رازی را در تفسیر خود آورده است، او می‌گوید: «آگاه شدن به سحر ناپسند و ممنوع نیست، پژوهشگران بر این مطلب اتفاق نظر دارند، زیرا علم و دانش دارای مقام و مرتبه است، و نیز به دلیل عام بودن آیه:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمَلُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [زمر: ۹]

«بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر و یکسانند؟»

دلیل دیگر آن است که اگر مردم نسبت به سحر و جادو آگاهی نداشته باشند، فرق میان سحر و معجزه را درک نمی‌کنند در حالی که علم به اینکه معجزه، معجزه است واجب است و هر چیزی که امر واجبی بر آن متوقف باشد نیز واجب می‌گردد، و این مقتضی آن است که یادگیری علم سحر واجب باشد، پس چگونه امر واجبی حرام و قبیح شمرده می‌شود؟^۱

برخی از علما ادعا کرده‌اند که یاد گرفتن سحر برای مقابله با جادوگر حربی فرض و جهت ایجاد محبت میان زن و شوهر و یا جدایی میان دو نفر که بر امر شری اتفاق نظر کرده‌اند مستحب است. ابن عابدین می‌گوید: در «ذخیره الناظر» چنین آمده است که: یادگیری سحر برای مقابله با جادوگر حربی واجب و برای جدایی میان زن و شوهر حرام و جهت ایجاد محبت میان آنان جایز است.^۲

قرافی می‌گوید: «برخی از علما معتقدند که اگر یاد گرفتن سحر برای شناسایی آن از معجزه باشد، کاری پسندیده است، ما نیز [با قیاس بر این مسأله] می‌گوییم: انجام دادن سحر به وسیله امری مباح برای جدا کردن کسانی که برای زنا گرد هم آمده‌اند یا می‌خواهند از طریق ایجاد کینه و دشمنی با سپاهیان کفر کاری بکنند که آنان پادشاه مسلمان را بکشند، پسندیده است. از همین قبیل است سحری که برای ایجاد محبت میان زن و شوهر یا میان پادشاه و سپاه اسلام صورت گیرد».

۱- قصة السحر: ص (۵۰)

۲- الفروق: (۱۵۷/۴)

ابن حجر می‌گوید: برخی از عالمان یاد گرفتن سحر را به دو منظور اجازه داده‌اند: برای شناسایی و تشخیص کفر از غیر و یا برای باطل نمودن سحر و دور کردن آن از شخص جادو شده.^۱

ابن جریر و آلوسی می‌گویند: استدلال برخی از علما بر جایز بودن یادگیری سحر آن است که هاروت و ماروت که فرشته بودند به اذن خدا سحر را آموزش می‌دادند.^۲

دلایل طرفداران این نظریه را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- یادگیری سحر و جادو ناپسند نیست.
 - ۲- یادگیری سحر ممنوع نیست.
 - ۳- یادگیری سحر پسندیده و نیکو است.
 - ۴- برای شناختن معجزه از سحر و نیز جدا کردن اهل شر و فساد از همدیگر و دفع فتنه جادوگر حربی و ایجاد عشق و محبت میان زن و شوهر به سحر نیاز است.
 - ۵- استدلال به اینکه فرشتگان اجازه ی آموزش سحر را داشته‌اند.
- این دلایل طرفداران را به شیوه های زیر می‌توان رد نمود:
- ۱- آنان می‌گویند یاد گرفتن سحر و جادو قبیح نیست، اگر منظور آنان از کلمه «قبیح»، قبیح عقلی است، معتزله در این خصوص با آنان مخالفند و جادو را قبیح می‌دانند، و اگر ادعا می‌کنند که سحر قبیح شرعی نیست آیه ذکر شده آن را رد می‌کند، زیرا آن آیه کسانی را که به یاد گرفتن سحر مبادرت ورزند نکوهش نموده و بیانگر این است که یاد گرفتن سحر کفر است.

۲- آنانی که ادعا می‌کنند یاد گرفتن سحر ممنوع نیست و محققان بر این امر اتفاق نظر دارند، چنین ادعایی نادرست است، زیرا آیات و احادیث بیانگر نکوهش یادگیرنده آن هستند و علمای بزرگ ما نیز به حرام بودن یاد گرفتن سحر تصریح نموده و بسیاری از آنها یادگیرنده ی سحر را کافر دانسته و حکم به قتل او داده‌اند، همچنین آنان نگفته‌اند که محققانی که بر این موضوع اتفاق نظر دارند چه کسانی هستند!

۱- فتح الباری: (۲۳۴/۱۰)

۲- تفسیر ابن جریر: (۴۵۵/۱) و روح المعانی: (۳۴۳/۱)

۳- استدلال به آیه ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾

درست نیست. زیرا این آیه علم به شریعت یا علمی که شریعت آن را مباح دانسته را می‌ستاید نه مطلق علم را.

۴- آنان گمان کرده‌اند که شناخت معجزه منوط به شناخت سحر و جادو است در حالی که این پندار آنان نادرست است، زیرا بزرگترین معجزه پیامبر ﷺ قرآن کریم است و بدیهی است که علم به معجزه بودن قرآن منوط به یاد گرفتن سحر نیست و اصحاب و تابعین و ائمه ما بدون یاد گرفتن سحر از اعجاز قرآن آگاه بوده‌اند.^۱

۵- واضح است که بسیاری از مفاسد ناشی از سحر و جادوست و در نتیجه حرام بودن سحر از باب «سد ذرایع» به شمار می‌آید و امری ضروری و واجب است.

در حدیث آمده است: «من حام حول الحمی یوشک أن یرتع فیه» «آنکه به گرد محل ممنوع و فُرُق شده می‌گردد بعید نیست که در آن بچرد».

امروزه، با وجود پیشرفت علمی می‌بینیم که جادو چگونه عقاید مردم را متزلزل می‌کند و برای بسیاری مایه شک و تردید می‌گردد.

امام نووی رحمه الله می‌گوید: «یاد گرفتن سحر و جادو بنا به قول صحیح حرام است». و جمهور علما به آن تصریح کرده‌اند، همانگونه که یادگیری فلسفه و شعبده بازی و ستاره‌شناسی (طالع بینی) و دانش‌های مربوط به طبیعت اشیا و هر آنچه که موجب شوراندن و [خراب کردن ذهن مردم] شود حرام است.^۲

۶- یادگیری سحری که خداوند صاحب آن را کافر دانسته جز با همراهی و دوستی با شیطان و دخالت مستقیم او ممکن نیست، همانطور که نی زدن و عود زدن را نمی‌توان جز از استاد متخصص آن یاد گرفت.^۳

۷- این نوع یادگیری جز با کفر و شرک به انجام نمی‌رسد. مثلاً کسی که می‌خواهد پادشاهی را جادو کند باید در مقابل برج اسد بایستد و در نهایت خضوع و خشوع بگوید:

۱- نگا: تفسیر ابن کثیر: (۲۵۳/۱)

۲- المجموع: (۷/۱)

۳- فتح الباری: (۲۳۴/۱۰)

سرور من، بزرگ من، فقط تو هستی که پادشاهان و جباران و شیران در مقابل تو تسلیم می‌شوند، از تو می‌خواهم قلب فلان جبار را مطیع من بگردان».^۱

بسیاری از دانشمندان و از جمله ابن عربی این مسأله را فهمیده‌اند، او می‌گوید: «حقیقت سحر عبارت است از سخنان بافته شده‌ای که با آن غیرخدا را تعظیم کرده و قضا و قدر و وجود کائنات را به او نسبت می‌دهند».^۲

قرطبی می‌گوید: «برخی از علما گفته‌اند: به نظر اهل فن سحر جز با کفر و استکبار و یا تعظیم شیطان به انجام نمی‌رسد، اگر چنین باشد سحر بیانگر کفر است».^۳

شیخ حافظ حکمی می‌گوید: «مشخص شد که سحر جز با کفر ورزیدن به خدا اثر نمی‌گذارد، و این مطلب از سبب نزول آیه فهمیده می‌شود».^۴

شیخ سلیمان شارح «کتاب التوحید» می‌گوید: «چون سحر از انواع شرک است و بدون آن به انجام نمی‌رسد، مصنف در «کتاب التوحید» از آن سخن به میان آورده تا مانند سایر اقسام شرک نسبت به آن هشدار دهد».^۵

ابن عابدین می‌گوید: «شاید آنچه که مؤلف از اصحاب نقل نموده است (در مورد تکفیر ساحر) مبتنی بر این باشد که انجام سحر و جادو جز با کفر ممکن نیست، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ [بقره: ۱۰۲]

در مباحث گذشته از ارتباط شیطان با جادو و جادوگران سخن گفتیم و بیان نمودیم که کار جادوگر جز با توسل به کفر و شرک تأثیری ندارد.

۱- الفروق، قرافی: (۱۵۳/۴)

۲- احکام القرآن، ابن عربی: (۳۱/۱)

۳- تفسیر القرطبی: (۴۸/۲)

۴- معارج القبول: (۵۱۲/۱)

۵- تیسیر العزیز الحمید: ص (۳۳۳)

۸- کسی نمی‌تواند آنچه را که خداوند تحریم و منع نموده و یادگیرنده‌ی آن را کافر دانسته است و تصریح نموده که او نمی‌تواند به کسی سود و یا زبانی برساند، مباح بشمارد.

۹- اینکه سحر سودمند است و جادوگر به وسیله‌ی آن دفع شر می‌کند با کلام خداوند در قرآن منافات دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَعْلَمُونَ مَا يُصْرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ [بقره: ۱۰۲]^۱

«آنان چیزهایی را یاد می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‌رساند».

جادوگر با یاری شیطان به آموزش می‌پردازد، پس چگونه شیطان از اولیای خدا دفع شر می‌کند؟! و چگونه گرد آمدگان بر شرّ و بدی را می‌آزارد، در حالی که او خود دوست آنهاست! آنان که به گمان خویش سحر و جادو را برای دفع شر و انجام کار نیک می‌آموزند از حقیقت سحر هیچ اطلاعی ندارند.

۱۰- این طایفه برای اثبات ادعای خود چنین استدلال می‌کنند که فرشتگان سحر را آموزش داده‌اند، اما این استدلال ضعیف است و ابن جریر ضعف آن را بیان نموده و آن را رد کرده است. او می‌گوید: «اگر این موضوع بر آدم ساده لوح و کودنی مشتبّه شود و بگوید: چگونه ممکن است که فرشتگان خدا شیوه‌ی جدا کردن زن و شوهر را به مردم یاد دهند؟ و چگونه جایز است که نازل کردن چنین امری بر فرشتگان به خدا نسبت داده شود؟ در پاسخ می‌گوییم: خداوند متعال در ابتدا تمام آنچه را که مردم را به آن امر و یا از آن نهی نموده به آنان شناسانده است و پس از آنکه مردم به آن علم پیدا کرده‌اند به آنان امر و نهی کرده است و اگر غیر از این بود امر و نهی فایده‌ای نداشت.

جادو از آن کارهایی است که خداوند انسان را از آن نهی کرده است، و شگفت نیست اگر خداوند آن را در ابتدا به آن دو فرشته که در قرآن از آنها نام برده است، یاد داده باشد و از طریق آنها انسان را آزمایش کرده باشد. همانگونه که قرآن به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید: آن دو فرشته به کسانی که سحر را از آنها یاد می‌گرفتند می‌گفتند: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ [بقره: ۱۰۲] «ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو»، تا در نتیجه

۱- حاشیه ابن عابدین: (۲۴۴/۴)

این آزمایش بندگان خود که آنان را از جدا کردن میان زن و شوهر و انجام سحر نهی نموده بود از همدیگر باز شناسد، هم مؤمنی را که از آن دو سحر نیاموخته برگزیند، و هم کافری را که سحر و کفر را از آنان یاد گرفته خوار و زبون نماید، و هم آن دو فرشته در آموزش جادو به کسانی که از آنان یاد گرفته‌اند مطیع امر خدا بوده باشند، و هم سحر کسانی که با وجود نهی کردن آن دو، جادو را از آنان آموختند ضرری به حال فرشتگان نداشته باشد»^۱.

حکم سحر ستارگان

کسی که معتقد به تاثیر ستارگان در تعیین روزی و عمر و خوشبختی و بدبختی و پیروزی و شکست آدمیان باشد کافر است، و اگر از ستارگان یاری بخواهد و به آن پناه برد کفری را بر کفری افزوده و گمراهی خود را دو چندان نموده است.

پیامبر خدا ﷺ فساد این عقیده را بیان نموده و آن را کفر دانسته است.

زید بن خالد جهنی می گوید: «پیامبر خدا ﷺ در حدیبیه به دنبال بارانی که شب باریده بود، نماز صبح را برایمان اقامه کرد و چون رهسپار شد به مردم فرمود: آیا می دانید که پروردگارتان چه گفت؟ مردم گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند، فرمود: خداوند گفت: بندگان من چون به صبح در آیند یا مؤمنند یا کافر، آنکه می گوید: به فضل و رحمت خدا باران بر ما بارید مؤمن به من و کافر به ستارگان است و آنکه می گوید: در اثر طلوع فلان ستاره و فلان ستاره باران بر ما بارید به من کفر ورزیده و به ستارگان ایمان آورده است»^۲.

آیا کفری که حدیث فوق به آن اشاره می کند اصل ایمان را از انسان سلب و او را از دایره اسلام خارج می کند؟ در جواب باید گفت: بله، این کفر اصل ایمان را سلب نموده و شخص را از اسلام خارج می نماید، به شرطی که چنان معتقد باشد که ستاره فاعل حقیقی و تدبیر کننده و بوجود آورنده ی باران است آنگونه که برخی از اهل جاهلیت

۱- تفسیر ابن جریر: (۴۵۵/۱)

۲- بخاری در کتاب الإستقاء آن را روایت کرده است، در باب (و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون) فتح الباری: (۵۲۲/۲) و صحیح مسلم: (۸۲/۱) حدیث شماره: (۷۱). مسلم به چند طریق از چند صحابه این حدیث را روایت کرده است.

می‌پنداشتند، و همانطوری که نووی تصریح می‌کند صاحب چنین عقیده‌ای کافر است، و این مذهب جمهور علما و امام شافعی است و ظاهر حدیث نیز حاکی از آن است.

اما اگر بگویید: در اثر طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید و در اصل معتقد باشد که باران از جانب خدا و در نتیجه ی رحمت اوست، و طلوع ستارگان تنها میقات و نشانه ی عادی باریدن هستند، مانند آن است که گفته باشد: در آن وقت و زمان مشخص بر ما باران بارید، و این کفر نیست. علما در مکروه بودن این گفته اختلاف نظر دارند و بهترین نظر آن است که این سخن مکروه تنزیهی است و گوینده گناهکار نمی شود، سبب کراهت این است که سخن دوپهلوی است و موجب می شود که دیگران نسبت به گوینده ی آن دچار سوءظن شوند، همچنین این سخن شعار نادانان و پیروان آنان است.

برخی از علما معتقدند کفری که متوجه گوینده ی این سخن می شود کفران نعمت است؛ زیرا او به نسبت دادن باران به ستارگان بسنده کرده است. گوینده ی این سخن لازم است کلام خود را به عدم اعتقاد به ستارگان و تدبیر و تاثیر آنان در بارش باران، مقید نماید [یعنی بگوید منظور من از این سخن آن نیست که خود ستارگان باران را ایجاد می‌کنند] برخی از روایات صحیح مسلم این نظر را تأیید می‌کنند. در روایتی از مسلم چنین آمده است: «أَصْبَحَ مِنَ النَّاسِ شَاكِرٌ كَافِرٌ» [که نشان می‌دهد منظور از کفر، کفران نعمت است]. در روایتی دیگر آمده است: «مَا أُنْعِمْتُ عَلَى عِبَادِي مِنْ نِعْمَةٍ إِلَّا أَصْبَحَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِهَا كَافِرِينَ» [به بندگان خود نعمتی نبخشیدم جز آنکه گروهی از آنان نعمت مرا کفران کردند]. و در روایت دیگری آمده است: «مَا أُنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ بَرَكَةٍ إِلَّا أَصْبَحَ فَرِيقٌ مِنَ النَّاسِ بِهَا كَافِرِينَ» که ضمیر «بها» نشانه ی آن است که منظور از کفر، کفران نعمت است.^۱ یعنی خداوند هیچ برکتی از آسمان نازل ننموده جز آنکه گروهی از مردم نسبت به آن کفران نعمت نمودند.

۱- نگا: شرح نووی بر مسلم: (۶۱/۲).

کیفر جادوگر

کیفر جادوگر در میان غیرمسلمانان

بسیاری از کشورهای غربی برای رهایی از جادوگران نهایت تلاش را می‌کنند. در این راستا سخت‌ترین مجازات‌ها را- که کمترین آن اعدام است- بر آنها تحمیل کرده و انواع شکنجه و تنبیه و رسواسازی و مصادره‌ی دارایی‌ها و تحمیل مجازات‌هایی بر خود و فرزندان‌شان را در مورد آنها اجرا کرده‌اند. در کشورهای فرانسه، آلمان و ایتالیا، همه، جادوگران را محکوم به سوزانده شدن کرده‌اند. در اسکاتلند مجازات‌شان انداخته شدن در ظرف بزرگ آهنی پر از قیر جوشیده بود. انگلیس و برخی دیگر از کشورهای اروپایی نیز آنها را در میان عموم اعدام می‌نمود، اما در آمریکا مجازات مرد یا زن جادوگر حلق آویز کردن بر نزدیک‌ترین درخت سر راه بود. و برخی کشورها برای اعدام جادوگران از دیرک مرگ استفاده می‌کردند. در کشورهای زیادی نیز روش «تشبیح» را برای مجازات آنها به کار می‌گیرند، بدین ترتیب که جادوگر را بر سفره‌ی ضخیم بزرگی که به چهار قسمت جدا از هم تقسیم شده بود، می‌خوابانند و دست‌هایشان را به سوی بالا می‌کشیدند به طوری که دست راستش را به گوشه‌ی سمت راست بالای سفره و دست چپش را به گوشه‌ی چپ، پای راستش را به گوشه‌ی سمت راست پایین و پای چپش را به سمت چپ آن می‌بستند و در وسط این سفره چرخ‌های مصنوعی نصب و به شکل مخصوصی به آن وصل شده بود، آن گونه که با چرخش آن سطحش به چهار جزء تقسیم می‌شد و هر جزء آن به سمتی خلاف دیگری حرکت می‌کرد و در نتیجه دست راست به طرف شمال غربی و دست چپ به سوی شمال شرقی و پای راست به طرف جنوب غربی و پای چپ به سمت جنوب شرقی کشیده می‌شد... و بدین وسیله رگ‌ها، عضله‌ها و مفاصل جادوگر متلاشی می‌شد و باعث ایجاد دردهای سخت و آزار دهنده‌ای می‌شد که شیاطین هم تحمل آن را نداشتند و سرانجام پس از چند دقیقه نابود می‌شد، سپس جسدش را جمع می‌کردند و آتش می‌زدند و خاکسترش را در خیابان‌ها می‌ریختند. اما سخت‌ترین زشت‌ترین شیوه‌ای که برای مجازات جادوگر در نظر گرفته شده آن بود که دادگاه‌های بازپرسی در اسپانیا اجرا می‌کردند، این دادگاه‌ها اتاق‌های ویژه‌ای مجهز به تمام ابزار و آلات شکنجه - تا آن جا که انسان گمان می‌کرد- آماده می‌کردند و نام «اتاق‌های شکنجه یا اعتراف» بر آنها نهاده بودند. وقتی جادوگر دستگیر می‌شد و به کار جادوگری اعتراف

می‌کرد، از اتاق آتش گرفته می‌شد، و او را به اتاق شکنجه می‌بردند که این شکنجه‌ها بر او اجرا می‌شد: او را - پس از بستن دستانش به پهلوی - در یک فلکه‌ی بزرگ از پایهایش آویزان می‌کردند، چنان که سرش رو به پایین قرار بگیرد، سپس فلکه چند دور به تندی گردانده می‌شد، و پس از چند روز به حالت طبیعی در می‌آمد- یعنی حالتش عوض می‌شد و سرش رو به بالا و پاهایش رو به پایین می‌شد- آنگاه یکی، یکی ناخنهای پایش را بیرون می‌کردند، و پس از آن چرخ را می‌گردانند و به حالت وارونه در می‌آوردند و این بار نوبت به ناخنهای دستش می‌رسید. سپس چرخ دوباره می‌گشت و او را به حالت افقی در می‌آورد، و از بدنش جاهای پرگوشت و چربی مانند شانه‌ها یا رانها و ساقهایش را می‌گرفتند و شکافهای کوتاه یا درازی آن چنان که به نظرشان می‌رسید، ایجاد می‌کردند، سپس نفت یا قیر جوشیده در آن می‌ریختند، و او را به حالت نخست که وارونه بود بر می‌گردانند و با میخهای بزرگ و سرخ شده‌ای چشمانش را بیرون می‌کردند و سرانجام با سوزاندن او این شکنجه‌ی بسیار سخت به پایان می‌رسید.

با وجود این شکنجه‌ی دردناک، دادگاههای اسپانیا جادوگر را به مجازات محکوم نمی‌کردند، مگر این که با صراحت عمل جادو بر مبنای پیمان یا عقدی که با شیطان بسته‌اند، اعتراف کنند، و جادوگر بایستی این اعتراف را بنویسد و در اعترافنامه‌اش مشخص کند که چه وقت و کجا پیمان بسته است، و متن پیمان نامه و مدت اجرایی آن کدام است و شیطان در چه شکلی بر او نمایان می‌شده است. و در سحرش چه موادی به کار می‌برد و این مواد را چه کسی برایش می‌آورد؟ برای چه کسی و به نفع و ضرر چه کسی جادو می‌کرد؟

و سؤالهایی دیگر از این قبیل که در نیت باطنی جادوگر هیچ تردیدی باقی نمی‌گذاشت.

با وجود مجازاتهای سنگین و شکنجه‌های گوناگونی که حکومت‌های خارجی برای جادوگران در نظر گرفته‌اند، باز هم برای فلج کردن فعالیتها و خطرهایشان و ترساندن آنها و ریشه‌کنی تخم بدی در ذاتشان کافی نبوده، آنها معتقد بودند با فروختن روحشان به شیطان دیگر روحی باقی نمانده تا حکومت با به دار آویختن یا سوزاندن یا شیوه‌های دیگر آنها را مورد آزار و شکنجه قرار دهد.

اما گروهی از جادوگران تحصیلکرده یا روشنفکر مانند صاحبان کار یا ثروتمندان یا اساتید بودند که از ترس کیفر سخت و قطعی، اعمال سحرآمیزشان را به بهانه‌های پوچ و واهی می‌پوشاندند؛ زیرا ادعا می‌کردند به خاطر کارهای نیک و سود رسانی مانند درمان بیماران یا آشتی خانواده‌ها و همسران یا یافتن رمز گنجی و دانشهای پنهان که به تمدن سود می‌رساند و مردم از آنها بهره می‌گیرند، سحرشان موجه و جایز است. بنابراین آنها این کارشان را سحر سفید (whitemagic) می‌نامیدند تا از سحر سیاه (blackmagic) که در برگیرنده ی ضرر و زیان بود تشخیص داده شود. اما تمام این ادعاها و نیرنگها باعث نشد که حکومت‌ها به آن توجه ویژه ای نمایند یا قانون به آن اعتراف کند و هر کسی را که در کار سحر اعم از سفید و سیاه یا سرخ دست داشت محکوم به اعدام کردند، چون که سحر در هر حالت آن از دایره‌ی سحر بودنش خارج نمی‌گردد، از طرف دیگر چون اساس موفقیت در آن متکی بر نیروهای غیر طبیعی است و جادوگری که به آن دست می‌یازد به خود نیرویی برای غلبه بر قانونهای طبیعی و آرایش آن می‌دهد و ادعای چیرگی بر عقلها و دلها و جانهای انسان را دارد.^۱

«از جمله مجازاتهایی که بر جادوگران زن اجرا می‌شد این بود که او که محکوم به مجازات شده بود به اتاق شکنجه برده می‌شد و در آن جا مأموران شکنجه تمام موهای بدنش را یکی، یکی با موچین‌های کوچک سرخ شده‌ای می‌گندند، کاری که هیچ فردی تحمل آن را ندارد و هر زن جادوگری که استوار و شکیباً باشد همین که تنها چند تار مو از بدنش کنده می‌شد فریاد می‌زد و از شدت درد می‌نالید و در نتیجه به هر آن چه انجام داده و یا نداده، اعتراف می‌کرد و تهمتها را می‌پذیرفت تا از فرایند کندن مو بگذرد و هر چه زودتر سوزانده شود... اما برای بیشتر شکنجه‌دانش، مأموران قانون، شکنجه‌ی او را نقطه به نقطه و جزء به جزء اجرا می‌کردند... و او را تنها پس از کندن آخرین موی بدنش رها می‌کردند و او در طی این فرایند شکنجه از دردهای بسیار تحمل ناپذیر و جانکاه چنان رنج می‌برد که به گما فرو می‌رفت و سپس برای سوزاندن برده می‌شد».^۲

۱- محمد محمد جعفر، السحر: (۲۸-۳۰)

۲- السحر: ص (۳۰)

مجازات جادوگر در اسلام

دیدگاه دانشمندان درباره‌ی مجازات جادوگر

۱- ابوبکر رازی در بیان دیدگاه ابوحنیفه - خدایش رحمت کند- درباره‌ی مجازات جادوگر می‌گوید: «ابن شجاع، از حسن بن زیاد، از ابوحنیفه روایت کرده که درباره‌ی جادوگر گفته است: مجازات جادوگر اعدام است و توبه‌ی او پذیرفته نیست و این که بگوید جادو را ترک و از آن توبه می‌کنم مورد قبول نیست، و اگر به جادوگر بودن خود اقرار کند خونسش مباح خواهد شد، و اگر دو نفر بر جادوگر بودنش گواهی دهند، و این امر را طوری بیان کنند که معلوم شود جادوگر است، به کیفر آن کشته می‌شود، و توبه‌اش پذیرفته نیست. اما اگر اقرار کند و بگوید: من قبلاً سحر می‌کردم ولی اکنون ترک کرده‌ام، پذیرفته است و کشته نخواهد شد، و همین طور اگر گواهان گواهی دهند که روزی جادوگر بوده و مدتی است سحر را کنار گذاشته، باز هم کشته نمی‌شود، مگر این که گواهان گواهی دهند که هنوز به جادویش ادامه می‌دهد و یا خودش اقرار کند، در این صورت نیز باید کشته شود.

چنین است برده‌ی مسلمان و ذمی آزاد که اگر هر کدام به جادوگر بودن خود اقرار کنند، خونسشان مباح است و کشته می‌شوند و هیچ توبه‌ای از آنها پذیرفته نیست. اگر بر برده‌ای یا شخصی ذمی گواهی داده شود که جادوگر است و چنان کارش را توصیف کنند که سحر از آن فهمیده شود، توبه‌اش قابل قبول نیست و کشته می‌شود، اما اگر برده یا ذمی اقرار کنند که قبلاً جادوگر بوده‌اند، ولی حالا آن را رها کرده‌اند سخنشان پذیرفته خواهد بود، و همین طور اگر بر او گواهی دهند که جادوگر بوده، اما اکنون نیست و رها کرده، کشته نخواهد شد.

اما جادوگر زن: اگر گواهان گواهی دهند یا خودش اقرار کند مجازاتش اعدام نیست، بلکه زندان شده و شلاق زده می‌شود تا وقتی که یقین حاصل شود که جادوگری را ترک کرده است. اما کنیز و دختر یا زن ذمی اگر به جادوگر بودنشان گواهی داده شود یا خود

اعتراف کند، کشته نمی‌شود، ولی باید معلوم شود که جادوگری را رها کرده است. این مواردی که بیان شد دیدگاه ابوحنیفه است.^۱

ابوبکر رازی از محمد بن شجاع روایت کرده که درباره‌ی این نظر ابوحنیفه که در مورد جادوگر می‌گوید: «کشته می‌شود و توبه‌اش پذیرفته نیست» از ابویوسف پرسید: چرا چنین شخصی مثل مرتد با او برخورد نمی‌شود؟ او در پاسخ گفت: جادوگر علاوه بر کفرش به تلاش برای فساد و خرابی در زمین پرداخته و چنین شخصی اگر باعث قتل شده باشد، کشته می‌شود.^۲

آن چه ابوبکر از ابوحنیفه نقل کرده، دیدگاه حنفیان است، بنابراین چیزی که نزد آنها با اهمیت به شمار می‌آید این است که جادوگر با فرا گرفتن جادو و دست یازیدن به آن کفر ورزیده است، خواه معتقد به حرام بودن آن باشد، و یا نباشد. در میان حنفیها نویسنده ی «فتح القدیر» معتقد است کفر نورزیده مگر این که معتقد به کفر بودن کار خود باشد، که در این صورت کیفر آن است که در رودخانه انداخته می‌شود، شارح نیز از ایشان پیروی کرده، اما آنها بر این اعتقادند که اگر به آن دست یازد به طور مطلق کشته می‌شود.^۳

ابن عابدین می‌گوید: «چه بسا آنچه نویسنده ی «فتح القدیر» از یاران نقل کرده، این است که جادو جز به وسیله‌ی چیزی که خود کفر است، انجام نمی‌پذیرد، بنابراین غیرکفر جادو خوانده نمی‌شود و آن چه از «المختارات» آوردیم بیانگر این نکته است که منظور از جادوگر کسی غیر از شعبده‌باز و اهل طلسم و معتقد به اسلام است.

معتقد به اسلام یعنی کسی که کاری منافی اسلام در فعل یا اعتقاد مرتکب نشود.^۴

۲- امام مالک- رحمه الله - معتقد است که شخص مسلمان اگر با گفتاری کفرآمیز به کار جادوگری بپردازد مجازاتش قتل است و توبه‌اش پذیرفته نیست. وی در کتابش «الموطأ» می‌گوید: «جادوگری که جادو می‌کند به شرطی که

۱- أحكام القرآن: (۵۰/۱)

۲- أحكام القرآن: (۵۱/۱)

۳- حاشیه ابن عابدین: (۲۴۰/۴)

۴- حاشیه ابن عابدین: (۲۴۴/۴)

دیگری این کار را برایش انجام ندهد، مانند آن کسی است که خداوند درباره‌ی او فرموده:

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«به تحقیق دریافتند کسی که آن را بخرد در آخرت چیز شایسته‌ای نخواهد داشت»، بنابراین به نظر من چنین شخصی اگر خود این کار را کرده باشد، سزای عملش این است که باید کشته شود.^۱

قرافی می‌گوید: «طرطوشی در حاشیه کتابش می‌گوید: مالک و یارانش بر این باورند که جادوگر کافر است و باید کشته شود، و جادوگر خواه مسلمان باشد و یا ذمی - مانند زندیق - هرگز قابل گذشت نیست. محمد گوید: اگر آن را اظهار بدارد توبه‌اش مقبول است. اصبع نیز می‌گوید: اگر اظهار بدارد و توبه نکند کشته می‌شود و دارایی اش از آن بیت المال مسلمانان است. اما اگر آن را پوشیده نگه دارد، دارایی اش از وارثانش است، و من به نماز خواندن بر چنین شخصی سفارش نمی‌کنم، اگر کسی این کار را کرد، خود داند».

وی همچنین ابراز داشته یکی از نظریات دانشمندان پیشین این است: مجازاتش کشتن نیست تا زمانی که ثابت شود عمل او در ردیف سحری است که خداوند عزوجل آن را به کفر وصف کرده است. اصبع در این باره می‌گوید: کسی که حقیقتش را می‌داند از این امر پرده بر می‌دارد.

مسئولیت کشتن جادوگر بر عهده ی پادشاه است، حتی اگر کاتب یا برده، ارباب خود را جادو کند مسئولیت اعدامش بر عهده‌ی او نیست بلکه بر عهده‌ی امام است.

جادوگر ذمی کشته نخواهد شد مگر این که مسلمانی از جادویش زیان ببیند، که اگر چنین شود به منزله‌ی نقض پیمان خواهد بود و سزای او کشتن است و اسلام آوردن هم از او پذیرفته نمی‌شود. اما اگر یکی از هم مسلکان او جادو نمود، مجازاتش فقط تنبیه است، مگر این که کسی را به قتل برساند که در این صورت قصاص می‌شود. سحنون

گوید: یا کشته خواهد شد یا اسلام می‌آورد، مانند فردی که به پیامبر خدا ﷺ ناسزا و دشنام دهد که این مخالف سخن امام مالک است.

اگر فرد دیگری برای شخصی عمل جادو را انجام دهد و خود آن فرد این کار را نکرده باشد، به سختی تنبیه می‌شود؛ چرا کفر نورزیده بلکه به سمت آن متمایل شده است. وی (قرافی) می‌گوید: یادگیری جادو از دیدگاه امام مالک کفر است.^۱

قرطبی در تبیین دیدگاه امام مالک درباره‌ی مجازات جادوگر و ذمی می‌گوید: مالک درباره‌ی جادوگر ذمی گفته است: «مجازاتش قتل نیست، مگر این که با جادویش سبب کشتن فردی شود و خود اقرار نماید. همچنین اگر چیزی که در مورد انجام آن با او به توافق نرسیده باشند، از او انجام بگیرد، کشته می‌شود. ابن خويز منداد می‌گوید: در مورد ذمی روایتهای گوناگونی از مالک روایت شده مختلف است؛ زیرا یک بار چنین گفته است: توبه ی او پذیرفته است و توبه‌اش این است که اسلام بیاورد و در جای دیگر گفته: هر چند مسلمان شود اما باز هم کشته خواهد شد. اما شخص حربی اگر توبه کند کشته نمی‌شود. امام مالک درباره‌ی حکم شخص ذمی که به پیامبر خدا ﷺ ناسزا بگوید می‌گوید: توبه اش پذیرفته می‌شود و آن این که اسلام بیاورد. در جایی دیگر درباره‌ی همین موضوع گفته است: کشته می‌شود و مانند شخص مسلمان توبه‌اش پذیرفته می‌شود.

امام مالک همچنین درباره‌ی جادوگر ذمی گفته است: تنبیه می‌شود، مگر این که با سحرش مرتکب قتل شود یا کار دیگری انجام دهد که در مورد هر کدام مطابق با آن برخورد خواهد شد. دیگران گفته‌اند: باید کشته شود، چون نقض پیمان کرده است. وارثان جادوگر از او به خاطر کفرش، ارث نمی‌برند، مگر این که سحرش از زمره‌ی کفر نباشد. امام مالک درباره‌ی زنی که همسرش را جادو کند، گفته است: کشته نمی‌شود بلکه سخت تنبیه می‌گردد.^۲

۱- الفروق، قراف: (۱۵۲/۴) و نیز در این باره نگاه کنید به «الشرح الصغیر علی أقرب السالک: (۴۳۳/۴) و تفسیر قرطبی:

(۴۷، ۴۹/۲)

۲- تفسیر قرطبی: (۴۹/۲)

۳- تقی الدین سبکی در فتاوی خود گزیده‌ی دیدگاه امام شافعی - رحمه الله - را در این باره به خوبی بیان کرده است. او می‌گوید: در مجموع دیدگاه امام شافعی درباره‌ی جادوگر این است که جادوگر سه حالت دارد: اول این که به خاطر کفر کشته می‌شود، و دوم اینکه به حکم قصاص کشته می‌شود و سوم اینکه اصلاً قتلی در کار نیست، بلکه حکمش تعزیر است.

اما امام شافعی در حالت نخست که به سبب کفر کشته می‌شود، می‌گوید: در صورتی است که با جادوگری چنان عملی انجام دهد که به حد کفر برسد، یاران شافعی این مسأله را با سه نمونه شرح داده‌اند:

اول این که سخنی بر زبان براند که سزاوار کفر باشد و بدون شک این سبب قتل است ولی هر زمان توبه کند پذیرفته می‌شود، و حکم قتلش ساقط است، اما این امر با اقرار و دلیل قاطع ثابت می‌شود.

دوم این که معتقد به نزدیکی به ستاره‌های هفت گانه باشد و این که آنها خود عمل می‌کنند، که در این صورت نیز - چنان که ابن صباغ نقل کرده - باید کشته شود. اما اگر توبه کند پذیرفته می‌شود، این حالت تنها با اقرار ثابت می‌شود.

سوم این که معتقد به حقیقتی باشد که با آن می‌تواند واقعیتها را وارونه جلوه دهد، که در این حالت هم - بنا به قول قاضی حسین و ماوردی - باید کشته شود. این نوع نیز تنها با اقرار ثابت می‌شود و اگر توبه کند پذیرفته می‌شود و کشته نخواهد شد.

اما در صورتی قصاص می‌شود که اعتراف کند با سحرش انسانی را کشته است؛ چون همان طور که می‌گوید: با سحر مُرد یا سحرش غالباً باعث مرگ است، به حکم قصاص کشته می‌شود، این حالت نیز با اقرار ثابت می‌شود ولی توبه حکم قصاص را نقض نمی‌کند».

و آن حالتی که کشته نمی‌شود، بلکه حکم تعزیر بر او اجرا می‌شود، در مواردی غیر از این امور است»^۱.

۱- صاحب المجموع از سبکی نقل کرده است: (۲۴۵/۱۹) و نیز در این باره نگاه کنید به: الروضه‌ی نووی: (۳۴۵/۹)

نووی می‌گوید: «عمل سحر و جادو به اجماع علما حرام است و هر کس آن را مباح بداند کافر است. اگر انسان بگوید: سحر آموختم یا آن را به خوبی می‌دانم، از او خواسته می‌شود که آن را توصیف کند، اگر در وصفش نشانه‌های کفر مشاهده شود، کافر است. مانند این که معتقد به نزدیکی به ستاره‌های هفتگانه باشد.

قفال می‌گوید: اگر بگوید با قدرت خود غیر از قدرت خدای تعالی انجام می‌دهم، کافر است، اما توصیف سحر به چیزی که کفر نیست کافر بودنش را ثابت نمی‌کند.

اثبات قتل جادوگر دشوار و حتی غیرممکن است؛ زیرا گواه از نیت و اراده ی جادوگر آگاه نیست و تاثیر او را نمی‌بیند، بلکه با اقرار خود جادوگر ثابت می‌شود. مثلاً اگر بگوید: با جادو مرتکب قتل شدم، یا غالباً موجب قتل می‌شود، به قتل عمد اقرار کرده است، و اگر بگوید: سحر به ندرت سبب قتل می‌شود، این جمله اقرار به قتل شبه عمد است. اما اگر اظهار کند که از روی اشتباه اسمش را گفته‌ام، اقرار به اشتباه است. دیه‌ی شبه عمد و اشتباه کوچک (مخفّقه) هر دو از مال جادوگر داده می‌شود، و چیزی از خویشاوندان شخص مطالبه نمی‌شود جز این که آن را تصدیق کنند»^۱.

۴- امام احمد نیز در یکی از دو روایتی که از او موجود است معتقد به کفر جادوگرست و اینکه باید کشته شود. در مذهب حنبلی بر همین روایت عمل می‌شود. ابن قدامه می‌گوید: «آموختن و آموزش دادن جادو بدون هیچ اختلاف نظری میان علما، حرام است، یاران ما می‌گویند: شخص با آموختن سحر و جادو و انجام دادن آن خواه معتقد به حرام بودنش باشد و یا به مباح بودن آن، کفر ورزیده است»^۲.

ابن قدامه همچنین گفته است: «جادوگری که بر جارو سوار می‌شود و آن را در هوا می‌راند، وارد حوزه‌ی کفر شده و سزای آن کشته شدن است، اما سحر با استفاده از داروهای گیاهی و دخانیات و نوشیدن یا نوشاندن چیزی زیان‌آور، دلیل کفر نیست و چنین شخصی مجازاتش قتل نیست، بلکه تعزیر است و اگر مرتکب کاری شود که موجب قصاص است، قصاص می‌گردد، اما کسی که متکی بر یاری و کمک از جن هاست و ادعا می‌کند که آنان را جمع می‌کند و آنها به دستورهایش عمل و از او پیروی

۱- روضة الطالبین نووی: (۳۴۶/۹)

۲- المغنی: (۱۵۱/۸)

می‌کنند، عملش کفر نیست و کیفرش نیز کشته شدن نیست».^۱

از امام احمد روایت دیگری هم هست که می‌گوید: چنین شخصی کفر نورزیده و مجازاتش کشته شدن نیست، بلکه از او خواسته می‌شود توبه کند. از میان حنبلیها، ابن عقیل به این روایت عمل می‌کند، وی روایت قبلی را که امام احمد درباره‌ی کفر جادوگر بیان نموده، بیانگر کفر جادوگر در اعتقادش می‌داند، از این رو حنبلیها جادوگر را به شرطی کافر می‌دانند که جادوگر معتقد به حلال بودن جادو باشد.^۲

اما جادویی که فرد را به کفر می‌رساند- چنان که ابن قدامه می‌گوید- همان است که در عرف آن را سحر و جادو می‌شمارند، مانند عمل لیبید بن اعصم که پیامبر را با شانه و زنی آرایشگر، سحر کرد و کسی که شخص صرع زده را افسون کند و ادعا کند جنی‌ها را گرد هم می‌آورد و به آنها دستور می‌دهد و آنان از او اطاعت می‌کنند، به ظاهر وارد این حکم نمی‌شود، ولی قاضی ابوخطاب حنبلی او را در زمره‌ی جادوگران شمرده است.^۳

از دیدگاه حنبلیها، جادوگر اهل کتاب به سبب سحرش کشته نخواهد شد مگر این که به وسیله‌ی آن کسی را بکشد، که در این صورت قصاص می‌شود. دلیلشان این است که پیامبر خدا ﷺ لیبید بن اعصم را که آن حضرت را جادو کرد، نکشت؛ چون شرک بزرگتر از جادوست، و او به خاطر آن کشته نشده بود. درباره‌ی جادوگر مسلمان روایت‌هایی آمده است، چون او با سحرش کفر ورزیده ولی شخصی مانند لیبید در اصل کافر بود.^۴

گزیده‌ی دیدگاه‌های علما در مورد جادوگر:

۱- وجوب قتل جادوگر بدون درخواست توبه از او. این دیدگاه امامان ابوحنیفه، مالک، شافعی و امام احمد در روایتی، و در مذهب حنبلی طبق این روایت عمل می‌شود.

قرطبی این را دیدگاه عموم علما دانسته و از میان صحابه عمر، عثمان، ابن عمر،

۱- المقنع، ابن قدامه (۵۲۳/۳) و نیز نگاه کنید به «المحرر» از مجدالدین ابن تیمیه (۱۶۹/۲۰)

۲- نگاه کنید به: المغنی (۱۵۱/۸)؛ والأنصاف، مرداوی (۳۴۹/۱۰)

۳- المغنی (۱۵۴/۸)

۴- المغنی (۱۵۷/۸)، نیز نگاه کنید به: الأنصاف (۳۵۳/۱۰)

حفصه و ابوموسی اشعری رضی الله عنه معتقد به آن بودند. همچنین قرطبی آن را به هفت نفر از تابعین نسبت داده و از فقهای دیگر سرزمینها ابو ثور و اسحاق چنین دیدگاهی داشتند.^۱

۲- جادوگر به جرم کفر کشته شود، اگر با سحرش کاری کفر آمیز انجام دهد و اگر سحرش بدون کفر باشد و با آن کسی را هلاک کند، باز هم باید قصاص و کشته شود، در غیر این دو حالت مجازاتش تعزیر است و کشته نمی‌شود، این دیدگاه امام شافعی و یکی از اقوال امام احمد است.

ابن منذر نیز - که قرطبی از او نقل کرده است - بر این باور است.

قرطبی می‌گوید: از ابن منذر نقل است که گفت: «اگر شخصی اعتراف کند که با سخنی کفرآمیز جادو کرده است، و توبه نکند، باید کشته شود، و همین طور اگر حجت و دلیل قاطع مبنی بر این که سخنی کفرآمیز بیان نموده وجود داشته باشد، باز حکمش همان است.

اگر با سخنی که کفر نباشد سحر کرده، قتلش جایز نیست، ولی اگر در شخص سحر شده به عمد جرمی مرتکب شود که قصاص داشته باشد، حکم قصاص برایش صادر می‌شود.^۲

۳- امام ابوحنیفه درباره‌ی جادوگر اهل کتاب معتقد به وجوب قتل اوست و تفاوتی میان او با جادوگر مسلمان قایل نشده است.

دیدگاه جمهور این است که مؤاخذه می‌شود، و در صورت مرتکب نشدن قتل با جادویش، کشته نخواهد شد، اگر خرابی ایجاد کرده باشد، از او بازخواست خواهد شد. امام مالک می‌گوید: اگر با سحرش به شخص مسلمانی زیان برساند، پیمانش را نقض کرده است.^۳

۴- دیدگاه ابوحنیفه درباره‌ی زن جادوگر مسلمان و یا ذمی این است که کشته نمی‌شود، بلکه زندان می‌شود تا توبه کند، در حالی که امامان سه گانه مالک، شافعی و احمد در این حکم میان زن و مرد تفاوتی قایل نیستند.

۱- تفسیر قرطبی (۴/۲)

۲- تفسیر قرطبی (۴/۲)

۳- نگاه کنید به: فتح الباری (۲۳۶/۱۰)، (۴۷۷/۵)

دلایل معتقدان به دیدگاه نخست - وجوب قتل:

۱- جادوگر با استناد به نص قرآن کافر است.

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«سلیمان هرگز کفر نورزید، بلکه شیاطین کافر شده‌اند که به مردم سحر و آن چه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده، می‌آموزند. به هر کس یاد می‌دادند تذکر می‌دادند که ما فقط مایه‌ی آزمایش هستیم پس کفر نورز». بنابراین نفی کفر از سلیمان به روشنی بیانگر کفر ساحر است، و روشن تر از آن این فرموده‌ی خداوند است که:

﴿إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«ما مایه‌ی آزمایش هستیم پس کفر نورز».

اگر گفته شود چرا درخواست توبه از جادوگر منع شده است در حالی که مرتد می‌تواند توبه کند؟ پاسخ این است که جادوگر از دیدگاه مالکی‌ها مانند زندیق است و از زندیق توبه قبول نمی‌شود.

۲- می‌گویند: «کشتن جادوگر شیوه‌ی خلیفه‌ی راشد عمر بن خطاب رضی الله عنه است. بجاله بن عبده می‌گوید: من کاتب جزء بن معاویه، عموی احنف بن قیس بودم، که نامه‌ای از سوی حضرت عمر یک سال پیش از مرگش رسید که مضمونش چنین بود: «هر جادوگری را بکشید»^۱، و اسنادش هم صحیح است.

احمد در مسندش، و بیهقی و ابن حزم در «المحلی» این روایت را آورده‌اند.^۲

از ام المؤمنین حفصه نیز نقل است که جادوگر باید کشته شود، در مؤطای امام مالک از عبدالرحمن بن سعد بن زراره آمده که شنیده است حفصه همسر پیامبر یکی از کنیزانش را که او را سحر کرده بود، کشته است.^۱

۱- سنن ابوداود (۲۲۸/۳)، شماره‌ی حدیث: (۳۰۴۳)

۲- مسند احمد (۱۹۰/۱، ۱۹۱)؛ بیهقی (۱۳۶/۸)؛ و ابن حزم در المحلی (۳۹۷/۱۱)

بنابراین بسیاری از بزرگان صحابه موافق با کشتن جادوگر بودند و در میان دانشمندان علم اصول، چنان است که اگر صحابی چیزی می گفت و مخالفی نداشت، جزء اجماع شمرده می شد. ابن قدامه پس از بیان گفتار صحابه ای که قایل به وجوب کشتن جادوگر هستند گفته است: «اشتهر هذا القول فلم يُنكر فكان إجماعاً»^۱: «یعنی این سخن مشهور بود و هیچ کس آن را انکار نکرده، بنابراین اجماع است».

۳- آنانی که معتقد به کشتن جادوگر هستند به روایت ترمذی از حسن بن جندب استناد می کنند که گفته بود: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ»: «کیفر جادوگر ضربه زدن او با شمشیر است» ترمذی روایت کرده است.

این حدیث ضعیف است، بنابراین استناد به آن جایز نیست. ترمذی پس از بیان این حدیث می گوید: «این حدیث را به صورت زنجیروار و مستند نمی دانیم جز به این طریق، و اسماعیل بن مسلم مکی (یکی از راویان این حدیث) خود آن را ضعیف می داند، و وکیع درباره ی اسماعیل بن مسلم عبدری بصری (یکی دیگر از راویان آن) می گوید: ثقه (مورد اعتماد) است، و از حسن نیز روایت می کند.

در این مسأله صحیح بودن روایت این حدیث تا شخص جندب درست است، و نظر برخی از یاران پیامبر و دیگران نیز بر این اساس است»^۳.

خلاصه ی سخن ترمذی این است که این حدیث از لحاظ سند ضعیف شمرده می شود، اما چون جندب بن عبدالله جزو راویان آن است مقبول است.

دلایل معتقدان به نظر دوم:

شافعی و ابن منذر استناد کرده اند به این که عایشه دختر آموزش یاری را که جادویش کرده بود، فروخت. می گویند اگر قتلش واجب می بود، فروختنش جایز نبود و چون پیامبر فرموده: «لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِأَحَدٍ ثَلَاثٍ: كُفْرٍ بَعْدَ إِيمَانٍ، أَوْ زَنَاءٍ بَعْدَ إِحْصَانٍ، أَوْ قَتْلٍ

۱- مؤطا ملک ص (۵۴۳) این حدیث را در مؤطا محمد بن عبدالرحمن «بلاغاً» روایت کرده، و عبدالله بن احمد در «مسائل پدرش» و بیهقی (۱۳۹/۸) از عبدالله بن عمر با اسناد صحیح روایت کرده اند.

۲- المغنی (۱۵۳/۵)

۳- سنن ترمذی (۶۰/۴) و شماره ی حدیث: (۱۴۶۰)

نفس بغیر حق^۱ کشتن هیچ مسلمانی روا نیست مگر به سه دلیل: «پس از ایمان کافر شود، زنای فرد متأهل یا کشتن کسی به ناحق» و در این جا هیچ کدام از این سه کار را مرتکب نشده، بنابراین کشتنش جایز نیست.

تقی الدین شبلی در فتاوای خود می‌گوید: «شافعی آنچه را از عمر و حفصه روایت شده بر سحری حمل کرده که کفر در آن هست، و آن چه از عایشه روایت شده که کنیزش را فروخت و پولش را صدقه داد، بر سحری حمل کرده که کفری در آن نیست. به منظور ایجاد هماهنگی میان سخنان صحابه و در این راستا به حدیث «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ»^۲ «دستور یافتم که با مردم بجنگم» توجه داشته است.

البته می‌توان برای این سخن شافعی و همراهانش به این استناد کرد که پیامبر لبید بن اعصم یهودی که آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را سحر کرده بود، نکشت.

تحقیق پیرامون مجازات جادوگر

اگر پژوهشگر به آرای علما و دلایلشان بنگرد در می‌یابد که در حقیقت میانشان اختلاف نظری نیست. مثلاً طرفداران دیدگاه اول که معتقد به وجوب کشتن جادوگر بودند، دلایلشان این بود که جادو از نظر آنها جز با کفر و شرک به خدا تحقق نمی‌یابد.

طرفداران دیدگاه دوم نیز که در بعضی موارد معتقد به نکشتن جادوگر هستند تنها به این دلیل این نظر را پذیرفته‌اند که بر این باورند گاهی جادو بدون کفر هم انجام می‌شود، این گروه با گروه اول، بر اینکه اگر جادوی جادوگران با کلمات و افعال شرک آمیز و کفر باشد باید کشته شود، هیچ اختلافی ندارند.

بنابراین نکته‌ی اساسی این است که حقیقت سحر چیست؟ در حقیقت سحر بر سه نوع است: یکی سحر حقیقی که در واقع یک حقیقت دارد، دومی سحر خیال‌پردازانه و سومی سحر مجازی.

در حقیقت نوع اول و دوم جز با کفر و بندگی شیطان عملی نمی‌شود و نوع سوم گاهی با کمک طلبی از جن امکان‌پذیر است و گاهی بدون آن.

۱- تفسیر قرطبی (۴/۲)

۲- المجموع: نووی (۲۴۶/۱۹)

اما امام ابوحنیفه می گوید: کشتن جادوگر اهل کتاب واجب است به عبارت دیگر بین او با جادوگر مسلمان تفاوتی نگذاشته است و به همان دلایلی استناد کرده که برای کشتن جادوگر مسلمان ارائه کرده بود.

جمهور معتقدند که جادوگر کشته نشود. اما مجازات شود، مگر این که با سحرش باعث قتل کسی گردد که در این صورت باید کشته شود، یا عمل دیگری انجام دهد که بازخواست خواهد شد.

امام مالک می گوید: اگر جادوگر با جادویش به مسلمانی زیانی برساند، با این کارش پیمانش را نقض کرده است.^۱

از میان امامان، مالک و شافعی و احمد و نیز ابن شهاب زهری بر این باورند که جادوگر کشته نمی شود. ابن وهب گفته است: یونس از ابن شهاب برایم نقل کرد که او در پاسخ این سؤال که آیا کشتن کسانی که پیمان دارند و جادو می کنند، واجب است؟ گفت: نقل است که پیامبر خدا ﷺ جادو شد و جادوگر را که از اهل کتاب بود، نکشت.^۲

البته می توان استدلال دوم را این گونه پاسخ داد که پیامبر بدین خاطر او را نکشت که انتقام گیرنده نبود، و از این نگران بود که اگر او را بکشد مسلمانان و هم پیمانش از انصار با یکدیگر درگیر می شوند، و این مانند صرف نظرکردن از کشتن منافق بود.^۳

اما دیدگاه امام ابوحنیفه درباره زن جادوگر این است که کشته نشود، بلکه زندان شود و از او درخواست توبه شود، سه امام یعنی مالک، شافعی و احمد به خاطر این که دلیلی بر تفاوت میان زن و مرد نداشتند حکم جادوگر زن و مرد نزد آنها یکسان است.

۱- نگاه کنید به فتح الباری (۲۳۶/۱۰، ۲۷۷/۵)

۲- صحیح بخاری، کتاب الجزیه، باب «هل یغنی عن الذمی إذا سحر»، فتح الباری: (۲۷۶/۶)

۳- فتح الباری (۲۳۶/۱۰)

فصل هشتم

توبه‌ی جادوگر

قبلاً بیان کردیم که دیدگاه امام ابوحنیفه، مالک و احمد- در یکی از روایت‌هایش- این است که جادوگر بدون این که از او بخواهند توبه کند، کشته می‌شود. دلیلشان این بود که یاران پیامبر بدون درخواست توبه از جادوگران، آنها را کشتند به خاطر این که توبه‌ی جادوگر پذیرفته نمی‌شود.

امام مالک و یارانش بر این باورند که نباید از آنها درخواست توبه کرد؛ زیرا از نظر آنان حکم جادوگر- همان طور که قبلاً بیان شد- مانند حکم زندیق است و توبه‌ی زندیق پذیرفته نمی‌شود مگر این که پیش از آشکار شدن جادویش توبه کند.

امام شافعی در روایتی از امام احمد، معتقد است که از جادوگر درخواست توبه می‌شود؛ زیرا گناهش بزرگتر از شرک نیست، در حالی که از مشرک درخواست توبه می‌شود، و اگر جادوگر کافر باشد و اسلام بیاورد، هم اسلام و هم توبه‌اش پذیرفته خواهد شد.

این نظریه‌ای آشکار و واضح است، اما این که توبه‌ی زندیق پذیرفتنی نیست، (یعنی اجازه‌ی توبه کردن به او داده نمی‌شود) اختلاف نظر وجود دارد.

فصل نهم

تفسیر آیات سحر از سوره ی بقره

خداوند بزرگ می فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾ وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ
عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَنَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ
السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا
نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُمْ
بِضَارِينَ بِهِ مِنَ أَحَدٍ إِلَّا بَاذِنَ اللَّهُ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا
لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلْقٍ وَلَئِنَّ سَكَرَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
﴿١٠٣﴾﴾ [بقره: ۱۰۱-۱۰۳]

«و هنگامی که فرستاده‌ای (بنام محمد) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، گرچه (اوصافش با نشانه‌هایی که در کتابهایشان بود و) با آنچه با خود داشتند، مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند (و اوصاف محمد را از کتابهای خود زدودند. انگار در کتابهایشان چیزی درباره ی او نیامده است و) گویی آنان (چیزی از اوصاف چنین پیغمبری) نمی‌دانند. و (گروهی از احبار یهود) به آنچه شیاطین صفتان و گناه پیشگانشان درباره ی سلطنت سلیمان (به هم می‌بافتند و بر مردم) می‌خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند. (چه گمان می‌بردند که سلیمان پیغمبر نبوده و بلکه جادوگر بوده است و با نیروی سحر، پریها و پرندگان و بادها را به زیر فرمان خویش در آورده است و لذا شاه جادوگر کافری بیش نبوده است). و حال آن که سلیمان هرگز (دست به سحر نیالوده و) کفر نورزیده است، و بلکه (این) شیاطین صفتان گناه‌پیشه، کفر

ورزیده‌اند. (زیرا چنین سخنانی را به هم بافته و به پیغمبر خدا سلیمان افترا بسته و به جای دستورات آسمانی، به مردم) جادو و (خرافات و از آثار بجا مانده) آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل گردیده بود می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که طریق سحرکردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر این که پیشاپیش بدو می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم کافر نشو (و آنچه به تو می‌آموزیم، به آشوب و کفر منتهی می‌گردد. آن را بشناس و خوشتن را از آن به دور دار. لیکن مردم نصیحت نپذیرفتند و از آموخته‌هایشان سوء استفاده کردند). از ایشان چیزهایی آموختند (و در راهی از آن استفاده کردند) که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند. (آری این شیطان صفتان گناه‌پیشه، کفر ورزیدند، چون این گونه یاهوگوییها و افسانه‌سراییهای گذشتگان را به هم بافتند و آن را وسیله‌ی آموزش جادو به یهودیان کردند) و حال آن که با چنین جادوی (خویش) نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر این که با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمتهایی را فرا می‌گرفتند که برایشان (از لحاظ دنیا و آخرت) زیان داشت و بدیشان سودی نمی‌رساند. و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته (و آن را پیشه‌ی خویشتن ساخته‌اند) اگر می‌دانستند (و علم و دانشی می‌داشتند). و اگر آنان ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری می‌کردند (پروردگار پاداش نیکی بدانان می‌داد و چنین) پاداشی که نزد خدا (محفوظ) است بهتر (از افسانه‌ها و بد نهادیها) است، اگر (علم و دانشی می‌داشتند و) می‌دانستند».

چون این مهم ترین آیات پیرامون احکام سحر و جادو در کتاب خداست مشتاقم به شرح و تفسیر آن بپردازم.

۱- شأن نزول

خداوند قانون پاک و با برکتی که شریعت تورات بود به سوی بنی اسرائیل فرستاد، اما آنها آن را رها کردند و به سحر و جادو که آنها را برده‌ی شیطان می‌کرد، روی آوردند و چون شریعتی که خداوند بر پیامبر خاتم فرستاده به میان آمد و از آن باخبر شدند، به گمراهی خود مبنی بر پیروی از سحر و جادو و روگردانی از وحی آسمانی ادامه دادند و ادعا کردند که سلیمان پیامبر از طریق سحر و جادو جن و انسان و پرندگان و باد برایش

مسخر شده بود. از این رو خداوند در سرزنش و نکوهش آنها این آیات را فرو فرستاد، از کفر و گمراهی شان پرده برداشت و بنده و پیامبر خود «سلیمان» را از تهمتی که آن گمراهان به او نسبت داده بودند مبرا کرد.

ابن جوزی می‌گوید: «در سبب نزول این آیات دو دیدگاه وجود دارد:

نخست آنکه یهودیان هر چیزی درباره‌ی تورات از پیامبر می‌پرسیدند آن حضرت ﷺ جواب می‌داد».

درباره‌ی جادو پرسیدند و با او به جدال و خصومت پرداختند، آنگاه این آیات فرو فرستاده شد. این دیدگاه ابوالعالیه است.

دوم آن که هنگامی که در قرآن از سلیمان یاد شد، یهودیان مدینه گفتند: از محمد ﷺ در شگفتیم که پسر داوود را پیامبر می‌پندارد! سوگند به خدا او جادوگری بیش نبود. از این رو این آیات فرود آمد. این دیدگاه ابن اسحاق است»^۱.

۲- تفسیر و تبیین

مرجع «ضمیر هم» در «جاءهم» اهل کتاب است که خداوند در این سوره بسیاری از عیب هایشان را آشکار کرده است. آنها گمان می‌کردند همان ملت برگزیده و رستگار و اهل علم و دارای کتاب آسمانی هستند.

از این رو می‌بایست به سوی ایمان آوردن به محمد- هنگامی که به پیامبری مبعوث شد- می‌شتافتند؛ زیرا او به سوی آنها مبعوث شده بود همان طور که به سوی دیگران نیز فرستاده شده بود، و به این خاطر که کتابشان به آنها امر کرد که او را تصدیق کنند و به او ایمان بیاورند و پیشاپیش ویژگی‌های آن پیامبر برگزیده (محمد) را به اطلاع آنها رسانده بود.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

وَالْإِنْجِيلِ﴾ [اعراف: ۱۵۷]

«آنهايي که از پیامبر برگزیده‌ی امی که در کتاب خود تورات و انجیل هست پیروی

می‌کنند».

اما با وجود این همه دلیل و برهان به او کفر ورزیده و از او روی برتافتند و کتاب خدا را که به پیروی از این رسول کریم دستور داده بود، دور انداختند و به سحر و جادویی روی آوردند که شیاطین یا آن دو فرشته در بابل آورده بودند.

نکره آمدن «رسول» در آیه برای بزرگداشت و گرامیداشت است و تقدیر آن چنین است «لما جاءهم رسولٌ عظیمٌ کریمٌ».

و «من عند الله» جار و مجرور متعلق به صفت محذوف رسول است، یعنی «رسول» کائن من عند الله و «مصدق» صفت دیگری برای رسول است. دلیل این که تأیید و تصدیق کننده‌ی چیزی است که با آنها هست، این است که به آنها خبر داده که تورات راست می‌گوید، و این که از جانب خدا نازل شده و هر چه درباره‌ی یکتاپرستی و اصول دین و اخبار ملت‌ها و پند و اندرز در آن است، راست است و هر چه از پیچیدگی‌ها و نکته‌های بغرنج تورات از او می‌پرسیدند، روشن می‌کرد.

گویند تصدیق تورات از جانب پیامبر با نازل شدن قرآن و مبعوث شدن خودش به همان توصیفی که تورات بیان کرده، تحقق یافته است؛ زیرا وجود پیامبر و صفات و ویژگی‌های او مطابق با صفاتی است که تورات خبر داده است، و اگر چنانچه پیامبر با این هیأت ترتیب نمی‌آمد، پیشگویی تورات صحیح نمی‌بود. اما صحیح آن است که هر دو معنی درست است.

اصل «نبذ» در زبان عربی انداختن است. به همین خاطر بچه‌ای که سرراه «لقیط» یافته می‌شود و «منبوذ» می‌نامند، و خرما و کشمش را که در آب می‌ریزند «نبیذ» می‌گویند. مقصود از نبذ در این آیه روی گردانی آنها از چیزی است که کتابشان دستور داده و آن پیروی از پیامبر و ایمان به او و عمل کردن به کتابی است که آورده است. سدی می‌گوید: «تورات را رها کرده و نوشته‌ی آصف و جادوی هاروت و ماروت را برگرفتند». شعبی نیز گفته است: تورات در میانشان بود، آن را می‌خواندند ولی عمل به آن را رها کرده بودند. سفیان بن عیینه می‌گوید: آن را در حریر و دیباچ می‌گذاشتند و با طلا و نقره

آراسته بودند، اما حلالش را حلال و حرامش را حرام نمی‌شمردند، به آن عمل نمی‌کردند و نبذ (دور انداختن و رها کردن) چنین است».^۱

خداوند این کارشان - رها کردن کتاب خدا و روی گردانی از آن - را به کسی تشبیه کرده است که چیزی را که نمی‌خواهد یا آن را بی‌ارزش می‌داند، پشت سر می‌اندازد. قرطبی می‌گوید: «این مثال برای کسی است که چیزی را بی‌ارزش بشمارد به آن عمل نمی‌کند، عربها می‌گویند: «إِجْعَلْ هَذَا خَلْفَ ظَهْرِكَ وَ دُبْرًا مَنكَ وَ تَحْتَ قَدَمِكَ» یعنی رهایش کن و از آن روی بگردان و پشت سر بینداز. خداوند بزرگ فرموده:

﴿وَاتَّخَذْ ثَمُوءَ وَرَاءَ كُمُ ظَهْرًا﴾ [هود ۹۲] «آن را پشت سرتان انداختید».

استاد سید قطب می‌گوید: «کتاب خدا را پشت سر انداختند، یعنی آن را انکار کردند و عمل به آن را نادیده گرفتند و آن را از میدان اندیشه و زندگی خود دور کردند. این تعبیر تصویرگر این معنی را از دایره‌ی ذهن به دایره‌ی حس منتقل می‌کند. این کارشان را در خیال با حرکتی مادی نشان می‌دهد، و این رفتار را به شکلی زشت و توهین‌آمیز به تصویر می‌کشد که بیانگر نافرمانی و انکار و سبک‌سری و حماقت سرشار از بی‌ادبی و بی‌شرمی است. این تعبیر قرآنی به خیال گنجایش آن داده تا این حرکت خشم‌آلود، حرکت دستان در حالی که کتاب خدا را پشت سر می‌اندازد را به تصویر کشد».^۲

جمله «كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» در محل نصب حال است، یعنی آن را دور انداختند در حالی که مانند کسی بود که نمی‌داند «در تورات دستوراتی به پیروی از محمد و تصدیق او هست و این از جانب خدای تعالی خبر دادن از این است که آنها آگاهانه و با شناخت، حقیقت را انکار کردند و با فرمان خدا به ستیز برخاستند، لذا با وجود اطاعت از دستور خدا با آن مخالفت کردند».^۳

در آیه‌ی ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ﴾ [نقره: ۱۰۲]

«تتلوا» فعل مضارع به معنای ماضی است یعنی خواندند. «تتلوا» دو معنی دارد: یکی

۱- تفسیر قرطبی (۴۱/۲)

۲- فی ظلال القرآن (۹۵/۱)

۳- تفسیر طبری (۴۴۲/۱)

پیروی مانند: «تَلُوْثُ فُلَانًا» یعنی پشت سرش راه افتادند و او را تعقیب کردند. خداوند فرموده: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا ۝ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا﴾ [شمس: ۱-۲]

«سوگند به خورشید و برآمدنش و سوگند به ماه که به دنبال آن آید». یعنی به دنبال آن آمد. معنی دوم که بیشتر در کتاب خدا آمده: خواندن و بررسی است،

مانند ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾ [بقره: ۱۲۹]

«پروردگارا! پیامبری در میان آنها بفرست که آیات تو را بر آنها بخواند».

و ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾ [یینه: ۲]

«فرستاده‌ای از جانب خدا که صحیفه‌های پاک را بر می خواند».

هیچ روایت درستی به ما نرسیده که بیانگر این باشد که شیاطین در آن زمان چگونه سحر می خواندند؛ (اما روایتی که در کتب تفسیر فراوان آمده و چگونگی سحر خواندن شیاطین را بیان می‌کند، صحیح نیست) و همان نص قرآنی برای مثال دادن نکوهش یهود که کتاب خدا را پشت سر انداختند و از چیزی که شیاطین به آنها القا می‌کردند، پیروی کردند، کفایت می‌کند.

«علی» در این آیه به معنای «فی» است که این نکته در زبان عربی بسیار است، همان طور که «فی» به جای «علی» می‌آید، مانند آیه‌ی:

﴿وَلَا ضَلِيلَ لَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ﴾ [طه: ۷۱]

«شما را بر شاخه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم» که «فی» در این جا به جای «علی» آمده است.

جمله‌ی «و ما کفر سلیمان» خداوند پیامبرش «سلیمان» را از تهمتی که یهود به او نسبت داده بودند تبرئه کرد؛ زیرا آنها گمان می‌کردند سلیمان جادوگر بوده، و جن و انسان و پرنده با سحر مطیع او شده و باد زیر فرمان اوست. از این رو یهود همیشه تلاش می‌کردند که زشتیها و گناهای را که دارند توجیه کنند، و یکی از روشهایشان برای این منظور این بود که لکه‌ی این گناهان بزرگ را به پیامبران و فرستادگان نسبت دهند، مثلاً می‌گفتند: لوط با دو دخترش زنا کرده، و یکی از پسران یعقوب به برادر خود خیانت

کرده و سلیمان جادوگر بوده است. انگار می‌خواستند بگویند اگر ما چنین کنیم، بر ما گناهی نیست، زیرا پیامبران الهی هم چنان گناهان بزرگی مرتکب شده‌اند و چه بسا پندار دیگرشان درباره‌ی اینکه خداوند شهوت را بر دو فرشته هاروت و ماروت چیره کرده، از این رو چون بر زمین فرود آمدند چندان طول نکشید که وارد چیزهایی شدند که خداوند حرام کرده بود، از همین قبیل باشد. اما خداوند پیامبران و فرستادگانش را از تهمت‌های یهود تبرئه نمود و آنها را با دروغگویی‌ها و ادعاهایشان رسوا کرد.

صدیق حسن خان درباره‌ی این آیه می‌گوید: «خداوند پیامبرش را از کفر تبرئه کرد، قبلاً هیچ کس او را به کفر نسبت نداده بود، اما چون یهود او را به جادوگری نسبت دادند مانند این بود که او را به کفر نسبت بدهند؛ زیرا کفر لازمه‌ی جادوست»^۱

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «درباره‌ی مقصود این آیه اختلاف نظر وجود دارد، نقل است: سلیمان کتابهای سحر و کهانت را جمع آوری نمود و آنها را زیر تختش دفن کرد، و هیچ یک از شیاطین نمی‌توانست به تخت نزدیک شود. تا این که سلیمان وفات یافت و دانشمندانی که از این امر باخبر بودند رفتند و پراکنده شدند. شیطان به شکل انسانی آمد و به یهود گفت: آیا می‌خواهید گنج بی‌مانند سلیمان را به شما نشان دهم؟ گفتند: آری، گفت: پس زیر تخت را حفر کنید. آنها حفاری کردند- در حالی که شیطان ایستاده بود- کتابها را پیدا کردند. به آنها گفت: سلیمان با اینها بر انسان و جن مسخر بود. از آن پس منتشر شد که سلیمان جادوگر بوده است، و هنگامی که قرآن از سلیمان یاد کرد و در قرآن جزو پیامبران به شمار آمد، یهود انکار کرده، و گفتند: او جادوگر بوده است. سپس این آیه نازل شد. طبری و دیگران این خبر را از سدی نقل کرده‌اند و از سعید بن جبیر با سند صحیح چنین روایتی آمده است، و از عمران بن حارث از ابن عباس معنایش نقل شده است.

از ربیع بن انس نیز نظیر این خبر نقل شده، اما گفته است: شیاطین سحر را نوشتند و زیر تختش دفن کردند، و چون سلیمان وفات کرد آنها را بیرون آوردند، و گفتند: این همان علمی است که سلیمان از مردم پنهان می‌کرد. این خبر از محمد بن اسحاق چنان روایت شده که آنها انگشتی مانند انگشت سلیمان ساختند. کتاب را با آن مهر کردند و

عنوانش را چنین نگاشتند: «این کتاب را آصف بن برخیا به پادشاه سلیمان پسر داوود نوشته که سرشار از ذخایر و گنجهای دانش است». سپس دفنش کردند. و ادامه‌اش را مانند آن چه اشاره شد آورده است. از عوفی از ابن عباس هم نظیر روایت سدی نقل شده اما گفته است: وقتی کتابها را پیدا کردند، گفتند: خداوند اینها را بر سلیمان نازل کرده و او از ما مخفی کرده است. همچنین با سندی صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده که گفته است: در روزهای بیماری سلیمان، شیاطین نوشته‌هایی آمیخته با سحر و کفر تهیه کردند و زیر تخت او دفن نمودند، و پس از مرگ سلیمان آن را بیرون آوردند و برای مردم خواندند. ابن حجر می‌گوید: گزیده‌ی آنچه در تفسیر این آیه آمده، این است که از آنچه شیاطین می‌خواندند پیروی کردند».^۱

فرموده‌ی خداوند: ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوُتَ﴾ [بقره: ۱۰۲]

«اما شیاطین کفر ورزیدند، به مردم سحر و آنچه در بابل به دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، می‌آموختند». ابن عامر و حمزه و کسائی «و لکن» را «و لکن» با تخفیف نون و رفع نون «الشیاطین» خوانده‌اند، و بقیه «ولکن» با تشدید نون و نصب «الشیاطین» خوانده‌اند، و البته هر دو قراءت درست است.^۲ ابن عباس، حسن، سعید بن جبیر و زهری «الملکین» با کسر لام خوانده‌اند^۳ و منظور از آنها داوود و سلیمان، یا دو نفر از انسانهاست.

طبری پس از اشاره به این قراءت (اخیر) می‌گوید: «اجماع صحابه و تابعین و قاریان ممالک مختلف بر اشتباه بودن این قراءت است».^۴

علما در مورد بابل که در این آیه آمده، اختلاف نظر دارند، که کدام است؟ و کجاست؟ قرطبی به این اختلاف پرداخته و می‌گوید: «بابل به خاطر تأنیث، معرفه و عجمی بودن غیرمنصرف است، و آن یکی از ناحیه‌های زمین است. گویند عراق و بالاتر

۱- فتح الباری (۲۲۳/۱)

۲- حجة القراءات (۱۰۹)؛ زاد المسیر (۱۲۲/۱)

۳- زادالمسیر (۱۲۲/۱)

۴- تفسیر طبری (۴۵۹/۱)

از آن است. ابن مسعود به اهل کوفه گفته است: شما در میان حیره و بابل قرار دارید. قتاده نیز گفته: بابل سرزمینی است از نصیبین تا رأس العین. گروهی نیز گفته‌اند: در مغرب (مراکش) است، البته ابن عطیه این دیدگاه را ضعیف شمرده است. گروهی دیگر معتقدند: کوهی در نهاوند است. همچنین در نامگذاری بابل هم اختلاف نظر است. بعضی گفته‌اند: بدین خاطر آن را بابل نامیدند؛ زیرا هنگامی که کاخ نمرود فرو ریخت مردم به تلبیل (اختلاف در سخن گفتن) افتادند. برخی دیگر چنین گفته‌اند: بدین سبب به این نام خوانده شده، چون وقتی خداوند خواست لهجه های انسانها مختلف باشد، بادی برانگیخت که آنها را از جاهای مختلف در بابل گرد آورد، و خداوند این ببله یا جدایی را در زبانهایشان انداخت و همان باد آنها را به ممالک گوناگون منتشر کرد. خلیل می-گوید: ببله به معنای اختلاف و جدایی است. ابوعمر بن عبدالله گفته: از خلاصه‌ترین نظر که در مورد ببله (با معنی مذکور) آن است که گفته شد و زیباترینش روایتی است از داوود بن ابی هند از علیا بن احمر از عکرمه، از ابن عباس که وقتی نوح به دامنه‌های کوه جودی فرود آمد روستایی بنا نهاد و آن را ثمانین (هشتاد) نامگذاری نمود، تا روزی فرا رسید که تعداد لهجه های آن منطقه به هشتاد لهجه رسید که یکی از آنها زبان عربی است. مردم آن سخنان همدیگر را نمی فهمیدند.^۱

اما درباره‌ی بابل درست این است که شهری بوده در عراق بر ساحل رودخانه‌ی فرات، و در زمان خود بزرگترین شهر دنیا بود. هرودوت^۲ تاریخ نگار معروف آن زمان این شهر را به بزرگی، فراوانی دانشها و فنون که از جمله‌ی آن جادو و اخترشناسی بوده، وصف کرده است.

هنوز با وجود سپری شدن صدها سال در عراق جادوگری به وضوح یافته می‌شود. بدرالدین شبلی می‌گوید: امام مالک شنیده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌خواست به عراق برود، کعب احبار به او گفت: «ای امیرالمؤمنین! به آن جا نرو، ^۹سحر و بدی در آن سرزمین است».

۱- تفسیر قرطبی (۵۳/۲)

۲- جهانگردی یونانی بود که در سالهای (۴۷۴-۴۲۵) پیش از میلاد زیسته است.

بدرالدین این خبر را به امام مالک در مؤطایش نسبت داده است و همچنین تاریخ نویسان حکایتها، افسانه‌ها و داستانهای مملو از خیال از سرزمین بابل بیان کرده‌اند.^۱

علما درباره‌ی «ما» در جمله ﴿وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ﴾ [بقره: ۱۰۲]

اختلاف نظر دارند که آیا موصول است یا نافیه؟

محمد بن جریر طبری می‌گوید: مای موصول است، و «ما» در آیه ی ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا

الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ﴾ [بقره: ۱۰۲]

معطوف است یعنی پیروی کردند از چیزی که شیاطین خواندند و چیزی که بر دو فرشته نازل شده، نیز عطف آن به سحر صحیح می‌باشد، و معنایش این است که شیاطین به مردم سحر و آن چه بر آن دو نازل شده، می‌آموزند.^۲

گروهی از مفسران از قبیل قرطبی این نظریه را در تفسیر آیه رد کرده‌اند، زیرا در این صورت خداوند باید سحر را بر ملایکه نازل می‌کرد، و آنها به مردم یاد می‌دهند و می‌گویند: قواعد شریعت این امر را بر نمی‌پذیرد. اینها بر این باورند که «ما»

در ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ﴾ [بقره: ۱۰۲]

نافیه و معطوف است این چنین آیه بیانگر تبرئه‌ی فرشتگان از ادعاهای یهود مبنی بر اینکه سحر آموزش می‌دادند، می‌باشد. همانطور که سلیمان تبرئه شد. معنی آیه چنین خواهد بود: سلیمان کفر نورزیده، و چیزی بر آن دو فرشته نازل نشده است.

اما این گروه با این تفسیر خود مشکلی پیدا می‌کنند؛ زیرا آیه‌ی «هیچ کس را آموزش نمی‌دادند مگر این که به او می‌گفتند ما تنها مایه‌ی امتحانیم پس کافر نشو»، و جمله‌ی «از آنها چیزی فرا می‌گرفتند که میان زن و شوهر جدایی می‌انداخت» به روشنی بیانگر بر وجود دو نفر است که با وجود برحذر داشتن یاد گیرنده از آموختن، باز خود آموزش می‌داده‌اند و این که یاد گیرنده دانشش را که از آنها فرا گرفته بود در ضرر و زیان‌رسانی

۱- نگاه کنید به: معجم البلدان، یاقوت حمودی (۳۰۹/۱)

۲- تفسیر طبری (۴۵۹/۱)

که آیه اشاره کرده استفاده می‌کردند. این گروه در تأویل متن قرآن به خطا رفته و اظهار داشته‌اند در این آیه تقدیم و تأخیری هست، که تقدیرش چنین است:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوْتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ﴾ [یقر: ۱۰۲]

إن شاء الله همان دیدگاه نخست صحیح است، به دلایل:

۱- هاروت و ماروت را بجای شیاطین قرار دادند، و در زبان عربی بدل باید مانند مُبْدَل منه باشد، اما بدل این جا مثنی و مُبْدَل منه جمع است، و این ایراد و اشکالی نیست که نمی‌توان پنهان کرد، و قرطبی در توجیه اعراب هاروت و ماروت تکلف کرده است.

۲- تقدیم و تأخیر در متن قرآن با این شیوه‌ای که به معما و لغز نزدیک تر است، شایسته‌ی سبک قرآن نیست - که به قلّه‌های بلند فصاحت و بلاغت رسیده است. شوکانی بر این گونه تفسیر تعلیقی آورده و گفته است: «به نظر من به این چنین پیچیدگی و کج راهی که مخالف با ظاهر و واقع است، نیازی نیست».

آلوسی هم اظهار داشته است: «نباید کلام خداوند را که بالاترین درجه‌ی فصاحت و بلاغت است، بر چیزی حمل کرد که پایین‌تر از آن است، زیرا این کار تحریف کتاب خدا و کاستن از مقام و ارزش والای آن است و زیان کم مایگی بی‌شمار است».

۳- چطور ممکن است هاروت و ماروت دو شیطان باشند، سپس کسی را که می‌خواهد سحر و جادو بیاموزد نصیحت می‌کنند و به او می‌گویند: «ما مایه‌ی امتحان هستیم پس تو کفر نورز»، در حالی که ما از شیطان جز یک چهره‌ی وسوسه‌گر به بدی ندیده‌ایم و هرگز نشنیده‌ایم که نصیحت‌گر و سفارش‌کننده به نیکی و مانع بدی باشد».

از متن قرآن به روشنی معلوم می‌شود که خداوند سحر را در سرزمین بابل به قصد آزمایش و تجربه بر دو فرشته نازل کرد، خداوند هر طور که می‌خواهد بندگان را بیازماید.

او ابلیس را که ریشه‌ی منکر و بدی است، آفرید و بندگان را از پیروی از او منع کرد و لشکریان طالوت را با ننوشیدن از آب رودخانه آزمود.

چه بسا حکمت نهفته این آزمایش، آگاه کردن مردم در آن روزگار نسبت به این نکته باشد که سحر و جادو چیز بزرگی نیست که- آن گونه که بسیاری از مردم آن روزگار گمان می‌کردند- جز خواص و خردمندان کسی به آن دسترسی نمی‌یابد، از این رو خداوند آن دو فرشته را واداشت تا به مردم سحر بیاموزند و به آنها بفهمانند، هر کس می‌تواند جادوگر بشود، اما ما شما را از سحر و جادو برحذر می‌داریم، زیرا سحر و جادو کفر است و مایه‌ی خشم خداست.

علامه ابن عربی به دو اعتراض به وجود آمده از نظر آنهایی که نازل شدن سحر از جانب خدا و آموزش فرشتگان را نفی می‌کردند، پاسخ داده و می‌گوید: «اگر پیرسند چگونه خدا باطل و کفر را نازل کرده است؟ می‌گوییم: هر گونه نیک و بدی، فرمانبری و یا سرکشی و ایمان و کفر از سوی خداوند بلند مرتبه نازل شده است. پیامبر فرمود: «امشب چه گنج‌هایی گشوده شد؟ و خداوند چه بلاها و آزمایش‌هایی نازل کرده است! صاحب خانه‌ها را بیدار کنید، چه بسا شخصی در دنیا لباس پوشیده اما در روز قیامت لخت و برهنه می‌باشد!».

پیامبر این چنین از فرود آمدن بلاها و آزمایش‌ها بر مردم، خبر داد.^۱

اگر بگویند: چگونه کفر را بر آن دو فرشته نازل کرد؟ در حالی که هر چه به آنها دستور داده می‌شد انجام می‌دادند، و بدون سستی و تنبلی شب و روز تسبیح می‌گفتند، پس چطور درست است سخن کفرآمیز بگویند و آموزش بدهند؟

پاسخ این است که آنها هنگام آموزش سحر به مردم، گناهکار نبوده‌اند، بلکه فرمان بردار خداوند بودند، چون آنها از سوی خداوند موظف شدند بندگان خداوند را مورد آزمایش و امتحان قرار دهند.

آلوسی می‌گوید: «این دو فرشته برای آموزش سحر و جادو به مردم به منظور امتحان الهی نازل شدند، از این رو هر کس آن را بیاموزد و اجرا کند، کفر ورزیده و هر کس بیاموزد و از انجام آن خودداری نماید، بر ایمان، پایدار خواهد بود و خداوند اختیار دارد

بندگانش را به هر وسیله‌ای بیازماید، همان طور که قوم طالوت را با رودخانه در بوته‌ی آزمایش قرار داد.^۱

فتنه: به معنای آزمودن و به مصیبت گرفتار کردن است، مانند: «فَتَنْتُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ» یعنی: طلا را با آتش آزمایش کردم» جهت شناختن مرغوبیت یا بی‌ارزشی آن.

هیچ کس نباید سحر و جادو بیاموزد و به دیگران بیاموزد مبنی بر این که به آن دو فرشته اقتدا کرده است؛ زیرا خداوند آن دو را موظف کرد که به آموزش دادن آن اقدام کنند، اما بندگان را از آموختن آن نهی نمود. بدین سان نادرستی و ظلمی را که برخی شیادان کلاهبردار مرتکب می‌شوند، فاش می‌نماییم، آنها به مردم چنین وهم و گمان تلقین می‌کنند که روحانی هستند و به هاروت و ماروت اقتدا کرده و به مردمی که نوشتن را به آنها یاد می‌دهند، می‌گویند: توصیه می‌کنیم این مطلب را برای جلب زنی شوهردار به سوی عشق مردی جز همسرش ننویس؟ و برای زن یا شوهری که دیگری را دوست نداشته باشد ننویس؟ و این فواید را به مصلحت‌هایی مانند ایجاد دوستی میان زن و شوهری که نسبت به هم بغض و کینه دارند، و جدایی بین دو عاشق فاسق اختصاص بده. آنها با این سخنانشان می‌خواهند به مردم بفهمانند که دانش هایشان الهی و پیشه‌هایشان روحانی است و خود نیز نیتی خالصانه دارند!^۲

درباره‌ی داستان هاروت و ماروت احادیث و روایت‌های زیادی وجود دارد، خلاصه‌ی آنها چنین است: آنها دو فرشته بودند که به زمین فرود آمده‌اند. دلیل آمدنشان این بود که وقتی خداوند به اطلاع فرشتگان رسانید، از گناهان و سرپیچی شان از فرمان خدا - با وجود نعمتهای فراوانی که به آنها ارزانی داشته بود- در شگفت آمدند. آنگاه خداوند هم به فرشتگان فرمود: اگر شما هم به جای آنها بودید، همان طور عمل می‌کردید.

گفتند: سبحان الله! این شایسته‌ی ما نیست.

به همین منظور خداوند به آنها دستور داد از میان خود دو فرشته را انتخاب کنند تا به زمین بروند، آنها هاروت و ماروت را برگزیدند، و به زمین فرود آمدند. خداوند همه چیزها را برای آنها حلال کرد مشروط به این که به خدا شرک نورزند، دزدی و زنا نکنند،

۱- روح المعانی (۳۴۰/۱)

۲- مختصر تفسیر المنار (۸۳/۱)

شراب ننوشند، و خون کسی را که خداوند حرام کرده بیهوده نریزند. پس از سپری شدن مدت زمان که به امر قضاوت در میان مردم مشغول بودند، زنی که با شوهرش دعوا کرده بود، پیش آنها آمد، نامش به عربی «زهره» و به فارسی «فندرخت» بود. هاروت و ماروت شیفته‌ی او شدند؛ از او تقاضا کردند، اما او خودداری ورزید مگر این که بت را پرستند و شراب بنوشند. آن دو فرشته شراب نوشیدند و بت را پرستیدند و با آن زن همبستر شدند. و رهگذری را در راه دیدند از ترس این که مبدا راز آنها را فاش کند، او را کشتند. و به زن سخنانی آموختند که هر کس بر زبان بیاورد به آسمان عروج می‌کند، آن زن چنین کرد و عروج کرد، اما فراموش کرد که برای پایین آمدن چه بگوید، از این رو به یک ستاره تبدیل شد.

کعب (الاحبار) می‌گوید: قسم به خدا، آن دو فرشته همان روزی را که فرود آمده بودند، به شب نرساندند، که تمام مواردی را که از آن نهی شده بودند مرتکب شدند، فرشتگان از این امر بسیار شگفت زده شدند، از آن پس هاروت و ماروت نتوانستند به آسمان برگردند، از این رو به آموزش سحر و جادو روی آوردند.^۱

اما این داستان که مفسران در تفسیر این آیه ذکر نمودند، درست نیست. قاضی عیاض می‌گوید: ای بزرگوار! بدان که آن چه روایتگران درباره‌ی داستان هاروت و ماروت می‌گویند و مفسران آن را نقل می‌کنند، و نیز آن چه از علی و ابن عباس در تأویل آن روایت شده، درست و نادرست آن از پیامبر خدا روایت نشده است، و قیاس شود، و مواردی از آن که در قرآن آمده مفسران در معنایش اختلاف نظر دارند، حتی بسیاری از پیشینیان گفتار برخی از آنها را انکار کرده‌اند، سرچشمه‌ی این روایات نوشته‌ها و کتابهای یهود و افتراهایشان می‌باشد، همان طور که خداوند نیز در آغاز آیات بر آن تأکید کرده است.^۲

ابن کثیر چه زیبا گفته، آن جا که پس از آوردن احادیث و روایاتی که درباره‌ی داستان هاروت و ماروت آمده، می‌گوید: «مجموع آن به تفصیل، روایتهای بنی‌اسرائیل می‌باشد، زیرا هیچ حدیث موضوع، صحیح متصل به یک شخص راستگوی مورد اطمینان معصومی

۱- تفسیر الماوردی (۱۴۲/۱)

۲- نگاه کنید به: تعلیق محقق زاد المسیر (۱۲۵/۱)

که از روی هوس سخن نگوید، وجود ندارد، و داستان مختصراً بدون بسط و اطناب از سیاق قرآن فهمیده می‌شود و ما به آن چه در قرآن آمده بر این اساس که خداوند اراده کرده، ایمان داریم، اما در هر حال خدا به حقیقت آگاه‌تر است»^۱.

ابن کثیر در جایی دیگر می‌گوید: «اما آن چه بسیاری از مفسران درباره‌ی داستان هاروت و ماروت اشاره کرده‌اند که «زهره» زنی بوده و آن دو فرشته او را برای انجام عمل نامشروع فرا خوانده‌اند، او انکار نموده و تسلیم نشده مگر به این شرط که اسم اعظم را به او بیاموزند، آنها آن را به او یاد می‌دادند و او آن را بر زبان می‌آورد، و سرانجام به ستاره‌ای تبدیل شد و به آسمان صعود کرد، سخنان واهی و بی اساس و ساختگی می‌باشند که بنی اسرائیل آنها را ساخته‌اند، هر چند کعب احبار آن را نقل و از گروهی از پیشینیان دریافت کرده است، و به عنوان حکایت و داستان‌گویی درباره‌ی بنی اسرائیل بیان نموده است»^۲.

قرطبی پس از ذکر برخی آثار و متون که درباره‌ی هاروت و ماروت بیان کرده می‌گوید: «همه این روایات ضعیف و شایسته ابن عمر و مانند او نیست، زیرا اصولی که درباره فرشتگان که امین وحی خدا و سفیر او به سوی پیامبران و فرستادگانش هستند وجود دارد، با این روایات در تضاد است، فرشتگان از هیچ فرمان الهی سرپیچی نمی‌کنند و هر چه به آنها دستور داده شود انجام می‌دهند، سپس به بیان مطالبی پرداخته که مفهومی این است عقل وقوع چنین عملی از آنها را جایز می‌داند، اما وقوع چنین امر جایزی جز با گوش درک نخواهد شد، و درست نیست»^۳.

آیا وجود هاروت و ماروت به دوران خاصی اختصاص داشته، سپس مأموریتشان به پایان رسیده، یا این که وجودشان در طول دوران‌ها همچنین ادامه داشته است؟

طبری در تفسیرش داستانی از عایشه رضی الله عنها نقل می‌کند که بیانگر این است وجودشان ادامه داشته است. وی می‌گوید: «ربیع بن سلیمان آورده است، که ابن وهب به ما چنین گفت: ابن ابی زناد می‌گفت: هشام بن عروه از پدرش، از عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت

۱- تفسیر ابن کثیر (۲۴۸/۱)

۲- البدایه و النهایه، (۳۷/۱)

۳- تفسیر قرطبی، (۵۲/۲)

کرد که گفت: «زنی از اهالی دومه جندل پس از وفات پیامبر نزد من آمد، درباره‌ی چیزهایی از سحر و جادو که با آن روبه‌رو شده، اما به آن عمل نکرده بود، از رسول خدا ﷺ پرسید».

عایشه برای عروه بازگو می‌کرد: ای خواهرزاده! وقتی آن زن فهمید رسول الله وفات نموده، به خاطر آرامش دردش گریه می‌کرد. چنان گریه می‌کرد که دلم به رحم آمد، می‌گفت: می‌ترسم زمان رهاییم گذشته و هلاک شده باشم. شوهری داشتم که ناپدید شد، پیرزنی نزد من آمد، در این باره پیش او گلایه کردم، او گفت: اگر آن چه می‌گویم انجام بدهی، کاری می‌کنم که شوهرت باز گردد.

هنگام شب آن پیرزن با دو سگ سیاه آمد، بر یکی او سوار شد و بر دیگری من، چندان طولی نکشید که وارد بابل شدیم، با دو مرد که از پا آویزان شده بودند، روبه‌رو شدیم، پرسیدند: چرا به اینجا آمدی؟ جواب دادم: آمدم سحر و جادو یاد بگیرم. گفتند: ما تنها مایه‌ی آزمایش هستیم، پس کفر نوز و برگرد. اما نپذیرفتم و گفتم: خیر. گفتند: به آن تنور برو و در آن ادرار کن. رفتم، ولی ترسیدم و آن کار را نکردم و به نزدشان برگشتم، گفتند: دستور را اجرا کردی؟ گفتم: آری. پرسیدند: پس آیا چیزی ندیدی؟ پاسخ دادم: نه. گفتند: پس اجرا نکردی، به سرزمین خود برگرد و کفر نوز اما قبول نکردم، باز گفتند: به آن تنور برو و در آن ادرار کن. رفتم: اما بدنم به لرزه افتاد و ترسیدم، و برگشتم گفتم: انجام دادم. پرسیدند: پس چه چیزی دیدی؟ گفتم: هیچ چیز ندیدم. آنها هم دوباره گفتند: دروغ می‌گویی و این کار را نکرده‌ای، به سرزمینت برگرد و کافر نشو، تو بر سر کار خویش هستی من نیز دوباره از بازگشتن امتناع کردم گفتند: به آن تنور برو و در آن ادرار کن. رفتم اما این بار چنان کردم، ناگهان اسب سواری را دیدم که با نقاب آهنی از وجود من بیرون آمد، و به سمت آسمان تاخت تا آن جا که از جلوی چشمانم پنهان شد، به طوری که دیگر او را نمی‌دیدم. نزد آنها برگشتم و گفتم: اجرا کردم. گفتند: چیزی دیدی؟ گفتم: اسب سواری با نقابی آهنی که از وجود من خارج شد و به آسمان رفت و از جلوی چشمانم ناپدید گشت، گفتند: اکنون راست گفتی، آن چه دیدی، ایمانت بود که از وجودت بیرون رفت. حالا برو.

به آن زن گفتم: سوگند به خدا، چیزی نمی‌دانم و چیزی به من نگفتند، گفت: آری، هر چه بخواهی انجام داده می‌شود، این دانه‌های گندم را بگیر و پخش کن، من چنان کردم و

گفتم: ظاهر شو، آن هم ظاهر گشت، و گفتم: درو کن، درو کرد، سپس گفتم: دانه را از ساقه و گل جدا کن، جدا کرد. آن گاه گفتم: آن را خشک کن؛ خشکش کرد و گفتم: آن را به آرد تبدیل کن، چنان کرد، و در نهایت از او خواستم آن را به نان تبدیل کند، از آن نان درست کرد. پس چون دیدم هر چه از او بخواهم انجام خواهد داد، بسیار پشیمان گشتم، سوگند به خدا ای ام المؤمنین! هرگز هیچ کاری نکرده و نمی‌کنم.^۱

این داستان درست نیست، و با آیات قرآن در تضاد است، زیرا در قرآن آشکارا آمده که هاروت و ماروت به کسی که می‌خواست سحر و جادو بیاموزد پس از این که به او می‌گفتند کافر نشو، سحر را یاد می‌دادند، و این داستان به صراحت بیانگر این نکته است که آنها به آن زن چیزی یاد نداده بودند.

علاوه بر آن در قرآن آمده که سحر آموزشی بوده، و آن باعث اختلاف و جدایی میان زن و شوهر می‌شود:

﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾ [بقره: ۱۰۲]

از داستان به روشنی چنین معلوم می‌شود که این زن از هاروت و ماروت چیزی نیاموختند که این آیه قرآن به آموزش آن به جادوگر اشاره کرده باشد.

به فرض صحت داستان منسوب به عایشه، از کجا بدانیم که این زن راستگو است؟ ممکن است آن چه او دیده باشد شیطان بوده که خواسته‌اند او را گمراه کنند، و یا این که زن دروغ می‌گوید چون جزو دشمنان اسلام بوده و قصد گمراه کردن مسلمانان را داشته باشد، چه بسیار اندیشه‌ها و خردها که این داستان به جاده‌ی گمراهی انداخت، و چه بسیار دلها را فاسد نمود. «و لا حول و لا قوه الا بالله»

آیه‌ی ﴿وَمَا هُمْ بِضَآئِرِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [بقره: ۱۰۲]

یعنی با تقدیر و قضای الهی نه به فرمان او، زیرا که خدای بلند مرتبه به زشتی و انجام کار بد دستور نمی‌دهد، مردم را به آن دچار نمی‌سازد، این دیدگاه ابن عربی است.^۲

۱- تفسیر طبری (۴۶۰/۱)

۲- احکام القرآن (۳۱/۱)

این آیه همچنین به روشنی بیان کرده که هر چه خداوند بخواهد، روی می‌دهد و هر چه اراده نکند، به وقوع نمی‌پیوندد. بر این اساس اگر خداوند نخواهد، جادوگر نمی‌تواند با جادویش بر چیزی تأثیر بگذارد، و این راهنمایی است برای دل‌های بندگان تا معبود و آفریدگار خود را صدا بزنند نه دیگران را، و بر او توکل کنند که او امید‌آوران است و هیچ جنبشی جز به قدرت او نیست.

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [نقره: ۱۰۲]

یعنی یهود می‌دانستند - در آن چه خداوند به آنها داده و با آنها پیمان بسته بود - که آنهایی که کتاب خدا را با سحر و جادو عوض کردند، در آخرت هیچ نصیبی نخواهند داشت. «منظور از شراء (خرید و فروش) در این جا عوض کردن است، یعنی کسی که کتاب خدا را با آنچه شیاطین می‌خوانند عوض کند».^۱

۱- نیل المرام، صدیق حسن خان، ص(۲۲)

فصل دهم

مدعیان غیب

تعریف غیب و بیان راز حرص مردم به شناخت آن

۱- تعریف غیب

در زبان عربی غیب به چیزی اطلاق می‌شود که از چشمان پنهان باشد. ابن اعرابی غیب را چنین تشریح کرده است: غیب آن است که پیدا نیست، هر چند در دل حضور داشته باشد.^۱

اما حقیقت این است که غیب تنها به آنچه که قابل رؤیت نیست خلاصه نمی‌شود، بلکه آن است که با هیچ یک از حواس انسان قابل درک نباشد. بنابراین غیب چیزی است که برای فهم و درک آن نمی‌توانیم بر حواس پنجگانه تکیه کنیم، از این رو دریافت نتایج به وسیله مقدمات آن، و شناخت مسببات از طریق اسباب به شیوهی استدلال و قیاس غایب بر حاضر، جزو امور غیب آن نیست، مانند آگاهی یافتن از درمان بیمار پیش از حاصل شدن آن وقتی درمان را مفید و کارآمد بدانیم و نیز مانند فراوانی میوه‌های زمین وقتی گیاهان و درختها را شکوفا و آماده ببینیم، و نابودی ملتی اگر افراد آن پراکنده، و در هرزگی و رفاه فرو رفته و از تلاش و کوشش باز آیند، تمام این موارد جزو دانش غیب یا پیشگویی آن نیست.^۲

۲- حرص انسان به شناخت امور غیبی

تاریخ نگاران بشر و روانشناسان دریافته‌اند که انسان نسبت به آگاهی از امور غیب و جهان ناشناخته بسیار حریص است. علامه ابن خلدون در این باره می‌گوید: «بدان! که از ویژگیهای درونی انسان، نگرش به عاقبت کارها و شناختن چیزهایی از قبیل زندگی و

۱- لسان العرب (۱۰۳۳/۲۰) بصائر ذوی التمییز (۱۵۲/۴)

۲- التنبؤ بالغیب ص (۵)

مرگ، نیکی و بدی، و به ویژه حوادث عمومی مانند آگاهی از باقیمانده‌ی دنیا و عمر دولتها و تغییر آن است، چشم دوختن و کنجکاوی به این امور جزو سرشت انسان است که بخاطر آن آفریده شده‌اند، از این رو بسیاری از مردم را می‌یابیم که جهت باخبر شدن از این امور به خواب پناه می‌برند.^۱

۳- فرستادگان الهی به این خواسته‌ی درونی انسان پاسخ داده‌اند

شریعت‌ها و آیین‌های الهی و فرستادگان خدا این گرایش انسان را اشباع کرده‌اند. درباره‌ی جهان نادیدنی که قرآن آن را «عالم الغیب» نام نهاده، برای مردم صحبت کرده‌اند. پروردگار آنها را از خودش، نامهایش و ویژگیها و کارهایش باخبر نموده است، همانطور که از دنیای فرشتگان و جن‌ها سخن گفته است. خداوند به تفصیل از مرگ و سختی‌های آن، از قبر و سؤال منکر و نکیر و حالات قبر و از رستاخیز و بهشت و دوزخ برای مردم سخن گفته است.

پروردگار انسانها را از بسیاری از رویدادهایی که در آینده بر روی همین کره‌ی خاکی اتفاق می‌افتد آگاه کرده است، مانند موسی و عیسی که از جانب او مژده‌ی آمدن پیامبر ما محمد ﷺ را داده‌اند.

هر پیامبری امت خویش را از دجال ترسانده و برحذر داشته است. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر خدا برخاست و خداوند را به آنچه شایسته‌ی اوست ستایش کرد، سپس از دجال نام برد و گفت: «إِنِّي لَأُنذِرُكُمْوَهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أُنذِرُهُ قَوْمَهُ وَلَكِنِّي سَأَقُولُ فِيهِ قَوْلًا لَا يَقُولُهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ»^۲ یعنی من شما را از او هشدار می‌دهم، تمام پیامبران ملت خود را از او برحذر داشته‌اند، اما من چیزی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری پیش از من به قومش نگفته، او یک چشم دارد و خداوند اینطور نیست.

۱- مقدمه‌ی ابن خلدون ص (۵۸۷)

۲- صحیح بخاری: کتاب الفتن، باب ذکر الدجال، نیز فتح الباری (۹۰/۱۳)

از انس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ إِلَّا أَنَّهُ أَعْوَرُ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ»^۱ یعنی هر پیامبری که فرستاده شده امتش را از آن یک چشم دروغگو ترسانده، پس بدانید که او یک چشم دارد و پروردگار شما این طور نیست و بر پیشانی او کافر نوشته شده است).

هر کس در امور غیبی که قرآن و رسول خدا ما را از آن باخبر کرده، با دقت بنگرد آیات و روایات زیادی در این باره می‌یابد. و من مقداری از روایات را در کتابم «القیامه الصغری» قیامت کوچک گرد آورده‌ام.

یکی از این اخبار درست آن بود که دولت روم به زودی ایرانیان را در چند سال آینده شکست خواهند داد، و نیز ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم به ترتیب جانشین پیامبر می‌شوند و آشتی حسن بن علی پسر ابوطالب میان دو گروه درگیر، و زمامداری حکومت توسط بنی‌امیه.

از دیگر خبرهای پیش بینی شده نشانه های قیامت است مانند: دود، ظهور دجال، آتشی که هنگام نزدیکی قیامت بیرون می‌آید و مردم را به محشر گرد می‌آورد، بیرون آمدن چهارپا و برآمدن خورشید از مغرب.^۲

ایمان داشتن به چنین خبرهایی لازم و ضروری است، زیرا از جانب خداوندی که از همه امور باخبر است اعلام شده است، و او مؤمنانی را که به غیب و خبرهای گفته شده از جانب خدا یا پیغمبرش باور دارند ستوده است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَلْقَتْ السَّيْفَ فِي يَدَيْهِمْ لِيُحَارِبُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [نفره: ۱-۳]

«این همان کتاب است و هیچ شکی در آن نیست، مایه‌ی هدایت پرهیزکاران است، آنهایی که به غیب ایمان دارند».

شیوه‌ی دست‌یابی فرستادگان به غیب

روشی که خداوند فرستادگان و پیامبرانش را از اخبار غیب و آیین‌ها و احکام باخبر

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ذکر الدجال، فتح الباری (۹۱/۱۳). صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب ذکر الدجال و صفه

مامعه (۲۲۴۸/۴)، شماره‌ی حدیث (۲۹۳۳)

۲- بنگرید به کتاب ما: القیامه الصغری.

می‌کند وحی است:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّنَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ ذِكْرًا﴾
[نساء: ۱۶۳]

«ما به تو وحی کردیم، همان طور که به نوح و پیامبران پس از او وحی فرستادیم، نیز وحی کردیم به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، به داوود هم زبور عطا کردیم».

و وحی چنان بود که پیامبر بدون این که صدایی بشنود، آنچه را که می‌خواست به او ابلاغ کند در درون خود می‌یافت، گاهی خداوند با او طوری سخن می‌گفت که او پروردگار را نمی‌دید و گاهی هم فرشته‌ای به سویش می‌فرستاد تا آنچه را خدا به او سپرده بود، به پیامبر وحی کند.

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ﴾ [شوری: ۵۱]

«هیچ انسانی را این مقام و مرتبت نیست که خداوند با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از پس پرده، یا این که فرستاده‌ای الهی بفرستد و آنچه را که خدا خواسته به او وحی کند، خداوند بلند مرتبه و با حکمت است».

از لابلای آیات و روایات گوناگون، چگونگی وحی فرشته به پیامبر ﷺ روشن شده است، فرشته‌ی وحی به سه طریق بر او نازل می‌شد:

۱- پیامبر خدا ﷺ جبرئیل را به شکل اصلی‌اش که خداوند آفریده بود، می‌دید و جبرئیل وحی خدا را به او القا می‌کرد، این حالت دو بار برای پیامبر رخ داد.

۲- وحی مانند صدای زیر و بم زنگ بر پیامبر می‌آمد و بلافاصله جبرئیل از نزد پیامبر می‌رفت در حالی که آنچه را که گفته بود، پیامبر دریافت می‌کرد و می‌فهمید. در این حالت صورت پیامبر می‌درخشید، بدنش سنگین می‌شد و وحی در روز بسیار سرد بر او وارد می‌شد و جبرئیل از او جدا می‌گشت در حالی که پیامبر غرق در عرق بود، و حاضران صدایی مانند صدای زنبور عسل نزد سر پیامبر می‌شنیدند. پیامبر ﷺ هنگام

نازل شدن وحی هرگز صحبت نمی‌کرد، و هنگامی که فرشته می‌رفت، پیامبر تمام آنچه را که به او وحی کرده بود، درک می‌کرد.

۳- فرشته‌ی وحی به شکل انسانی ظاهر می‌شد و با او صحبت می‌کرد، هر آنچه می‌گفت پیامبر حفظ می‌کرد و این ساده‌ترین و سبک‌ترین حالت‌های وحی بر پیامبر^۱ بود.

۴- میزان توانایی انسان در شناخت غیب

انسان به خبرها و وقایعی از غیب‌های آینده که فرستادگان و پیامبران از آنها اطلاع داده‌اند قانع نشده، بلکه خود برای پیدا کردن و شناخت آن امور غیبی آستین بالا زده و گمان کردند برخی افراد توانایی شناخت امور غیب را دارند. از این رو در هر زمان و در هر سرزمینی گروهی برخاسته و ادعا کرده‌اند قدرت شناسایی رویدادهای آینده و امور غیبی را دارند.

همچنین پژوهشگران در این زمینه تأیید کرده‌اند که برخی از انسانها قدرتی دارند که می‌توانند چیزها و رویدادهای نادیدنی را در هر زمان مشاهده نمایند، و این پدیده را سبب وجود یک ویژگی در روح آنها که «دورنگری روحی» نام نهاده‌اند، می‌دانند.^۲

البته این درست نیست، کافی است بدانیم و دقت کنیم که بهترین و برترین انسانها که پیامبران و فرستادگان الهی هستند، این ویژگی مزعوم را ندارند، خداوند به نماینده‌ی بهترین آفریدگان خود امر نموده که این حقیقت را به مردم اعلام کند:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ

لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ﴾ [اعراف: ۱۸۸]

«بگو جز آنچه خدا بخواهد، اختیار هیچ سود و زیانی برای خود ندارم، و اگر از جهان غیب آگاه بودم، نیکیهای بسیاری برای خود می‌انباشتم و هیچ گزندی به من نمی‌رسید».

۱- در این باره بنگرید به کتاب ما: الرسل و الرسالات ص (۵۹)

۲- التنبؤ بالغیب، دکتر احمد شنتناوی، ص (۱۲)

بنابراین آن چه پیامبران از غیب می‌دانند، خداوند به آنها گفته است و هرگز ناشی از توانایی و قدرت ذاتی آنان نبوده است.

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (۳۶) إِلَّا مَنْ أَرَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿۳۷﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَكَ رِبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخَصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿[جن: ۲۶-۲۸]﴾

«او دانای غیب است، هیچ کس را بر آن آگاه نمی‌کند مگر فرستاده‌ای که خود از آن خشنود باشد که آن هم خود در پیشاپیش و پشت سر او مراقب است تا ببیند که رسالت پروردگارش را ابلاغ کرده است، او بر آنچه نزد آنهاست چیره است و همه چیز را شمرده است.»

امور غیب تنها به خداوند اختصاص دارد:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: ۶۵]

«بگو جز خداوند هیچ کس در میان آسمانها و زمین از امور غیب آگاه نیست.»
آن امور غیبی که خداوند هیچ کس حتی فرستادگان و پیامبران را از آن باخبر نکرده، اموری است که آنها را مفاتیح الغیب (اسرار غیب) نام نهاده است.

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [انعام: ۵۹]

«کلیدهای (اسرار) غیب نزد اوست و جز خودش کسی از آن باخبر نیست.»
کلیدها و اسرار غیب همان است که در این آیه آمده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ عَذَابًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]

«تنها خداوند قیامت و زمان آن را می‌داند، هم اوست باران فرو می‌باراند، و می‌داند در رحمها چه وجود دارد، در حالی که هیچ کس نمی‌داند فردا چه کسب می‌کند و هیچ کس نمی‌داند کجا و در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند دانای باخبر است.»

کهنات و پیشگویی

۱- لقب ها و عنوان های مدعیان امور غیبی

مشهورترین کسانی که ادعای غیب را دارند، کُهان (غیبگویان) هستند. عرب ها تمام کسانی را که مدعی غیب هستند کاهن می گویند.

ابن حجر هیثمی کاهن را این گونه معرفی کرده است: «کسی است که از برخی امور غیبی خبر می دهد، بسیاری از خبرهایش درست و بیشتر آن نادرست است و خودش می گوید که جن به او خبر می دهد».

برخی از دانشمندان نقل می کنند که: کهنات «دست یازیدن به خبر دادن از غیب و امور آینده، و ادعای دانستن امور غیب است، و این که جن او را از این امور باخبر می کند».^۱

ابن عابدین می گوید: «کاهن کسی است که مدعی اطلاع از امور غیب به شیوه های گوناگون می باشد، به همین خاطر به انواع گوناگونی تقسیم شده، مانند پیشگویی، رمالی و طالع بینی. طالع بین کسی است که با طلوع و غروب ستاره از آینده خبر می دهد، و رمال آن است که با شن و سنگریزه به امور می پردازد. پیشگو کسی است که مدعی است در میان جن ها دوستی دارد که او را از رویدادها باخبر می کند».^۲

شیخ محمد بن عبدالوهاب می گوید: «بغوی می گوید: پیشگو (عرّاف) کسی است که با مقدمه هایی که به کمک آنها از مال ربوده شده و مکان آن گمشده و مانند آن باخبر است. برخی گفته اند: همان کاهن است، کاهن کسی است که از امور آینده خبر می دهد، نیز گفته اند: کسی است که از آنچه در درون نهفته است خبر می دهد.

ابوالعباس ابن تیمیّه رحمته الله می گوید: «پیشگو عنوانی است برای کاهن، طالع بین، رمال و کسانی مانند آنها که با این روشها درباره ی شناسایی امور و رویدادها صحبت می کنند».^۳

۱- الزواجر (۱۰۹/۲)

۲- حاشیه ابن عابدین (۲۴۲/۴)

۳- تیسیر العزیز الحمید، ص (۳۶۰)

شیخ سلیمان شارح می‌گوید: «کسی که می‌گوید: از غیب باخبر است، یا جزو کاهن است، و یا شریک در معنی آن، که به او ملحق می‌شود. و گاهی اوقات درست گویی خبردهنده از برخی امور با مکاشفه است و برخی از سوی شیاطین خبر داده می‌شود، و با فال، راندن پرندگان (فال پرنده)، سنگریزه و خط کشیدن بر زمین و با کھانت و طالع بینی و مانند آن انجام می‌گیرد و جزء دانشهای دوران جاهلی است... به چنین اشخاصی کاهن، پیشگو یا چیزی شبیه این اطلاق می‌شود، و هر کس به آنها مراجعه کند و سخنانش را باور کند، به وعیدهای الهی گرفتار خواهد شد»^۱.

۲- شیوه‌های کاهنان در شناختن امور غیب

پژوهشگران احوال مدعیان امور غیب را به دقت بررسی کرده، و دریافته‌اند، از آنچه که خبر می‌دهند، یا چیزی است که اتفاق افتاده و سپری شده، و یا در آینده رخ می‌دهد. در حالت نخست که آن چیز اتفاق افتاده باشد، شناسایی و خبر دادن از آن کاری ممکن است، و جزو امور غیب نیست، آنها جاسوسانی در میان مردم دارند که اخبار و رویدادها را برایشان می‌برند، سپس برای مردم بازگو می‌کنند، در نتیجه آن که از حقیقت امر باخبر نیست گمان می‌کند آنها غیب می‌دانند.

جن به برخی از آنها دزد و مکان دزد را شناسایی نموده و به آنها خبر می‌دهند که فلان شخص غایب فردا یا پس فردا نزد آنها می‌آید، و مواردی مانند آن، و علم به واقعیت و انتقال آن کاری ممکن و آسان است. امروزه با اختراع تلفن، فاکس و دیگر وسایل ارتباطی، دیگر جای شگفتی نیست.

برخی از کاهنان چنان زیرک و تیزهوش‌اند که جواب‌هایی عمومی و چند پهلوی می‌دهند که در پرتو آن می‌توان همه‌ی طرق احتمالی را تفسیر کرد. به طوری که هر نتیجه‌ای که مراجعه کننده می‌گیرد، به نظر می‌رسد کاهن حقیقت را گفته است. به نمونه ای در این مورد دقت کنید: مردی درباره‌ی فرزند بیمارش با یکی از این شایدان دروغگو مشورت کرد. کاهن گفت: پسرت به زودی راحت می‌شود. هنگامی که فرزند فوت کرد،

۱- تیسیر العزیز الحمید (۳۶۱)

کاهن به پدرش گفت: مگر نگفتم که به زودی از درد و رنج‌هایش راحت می‌شود، در صورتی که اگر بهبود می‌یافت، آن پاسخ نیز برای پدرش قانع کننده می‌بود.

بسیاری از این پیشگویی‌های کاهنان از روی گمان، تخمین و حدس است. و خداوند بعضی افراد با وجود دروغگو بودنشان، نیرویی در آن قرار می‌دهد، گاهی به استناد تجربه‌ها و عادت‌ها پیشگویی می‌کنند، مثلاً با توجه به آنچه روی داده است، به حادثه‌ی آینده اشاره می‌کنند.

اما خبرهایی که کاهنان بدون استناد به تجربه و یا حدس و گمان در مورد امور آینده می‌دهند، با همکاری شیاطین است و در حقیقت شیطان به آنهایی که شایسته‌ی نام کهانت هستند، القا می‌کند.

۳- رابطه‌ی کاهنان با شیطان و شیوه‌ی القای شیطان به آنها

کاهنان بنده‌ی شیطان‌اند که خود را به شکل آنها در می‌آورند، با زبان آنها سخن می‌گویند، و شیاطین با این جان‌های پلید که با خبثات آلوده، خو گرفته و به آنها خشنودند.

خطابی می‌گوید: «کاهنان افرادی تیزهوش و دارای روحی بدکار و اخلاق و سرشتی آتشین هستند، شیاطین به خاطر این وجه اشتراک با آنها و کمک کردن به آنها با تمام قدرت خود، به آنها عادت کرده‌اند و در عصر جاهلیت کهانت به سبب قطع نبوت در میان عرب‌ها رایج بوده است»^۱.

۴- نمونه‌هایی از پیشگویی و غیبگویی

۱- کاهنان یونان و مصر

از بزرگترین مراکز پیشگویی در دنیای قدیم مرکز «دلفی» در سرزمین یونان بود. یونانی‌ها برای مشورت با کاهنان در کارها و نیت‌هایی که قصد انجام و عملی کردن آن را داشتند، به آنجا می‌رفتند. آنان معبد دلفی را بسیار گرامی می‌داشتند، و به قربانگاههای آن هدیه و قربانی می‌بردند. آن مرکز میدان‌های بزرگ زیادی داشت و با فواره‌ها و پرستش گاههای زیبا آراسته بود. یک استادیوم بزرگ و مرکز نمایش با شکوهی همراه با

۱- فتح الباری (۲۱۷/۱)

مجسمه‌های مرمی، برنزی و طلایی در آنجا وجود داشت که بزرگ‌ترین هنرمند آن زمان تصویرهای آن را کشیده بود.

مشهورترین زن کاهن دلفی «بیثا» نام داشت و یکی از عادت‌های او این بود که برگهای درخت برگ بو را می‌جوید و از گازهایی که از شکاف سنگ زیر تختی که بر آن می‌نشست، بیرون می‌آمد، استشناق می‌کرد. وقتی از آب چشمه‌های «کاسوتس» می‌نوشتید بیهوش شده و در حالت کما به سر می‌برد. و سخنانی بر زبان می‌آورد و از رویدادهای آینده خبر می‌داد.^۱

یک مرکز قدیمی در یونان مرکز کهنات «دودودنا» در جنوب مقدونیه بود. این مرکز در میانه‌ی مرغزاری از درختان بلوط قرار داشت. مردم آن روزگار بر این اعتقاد بودند که نسیم و نوازش آن درختان در لابه‌لای خود اراده‌ی معبود «زیوس» را به ارمغان می‌آورند.

کاهنان دروغگو به تفسیر صداهایی که از برگهای درختان برمی‌خواست می‌پرداختند و آن را پاسخ مورد نظر سؤالهایی به شمار می‌آوردند که در آن مرکز از سوی مراجعه کنندگان که از سراسر یونان برای اطلاع از آنچه تقدیر از آنها مخفی می‌دارد، آمده بودند، مانند این که باران بر آنها فرود می‌آمد.^۲

از مراکز مشهور کهنات در دنیا مرکز «آمنون رع» در مصر بود، تاریخ این پرستش‌گاه آلوده به شرک مربوط به قرن پنجم پیش از میلاد است، شیطان در آن جا لانه ساخته و تخم گذاشته بود. او خود را به عنوان نماینده خدا برای مردم ظاهر می‌کرد و با آنها صحبت می‌نمود و به سؤال‌ها گوش فرا داده و پاسخ می‌داد. نقل است که اسکندر بزرگ هنگامی که به پرستشگاه «آمنون رع» در بیابان مصر رفت، آن کاهن به سوی او بیرون آمد و خطاب به او گفت: «من به تو وعده می‌دهم که تمام سرزمین‌ها را به دست می‌آوری و همه‌ی دین‌ها تابع تو خواهند شد».^۳

کاهنان ادعا می‌کردند که به آنها وحی می‌شود، البته این درست است، اما نه وحی خدایی، بلکه وحی ابلیسی و شیطانی.

۱- التنبؤ بالغیب، ص (۱۹)

۲- التنبؤ بالغیب، ص (۱۹)

۳- همان، ص (۳۹)

خداوند فرمود:

﴿شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ [انعام: ۱۱۲]

«شیاطین انس و جن با فریبکاری گفتارهای آراسته به همدیگر وحی می‌کنند» و

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ﴾ [انعام: ۱۲۱]

«شیطانها به دوستان خود وحی می‌کنند».

شیطان وقتی به آن کاهنان وحی می‌کرد - همان طور که از حالت شان نیز معلوم می‌شود - یکی از آنها بی‌هوش می‌شد، و عقل و خردش را از دست می‌داد و هذیان می‌گفت و در حالت بیهوشی صحبت می‌کرد، در حالی که آن صحبت کننده شیطان بود از زبان کاهن حرف می‌زد، و به هر چه از او پرسیده می‌شد، پاسخ می‌داد و هنگامی که آن کاهن به هوش می‌آمد نمی‌دانست چه سؤالهایی از او شده و درباره‌ی چه چیزهایی از او پرسیده‌اند، و در آن حالت بیهوشی چه جواب داده، بنابراین تمام این حالت‌ها و آنچه تشریح شده با حالت فرستادگان الهی که از چگونگی وحی خدا به آنها و حالت آنها هنگام وحی صحبت کردیم تفاوت دارد و در تضاد است.

پیامبر خدا ﷺ هرگز در هنگام پذیرش وحی صحبت نمی‌کند و وحی در بدنش می‌ماند طوری که جسمش سنگین می‌شود و پیشانی‌اش عرق می‌کند، در صورتی که این برخلاف حالت کاهن است که صورتش زرد و بدنش ضعیف می‌شود، نیرویش از بین می‌رود، هنگام بیهوشیش سخن می‌گوید، و چون به هوش می‌آید نمی‌داند چه گفته و درباره‌ی چه چیزی صحبت کرده است. احمد شتتاوی درباره‌ی حالت کاهنان هنگام وحی شیطانی، چنین می‌گوید: «گمان بر این بود که این نوع پیشگویی‌ها نوعی هذیان است که در مراکز پیشگویی به کاهنان دست می‌داد، زبانشان به حرکت می‌افتاد و سخنانی بر زبان می‌آوردند که از رویدادهای روزهای آینده خبر می‌داد. سقراط این هذیان را به یک بخشش آسمانی، و سرچشمه‌ای از بزرگترین نعمتهای موجود میان انسان تفسیر می‌کرد».^۱

۱- التنبؤ بالغیب، ص (۱۸)

این دیدگاه سقراط درست نیست، زیرا این القای شیطان است نه وحی خداوندی و امری است که خداوند را به خشم می‌آورد و هرگز نعمت الهی نیست.

همچنین در دیار مصر پرستش‌گاه «هلیوپولیس» مشهور بود. مردم از هر سو برای راهنمایی و مشورت با کاهنان در مهمترین کارهایشان به آن جا می‌آمدند و مشهور است که امپراطور رومانی «تراجان» پیش از اینکه در جنگ «بریش» شرکت کند، هیأتی برای مشورت با کاهنان درباره‌ی سرنوشت این جنگ به این مرکز فرستاد. تاریخ بیان می‌کند که کاهنان در قبال این درخواست سکوت کردند، به این ترتیب که شاخه‌ی شکسته‌ی انگوری را بدون هیچ گونه تعلیق یا شرحی، به سوی «تراجان» فرستادند. این امپراطور در جنگ با یونان کشته شد و جسدش را به روم بردند.^۱

۲- کاهنان عرب

کاهنان پیش از اسلام در جزیره العرب پراکنده بودند، و در میان عرب‌ها از منزلت اجتماعی والایی برخوردار بودند. مردم برای چاره‌جویی و راهنمایی در تنگناها و امور پیچیده به آنها پناه می‌بردند، ضمن این که از امور غیبی و رویدادهایی که در زمان آینده رخ می‌دهد، از آنها جویا می‌شدند.

جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می‌گوید: «نام طاغوت‌هایی که در جهنم از آنها درخواست قضاوت می‌کردند یکی بود، در اسلم و در هر قبیله و هر محله‌ای همین طور، کاهنانی بودند که شیطان به سراغشان می‌آمد».^۲

علاوه از آنچه ذکر شد، این کاهنان به احوالپرسی بیماران هم می‌رفتند، و به درمان آنها می‌پرداختند. عرب‌ها این امر را در شعرشان به ثبت رسانده‌اند، یکی از شاعران عرب در این باره می‌گوید:

فَقُلْتُ لِعَرَفِ الْيَمَامَةِ دَاوْنِي فَإِنِّي دَاوِيْتَنِي لَطِيْبُ

به پیشگوی یمامه گفتم: مرا مداوا کن که اگر این کار را بکنی حتماً تو پزشکی.

شاعر دیگری چنین سروده است:

۱- التنبؤ بالغیب، ص (۳۹)

۲- بخاری در حاشیه‌ی صحیحش آورده است، نیز نگاه کنید به فتح الباری، (۲۵۱/۸)

جعلْتُ لِعَرَّافِ الْيَمَامَةِ حُكْمَهُ و عَرَّافِ نَجْدٍ إِنَّ هُمَا شَفِيَانِي
فَقَالَا شَفَاكَ اللَّهُ وَ اللَّهُ مَا لَنَا بِمَا حَمَلَتْ مِنْكَ الضَّلُوعُ يَدَانِ

به کاهن یمامه و نجد اختیار دادم که اگر مرا شفا دهند، هر چه بخواهند، (فراهم می کنم)، گفتند: خداوند تو را شفا بدهد، به خدا سوگند ما قدرتی بر آن چه در سینه‌ی تو هست، نداریم.

پیشگوی یمامه رباح بن عجله و پیشگوی نجد ابلق اسدی بوده است.

البته کهنات و پیشگویی در میان عرب‌ها تنها منحصر به مردان نبود، بلکه زنان نیز بدان پرداختند و معروف‌ترین کاهنان زن عرب در دوران جاهلی اینها بودند: ظریفه الخیر کاهن حمیر، سلمی همدانیه، فاطمه دختر مُرّ همدانیه، عفراء حمیر و سجاح که ادعای پیامبری کرد.

از مشهورترین کاهنان عرب دوران جاهلیت شق و سطیح، خنافر بن توأم حمیری و سواد بن قارب دوسی بوده‌اند.

اخبار شق و سطیح

شق بدین خاطر به این اسم نامگذاری شده که - چنانچه که می‌گویند - مانند نیمه‌ی انسان بوده است. اما سطیح مانند تکه گوشتی بوده که بر زمین افتاده باشد، و گویا بر آن پهن شده است، به او سطیح (در سطح قرار گرفته و پهن شده) نام نهاده‌اند.

ابن عباس می‌گوید: «سطیح در میان انسانها نظیر نداشت، تنها گوشت و عضله بود، استخوان و عصب نداشت، جز در سر و چشمان و کف دستانش. او مانند لباس از پاهایش به طرف سرش پیچیده می‌شد، هیچ عضوی نداشت حرکت کند، جز زبانش. همچنین درباره‌ی او گفتند: وقتی خشمگین می‌شد، باد می‌کرد و می‌نشست»^۱.

سطیح نامش ربیع بن مسعود بن مازن بن ذئب بن عدی بن مازن غسان بود. و شق پسر صعب بن یشکر بن ادهم بن افرک بن قسر بن عبقر بن ائمار بن نزار بود که ائمار پدر بجيله و خثعم بود.^۱

از اخبار شق و سطیح می‌توان به این جریان اشاره کرد که ربیعه بن نصر پادشاه یمن خوابی وحشتناک دید و به شدت ترسید. از این رو تمام کاهنان، جادوگران، فالگیران و طالع بینان سرزمینش را گرد آورد و به آنها گفت: من خوابی وحشتناک دیده‌ام و به شدت مرا سراسیمه کرده است، آن را برایم تعبیر کنید. گفتند: خواب را بیان کن تا تعبیر کنیم. او گفت: اگر خوابم را بگویم، به تعبیرهای شما اطمینان نخواهم داشت، بنابراین تنها کسی تعبیر آن را می‌داند که پیش از این که من بگویم از خواب من خبر داشته باشد، و تأویلش را بفهمد و بداند. یکی گفت: اگر پادشاه چنین می‌خواهد باید به سطیح و شق خبر بدهد، زیرا هیچ کس آگاه‌تر از آنها نیست، و حتماً پاسخ پادشاه را خواهند داد.

پادشاه آنها را فرا خواند، سطیح قبل از شق رسید، پادشاه به او گفت: من خوابی هولناک دیده‌ام که مرا آشفته و سراسیمه کرده است، آن خواب چه بود؟ اگر درست بگویی، آن را درست تعبیر خواهی کرد. سطیح بی‌درنگ چنین گفت: این کار را می‌کنم، تو شعله‌ای آتشی دیده‌ای که از تاریکی (روی دریا) درخشیده و به زمین‌های اطراف دریا افتاده و هر ذی روحی را طعمه‌ی خود قرار داده است.

پادشاه گفت: ای سطیح! کاملاً درست بود تعبیر آن چیست؟ گفت: سوگند به افعی‌های موجود در فاصله‌ی میان دو سرزمین سنگلاخی، که حبشی‌ها به سرزمین شما حمله می‌کنند، و مناطق آبین و جُرش را به تصرف خود در می‌آورند.

پادشاه به او گفت: ای سطیح! سوگند به جان پدرت، این برای ما بسیار دردآور و سخت خواهد بود، کی این اتفاق خواهد افتاد؟ آیا در زمان من یا پس از آن؟ گفت: نه مدتی پس از زمان تو، پس از شصت یا هفتاد سال که بگذرد. پادشاه پرسید: آیا این وضعیت همچنان بر کشور ادامه خواهد داشت یا می‌گذرد؟ جواب داد: خیر، تا هفتاد و چند سال چنین خواهد بود، پس از آن یا کشته می‌شوند یا فرار می‌کنند. پرسید: چه کسی

عهده‌دار کشتن و اخراج آنهاست؟ گفت: ارم بن ذی یزن،^۱ از سرزمین عدن بر آنها می‌شورد و یک نفر را در یمن باقی نمی‌گذارد. پادشاه دوباره پرسید: آیا همچنان بر قدرتش باقی خواهد ماند؟ سطح پاسخ داد: خیر، گفت: چه کسی این پادشاه را از بین می‌برد؟ گفت: پیامبری منبع نیکی و احسان که از جانب مقامی بلند به او وحی می‌شود. پادشاه پرسید: این پیامبر از چه قبیله و طایفه‌ای خواهد بود؟ گفت: از نوادگان غالب بن فهر بن مالک بن نصر، و تا آخر زمان پادشاهی از آن قومش باقی می‌ماند.

گفت: آیا روزگار، پایانی دارد؟ جواب داد: آری، روزی است که نخستین‌ها و آخرین‌ها در آن گرد می‌آیند، نیکوکاران به گوهر خوشبختی می‌رسند و بدکاران به خاک سیاه‌روزی می‌نشینند. پادشاه به شگفتی پرسید: آنچه خبر می‌دهی حقیقت است؟ پاسخ داد: بله، سوگند به شب هنگام و سپیده‌دمان و افق هنگامی که می‌گیرد، آنچه به تو خبر دادم، حقیقت است.

سپس شق آمد، همان سؤالهایی که از سطح پرسیده بود، از او هم پرسید. اما پاسخهای سطح را از او مخفی نگه داشت، تا ببیند آیا پاسخ‌هایشان مشترک هستند؟ شق هم گفت: آری، تو شعله‌ی آتشی دیده‌ای که از تاریکی (روی دریا) بیرون آمده و در میان باغ و تپه‌ای افتاده و هر جاننداری را که در آن جا بوده، سوزانده است.

هنگامی که شق نیز چنین جواب داد، پادشاه فهمید که هر دو یک جواب داده و سخنان شان یکی است با این اختلاف که سطح گفته بود: «به زمینهای اطراف دریا افتاده و هر ذی روحی را می‌سوزاند»، و شق گفت: «در میان باغ و تپه‌ای افتاده و هر جاننداری را که آنجا بود، می‌سوزاند».

آن‌گاه پادشاه به او گفت: ای شق! کاملاً درست گفתי اما تعبیر آن چیست؟ شق چنین گفت: سوگند به جان انسانهایی که میان دو زمین سنگلاخی‌اند، سودانی‌ها وارد سرزمین شما می‌شوند و بر کوچک و بزرگ چیره می‌شوند، و از ابین تا نجران را تصرف می‌کنند، پادشاه گفت: ای شق! سوگند به جان پدرت، این بسیار دشوار و دردآور است، کی اتفاق

۱ - آنچه معروف است: سیف بن ذی یزن است، اما او را ارم ذکر کرده، یا به خاطر این که ارم اسم شناخته شده و مشهوری است و خواسته او را این چنین بیان و معرفی کند، و یا خواسته است او را به ارم عاد در درشت هیکلی و تنومندی تشبیه کند.

می‌افتد؟ آیا در زمان من یا پس از آن؟ گفت: خیر، مدتی پس از زمان تو. سپس شخصی بزرگ و مهم شما را از آنها می‌رهاند و سخت‌ترین خفت و خواری را به شما می‌چشانند. گفت: این فرد والامقام چه کسی است؟ گفت: بنده‌ای که غلام و سهل انگار نیست، از خانه‌ی ذی یزن ظهور می‌کند، و هیچ کس از آنها را در یمن باقی نمی‌گذارد.

پادشاه پرسید: آیا قدرتش ادامه خواهد داشت، یا از بین می‌رود؟ گفت: خیر، بلکه توسط پیامبری فرستاده که بین اهل دین و فضل حق و عدالت را به ارمغان می‌آورد از بین می‌رود. و پادشاهی تا روز داوری در میان قومش باقی می‌ماند. گفت: روز داوری چیست؟ پاسخ داد: روزی است که فرمانروایان در آن روز پاداش داده می‌شوند، و از آسمان ندهایی می‌آید، زنده و مرده می‌شنوند، و مردم در روز تعیین شده جمع می‌شوند، در آن روز نجات و خیر و پاداش از آن پرهیزگاران است.

پادشاه با همان حالت شگفتی از او پرسید: آیا آنچه می‌گویی حقیقت دارد؟ شق گفت: آری، سوگند به پروردگار آسمان و زمین، و پستی و بلندیهای میان آنها، آنچه به تو خبر دادم حقیقت است و هیچ شکی در آن نیست.

گفته‌های شق و سطیح در درون ربیع بن نضر نفوذ کرد. او فرزندان و خانواده‌اش را با هر آنچه لازم بود، به سوی عراق روانه کرد و به یکی از پادشاهان ایران به نام شاپور پسر خرزاذ (خرداد) نامه‌ای نوشت و آنها را در حیره سکونت داد.^۱

حافظ ابن کثیر در البدایه و النهایه از حافظ ابوبکر محمد بن جعفر بن سهل خرائطی در کتابش «هواتف الجان» با اسناد به مخزوم بن هانی مخزومی و او از پدرش نقل می‌کند که ایوان کسری به لرزه در آمد، و چهارده تا از بالکن‌ها و رواقهای آن فرو ریخت، فروغ آتش ایران فروکش کرد، در حالی که پیش از آن هزار سال خاموش نشده بود، آب دریاچه‌ی ساوه فرو رفت، و موبدان (در خواب) شترهایی رام نشدنی دید که اسبهایی اصیل را به دنبال خود یدک می‌کشیدند و از رودخانه‌ی دجله گذشتند و در سرزمین آنها پراکنده گشتند. صبح وقتی کسری از خواب بیدار شد، از آن خواب وحشتناک بسیار ترسید، اما برای نشان دادن شجاعت خود بر آن صبر کرد سپس فهمید که نباید آن را از مرزبانان خود پوشیده نگه دارد، آنها را فرا خواند، و تاجش را بر سر نهاد، و بر تختش

۱- سیره‌ی ابن هشام، (۱۵-۱۸)، نیز درباره‌ی این داستان نگاه کنید به: البدایه و النهایه، (۱۶۲/۲)

تکیه داد، و چون آنها نزد او جمع شدند، گفت: آیا می‌دانید چرا شما را فرا خوانده‌ام؟ گفتند: خیر، پادشاه ما را باخبر می‌کند.

در همان هنگام که آنها در گفتگو بودند، خبر خاموشی آتش‌ها رسید، و باری بر اندوه و نگرانی او افزود، آن‌گاه به آنها خبر داد که خوابی هولناک دیده و سراسیمه گشته است. موبدان در این هنگام گفت: پادشاه به سلامت باد، من نیز دیشب خوابی دیده‌ام. او نیز رؤیایی را که درباره‌ی شتران دیده بود برایش بازگو کرد. پادشاه پرسید: ای موبدان! تعبیر این چیست؟ موبدان که آگاه‌ترین آنها بود، پاسخ داد: واقعه‌ای در سرزمین عرب‌ها رخ خواهد داد.

از داستان چنان بر می‌آید که کسری پیکی به سوی نعمان بن منذر فرستاد، نعمان مردی دانا به اسم عبدالمسیح نزد پادشاه فرستاد. وقتی کسری خواب خود و موبدان را برای او گفت: عبدالمسیح به خبر سطح اشاره کرد، بلافاصله کسری او را به سوی سطح روانه کرد، و هنگامی که به آنجا رسید، سطح آخرین لحظه‌های زندگیش را می‌گذراند، عبدالمسیح با چند بیت شعر علت آمدنش را برای او بیان کرد، و سطح چون شعرش را شنید سر بلند کرد و گفت: عبدالمسیح سوار بر شتری قوی نزد سطح که پایش لب گور است آمد، پادشاه ساسان تو را فرستاده، به سبب لرزش ایران، فروکش کردن آتش‌ها، خواب موبدان، که شترانی رام نشده دیده که اسبانی اصیل می‌کشیدند و از دجله گذشتند و در کشورش پراکنده گشتند:

ای عبدالمسیح آن‌گاه که خواندن زیاد می‌شود، و صاحب عصا ظهور می‌کند، دشت ساوه سرشار می‌شود، دریاچه‌ی ساوه فرو می‌رود، آتش فارس خاموش می‌گردد، شام دیگر برای سطح شام نخواهد بود، زنان و مردانی از آنها به تعداد رواقها بر تخت می‌نشینند، هر چه مقدر باشد بیاید، پس از آن حادثه سطح آخرین نفسهای زندگیش را برکشید و جان سپرد.^۱

ابن کثیر همچنین می‌گوید: سطح یک بار به مکه آمد، گروهی از سران شهر از او استقبال کردند، و از او درباره‌ی حوادث آخر زمان پرسیدند، گفت: از من و از الهام خدا به من بگیری و بشنوی: ای مردم عرب! شما در روزگار پیری هستید، بصیرت و دید شما

۱- داستان را به طور کامل در البدایه و النهایه، (۲/۲۶۸) بخوانید.

و عجم‌ها یکسان است، هیچ دانش و درکی ندارید، نزد شما گروهی فهیم و دانا می‌آیند، در انواع دانش‌ها را می‌کوبند، بتها را می‌شکنند، رومیان را می‌رانند، عجم‌ها را می‌کشند و غنیمت می‌گیرند.

سپس گفت: سوگند به جاودانه و آن که به خواسته‌ی خود می‌رسد، از این شهر پیامبری هدایتگر ظهور می‌کند، به راه درست می‌نمایاند، «یغوث» و «فند» را رد می‌کند، از پرستش «ضد» بیزاری می‌جوید، خدایی یکتا می‌پرستد، آن گاه خداوند با نام نیک او را از بهترین خانه به سوی خود بر می‌گیرد، از زمین رخت بریسته و در آسمان درخشیده، پس از او راستگویی به جای او تکیه می‌زند، چون به امر قضاوت می‌پردازد، با صداقت داوری می‌کند، در باز پس دادن حقوق بی‌انصافی و سبکسری نمی‌نماید، سپس شخصی بر آیین یکتاپرستی، کارآموده و خوش اندام جانشین او می‌شود، میهمانداری را پاس می‌دارد و یکتاپرستی را استوار می‌کند، آن گاه از عثمان و کشته شدنش و روی دادهای پس از آن در زمان بنی امیه و آشوبها و ناآرامیهای پس از آن دوران خبر دارد.

ابن کثیر می‌گوید: ابن عساکر با سند این داستان را به ابن عباس نسبت داده است.^۱

۵- منابع غیب‌هایی که شیاطین الهام می‌کنند

شیاطینی که امور غیب را به کاهنان الهام می‌کنند، بیشتر آنها دروغگو هستند. پروردگار با عزت و شکوه در این باره می‌فرماید:

﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٣١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٣٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَذِبُونَ ﴾ [شعراء: ۲۲۱-۲۲۳]

«آیا می‌خواهید به شما بگویم شیاطین بر چه کسانی فرود می‌آیند؟ بر هر شیاد گناه‌کاری، به گوشها الهام می‌کنند و بیشترشان دروغگویند».

یکی از نمونه‌های این سخنان دروغین که تاریخ آن را گرد آورده است، و به عنوان لگه‌ی ننگی بر پیشانی کاهنان و طالع بینان باقی مانده است، ادعای دروغینی بود که گفتند «مُعْتَصِم» نمی‌تواند پیش از ثمر دادن انجیر و انگور شهر عموریه را فتح کند، به همین

خاطر طالع‌بینان به معتصم توصیه کردند که در این فصل به جنگ نرود، اما معتصم به گفتارها و یاوه‌گویی‌هایشان اهمیتی نداد و با توکل به پروردگار بیرون رفت، خداوند دروغ طالع‌بینان را فاش نمود و به مؤمنان عزت و سربلندی عطا کرد. مسلمانان آن شهر محکم را گشودند، این پیروزی در پاسخ به فریاد زنی مسلمان بود که رومیها او را خوار کرده بودند و او فریاد برآورد: وامعتصماه!

شاعر توانا «ابوتمام» در این پیروزی عموریه، خلیفه‌ی مسلمانان را همراهی می‌کرد.^۱ معتصم در سال ۲۲۲هـ آن شهر را فتح کرد.^۲ شاعر، در وصف آن پیروزی قصیده‌ای سروده که، در آن به نابکاری و دروغ‌پردازیهای طالع‌بینان پرداخته است. تعدادی از ابیات قصیده‌اش را ذکر می‌کنیم:

السيف اصدق انباءً من الكتب	فی حده الحد بین الجد و اللعب
بيض الصفائح لا سود الصفائح	فی متونهن جلاء الشك والريب
والعلم فی شهب الأرماع لامعة	بين الخمسين لا فی السبعة الشهب
أين الرواية بل أين النجوم وما	صاغوه من زخرف فيها ومن كذب
تخرصا و احاديثا ملفقة	ليست بنبع إذا عدت ولا غرب
عجبنا زعموا الأيام مجفلة	عنهن فی صفر الأصفار أو رجب
و خوفوا الناس من دهياء مظلمة	إذا بدا الكواكب الغربى ذوالنّب
وصيروا الأبراج العليا مرئية	ما كان منقلبا أو غير منقلب
لو بينت قط أمرا قبل موقعه	لم يخف ما حل بالأوثان والصلب
تسعون ألفا كاساد الشرى نضجت	أعمارهم قبل نضج التين والعنب

۱- عموریه: شهری استوار در انااتول (ترکیه امروزی) است.

۲- نگاه کنید به ابن اثیر، حوادث این سال.

فتح الفتوح تعالی أن یحیط به	نظم من الشعر أو نثر من الخطب
فتح تفتح أبواب السماء له	و تبر الأرض فی أثوابها القشب
تدبیر معتصم بالله منتقم	لله مرتقب فی الله مرتغب

یعنی:

شمشیر در خبر دادن از کتابها (ی طالع بینان) راستگوتر است، لبه‌ی آن جدی و شوخی را از هم جدا می‌کند/.

دارای رویه‌های سفیدند نه مانند کتابها ورقهای سیاه داشته باشند، در متن آنها شک و تردید به کناری نهاده شده است/.

دانش در درخشش نیزه‌های شهاب مانند میان دو سپاه است، نه در هفت ستاره/.

کجاست روایت؟ و بلکه کجاست ستارگان؟ و چه دروغ و یاوه گویی در مورد آن ساخته‌اند؟/.

با گنگی و نامفهومی سخنانی تکه پاره می‌گویند که چون به آن بیندیشی در حقیقت چیزی قابل ذکر نیست/.

گمان می‌کردند حوادث شگفت انگیز روزگار و تکان دهنده در خود دارد و در ماه صفر یا رجب است/.

مردم را از مصیبت سختی ترساندند. وقتی ستاره‌ی غربی دنباله‌دار پدیدار گشت/.

و برجهای بالا را به چشم نمایاندند، که برخی دگرگون شده و برخی نشده بود/.

اگر حتی یک بار کاری را پیش از وقوع بیان کند، هر چه بر سر بتها و صلیب‌ها می‌آمد پنهان نمی‌ماند/.

نود هزار نیروی جنگی مانند شیران جنگی عمر آنها را به پایان رساندند پیش از این که انجیر و انگور ثمر دهد/.

این پیروزی بزرگترین پیروزی‌ها بود، بالاتر و والاتر از آن است که در نظم شعر یا در خطبه‌ها جای بگیرد یا گنجانده شود/.

چنان پیروزی بود که درهای آسمان برای آن گشوده می‌شود و زمین در لباسهای تازه‌ی خود ظاهر می‌گردد.

اقدام سنجیده و تیزهوشانه‌ی معتصم بود که به کمک خدا انتقام می‌گیرد و منتظر دیدار خداوند و مایل به اوست.

تاریخ نگاران می‌گویند: طالع بینان هنگام ساخت بغداد ادعا کرده‌اند که طالع آن چنان اقتضا می‌کند که هیچ خلیفه‌ی در آن نمیرد و این امر شایع گشت تا این که یکی از شاعران در شعری این خبر را به عنوان تبریک سرود:

یهنیک منها بلدة تقضى لنا أن الممات بها عليك حرام
لما قضت أحاکم طالع وقتها أن لا یری فیها بموت أمام

مبارکت باد شهری که چنین مقدر شده برایش که مُردن تو در آن اتفاق نمی‌افتد.

احکام طالع زمان خود اقتضا کرده که هیچ امامی مرده در آن دیده نشود.

مرگ منصور در مسیر مکه، مرگ خلیفه مهدی در ماسبندان، مرگ هادی در عسباد و مرگ رشید در طوس این پندار را در اذهان مردم تقویت کرد، اما این دروغ فایده‌ای نداشت، و هنگامی که مأمون امین را در خیابان باب الأنبار به قتل رساند، دروغ بودن آن آشکار گشت، یکی از شاعران آن دوران در این باره چنین سروده:

كذب المنجم فی مقاله التی نطقت به كذبا علی بغداد
قتل الأمین بها لعمری یقتضی تكذیبهم فی سائر الحسبان

دروغ گفت آن طالع بین در پندارش که به ناروا به بغداد نسبت داده بود.

سوگند به جان خودم، کشته شدن امین در آن، دروغ آنها را در سایر موارد نیز تصدیق می‌کند.

پس از آن نیز جماعتی از خلفا مانند واثق، متوکل، معتضد، مکتفی، ناصر و... در بغداد وفات یافتند.^۱

۱- التنبؤ بالغیب، ص (۶۷)

همچنین طالع بینان ادعا کردند که دعوت فاطمین در قاهره تنها به خودشان می‌رسد، هر چند زبانزد مردم عرب و غیرعرب هم باشد. این ادعا چنین بود که طالع ستاره‌های آن، هنگام بنای قاهره در نهایت استواری و پایداری بودند. فرمانده جوهر صقلی «سیسیلی» طالع بینان را جمع کرد و به همه‌ی آنها دستور داد رصدخانه بسازند و طرح‌های آن را عملی کرده و تحکیم بخشند، و به معماران دستور داد تا به آنها گفته نشده اساس آن را پی‌ریزی نکنند، و بیدار و آماده باشند که با طلوع ستاره‌ی قاهر که همان زحل یا مریخ بود همراه و همزمان گردند، سرانجام هنگامی که طالع بینان دستور دادند اساس کار پی‌ریزی شد.

زمانی ادعای طالع بینان مورد تأکید قرار گرفت که مردم اسدالدین شیرکوه و پس از او برادرزاده‌اش صلاح الدین ایوبی را دیدند دعوت فاطمیه را که ملکشان زایل شده بود، برای آنها محفوظ نگه داشتند، اما هنگامی که صلاح الدین دعوت را به نفع بنی عباس واگذار کرد، دروغ طالع بینان برای همگان آشکار گشت.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: که هنگامی که علی بن ابی طالب می‌خواست به جنگ خوارج برود یک نفر طالع بین پیش او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! به این سفر نرو، ماه در برج عقرب قرار دارد و اگر در این زمان به جنگ بروی، سپاهیان شکست می‌خورند، علی گفت: با ایمان و اعتماد به خداوند و توکل بر او و به منظور روشن شدن دروغ تو می‌رویم. حضرت علی به جنگ خوارج رفت و سفری مبارک و پیروزمندانه داشت، چون تمام خوارج را به هلاکت رساند، و این از بزرگترین شادی‌های او بود، زیرا جنگ با آنان به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.^۲

یکی دیگر از دروغهای بزرگ، پیشگویی «جوهر ستوفلر» در قرون وسطی بود که خبر داد، طوفانی سهمناک و ویرانگر مانند طوفان نوح جهان را در می‌نوردد، مردم به سرعت به ساختن کشتیها پرداختند، تا هنگام سیل به آنها پناه ببرند.^۳

۱ - التنبؤ بالغیب، ص (۶۷)

۲ - الفتاوی الکبری، شیخ الاسلام: ج ۱، مسأله‌ی شماره‌ی (۲۳۱)

۳ - التنبؤ بالغیب، ص (۸۳)

همچنین آن دروغگویان در بسیاری از دورانها از پایان رسیدن جهان خبر داده‌اند، بیشتر طالع بینان در زمان خود گفته بودند که جهان سال (۹۹۹م) پایان می‌یابد، چنان که این دروغ بزرگ مردم اروپا را متأثر کرده بود، و حاجیان از آن جا بیرون آمدند و به سوی بیت المقدس (سرزمین بعث) روانه شدند، و به خاطر کثرت تعدادشان مانند لشکری سهمگین بودند. تاریخ نویسان آورده‌اند که آنها تمام دارایی و املاک خود از جیفه‌ی دنیا را پیش از این که اروپا را به جا بگذراند، فروختند.

در آن زمان مردم ساختن و برافراشتن ساختمانهای عمومی یا تعمیر آن را رها کردند، زیرا آنها انگیزه‌ای برای آبادانی نداشتند، در حالی که پایان جهان به اندازه‌ی دو کمان یا کمتر بود، در نتیجه بسیاری از آن تأسیسات و ساختمانهای عمومی در کام نیستی فرو رفتند. بیشترشان نابود شدند، حتی کنیسه‌ها و عبادتگاه‌ها از این سرنوشت فجیع رهایی نیافتند.

فرمانروایان، سواران، دین‌مداران و بردگان به سوی بیت المقدس حرکت کردند، همه با فرزندان و همسران خود می‌رفتند و سرود و ترانه می‌خواندند، چشمانشان رو به آسمان سرشار از ترس و نگرانی و تضرع، هر لحظه در این انتظار بودند، که آسمان شکافته شود و عیسی مسیح از آن فرود آید.^۱

با این وجود هنگامی که دروغ مدعیان امور غیب آشکار شد، هنوز هم مردم چنین افتراهایی را باور می‌کردند. و همچنان در هر دورانی فردی ادعا می‌کرد، که جهان در تاریخی که او مشخص می‌کند پایان می‌یابد.

۶- انتشار طالع‌بینی و کھانت در این دوران^۲

با آغاز سال جدید طالع‌بینان، دروغگویان و مدعیان غیب با سیلی از پیشگویی‌ها و انتظارات خود از آنچه در یک سال آینده در جهان روی می‌دهد، بر انسانها یورش

۱ - التنبؤ بالغیب، (۸۴)

۲- این موضوع از نوشتاری ارزشمند گرفته شده که نشریه‌ی المسلمون، در شماره‌ی ۲۰۵، ۲۸ جمادی الاولی، سال ۱۴۰۹هـ ق ۶ يناير ۱۹۸۹م منتشر کرد.

می‌آورند... و ادعا می‌کنند که به زودی جنگی میان فلان کشور رخ می‌دهد، و فلان هنرمند زن طلاق داده می‌شود و آرامش و امنیت از فلان منطقه سلب می‌شود.

بسیاری از آنها در فریبکاری‌های خود چنان به پیش می‌روند که آینده و سرنوشت برجها را تعیین می‌کنند. مثلاً می‌گویند متولدین برج جدی خوشبخت‌اند، اما متولدین برج جوزاء بینوایند... و روزهایی نحس‌اند و روزهایی مبارک... و دیگر یاوه‌گویی‌های سیل آسایشان.

نمونه‌ی دیگر در اروپا... در کنار استقبال بسیار خوب کشورها از مسافران عرب که به منظور درمان یا کار به آن کشورها می‌روند، شغل دیگری به تازگی پیدا شده، ... و اشخاص بدحساب و ناجوانمرد توانسته‌اند به خوبی در جذب پولهای مسافران عرب، از آن شغل استفاده کنند. به طوری که اکنون وجود بسیاری از مکانهای تخصصی برای مطالعه‌ی آینده از طریق کف، ستاره یا ورقهای بازی یا حتی فنجان، بسیار عادی و طبیعی است.

در اروپا همچنین اعلام شد که رییس جمهور وقت آمریکا «ریگان» و همسرش «نانسی» از «جوان کویجلی» طالع بین در مشخص کردن و نوشتن جدول کارهایشان و تصمیم در برخی امور کمک گرفتند، که این خود تأثیر بسزایی در افزایش ملی و مردمی بودن طالع بینان داشت، چطور تأثیر نداشته باشد، در حالی که رئیس بزرگترین کشور دنیای متمدن... به کمک خواستن از طالع بینان پناه می‌برد!

بسیاری از آنها از این فرصت به خوبی استفاده کردند، و عکس ریگان و نانسی و آن زن پیشگو را در نمای محل کار و ساختمانهای خود آویختند. علاوه بر آن کتاب «رونالد ریگان» (از وول ستريت تا کاخ سفید) نه تنها مراجعه‌ی ریگان و نانسی به طالع بینان را نشان داده، بلکه پرده از پناه بردن بسیاری از رؤسای کنونی و گذشته‌ی کشورها به کمک طلبی از پیشگویان، برداشته است.

اکنون پیداست که ریگان تنها ریسی نیست که همسرش پس از تلاش برای ترورش توسط جوانی هوسباز، برای فعالیتهای آینده‌اش به مشورت با پیشگویان پناه برده است، بلکه مشخص شد که راجیف گاندی هنگامی که از موج خشک سالی شدید که کشورش را فراگرفته بود، ناامید شد، به همان اقدام پناه برد. همان طور که سیاستمداران تایوانی

برای مشخص کردن بهترین روز برای دفن رییس جمهور فقید «شیانگ شنگ کو» با آنها مشورت کردند.

همچنین رییس جمهور اندونزی «سوهارتو» همیشه برای روحانیون و شعبده بازان جلسه برگزار می‌کرد... و علاوه بر آن یکی از آنها تقریباً به صورت همیشگی در کاخ ریاست جمهوری ساکن بود.

همانطور که گفتند اندیرا گاندی و نیز نخست‌وزیر پیشین هند موراچی دیسای از ستارگان راهنمایی و مشورت می‌گرفتند.

اخیراً معلوم شد که رییس جمهور اسبق فرانسه «جیسکار دیستان» با یکی از طالع بینان درباره‌ی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۱م مشورت کرده است.

به خاطر این که «خواجه‌ها» دریافته‌اند تا زمانی که مشتری هست، و دستمزد با ارز کمیاب پرداخت می‌شود، وهم و پندار به مردم تزریق می‌کنند، برخی افراد فرصت طلب ابتکار عمل به دست گرفته و یک طالع‌بین الکترونیکی ویژه طرح ریزی کرده‌اند. این پیشگوی الکترونیکی ظریف کار، ازدواجهای ناموفق و موفق را تعیین و همسر مناسب را انتخاب می‌کند... این دستگاه به اندازه‌ی یک ماشین حساب است، فکرش بر مبنای یک دوره زندگینامه، یک دوره‌ی روانی و یک دوره‌ی عصبی است که از تولد انسان شروع می‌شود... شیوه‌ی کار با آن چنین است که با وارد کردن تاریخ تولد دستگاه سه دوره را برای شخص حساب می‌کند، یک دوره هر ۹۰ روز، دوره‌ی دوم هر ماه و دوره‌ی سوم متغیر است... و بر اساس این دوره‌ها روزهای تکامل عصبی و آرامش ذهنی را تعیین می‌کند... به طوری که شخص می‌تواند به تصمیم‌گیری درباره‌ی امور بسیار بزرگ و مهم و کارهای دیگری که این «دجال الکترونیکی» مشخص می‌کند، بپردازد.

در فرانسه انجمنی از صاحبان پیشه‌های طالع‌بینی و شغل‌های دیگر مرتبط با آن تشکیل شده است، اعضای این انجمن ادعا دارند، طالع‌بینی بیشتر از آن که علمی برای پیشگویی باشد علمی برای تفسیر است، و مدعی‌اند می‌توانند با نوسانات بدن، گذشته را بشناسند، کار طالع‌بینی به کشورهای پیشرفته محدود نمی‌شود... حتی کشورهای عربی نیز طالع‌بینهایی دارند، برای مثال در کشوری مانند مغرب حدود ۱۶ هزار کف بین زن وجود دارد!

خانه‌های جادوگران و شعبده‌بازان و محل کارشان در غرب بیشتر در محله‌های فقیرنشین روستاها و شهرها تمرکز دارد... در مصر نیز چنین است. چنان که شهر یا حتی روستایی از کف بین یا مدعی شناخت غیب که می‌تواند «دستمال» باز کند و روح سرگردانی را احضار کند، خالی نیست!

طالع بینان ادعا می‌کنند رابطه‌ای بین اجسام آسمانی و اجسام انسانی وجود دارد، اگر این رابطه را تفسیر و تأویل کنیم، می‌توانیم حال و آینده و حتی گذشته‌ی انسان را بشناسیم! وضعیت خورشید و ماه و ستارگان در هنگام تولد شخص رابطه‌ی واضحی با شخصیت و زندگی او خواهند داشت. طالع‌بین به کار پیشگویی‌ها و دروغ پردازی‌های خود به وسیله‌ی نقشه‌های برج‌ها... که بر آن جایگاه ستاره‌ها و تاریخ تولد هر یک از انسان‌ها را مشخص می‌کند، می‌پردازد. برج‌ها دوازده تا هستند و هر یک تاریخ و نشان ویژه و مخصوصی دارد.

از آخرین بیهوده‌گویی‌ها و ادعاها که به حقیقت نادانی طالع بینان و این که سخنانشان چیزی جز خرافات و یاوه سرایی بیش نیست، بیانگر... پیشگویی‌هایی است که این دروغ‌گویان برای سال گذشته (۱۹۸۸) اعلام کردند، اما آنها چه گفتند؟

در آغاز پیشگویی‌هایشان - که عادت سالهای اخیرشان است - آمده که سال ۸۸ شاهد طلاق شاهزاده دیانا، و کنت صوفیه خواهد بود. یک طالع بین زن دیگری به اسم «باربرا» ادعا کرد شاهزاده دیانا در روزهای آینده تصادف می‌کند، یا یک عمل جراحی زیبایی خواهد داشت، هیچ یک از این‌ها اتفاق نیفتاد.

طالع بین مجله‌ی «جلوب» پیش‌بینی کرد شاهزاده کارولین چهار دو قلو خواهد آورد. یک دجال دیگری از رسوایی در امیرنشین موناکو خبر داد، اما باز هم هیچ یک از این دروغ و بهتانها رخ نداد.

زنی دروغگو نیز که مدعی غیب‌گویی بود با تأکید اظهار داشت که رئیس فیدل کاسترو به شکلی معجزه‌آسا از مرگ نجات می‌یابد، جالب این است که او اعلام کرد رهبر شوروی «گورباچف» همسرش «ریسا» را ترک می‌کند و با یک بلوند (مهماندار) هواپیما که ۱۹ سال دارد، ازدواج می‌کند. باز هم هیچ کدام از این موارد به وقوع نپیوست.

همان زن در پیشگویی‌های خود افزود که جاکسون و دیاناروس از یک حادثه‌ی آتش سوزی هولناک در نیویورک نجات می‌یابند یک پیشگوی دیگری به اسم جین دیکسون پیشگویی‌های بیهوده‌ی خویش را فاش نموده و ادعا کرده بود که دهه‌ی هشتاد شاهد نابودی بشریت و پیدایش آن به شکلی روحانی‌تر خواهد بود، و یک نفر از خاورمیانه در جهان انقلابی ایجاد می‌کند!

تنها به این بسنده نکردند، بلکه یک نفر از آنها مدعی شد که کشوری ثروتمند در ذخایر نفت در خاورمیانه در ماه مارس علیه چین اعلان جنگ می‌کند. اصلاً نمی‌توانم بفهمم این طالع بین به چه علت و از روی چه نشانه‌یی این سخن را گفته بود، همان طور که به وجود یک بیماری پوستی بغرنج در هر گوشه و کنار جهان معتقد بود. طالع بینان مانند عادت همیشگی، در پیشگویی‌ها چیزهایی معماگونه ارایه می‌کنند. یکی از آنها گفته بود: انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شاهد کناره‌گیری یکی از سیاستمداران برجسته به خاطر چاپ عکسی از او با لباس زنانه در یکی از نشریه‌ها، خواهد بود. باز هم حتی یک مورد از این پیش بینی‌های دروغین روی نداد!

اگر اندکی به گذشته برگردیم در سال ۱۹۸۳م تعدادی طالع بین - طبق حسابهای فلکی دقیق خود که خطا نمی‌کند(!)- خبردادند که ملکه‌ی بریتانیا از سلطنت کناره‌گیری می‌کند تا پسرش ولی‌عهد چارلز بر تخت بنشیند. همان طور که اعلام کردند رئیس جمهور فرانسوا میتران به زودی به خاطر بیماری ناچار صحنه‌ی سیاست را رها می‌کند! و این که اتحاد شوروی به ایران حمله می‌کند!

آیا چیزی از اینها تحقق یافت؟

اما با این همه، شگفت‌آورترین پیشگویی‌هایی که طالع بینان و پیشگویان از خود ابراز داشته‌اند این است که پایان جهان با آغاز سال ۱۹۸۶ که دو سال از آن گذشته، خواهد بود! در پیشگویی دروغین خود گفته بودند زمین ناگهان از مدار خود منحرف می‌شود، و تمام قاره‌ها به طور کامل ناپدید شده و آتشفشانها زمین را با موجودات آن می‌سوزاند. این همه به سبب ظهور ستاره‌ی دنباله دار هالی است که هر ۷۶ سال یک بار می‌آید. و این ستاره برای ساکنان کره‌ی زمین بسیار خطرناک است. خداوند را سپاسگزاریم که سال ۸۶ گذشت و ۸۷ و ۸۸ م هم سپری شد و هیچ یک از این یاوه سرایی‌ها روی ندارد!

به نظر می‌رسد طالع بینان از اموری خبر می‌دهند که با طبیعت گرایشهای سیاسی سازگاری داشته باشد، یکی از این پیشگویی‌ها این بود که طالع بینان امریکایی گفتند سال ۱۹۸۷ شاهد برانداخته شدن دو حکومت کوبا و نیکاراگوئه پس از وفات کاسترو، خواهد بود، و آثار قاره‌ی مفقود «اٹلنتس» در شمال اقیانوس اطلس در نتیجه‌ی یک زمین لرزه‌ی شدید پدیدار می‌گردد. نه تنها این بلکه با یک شهاب بزرگ برخورد می‌کند و در نتیجه‌ی آن حجمش به نصف کنونی آن کاهش می‌یابد! و در سال ۱۹۸۷ فردی از «تبت» برای نجات نژاد انسان به پا می‌خیزد. آیا حتی یک مورد از این یاوه‌گویی‌ها روی داد؟!

بهره‌گیری سیاستمداران از طالع بینان و غیب‌گویان

رجال سیاسی در گذشته و هنوز هم از طالع بینان برای اجرای طرح‌ها و رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند، پس شگفت نیست که بسیاری از آنها در برخی کشورها از سوی سران حکومت خریداری می‌شوند و از آنها می‌خواهند بر رهبران و مردمانی که به آنها باور دارند و پیشگویی‌هایشان را تصدیق می‌کنند، تأثیر بگذارند.

بسیار پیش آمده که پیشگویی‌های جادوگران ساخته‌ی سیاستمداران با تجربه‌ای است مبنی بر نابودی ملت‌ها، شکست لشکرها و به گمراهی انداختن مردم- تا حقیقت را ندانند- بزرگترین اثر را داشته است.

در خبری که «کونا» در لندن پخش و نشریه‌ی «القبس» در تاریخ ۱۹۸۸/۵/۲۳ م چاپ کرد، آمده بود که رییس جمهور آمریکا «رونالد ریگان» تنها سیاستمداری نبوده که به توصیه‌های طالع بینان در امور کشوری عمل کرده است.

یک جاسوس پیشین بنگاه اطلاعات مرکزی آمریکا در نامه‌ای به روزنامه‌ی «تایمز» نوشت که این بنگاه تلاش کرده است با پیشگویی‌های دروغین بر سران و رهبران جهان سوم تأثیر بگذارد.

«مایلز کوبلاند» که ناظر بخش عملیات جهانی بود، نوشت. رییس جمهوری غنا «کوامی نکروما» و رییس جمهوری اندونزی «احمد سوکارنو» و رهبر آلبانی «محمد شیخو» همه را با موفقیت از طریق نقشه‌های ستاره‌ها که بنگاه اطلاعات مرکزی آمریکا به او داده است، تحت تأثیر قرار داده است.

کوبلاند اعلام کرده بود توانسته «نکروما» را به سفر چین قانع کند تا هنگامی که ژنرال «انکراه» برای رسیدن به قدرت، کودتا می‌کند، او از میدان حوادث دور باشد.

مدیر اطلاعات مرکزی آمریکا در آن زمان «جون فوستر دالاس» هنگامی که پی برد که نقشه‌های همانند برای کارمندان رییس جمهور در کاخ سفید در راه بوده است، فرمانی مبنی بر بسته شدن آن بخش صادر کرد.

در نامه‌ی دیگری به روزنامه‌ی تایمز کارشناس تبلیغاتی بریتانیا «سیرپترتینانت» اظهار داشت او برای نابود کردن نیروهای آلمانی در نروژ و دانمارک در سالهای جنگ جهانی دوم از اقدامات طالع بینان استفاده کرده است.

مجموعه کتابهای «از ستاره‌ها بپرس» نیز که کارگزارانی بریتانیایی پخش کرده‌اند، آموزشهایی درباره‌ی بیماریهای صعب‌العلاج مثل تیفوئید و دوزنتاریا برای ناتوان کردن سربازان آلمان از خدمت در جبهه‌ی روسیه در بردارد.

۷- راز راستگویی کاهنان در برخی موارد

ممکن است گفته شود بیشتر اخبار کاهنان و طالع بینان و پیشگویان دروغ و بهتان است، اما ما شنیده و دیده‌ایم که برخی خبرها و پیش‌گویی‌هایشان راست بوده است. مثلاً یک طالع بین به نام «تیخو» در سال ۱۵۶۳م پیش‌بینی کرد که در سال ۱۶۶۵م تمام اروپا طاعونی فرا می‌گیرد.

طالع بینی دیگر بنام «جون دی» مرگ «گوستاو ادولف» را در همان سال وفاتش پیشگویی کرد.^۱

«لپللی» طاعون و آتش‌سوزی که سال ۱۶۶۶م لندن را در نور دید، چند سال قبل از وقوع آن پیشگویی کرد.^۲

«نسترداموس» که از مشهورترین پیشگویان اروپاست، خبرهای زیادی را پیشگویی کرده است کتابش «القرون: سده‌ها» هنوز برای شناسایی بسیاری از خبرها و حوادثی که

۱- التنبؤ بالغیب ص (۷۸)

۲- التنبؤ بالغیب ص (۸۲)

در این جهان اتفاق می افتد به آن مراجعه می شود. قرآن کریم و سنت پیامبر (ﷺ) پرده از راز راستگویی این پیشگویی ها در برخی موارد برداشته است.

آیات و روایات بیانگر این است که شیاطین می توانند خبرهای آسمان را که درباره ی حوادث هستی پیش از وقوع آنها بحث می کند، بشنوند. این پدیده پیش از مبعث پیامبر بسیار رخ می داد. هنگامی که پیامبر مبعوث شد، آسمان بیشتر حفاظت می شد و قدرت شیاطین بر استراق سمع کاهش یافت. پروردگار از جن برایمان می گوید که آنها گفتند:

﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعَدًا لِّلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَحْدِثْ لَهُ شَهَابًا رَّصَدًا﴾ [جن: ۹]

«ما بر جایگاههایی برای استراق سمع می نشستیم، الآن هر کس گوش فرا دهد، شهابی رادرکمین خود می یابد».

در جایی دیگر قرآن می فرماید:

﴿إِلَّا مَن أَسْرَقَ أَلْسَمَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ﴾ [حجر: ۱۸]

«مگر کسی که پنهانی گوش فرا دهد که آن هم شهابی روشن دنبالش می کند».

همچنین می گوید:

﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا جُومًا لِّلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾ [ملک: ۵]

«آسمان دنیا را به چراغهایی آراستیم و آنها را برای راندن شیاطین قرار دادیم و عذاب آتش را برایشان آماده کردیم».

احادیث متون قرآنی را شرح و توضیح می دهند. برای نمونه در صحیح بخاری از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت شده که «پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: وقتی خداوند کاری را در آسمان مقدر می نماید، فرشتگان برای نشان دادن اطاعت از فرمان الهی بالهایشان را به هم می زنند مانند زدن زنجیری بر صخره ای صاف. و چون دلهایشان کشف می شود، می گویند: پروردگارتان چه گفت؟ به پرسنده می گویند: حق گفت، و اوست بلند مرتبه ی بزرگ، بدین ترتیب آن که گوش فرا گرفته، می شنود، اینها طبقه طبقه بر روی یکدیگر قرار دارند، و سفیان با کف دستش آن را متمایل کرد و انگشتانش را از هم باز گذاشت، و سخن را می شنید و آن را به نفر پایینی القا می کرد، او هم به نفر پایین، تا به جادوگر یا کاهن می رسید، در این روند چه بسا- پیش از آن که القایش کند- شهابی فرار رسد و

مانع شود، و چه بسا پیش از آمدن شهاب آن را القا کند، و با آن یک کلمه هزاران دروغ همراه کند، از این رو گفته می شود: آیا فلان روز این طور و آن طور به ما نگفت و این چنین با آن کلمه که از آسمان شنیده می شد، باور می کرد.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: یکی از یاران پیامبر (از انصار) گفت: آنها شبی با پیامبر خدا نشستند بودند که ستاره ای پرتاب شد، و ناپدید گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ إِذَا كَانَ مِثْلُ هَذَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا رُمِيَ بِمِثْلِ هَذَا؟» وقتی در دوران جاهلیت چنین چیزی پرتاب می شد، شما چه می گفتید؟ جواب دادند: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند، ولی ما می گفتیم: امشب مردی بزرگ به دنیا می آید، یا امشب مردی بزرگ وفات می کند. پیامبر فرمود: «فَإِنَّهُ لَا يُرْمَى بِهَا لَوْتَ أَحَدٌ وَلَا لِحَيَاتِهِ» بدانید که اینها هرگز به خاطر مرگ یا زندگی کسی پرتاب نمی شوند، اما پروردگار وقتی کاری انجام دهد، حاملان عرش تسبیح می گویند، سپس اهل آسمان که پس از آنها قرار دارند، تسبیح می گویند، تا تسبیح به اهل آسمان دنیا برسد، سپس افراد مرتبه ی دوم به حاملان عرش می گویند: پروردگار چه گفت؟ بدین سان به آنها خبر می دهند، و اهل آسمانها به همدیگر اطلاع می دادند، تا خبر به آسمان این دنیا برسد. در این جا جن ها به طور پنهانی گوش می دادند، و به سوی سرپرستان و دوستان خود می رفتند و آن را می گفتند، بنابراین هر چه را به شکل خودش می آوردند حقیقت بود، اما آن را کم و زیاد می کردند.^۱

عایشه رضی الله عنها می گوید: «از پیامبر خدا درباره ی کاهنان پرسیده شد، جواب داد: «لِيسُوا بِشَيْءٍ» چیزی نیستند. گفتند: ای پیامبر خدا! آنها گاهی درباره ی چیزهایی با ما صحبت می کنند که درست می باشد؟ پیامبر فرمود: «تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ يُخْطَفُهَا الْجَنُّ فَيَقْدِفُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ فَيَحْلُطُونَ مَعَهَا مِائَةً كَذِبَةٍ» آن، کلمه ای است که جنی از حق می شنود، و آن را به گوش سرپرست و دوستش می رساند و صد تا دروغ با آن می آمیزند.

۱- صحیح مسلم (۱۷۵۰/۴)، شماره ی حدیث (۲۲۲۹۰)، ترمذی (۳۶۲/۵)؛ ترمذی درباره ی این حدیث می گوید: حدیث حسن و صحیحی است.

در روایتی افزوده است: «فَيَقْرُؤُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ كَقَرْقَرَةِ الدَّجَاجَةِ» آن را در گوش سرپرستش می‌خواند مانند صدای خواندن مرغ. در روایت دیگری: «فَيَقْرُؤُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ كَقَرْقَرَةِ الدَّجَاجَةِ» آن را در گوش سرپرستش می‌خواند مانند صدای مرغ.

بخاری در روایت دیگری چنین آورده است: «الْمَلَأْنِيكَ تَتَحَدَّثُ فِي الْعَنَانِ وَالْعَنَانُ الْغَمَامُ بِالْأَمْرِ يَكُونُ فِي الْأَسْمَاءِ فَتَسْمَعُ الشَّيَاطِينُ فَتَقْرُؤُهَا فِي أُذُنِ الْكَاهِنِ كَمَا تُقْرَأُ الْقَارُورَةُ فَيَزِيدُونَ مَعَهَا مِائَةً كَذِبَةٍ» فرشتگان درباره‌ی کاری که در آسمان صورت می‌گیرد، صحبت می‌کنند، شیاطین کلمات آنها را می‌شنوند و آن را در گوش کاهن باز می‌خوانند مانند صدای شکسته شدن شیشه، و صد دروغ به آن اضافه می‌کنند.^۱

ممکن است گفته شود این پیش از بعثت بوده اما پس از آن شیاطین از استراق سمع ممنوع شدند! پاسخ این است که شیاطین به طور کامل و قطعی منع نشدند، بلکه حراست آسمان بیشتر شد و بدین ترتیب استراق سمع آنها کمتر شد.

ابن حجر می‌گوید:^۲ «درست گویی کاهنان پیش از اسلام بسیار زیاد بود، اما هنگامی که اسلام آمد و قرآن نازل شد، آسمان از ورود شیاطین منع و حراست می‌شد، شهاب پرتاب می‌گشت، بنابراین از استراقشان تنها این می‌ماند که نفر بالایی کلمه را می‌ربود، و پیش از این که شهاب به آن برسد به پایینی القا می‌کرد، این آیه‌ی قرآن بیانگر آن است:

﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾ صافات (۱۰)

«مگر آن کس که پنهانی و نادیده گوش فرا دهد که شهاب فروزانی بر آن شلیک می‌شود».

فال بد و بدبینی

۱- تعریف فال بد و بدبینی

تطیر فال بد همان بدبینی است و از «طیر» مشتق شده است، عرب کلاغ و آخیل را به فال بد می‌گرفتند و نسبت به آن بدبین بودند، و معتقد بودند مانع نیکی است.

۱- جامع الأصول، ابن اثیر (۶۳/۵)

۲- فتح الباری (۲۱۷/۱۰)

در میان مردم جاهلیت وقتی کسی برای کاری بیرون می‌رفت اگر پرنده‌ای را می‌دید که به سمت راست پرواز می‌کند، ادامه می‌داد و آن را مبارک می‌دانست، اما اگر به سمت چپ پرواز می‌کرد، فال بد می‌گرفت و بر می‌گشت. گاهی پرنده را به پرواز در می‌آوردند و بر مبنای جهت پرواز آن عمل می‌کردند. پرنده یا حیوانی می‌نامیدند که وقتی تهییج می‌کردند، در پرواز یا حرکتش جانب راست را می‌گرفت، «سانح» و به همدیگر مژده می‌دادند و آن را مبارک می‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که سفرشان موفقیت‌آمیز و نیازشان برآورده خواهد شد.

اما آن که به طرف چپ حرکت می‌کرد «بارح» می‌نامیدند و به فال بد می‌گرفتند، چه بسا وقتی کسانی چنین می‌دیدند از ادامه‌ی سفر منصرف می‌شدند یا کاری را که آغاز کرده بودند، تعطیل می‌کردند.

بیهقی در شاخه‌های ایمان مطالبی ذکر کرده که خلاصه اش این است «فال پرنده در دوران جاهلیت در میان عرب‌ها عبارت بود از برانگیختن پرنده هنگامی که می‌خواستند برای کار یا نیازی بیرون بروند. نیز به صدای کلاغ و به آهو سر راه آمدن، بدبین بودند و اینها را فال بد نام نهادند، چون اصلش از مورد اول پرواز کردن پرنده می‌آمد.

وی می‌گوید: در میان عجم چنین بود که اگر بچه به سوی معلم می‌رفت باعث فال بد، و اگر برمی‌گشت فال نیک بود، همچنین اگر شتری را با بار سنگین می‌دیدند به فال بد و اگر با بار سبک می‌دیدند، به فال نیک می‌گرفتند، و دین اسلام تمام این موارد را باطل کرد...^۱

بد فالی در میان ملت‌ها سابقه‌ای طولانی دارد. خداوند در کتابش می‌گوید: فرعون و قومش، موسی و همراهانش را به فال بد گرفتند:

﴿فَإِذَا جَاءَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا النَّاهِيَةُ وَإِنْ تُصِبَّهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ﴾

[اعراف: ۱۳۱]

۱- نگاه کنید به جامع الأصول (۶۲۸/۷) و نیز شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۱۸/۴) و فتح الباری (۲۱۳/۱۰)

«اگر کار خوبی برایشان پیش می‌آمد می‌گفتند این از آن ماست، و چون کار بدی و امر ناخوشایندی بر آنها وارد می‌شد، به موسی و همراهانش بدبین می‌شدند». قوم صالح نیز به او بدبینی ورزیدند:

﴿قَالُوا أَطِیرْنَا بِكَ وَبِیْمَنَ مَعَكَ﴾ [نمل: ۴۷]

«گفتند: تو و هر که با توست را به فال بد می‌گیریم» و روستاییانی که در قرآن داستانش آمده به پیامبرانشان بدبین بودند:

﴿قَالُوا إِنَّا تَطِیرُنَا بِكُمْ﴾ [یس: ۱۸]

«گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم».

پاسخ تمام آنها این است که بدی منحصرأ از سوی خودشان با کفر و ناسپاسی و لجاجت و سستی ورزیدن به سنت‌های خداوند در زندگی دامنگیرشان شده بود:

﴿أَلَا إِنَّمَا طِیرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [اعراف: ۱۳۱]

«هان بدانید که بخت آنها پیش خداست»

و ﴿طِیرُكُمْ مَعَكُمْ﴾ [یس: ۱۹]

«شانس شما به خودتان است».

ملت‌ها در بدبینی به روزها، ساعت‌ها و عددها حکایت‌های بسیار شگفت‌آوری دارند. برای مثال، به گفته‌ی ابن تیمیه رافضه «گفتن کلمه‌ی ده و انجام دادن کاری را که ده در آن باشد، دوست ندارند، حتی در ساختمان سازی بر ده ستون خانه نمی‌سازند، ده شاخه و مانند آن هم برایشان خوشایند نیست، زیرا بهترین یاران پیامبر را که ده نفر بودند و مژده‌ی بهشت به آنها داده شده دوست ندارند و از آنها متنفرند»^۱

بسیاری از مردم مغرب زمین شماره‌ی سیزده را فال بد می‌دانند و به همین سبب برخی شرکتهای هواپیمایی در شماره‌گذاری صندلی‌ها این شماره را حذف کردند و بسیاری از مردم کشور خودمان نیز صدای بوم و کلاغ را فال بد می‌شمارند.

۲- اهمیت فال بد

پیامبر ﷺ فال بد را در شمار «جبت» قرار داده که همان سحر و جادوست، در حدیثی که قطن بن قبیصه از پدرش روایت می‌کند، می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: «الْعِيَاْفَةُ وَالطَّرْقُ وَالطَّيْرَةُ الْحَبْتِ» فال، بدبینی و فال سنگریزه جزو سحرند.^۱

عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز به روایت بخاری «جبت» را به سحر و جادو تفسیر کرده است.^۲

اسلام از فال بد برحذر داشته و آن را نهی کرده است. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الطَّيْرَةُ شِرْكُ الطَّيْرَةِ شِرْكُ وَمَا مِنَّا إِلَّا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَذْهَبُهُ بِالْتَّوَكُّلِ» فال بد شرک است - سه بار این جمله را تکرار کرد- و همه‌ی ما گاهی به آن دچار می‌شویم، اما خداوند با توکل آن را برطرف می‌نماید.^۳

جمله‌ی «و ما منّا» در این جا محذوف است، تقدیرش چنین است: «و ما منّا إِلَّا و يعتر به التطير» یعنی به همه‌ی ما فال بد و بدبینی می‌رسد، و نفرت از آن پیشتر به دلش راه می‌یابد، حذف ادامه‌ی جمله به خاطر اختصار و اعتماد به درک شنونده است. در کتاب ترمذی آمده است که: این سخن از ابن مسعود است و حدیث نیست.^۴

در جمله‌ی (و ما منّا إِلَّا و لكن الله يذهب بالتوكل) اشاره‌ای ضمنی به این موضوع هست که برای هر کس این امر پیش بیاید و خود را به خدا بسپارد و به فال بد توجهی نکند، نسبت به آنچه برایش روی داده است، مؤاخذه نخواهد شد.

۱- سنن ابوداود، کتاب الطب (۲۲/۴)، شماره ی حدیث (۳۹۰۷)

۲- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، سوره ی نساء، فتح الباری (۲۵۱/۸): دانشمندان در تفسیر جبت نظرهای دیگری نیز دارند. بنگرید به: فتح الباری (۲۵۲/۱۰)

۳- ابوداود (۲۲/۴) شماره‌ی حدیث (۳۹۱۰)، ترمذی (۱۶۰/۴)، شماره‌ی حدیث (۱۶۱۴) و گفته است حدیث خوب و صحیحی است، لفظ حدیث از ابوداود است.

۴- جامع الأصول (۶۳۰/۷)

فال بد را به این خاطر در ردیف شرک قرار داده که معتقد بودند، به انسان سود و زیان می‌رساند، پس چنان است که آن را شریک خداوند قرار داده باشند، اما این اعتقاد به آن چه خداوند در آییه‌هایی مانند آیه‌ی زیر مقرر نموده است، منافات دارد:

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾
[یونس: ۱۰۷]

«اگر خداوند زبانی به تو برساند هیچ کس نمی‌تواند آن را بردارد جز خودش، و اگر برای تو نیکی بخواهد هیچ کس نمی‌تواند مانع فضل او گردد»

بنابراین خداست که زیان یا سود می‌رساند، این پرنده‌ها از غیب چیزی نمی‌دانند بنابراین به چپ یا به راست پرواز کردنشان سود و زیان نمی‌رساند.

ابن قیم در این باره می‌گوید: «فال بد، بدبینی است به چیزی شنیدنی یا دیدنی، اگر انسان آن را به کار بگیرد، مثلاً از سفری منصرف شود یا از انجام آنچه قصد آن را کرده است خودداری کند، راه شرک را در پیش گرفته، یا چه بسا پای در وادی شرک نهاده، و از توکل بر خدای سبحان دور شده و بیزاری جسته، و دروازه‌ی ترس و وابستگی به غیر خدا را به روی خویش گشوده است. فال بد از جمله چیزهایی است که شخص می‌بیند و یا می‌شنود و این با این آیات در تضاد است:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [فاتحه: ۵]

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم»

و ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ [هود: ۱۲۳]

«او را بپرست و بر او توکل کن»

و ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [شوری: ۱۰]

«بر او توکل کردم و به سوی خودش باز می‌گردم»

در نتیجه قلبش در پرستش و توکل به غیر خدا وابسته می‌شود و دل و ایمان و موقعیتش را فاسد می‌گرداند و خود آماج تیرهای فال بد و بدبینی واقع می‌شود، که از هر طرف به سوی آن رانده می‌شود و شیطان کسی را به سوی او سوق می‌دهد که دین و

دنیایش را بر او خراب کند و چه بسیار کسانی که بدین سان به کام هلاکت فرو رفتند و دنیا و آخرت را نیز باختند و چه بسیار افرادی که فال بد به دنیای آنان ضرر و زیان رسانده و آنها را از خوبی‌های فراوان بی‌نصیب ساخته است. چه بسیار دیده‌ایم خانواده‌هایی را که پس از خوانده شدن خطبه‌ی عقد از ازدواج دخترشان به خاطر کلمه‌ای که شنیده یا خیالی که در خواب به ذهنشان خطور کرده، پشیمان شده‌اند، و دختر و خوشبختی او را فراموش کرده و فرصت زندگی جدید را از او گرفته‌اند، و چه بسیار بازرگانانی را دیده‌ایم که فال بد یا پیشگویی فالگیر دروغگو را پذیرفته و از سفر، خودداری کرده و تجارت خود را رها نموده‌اند.

۳- فال بد بر صحت استوار نیست

در حقیقت فال بد اساس درستی ندارد، بلکه تنها مبتنی بر وهم و گمان و خیال پردازیهایی است که در قلب آدمی بوجود می‌آید. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «**لاعدوی ولاطيرة ولاهامة ولاصفر**» انتقال بیماری، فال بد، مسخ سر و صفر نیست و واقعیت ندارد.^۱

این حدیث چنین اموری را که مردم دوران جاهلیت باور داشتند نفی کرده است. آنها گمان می‌کردند بیماری به شخص سالم سرایت می‌کند، همانگونه که در شناخت سرانجام امور به راندن پرنده می‌پرداختند، و این فرموده: «**لاهامة**» نفی اعتقادی است که عرب‌ها بدان معتقد بودند، بدین سان که استخوانهای شخص مرده و روحش به سری تبدیل می‌شود که پرواز می‌کند.

«لاصفر» نیز اشاره به این است که «مردم دوران جاهلیت نسبت به ماه صفر بدبین بودند.^۲ و بر این باور بودند که ماه مصیبت‌هاست. پیامبر این عقیده را رد کرد، و اظهار داشت که صفر نیز مانند دیگر ماهها هیچ تأثیری در سود یا زیان رساندن ندارد، همین طور روزها، شبها و لحظه‌ها نیز با هم فرقی ندارند. مردم دوران جاهلیت روز چهارشنبه را روز نحس می‌دانستند و ماه شوال را به ویژه ازدواج در آن را به فال بد می‌گرفتند.

۱- صحیح بخاری کتاب الطب، باب لاصفر، فتح الباری، (۱۷۱/۱۰)، صحیح مسلم: (۴.۱۷۴۳) شماره ی حدیث: (۲۲۲۰)

۲- بخاری صفر را به یک بیماری در ناحیه‌ی شکم تفسیر کرده است. که دیدگاهی نیز در تفسیر این حدیث است.

عایشه رضی الله عنها در این باره می‌گفت: «پیامبر خدا در ماه شوال با من ازدواج کرد، و چه کسی خوشبخت‌تر از من هست؟»^۱

محمد بن مصفی گفت: بقیه برای ما نقل کرد که: به محمد- منظور ابن رشد- گفتم: «هامه» بیانگر این است که مردم دوران جاهلیت می‌گفتند: هر کس بمیرد و دفن شود از قبرش سری بیرون می‌آید. پرسیدم: پس «صفر» به چه چیزی اشاره دارد؟ گفت: چنان شنیده‌ام که مردم دوران جاهلیت، ماه صفر را ماه نجس می‌دانستند به همین سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا صفر».^۲

کسانی که به برخی روزها و لحظه‌ها بدبین هستند، برای درستی ادعای خود به فرموده‌ی خدا در وصف عذاب قوم عاد استدلال می‌کنند:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾ [قمر: ۱۹]

«ما باد سرد شدیدی در روزی نحس بر آنها فرستادیم»

و ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحْسَاتٍ﴾ [فصلت: ۱۶]

باد شدید و سردی در چند روز نحس بر آنها فرستادیم». و می‌گفتند: از این آیه‌های قرآن معلوم می‌شود که در بین روزها نیز نحس و مبارک وجود دارد.

برای پاسخ به این گروه و رد ادعای آنها- چنان که آلوسی گفته است- همین کافی است که رویداد عاد تمام روزهای هفته را فرا گرفت. خداوند فرموده:

﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا﴾ [حاقة: ۷]

«هفت شب و هشت روز آن را بر آنها چیره کرد»، بنابراین اگر نحس بودن روزها به خاطر آن است، پس چه روزی نحس نیست؟

اگر به حقیقت برگردیم در می‌یابیم که همه‌ی روزها یکسان‌اند، و هیچ روزی بدیمن و نحس نیست، همانگونه که هیچ روزی هم خوش‌یمن نمی‌باشد. در واقع تمام لحظه‌ها و ساعت‌های انسان با برکت است و بر شخص دیگر بدیمن با توجه به خیر و نیکی که بر

۱- فتاوی و رسایل شیخ محمد بن ابراهیم (۱۶۷/۱)

۲- سنن ابوداود (۲۴/۴)

او وارد می شود و شر و بدی که دامن این را می گیرد. پس اگر روزی به خاطر حادثه‌ای که در آن روز روی داده نحس پنداشته می شود، باید همه‌ی روزها را به سبب حوادث گوناگون نحس شمرد، زیرا شب و روز در هم فرو نمی روند جز برای ایجاد حوادث. اما این حوادث هیچ تأثیری در آن ندارد، زمان و مکان و اشیا هیچ ربطی به بدیمنی یا مبارکی ندارد.

۴- درمان فال بد

ممکن است کسی بگوید: انسان گاهی نمی تواند حس بدبینی را که در درونش پیدا می شود، دفع کند. در جواب باید گفت: شخص مسلمان نباید فریب وسوسه‌هایی را بخورد که در درونش پدید می آید. معاویه بن حکم می گوید: به پیامبر خدا ﷺ گفتم: «به فال بد ما عقیده داریم» فرمود: «ذَاكَ شَيْءٌ يَجِدُهُ أَحَدُكُمْ فِي نَفْسِهِ، فَلَا يَصُدُّكُمْ» آن چیزی است که ممکن است یکی از شما آن را در خود بیابد، اما نباید مانع شما شود.^۱

همچنین در سنن ابوداود از بریده نقل شده که رسول خدا ﷺ به هیچ چیزی بدبین نبود و هنگامی که کارگزاری را انتخاب می کرد نامش را می پرسید، اگر از آن خوشش می آمد، خوشحال می شد و این خوشحالی و خرمی در چهره اش نمایان می شد، و اگر نامش را نمی پسندید ناپسند بودن آن در چهره اش نمایان بود. و چون وارد روستایی می شد نام آن روستا را می پرسید، اگر مورد پسندش واقع می شد، ابراز خوشحالی و خرسندی می کرد بگونه‌ای که آثار آن در سیمایش ظاهر بود، و اگر نام آن را نمی پسندید، آثار کراهت نیز در صورتش نمایان می شد.^۲

اما درمان این فال بد چنان که پیامبر خدا ﷺ اشاره نموده این است که اگر برای انجام دادن کاری تصمیم گرفته‌ایم ما را باز ندارد و با یاری از خداوند و توکل بر او پیش برویم، و آن گونه که در برخی دعاها آمده بگویم: «اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ» خداوند! تنها خودت کارهای نیک را

۱ - صحیح مسلم، (۱۷۴۸/۴)

۲ - سنن ترمذی، (۲۵/۴) شماره‌ی حدیث (۳۹۲۰)

پیش می‌آوری و خودت کارهای بد را دفع می‌کنی، و هیچ نیرو و اراده‌ای جز به قدرت تو وجود ندارد».^۱

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ رَدَّتْهُ الطَّيْرَةُ عَنْ حَاجَتِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» هر کس را فال بد از قصدش منصرف کند، شرک ورزیده است. پرسیدند: کفاره‌ی آن چیست؟ گفت: «أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ، وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ» این که بگوید: «الهی! هیچ خیری جز خیر تو نیست، و هیچ فالی جز فال تو نیست و هیچ خدایی جز تو وجود ندارد».^۲

۵- بدیمنی در سه چیز است

اگر کسی بپرسد: در برخی احادیث ذکر شده که بدیمنی در سه چیز وجود دارد: خانه، زن و اسب، نهی از فال بد چگونه با این حدیث سازگاری دارد؟ مانند حدیثی که عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل می‌کند: «لَا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ إِنَّهَا الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثٍ فِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالِدَّارِ» واگیری و فال بد درست نیست، بدیمنی تنها در سه چیز است: اسب، زن و خانه.

در روایت دیگری چنین آمده است: «نَزِدَ بِبَابِ خَدَّاءٍ صلی الله علیه و آله از بدیمنی صحبت کردند، فرمود: «إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي الدَّارِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالْفَرَسِ» اگر وجود داشته باشد، در خانه، زن و اسب است.^۳

نووی می‌گوید: «دانشمندان درباره‌ی این حدیث اختلاف نظر دارند، مالک و گروهی دیگر گفته‌اند همان است که از ظاهرش خوانده می‌شود، گاهی خداوند سکونت در خانه را سبب زیان یا هلاکت می‌گرداند، همچنین انتخاب زن، اسب و یا خدمتکار گاهی به قضای الهی سبب هلاکت می‌شوند. معنای حدیث این است که گاهی در این سه چیز بدیمنی پدید می‌آید، همان طور که در روایت «اگر بدیمنی در چیزی نباشد» نیز به آن تصریح کرده است. خطابی و بسیاری دیگر گفته‌اند حدیث در معنای استثنا از بدفالی است، بدین معنا که از فال بد نهی شده مگر این که شخص خانه‌ای داشته باشد که در آن

۱- این حدیث را ابوداود در سننش نقل کرده، و در اسنادش بحث هست، به همین خاطر آن را به پیامبر نسبت ندادیم.

۲- النهج السدید (۱۶۳)

۳- بخاری و مسلم روایت کرده اند، نیز نگاه کنید به جامع الاصول (۶۳۱/۷)

ساکن شود یا زنی که از صحبت کردن با او راضی نباشد، یا اسب و خدمتکار، که باید آنها را با فروختن و طلاق دادن و عوض کردن یا مانند آن رها کند.

گروهی دیگر می‌گویند: بدیمنی خانه در کوچکی آن و همسایه‌ی ناباب و اذیت و آزار آنان است، و بدیمنی زن در نازایی، بدزبانی و مشکوکی اوست و بدیمنی اسب در آن است که با آن کارزار نشود، و نیز گفته‌اند: بدیمنی اسب گران بهایی آن است. و در مورد خدمتکار آمده است که بدیمنی او در بداخلاقی و بی‌تعهدی نسبت به کاری است که بر عهده‌ی او گذاشته شده است، و نیز گفته‌اند منظور از بدیمنی در این جا ناهماهنگی و عدم توافق است.

عده‌ای از دهریون به همین بهانه حدیث «لاطیره» را آماج حملات اعتراض‌آمیز خود قرار داده‌اند.

ابن قتیبه و دیگران در پاسخ آنها گفته‌اند: این مخصوص حدیث «لاطیره» است مگر در این سه مورد.

قاضی می‌گوید: برخی فقها نقطه‌ی اشتراک موارد مذکور در این احادیث را سه چیز می‌دانند:

- ۱- آنچه ضرری از آن ناشی شده باشد، و عادت ویژه یا عمومی نداشته باشد، که به آن اهمیت داده نمی‌شود، و شارح توجه به آن را منع کرده است و آن فال بد است.
- ۲- آنچه که از آن به عموم ضرر رسانده واقع می‌شود ولی به آن اختصاص ندارد، و به ندرت پیش می‌آید، مانند وبا که بر آن وارد نمی‌شوند و از آن بیرون نمی‌روند (یعنی جایی که وبا هست نباید رفت، و اگر در آن شهر بوده‌اند نباید به شهری دیگر بروند).
- ۳- آنچه که خصوصی است و نه عمومی مانند خانه و اسب و زن، در این مورد رهایی از آن جایز است.^۱

اما آنچه علامه ابن قیم تحقیق کرده است: «این است که خبر دادن پیامبر به بدیمنی در این سه مورد به معنای اثبات فال بد نیست، بلکه مقصودش این است که خداوند چیزهایی بدیمن را می‌آفریند که برای کسی که به آن نزدیک می‌شود شوم است، و

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۲۱/۱۴)

چیزهایی نیز می‌آفریند که بدیمنی و بدی به او نمی‌رساند، درست مانند این که خداوند به پدر و مادری فرزند مبارکی عطا می‌کند که در چهره‌ی او آثار نیکی را ببینند، و به خانواده‌ی دیگری فرزندی می‌دهد که آثار بدی در صورتش پیداست، همین طور است دوستی و محبت که انسان بدست می‌آورد، خانه و زن و اسب نیز همین گونه‌اند.

خداوندی که نیکی و بدی و مبارکی و نحسی را آفریده است، برخی از این کالاها را نیز مبارک و خوش‌یمن آفریده و خوشبختی کسی را که به آنها نزدیک می‌شود با دستیابی به نیکی و برکت، مقدر کرده است، همچنین عده‌ای از آن را نحس و نامیمون خلق کرده که هر کس به آن نزدیک شود، بدیمنی او را فرا می‌گیرد. تمام این موارد بنا به تقدیر الهی است، همان طور که دیگر سبب‌ها را آفریده و آن را به مسبب‌های ضد و مختلف آن ربط داده است، او مشک و بوی خوش را از روح‌های پاک آفریده و لذت آن را به هر کس به آن نزدیک بشود چشاند. تفاوت این دو با حس درک می‌شود، درباره‌ی خانه‌ها و زنان و اسب‌ها نیز به همین گونه است، این یک نوع است، فال بد نیز یک نوع.

۶- نمونه‌هایی از بدیمنی خانه‌ها و سواری‌ها

انس علیه السلام نقل می‌کند که شخصی گفت: ای پیامبر خدا! ما در خانه‌ای بودیم، پس از مدتی زندگی تعدادمان زیاد شد، دارایی و اموالمان نیز افزایش یافت، سپس به خانه‌ی دیگری رفتیم، اما در آنجا تعدادمان کمتر و مال و دارایی‌مان نیز کمتر شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ذروها ذمیمة» در حالی که نکوهش شده آن را رها کنید.^۱

امام مالک در مؤطا از ابوسعید نقل می‌کند که: «زنی نزد رسول خدا آمد و گفت: با خانواده‌ی پرجمعیت و اموالی فراوان در خانه‌ای سکونت کردیم، تعدادمان کم شد و مال و دارایی از بین رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عوها ذمیمة» در حالی که نکوهش می‌شود آن را ترک کنید.

۱- سنن ابوداود، (۲۶/۴) شماره‌ی حدیث (۲۶/۴)

ابن اثیر درباره‌ی جمله «عوها ذميمة» می‌گوید: یعنی رهایش کنید در حالی که از آن به بدی یاد می‌شود، و پیامبر تنها به این خاطر آنها را به ترک خانه سفارش کرد که گمان می‌کردند به سبب آن خانه و سکونت در آن دچار مصیبت و تنگدستی شده‌اند، پس اگر از آن خانه بروند عامل آن وهم و گمان از بین می‌رود و شبهه و خیال باطلی که در درونشان ایجاد شده، برطرف می‌گردد. والله أعلم.^۱

هواپیمای نحس

یکی دیگر از شواهد شومی سواری‌ها، حادثه‌ای بود که برای یک هواپیمای بزرگ مسافربری دارای چهار موتور از نوع «لوکهد کونستلینس» پیش آمد. در ماه ژوئیه‌ی سال ۱۹۴۵ زنجیره‌ی بدیمنی آن هواپیما با اتفاقی که یکی از کارگزاران حفاظت، از آن قربانی شد، آغاز گشت. داستان بدین ترتیب بود که کارگر به یکی از موتورهای هواپیما نزدیک شد تا آن را تمیز کند، موتور چرخید و او را گشت. یک سال بعد در ۹ ژوئیه ۱۹۴۶ خلبان همان هواپیما «آرثر لوئیس» در حالی که در کابین خلبانی بود و هواپیما از بالای آتلانتا می‌گذشت، بر اثر سکته‌ی قلبی مرد. سپس یک سال پس از آن، در ۹ ژوئیه‌ی ۱۹۴۷ یکی از موتورهای هواپیما اندکی پس از بلند شدن آن منفجر شد و باعث ایجاد آتش‌سوزی در اتاق خلبانی شد که نزدیک بود به حادثه‌ی مرگباری منجر شود، اما خلبان و دستیارش به شکلی معجزه‌آسا فرود آمدند. یک سال بعد، سال ۱۹۴۸ بی‌خطر و بدون حادثه سپری شد، اما در روز ۱۰ ژوئیه‌ی ۱۹۴۹ هواپیما در نزدیکی شیکاگو سقوط کرد و تمام سرنشینان آن کشته شدند.

اتومبیل نحس

یکی از نمونه‌های مشهور بدیمنی حادثه‌ای بود که برای ماشین ارشیدوق «فرانس فردیناند» ولی عهد اتریش و مجارستان پیش آمد. که دانشجوی صربستانی در سال ۱۹۱۴ در هنگام سوار شدن بر اتومبیلش در شهر سارایوگو او را ترور کرد و همسرش نیز در همان حادثه جان باخت، برابر این حادثه جنگ جهانی اول رخ داد.

۱- جامع الاصول، (۶۴۱/۷)

پس از جنگ فرماندهی ارتش اتریش ژنرال «بوتیوریک» اتومبیل را غصب نمود. چند هفته بعد در «فالجینو» به شدت شکست خورد و با خواری به وین بازگشت، و نتوانست آن خواری و رسوایی را تحمل کند، سرانجام دیوانه شد و مُرد.

مالک بعدی آن اتومبیل، پلیسی از ارتش اتریش و از هیأت ستاد «بیوتریک» بود. پس از نه روز سپری شدن تصادف نمود و دو نفر کشاورز را کُشت، سپس خودش به درختی برخورد کرد و گردنش شکست.

در پایان جنگ حاکم یوگسلاوی مالک آن ماشین شد، در طول چهار ماه، چهار حادثه‌ی بین راهی برایش پیش آمد، در آخرین آنها بازویش را از دست داد و اتومبیل را به یک پزشک فروخت. شش ماه پس از این معامله آن اتومبیل نحس را در گودالی بزرگ پیدا کردند که پزشک در داخل آن تکه تکه شده بود. سپس آن اتومبیل به یک بازرگان ثروتمند زیورآلات رسید، طولی نکشید که پس از یک سال خودکشی کرد. پزشکی دیگر آن ماشین را خرید، اما او نسبت به آن بدبین شد، از این رو با ضرر زیادی آن را به ورزشکار سوئسی ماهر در مسابقات اتومبیل‌رانی، فروخت. مالک جدید در مسابقه‌ای در کوه‌های آلپ در ایتالیا، بر اثر برخورد ماشین با دیوار کشته شد. پس از او مالک بعدی کشاورزی صربستانی بود. او نیز بر اثر حادثه‌ای در داخل اتومبیل جان باخت، اما آخرین مالک آن ماشین نامیمون صاحب یک «گاراج اتومبیل‌ها» به اسم «تیپور هیرشفیلد» بود. او روزی همراه شش نفر از دوستانش از یک جشن عروسی بر می‌گشتند. هیروشفیلد خواست از خودرویی سبقت بگیرد، که اتومبیل از جاده منحرف و وارونه گشت، خود و چهار نفر از دوستانش کشته شدند، از آن پس انگار شناسنامه‌ی آن اتومبیل با آن همه تصادفات و حوادث پر شده بود سرانجام به یک موزه در وین منتقل شد و هنوز در آنجا نگهداری می‌شود.

کاخ نحس

مثال دیگری برای منازل مسکونی که برای ساکنانش بدشانسی به ارمغان آورده، قلعه‌ی «میرامار» در نزدیکی «تریستا» است. این قصر را «فرانز جوزیف» امپراطور اتریش در اواسط سده‌ی نوزدهم بنا نهاد، اما او هرگز در آن زندگی نکرد. گویا نخستین کسی که در آن ساکن شد «ارشیدوک ماکسیمیلیان» بود که بعدها امپراطور مکزیک شد و در مقابل

جوخه‌ی آتش کشته شد، همسرش نیز به بیماری جنون دچار گشت. پس از آن امپراتور «الیزابت» و پسرش شاهزاده «رودلف» وارد آن کاخ شدند. در سال ۱۸۸۹ «رودلف» معشوقه‌اش «ماری فیتیرا» را در داخل کاخ «میرامار» به قتل رساند و خود نیز در برابر جسدش خودکشی کرد. در سال ۱۸۹۸ امپراتور الیزابت توسط یک شورشی ایتالیایی که معتقد به جدایی ایتالیا از اتریش بود، ترور شد. نفر بعدی از ساکنان قصر، پسر عموی رودلف «ارشیدوک فرینسیس فردیناند» و مالک همان اتومبیل بدیمنی بود که در سال ۱۹۱۴ با آن کشته شد و همانطور که اشاره کردیم منجر به جنگ جهانی اول شد. در پایان جنگ، دوق «اوستا» برای اقامت در «میرامار» به آنجا رفت اما این دوق اتریشی در اردوگاهی بریتانیایی در دوران جنگ جان باخت. سپس به ترتیب دو نفر از ژنرالهای انگلیسی در خلال اشغال ایتالیا از سوی متحدین در کاخ اقامت گزیدند، و هر دو یکی پس از دیگری بر اثر سکته‌ی قلبی به کام مرگ فرو رفتند، تا پس از آن، قلعه‌ی «میرامار» به موزه تبدیل شد!

۷- دعا برای دفع شومی سه چیز

پیامبر خدا ﷺ به مسلمانان دعایی آموخته است که هنگام ازدواج یا انتخاب خدمتکار یا خریدن چهارپایی خدا را با آن بخوانند. بخاری در «آفریدن اعمال بندگان» و نسائی در «کارهای روز و شب» و ابن ماجه در سننش و حاکم - که آن را تصحیح کرد و ذهبی و بیهقی و بغوی در «شرح السنه» با او موافقت کرده‌اند و از عمرو بن شعیب از پدرش و او از جدش از پیامبر خدا ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «وقتی با زنی ازدواج می‌کنید یا خدمتکاری می‌خرید، بگویید: خدایا! خیر و نیکی او و آنچه او را بر آن سرشته‌ای را، از تو می‌خواهم، و از بدی او و بدی آنچه در سرشتش نهاده‌ای، به تو پناه می‌برم، و هنگامی که شتر می‌خرید بالای کوهانش را بگیرید و همین دعا را بخوانید»^۱.

مبحث چهارم: فال

فال کلمه‌ی نیکویی است که انسان آن را می‌شنود و خوشحال می‌شود.

۱- القول السدید فی تخریج أحادیث تیسیر العزیز الحمید: (۱۵۸) اسناد آن حسن است، و نووی در اذکار آن را آورده، حافظ عراقی نیز گفته است: اسنادش خوب است.

ابن اثیر می‌گوید: «فال، در اصل با همزه است و گاهی تلیین می‌شود و آن چنین است که مثلاً شخص بیمار از دیگری بشنود که می‌گوید: ای سالم، یا طالب علم، و از دیگری می‌شنود که می‌گویند: ای یابنده؛ و چنان به خیالش آید که از بیماری نجات می‌یابد و گمشده‌اش را پیدا می‌کند. از این رو منتظر درستی این مژده می‌ماند، و بدان خودش را شاد می‌کند، زیرا با گوینده سازگار است.

از این ریشه‌ی فال می‌توان گفت: «تفاءلت» یعنی به فال نیک گرفتم.^۱

پیامبر این گونه برخوردها را می‌پسندید. در حدیثی که بخاری و مسلم از انس بن مالک نقل می‌کنند، آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «لَا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ وَيُعْجِبُنِي الْفَالُ قَالُوا وَمَا الْفَالُ؟ قَالَ كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ» انتقال بیماری (واگیر بودن آن) و فال بد درست نیست، اما از فال خوشم می‌آید، پرسیدند: فال چیست؟ گفت: یک کلمه‌ی زیبا و خوب.

بخاری نیز مثل این مطلب را ذکر کرده است و می‌گوید: «وَيُعْجِبُنِي الْفَالُ الصَّالِحُ الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ» فال را می‌پسندم: کلمه‌ی زیبایی است (همچنین مسلم مانند این حدیث نقل کرده و می‌گوید: «وَيُعْجِبُنِي الْفَالُ: الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ، كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ» فال را دوست دارم، سخن زیبا سخن پاک است).^۲

انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ دوست داشت وقتی برای کاری بیرون می‌رفت بشنود که می‌گویند: ای راشد (راهنما)، ای نجیح (پیروز). ترمذی گفته: که این حدیث حسن، غریب و صحیح است.^۳

چه بسا کسی بپرسد تفاوت فال و فال بد چیست؟ و راز پسندیده بودن اولی و ناروا بودن دومی چیست؟ ابن اثیر به چنین سؤالهایی پاسخ داده است، آنجا که می‌گوید: «فال در مواردی است که در واقع شدن آن خیر باشد، و ظاهرش خوب و باعث شادمانی باشد، اما فال بد تنها در امور بد است. پیامبر فال را پسندیده است، زیرا هرگاه مردم از خداوند امید فایده‌ای داشته باشند سلامت‌اند و اگر به آنچه امید داشتند، دست نیابند، در

۱- جامع الاصول، (۶۳۸/۷)

۲- جامع الاصول، (۶۳۱/۷)

۳- سنن ترمذی، (۱۶۱/۴) شماره‌ی حدیث (۱۶۱۶)

عوض در امیدواری به خداوند و درخواست از او درست عمل کرده‌اند، علاوه بر این که امیدواری آنها بهترین دستاویز رسیدن به اهداف است. برای درک این موضوع کافی است دقت کنیم که انسان با قطع امید از خداوند، دچار بدی و بدی می‌شود.

اما فال بد بدگمانی و قطع امید و انتظار مصیبت و ناامیدی از برکت را در پی دارد، که این حالت نزد خردمندان نکوهیده، و از جانب شرع نهی شده است.^۱

حکم مدعیان علم غیب

با توجه به آیات و احادیث، آنهایی که ادعای غیب می‌کنند، گمراهند، زیرا غیب مخصوص خداست: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: ۶۵]
«بگو هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمی‌داند جز خدا».

پیامبران نیز جز آنچه خداوند به آنها گفته است، چیزی از غیب نمی‌دانند. خداوند به پیامبرش فرموده که: ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْمَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [اعراف: ۱۸۸]

«اگر غیب می‌دانستم نیکی‌ها و سود زیادی جمع می‌کردم و هیچ بدی به من نمی‌رسید. اما من تنها یک هشدار دهنده و مژده دهنده به کسانی هستم که ایمان دارند».

جن‌ها نیز غیب نمی‌دانند، زیرا وقتی که خداوند روح سلیمان را در حالی که ایستاده و بر عصایش تکیه داده بود، گرفت و جن‌ها به او می‌نگریستند و مشغول انجام کارهای سخت بودند، گمان می‌کردند، سلیمان زنده است تا این که حشرات و جانداران عصایش را خوردند و او بر زمین افتاد، آن گاه جن‌ها فهمیدند که سلیمان وفات کرده است از این رو مردم دریافتند که جن‌ها از غیب اطلاعی ندارند:

﴿فَلَمَّا فَضَّيْنَا عَلَى الْمَوْتِ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَن لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ [سبأ: ۱۴]

«تا این که مرگ را برای او مقدر کردیم، و آنها نفهمیدند تا زمانی که حشرات زمین از

عصایش خوردند و او بر زمین افتاد، آنگاه فهمیدند و آرزو کردند که کاش از غیب خبر داشتند و آن عذاب خفت بار را تحمل نمی‌کردند.

پیامبر اسلام کاهنان را نکوهش کرده و جادوگری را حرام قرار داده و مراجعه کنندگان به آنها را گناهکاران بزرگ معرفی کرده است.

پیشگویان، رمالان و طالع بینان از این قبیل بودند. در صحیح مسلم از یکی از زنان پیامبر نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» هر کس نزد پیشگویی برود از او چیزی بپرسد، نماز چهل شبش قبول نیست.^۱

همچنین در صحیح مسلم از معاویه بن حکم سلمی روایت شده که پرسیدم: ای رسول خدا! ما در دوران جاهلیت به کاهنان مراجعه می‌کردیم، پیامبر فرمود: «فَلَا تَأْتُوا الْكُفَّانَ» پس دیگر پیش آنها نروید. گفتیم: بعضی چیزها را به فال بد می‌گرفتیم. فرمود: آنها چیزهایی بودند که شما در درون خود می‌یافتید، پس نباید مانع شما بشوند.^۲

از عمران بن حصین روایت شده: «هر کس بدفالی کند، یا برای او انجام شود، یا غیبگویی کند، یا برایش پیشگویی کنند، یا جادو کند یا برایش جادو کنند، از (امت) ما نیست، و هر کس پیش غیبگو برود و او را تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.»^۳

همچنین می‌گوید: «کاهن کسی است که با دلایل مختلف ادعای اطلاع از امور غیب دارد، از این رو به چندین نوع تقسیم شده است: طالع‌بین، که با برآمدن و فرو شدن ستاره‌ها از آینده خبر می‌دهد، رمال که با شن و سنگریزه کار می‌کند و پیشگو که ادعا می‌کند در میان جن‌ها دوستی دارد که او را از رویدادها باخبر می‌کند. همه‌ی این موارد از دیدگاه شرع مذموم و نکوهیده است و خود و تصدیق‌کننده‌ی آنها نیز محکوم به کفرند. در «بزازیه» آمده است: شخص با ادعای علم غیب یا مراجعه به کاهن و تصدیق آن پا به

۱- صحیح مسلم (۱۷۵۱/۴) شماره‌ی حدیث (۲۲۳۰)

۲- صحیح مسلم (۱۷۴۸/۴)

۳- بزاز با اسناد روایت کرده است و در الترغیب اثر حافظ منذری: (۳۳/۴) آمده است. منذری گفته است: اسناد آن خوب است.

دایره‌ی کفر گذاشته است. در «تارخانیه» نیز چنین آمده است که: کسی که بگوید من از اموال سرقت شده خبر می‌دهم یا خبرهایی که جن به من گفته، بازگو می‌کنم، آن شخص کفر ورزیده است.^۱

در مذهب حنبلیها غیبگو و پیشگو مانند جادوگری هستند که با کهنات و پیشگویی پای در دایره‌ی کفر نهاده و بدان جرم کشته می‌شوند. اما آنها روایت دیگری از امام احمد دارند که ابن عقیل بدان عمل کرده و بر اساس آن، عملشان کفر نیست.

در «الترغیب» آمده است: از نظر دوستان حکم کاهن و طالع بین با جادوگر یکسان است. ابن عقیل معتقد است که اگر فردی بگوید: با گمان و زیرکی به راز چیزی پی بردم، تنها فاسق شده است.^۲

اما در حقیقت کاهنان و پیشگویانی که ادعای علم غیب دارند، اگر از دوستان شیطان که بر آنها فرود می‌آیند، باشند، کافرنند. خداوند می‌فرماید:

﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٣٣﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٣٤﴾ يُنْفُونَ السَّمْعَ وَأَكْتَرُهُمْ كَذِبُوتٌ ﴾ [شعراء: ۲۲۱-۲۲۳]

(آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسانی وارد می‌شوند، بر هر فتنه‌گر گناهکاری، گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغ‌گویند) همچنین قرآن تأکید کرده است که شیاطین بر کسانی که وارد شوند، آنها دوست شیاطین‌اند:

﴿ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ ﴾ [انعام: ۱۲۱]

«به تحقیق شیاطین به دوستانشان وحی می‌کنند». و طبق آیات قرآنی دوست دار شیطان، نمی‌تواند دوست رحمان نیز باشد:

﴿ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴾ [نساء: ۱۱۹]

۱- حاشیه ابن عابدین (۴/۴۴۲)

۲- نگاه کنید: المغنی (۸/۱۵۵) والإنصاف (۱۰/۳۵۱) و المقنع (۱۳/۵۲۴)

«هر کس به جای خداوند شیطان را به دوستی برگزیند، به حقیقت سخت زیان دیده است».

گرچه مدعیان علم غیب از زمره کسانی هستند که برای مردم شیادی می‌کنند و با گمان و تخمین سخنانی به مردم می‌گویند، اما آنها با این ادعا که از طریق خط کشیدن بر شن، نگریستن به دست و فنجان و مانند آن قدرت اطلاع بر امور غیب را دارند، مردم را فریب می‌دهند. پس بدون شک این اشخاص از راه درست منحرف شده و سزاوار تنبیه و نکوهش‌اند، و تا زمانی که معتقد به جایز بودن آن کار نباشند آنها را کفر نمی‌دانیم.

حکم کسانی که به کاهنان مراجعه می‌کنند نیز چنین است. اگر به طور قطع معتقد به مباح بودن کهنات باشند و آنچه را کاهن می‌گوید، تصدیق کنند، این کفر است، زیرا کلام خداوند را در اینکه فرموده تنها خودش از امور غیب باخبر است، خدشه‌دار می‌کنند. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: ۶۵]

«بگو در میان آسمانها و زمین هیچ کس از غیب نمی‌داند جز خدا»

و ﴿عَلِيمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (۱۶) ﴿لَا مَن أَرَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ [جن: ۲۶-۲۷]

«آگاه از جهان ناپیدا تنها اوست و هیچ کس را بر غیش مطلع نمی‌کند، مگر فرستاده‌یی که خود بخواهد»

و ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [انعام: ۵۹]

«اسرار غیب پیش خود اوست جز خداوند کسی آن را نمی‌داند».

از شیخ محمد بن ابراهیم درباره‌ی این حدیث که: «هرکس نزد کاهنی برود و سخنانش را تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است» پرسیده شد که آیا با این کفر فرد از اسلام خارج می‌شود؟

وی پاسخ داد: «علما در این مسأله اختلاف نظر دارند، برخی گفته‌اند او را از اسلام خارج نمی‌کند، بلکه در شمار مسلمانان سرکشی خواهد بود که گناهان بزرگی دارند، و گرنه اگر کافر می‌شد، پیامبر با تهدید چهل روز (در اصل شب. م) نماز درباره‌ی او

سخن نمی گفت - منظور این فرموده‌ی پیامبر است (نماز چهل روزش قبول نیست). عده‌ای دیگر بر این باورند که: این حدیث در زمره‌ی حدیثهایی است که در برگیرنده‌ی تهدید است، به همان ترتیب که آمده از آن می‌گذرند و به تأویل آن نمی‌پردازند، این نظر احمد و عموم پیشینیان است، زیرا در جلوگیری از جرم رسا تر است.

دیدگاه اول تأویل نیست، بلکه تأدب در معنی با لفظ است، اما دومی تأدب با لفظ است و هر دو درست هستند.

سپس چنین ادامه داد: «اما بهتر این است به کسی که گمان می‌رود موافق با خوارج است، گفته شود: از دین خارج نشده است، که این بیان حکم او می‌باشد، زیرا خوارج ادعا کردند این شخص و امثال او دلیل تکفیر سرکشان از میان امت محمد است. و اگر از این که کسی او را به تکفیر سرکشان متمایل کند، وضعیت در امان باشد - مثل آنچه ذکر شد - گفته می‌شود، آزاد می‌گردد.

همچنین طالع بین و رمال این گونه اند، اما عدم کفر آنها تا زمانی است که معتقد به مباح بودن آن نباشند، اگر معتقد به اباحت آن باشند، مرتد به شمار می‌آیند، چون دلیل آن در شریعت مشخص است. زیرا این کار به مطیع و خوار شدن در برابر شیاطین و بهره‌مند شدن شیاطین از آنها وابسته است. و اگر ادعا نکند که غیب می‌داند، یا مدعی دخالت در وجود در بعضی وقتها نباشد، به همان ترتیب است. بسیاری از آنها یا بیشترشان، از ادعای علم به امور غیب باز نمی‌آیند.

بر چنین افرادی حد تعزیر زده می‌شود تا خود و امثال آنها از این کارها بازداشته شوند، سپس رها می‌گردند. تعزیر و حکم آن مربوط به امام ناظر به امور شریعت می‌باشد، اگر جرمش قتل باشد، به ویژه کسی که مشهور باشد، کشته خواهد شد.^۱

اما حدیثی که مسلم در صحیحش از معاویه بن حکم سلمی نقل می‌کند، به دیدگاه تحریم کهنات و پیشگویی ایراد وارد کرده است. «كَانَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ يُحُطُّ فَمَنْ وَافَقَ خَطَّهُ

۱- فتاوی و رسایل محمد بن ابراهیم (۱۶۵/۲۱)

فَذَاكَ» یکی از پیامبران در زمین خط می‌کشید، و هر کس موافق آن می‌شد، بسیار خوشحال کننده بود.^۱

علما در معانی این حدیث اختلاف نظر دارند. معنای درستش این است که هر کس موافق خطش باشد، برای او مباح است، اما هیچ راهی برای اطلاع یقینی از موافقت با آن نداریم، از این رو مباح نیست، بنابراین آن حرام است، چون جز با حاصل شدن یقین به موافقت مباح نمی‌شود، البته یقین دارم که حاصل نمی‌شود.

پیامبر ﷺ به این خاطر فرمود: «هر کس موافق خطش است ایرادی ندارد» بدون این که کلمه‌ی «موافقت» را ذکر کند و نگفت: حرام است، تا کسی نپندارد که این نص شامل آن پیامبری هم می‌شود که در شن خط می‌کشد، و بدین شکل رسول گرامی احترام به آن پیامبر را همراه با بیان حکم در حق ما نگه داشت.

فصل یازدهم

کتاب‌های نگاشته شده درباره‌ی سحر و جادو

جادوگران در طول روزگاران به کتابهایی که درباره‌ی سحر و جادو نوشته شده بود، مراجعه می‌کردند و این گمراهی که بندگان را با آن دچار خسران می‌کردند، را از آن کتابها می‌گرفتند. اما این کتابها به دو سبب منتشر نشدند:

۱- به خاطر این که جادوگران نسبت به چاپ و پخش این کتابها در میان مردم هیچ رضایتی نداشتند و مانع می‌شدند.

۲- بسیاری از مردم منتشر کردن این کتابها و نگهداری آنها را به فال بد می‌گرفتند.

اما برخی کتابخانه‌های عمومی در کشورهای مختلف شماری از این کتابها را از خطر نابودی نجات داده و نگهداشته اند، ولی کسی جز پژوهشگران و متخصصان آن هم در شرایط ویژه اجازه‌ی دسترسی به آنها را ندارند.

کتابهای تألیف شده در موضوع سحر و جادو بر دو نوع اند: بخشی به موضوع جادو و جادوگری می‌پردازد، و این که انسان چگونه می‌تواند جادوگر شود. این کتابها برای صاحبان آن مانند مصحف‌ها برای مسلمانان است. در این کتابها شیوه‌ی زندگی و چگونگی غذا و نوشیدنی و لباس و روابط با مردم و تلاشهای شخص را مشخص می‌کند و در حقیقت شیطان تمام این موارد را تعیین می‌کند تا بشر را بنده‌ی ذات پلید خود بگرداند. این‌ها همان کتابهایی هستند که داشتن و خواندن و انتشار آن ممنوع است.

بخشی دیگر کتابهایی هستند که به موضوع سحر و جادو و شناختن حقیقت و بیان تباهی آن و گمراهی جادوگران می‌پردازد مانند همین کتابی که شما مشغول خواندن آن هستید.

از جمله کتابهای نوع اول «الإيضاح و البساتین لأرواح جن و الشیاطین» و «بغیة الناشد و مطلب القاصد علی طريقة العبرانین» و «الجمهرة و رسائل ارسطو» و کتاب «الوقوفات علی طريقة الیونانین» و «اعمی» به روش عبرانیها و «مرأة المعانی فی إدراک العالم الإنسانی» به

شیوه‌ی هندیهاست، حاجی خلیفه این کتابها را در «کشف الظنون» این کتابها را ذکر کرده است.

همچنین کتاب «الفلاحه النبطية» از ابن وحشیه، درباره‌ی اوضاع مردم بابل و «مصحف الكواكب السبعة» و «طمطم الهندی» و نیز از کتابهای جابر بن حیان و «غایه الحکیم» از محمد مجریطی اندلسی را می‌توان نام برد.

ابن خلدون این کتابها را در مقدمه‌اش آورده و اضافه کرده است که کتاب «غایه الحکیم» مجموعه قوانین این علوم است که در آن به تمامی، روشهای مختلف آن تشریح شده است.

محمد محمد جعفر نیز تعدادی را زمینه‌ی کتاب می‌برد که دروغگویان در غرب در اختیار داشته‌اند و می‌گوید: نخستین کتاب در زمینه‌ی سحر و جادو، کتابی است که جادوگر «زورستر» نوشته است و این کتاب اولین مرجع جادوگران است.

در کتابخانه‌ی «ترسانه» در پاریس مصنفی درباره‌ی سحر و جادو وجود دارد که هیچ نسخه‌ی دیگری از آن در جایی دیگر یافته نمی‌شود. نام این کتاب «اسرار سحر ابراهیم These secret magic of abraham» و مؤلف آن «ملین Melin» جادوگر است. محمد محمد جعفر معتقد است این جادوگر کتابش را با الهام از مؤلفات جادوگری یهودی بنام «ابراهیم» گرفته که آن را در سال ۱۶۶۸ برای فرزندش «یافح» نگاشته است.

از بزرگترین کتابهای سحر و جادوگر که یهودیان از آن استفاده می‌کنند کتاب «کباله» است که کتاب خطی و دست نوشته به زبان عبری و در ده مجلد است. یهودیان که این کتاب را در اختیار دارند به هیچ کس اجازه نمی‌دهند آن را بخوانند. از دیگر کتابها در موضوع سحر، کتاب «الحکیم» از فرانسیس بارت است.

از دورانهای بسیار دور جادوگران و گمراهان این کتاب را که به ناحق و ناروا «حکیم» نامیدند، به پیامبر خدا سلیمان نسبت می‌دادند. این کتاب در دروه‌ی امپراتور «فسباسیان» رواج داشته است و سرشار از افسونهای مخصوص احضار جن و شیاطین است.

«فلاویوس ژوزیفوس» (Flavius. Jozephus) تاریخ نگار معروف آن دوران، می‌گوید: این کتاب در اختیار یک نفر یهودی به نام «عازار» بوده است، توانسته بود در حضور

امپراطور «فسباسیان» چند نفر را که جن زده بودند، شفا دهد. بدین ترتیب که حلقه‌هایی با نقشهایی ویژه بر آن که سلیمان به همین منظور درست کرده بود، در بینی آنها می‌گذاشت، آن گاه همزمان عبارتهایی که سلیمان در این کتاب ذکر کرده بود، می‌خواند.

با گذشت زمان دعاها و افسونهای سحری بسیار زیادی بر این کتاب افزوده شد. شاید این کتاب هسته‌ی اصلی کتاب «مفاتیح سلیمان» باشد که در قرون وسطی شهرت یافت و به نام *Cia vicule de salamon* معروف بود.

نویسنده‌ها در دوران مختلف از کتابهای سحر جادو منسوب به سلیمان سخن رانده‌اند. در قرن یازده میلادی نویسنده‌ی یونانی «میخاییل سللوس Michael psellus» از رساله‌ای درباره‌ی جن و خواص سنگها صحبت کرد و گفت: نویسنده‌ی این کتاب سلیمان حکیم است. در قرن سیزدهم یک تاریخ نویس بیزانسی دیگر در تاریخ امپراتور «مانویل کومنینوس Manuel Comnenus» از کتابی در زمینه‌ی سحر و جادو صحبت کرده است که شاید همان کتاب «مفاتیح سلیمان» است که ذکر شد. وی گفته است این کتاب در اختیار هارون اسحاق مترجم امپراتور بوده است و هر کس این کتاب را بخواند می‌تواند لشکرهایی انبوه از جن و شیاطین را فرا خواند.

به نظر می‌رسد این کتاب در قرن سیزدهم از دنیای بیزانسی به دنیای لاتینی برده شده است.

روایتها حاکی از این است هنگامی که پاپ «هنوریوس» سوم که به جای پاپ «اینوست» سوم در سال ۱۲۱۶م حاکم شده، نسخه‌ی جدیدی از این کتاب تهیه کرد و به همین خاطر به سحر و شعبده متهم شد. همانطور که به این پایه‌ها «لیوی سوم، جان بیست و دوم و سلفستر دوم» نیز چنین اتهاماتی وارد شد.

«روجر باکون» راهب نامدار که در سال ۱۲۹۴م وفات یافت درباره‌ی کتابهای سحر منسوب به سلیمان حکیم اطلاع وافعی داشت، اما او معتقد بود به خاطر فضل و حکمت این پیامبر، نسبت این کتاب به او صحت ندارد. در حدود سال ۱۳۵۰م پاپ «اینوست ششم» دستور داد کتاب بزرگی در موضوع سحر و جادو به بنام «کتاب سلیمان» سوزانده شود. می‌گفتند این کتاب مملو از قواعد و افسونهای ویژه‌ی احضار جن بود.

از یادداشتها و اشاره‌های مختلفی که مورخان مسیحی در دوره‌های مختلف بر جای گذاشته‌اند، چنین می‌توان نتیجه گرفت که کتاب سحری که منسوب به سلیمان بود در کتابخانه‌های اروپا وجود داشت، اما چه بسا این کتاب از مسالک و شعایری یهودی بوده باشد که بعضی از آن منسوب به سلیمان بود و برخی دیگر به دوره‌های دیگر غیر از دوران سلیمان بر می‌گشت. محتوای کتاب بیانگر عبارتها و افسونهای سحری بسیار قدیمی برای احضار جن بود که با زبان میخی بر لوحهای «نینوی» نقش شده بود.

با نزدیک شدن به پایان قرون وسطی، نسخه‌های خطی زیادی از این کتاب در اروپا منتشر شد. دانشمندان دوران نهضت با جدیت به این کتاب اهتمام ورزیدند و نخستین نسخه‌ی چاپی آن در سال ۱۶۲۹م تهیه شد. از آن پس بارها این کتاب به زیور طبع آراسته شد.

با این وجود این نسخه‌های چاپی از منظر عملیات اجرایی هیچ ارزشی نداشت، زیرا رسم چنان بود که جادوگری که خود و هنرش را محترم می‌شمارد، بایستی نسخه‌ای از کتاب سلیمان را داشته باشد، و رعایت این شرایط بهترین تضمین موفقیت فرایند احضار جن و شیاطین است.

نویسنده‌ی مقدمه‌ی این کتاب آورده است که سلیمان کتاب - مفاتیح سلیمان - را به پسرش «رحبعم» واگذار کرد و این گفتگو میان سلیمان و پسر رد و بدل شد:

«فرزند «رحبعم»! به یاد داشته باش که تو گرامی‌ترین و بالاترین موجود برای من در این دنیا هستی، و آفریدگار همه‌ی مخلوقات هر حکمتی را در ذات من نهاده است».

رحبعم می‌پرسد: «من باید چکار کنم تا مانند پدرم باشم؟».

سلیمان می‌گوید: «فرشته‌ی پروردگار این راز را در خواب به من الهام کرد، من نام مقدس «یهوه» (الله) را خواندم، و از او خواستم وسیله‌ی حکمت را بر من ارزانی دارد، آن را در خواب به من نمایاند و گفت: سر رازها را به بهترین شکل مخفی نگه دار، زیرا امروز کسی می‌آید که دانشها در او پخش و به تمامی پنهان می‌گردد، و در شمار اباطیل در می‌آید، و بدان که روزت نزدیک است، در این لحظه از خواب بیدار شدم و مانند شخصی سرمست بودم، از ترس بر خود لرزیدم، به فکر این افتادم که با این قضیه چکار کنم».

سپس پادشاه سلیمان از پسرش رحبعم خواست این کتاب را با او در قبرش دفن کند. همه چیز آن گونه که سلیمان دستور داده بود انجام شد و آن کتاب همچنان مدفون بود تا این که عده‌ای از فیلسوفان بابل از دوستان سلیمان آن را در قبرش پیدا کردند. کتاب در صندوقی عاجی گذاشته شده بود، و آن را برداشتند. اما هیچ یک از آنها نتوانستند آن را بخوانند یا حتی بخشی از آن را بفهمند، البته این به خاطر گنگی و نامفهومی الفاظ فن جادوگری بود.

در مقدمه، پس از موارد یاد شده آمده است که روزی یکی از آن فیلسوفان به نام «تزگرک Tozgreg» در اتاقش نشسته بود و در تأمل و اندیشه این کتاب غرق بود که فرشته‌ی پروردگار بر او ظاهر گشت و خطاب به او گفت: «نگاه کن و این کتاب کوچک را بخوان، کلماتی که بر تو پنهان و نامفهوم است، شرح و توضیح آن برای آسان می‌شود». تزگرک با شنیدن این کلمات بسیار خوشحال شد و به وجد آمد و سرانجام به سراغ کتاب آمد و توانست آن را بخواند و حال آن که هیچ کس نتوانسته بود آن را بخواند، در این لحظه او با تضرع و التماس از خدا خواست که هیچ نادان مستی از آن کتاب اطلاع نیابد گفت: «من تمام کسانی را که از این کتاب باخبر شوند، به جان خود و هر چه دوست دارند و هر چه می‌خواهند انجام دهند، سوگند می‌دهم که این کتاب را ترجمه نکنند و به تفسیر آن نپردازند و حتی آن را به هیچ کس نشان ندهند، جز به داناترین و حکیم‌ترین مردم».

پس از این مقدمه فصلهای ویژه‌ی کارهای مقدماتی مربوط به احضار جن و شیاطین آمده است.^۱ اما باید گفت تمام این مطالب دروغ و بهتان بر آن پیامبر گرانقدر است.

اما کتابهای نوع دوم، «الأساطیر العربیة و الخرافات» از دکتر مصطفی جوزو، و «الأساطیر و الخرافات عند العرب قبل الإسلام» از دکتر محمد عبدالعین خان افغانی را می‌توان نام برد. مؤلف کتاب دوم به خاطر همین کتاب به درجه‌ی دکترا نایل آمد و در سال ۱۹۳۸م در قاهره آن را چاپ کرد.^۲

و کتاب «اللعب مع الشیطان» از نویسنده‌ی بریتانیایی «جون ریموس» چاپ سال

۱- کشف الظنون (۹۸۱/۲)

۲- فنون السحر (۵۷۰-۵۳)

۱۹۸۳م نیز از این نوع است.

در بخش کتابنامه‌ی همین کتاب، اسامی کتابهای مرجع ذکر شده است.

خاتمه

در پایان می‌توان مهمترین دستاوردها و نتایج این پژوهش را به شکل زیر خلاصه کرد:

۱- سحر و جادو دنیایی شگفت انگیز است، ظاهرش زیبا ولی باطنش زشت و بدبو، حقیقت در آن با باطل و شعبده‌بازی با علم آمیخته است. جادوگر بر تردستی و علم و گنگی متکی است و از شیاطین کمک می‌طلبد.

۲- سحر و جادوگر در تاریخ بشر انحرافی کهن و ریشه دار به شمار می‌آید. ملتها و اقوام در طول تاریخ با آن آشنا بوده‌اند و شیطان از این طریق افراد بسیاری را به جاده‌ی گمراهی سوق داده و با جادو سرشت انسانی را فاسد و او را بنده‌ی غیر خدا گردانده است، و در نتیجه او را به وادی ذلت و هلاکت کشانده است.

۳- در این قرن نیز سحر و جادو هنوز پا برجاست و از بین نرفته است، بلکه می‌توان گفت جادوگران امروزه در زندگی بشر نقش برجسته‌ای دارند و هنوز تلاشهای انسانی در پی اوهام جادوگران و پیشگویان و شیادان در حرکت است و با حرکت در مسیر آنها وقت و مال را به هدر می‌دهد و جان‌ها و دل‌ها را به تنگ می‌آورد.

۴- سحر و جادو علمی اکتسابی است که با آموزش و صنعت به دست می‌آید، و اشخاص باهوش و کند ذهن هم می‌توانند به آن دست یابند. اما ممکن نیست انسانهای پرهیزگار و نیکوکار به آن روی آورند. وضعیت جادوگران خود بیانگر این مدعاست، آنها فاسق ترین و پست‌ترین انسانها هستند.

۵- سحر و جادو از مقوله‌ی خرق عادت نیست، بلکه به عوامل پنهانی منسوب است که ما آن را نمی‌دانیم. گاهی رموز سحری، عمومی و معلوم است و همه‌ی مردم آن را

می‌دانند، با پیشرفت معلومات و دانشها، باز گاه‌گاهی جادوگران بر جن و شیاطین متکی‌اند، جن و شیاطین نیروهایی دارند که برای انسان خارق العاده به نظر می‌رسد.

۶- سحر و جادو حقیقت دارد، چه بسا جادوگر با سرعتی فوق العاده و غیرمعمولی از جایی به جایی دیگر می‌رود. گاهی جادوگر زیان می‌رساند و بیماری ایجاد می‌کند، اما قدرتش محدود است و از آن تجاوز نمی‌کند. مثلاً نمی‌تواند خورشید را متوقف کند، یا ستاره‌ها را بیندازد یا از حرکت زمین جلوگیری کند، و زندگی را به کالبد مرده‌ها برگرداند، یا از جمادات، موجودات زنده بیافریند. همان طور که نمی‌تواند انسان را به حیوان یا حیوان را به انسان تبدیل کند، و هر آن چیزی را که ایهام می‌کند، که از این نمونه‌ها چیزی انجام داده، نیرنگی است که تنها در عقلهای ضعیف می‌گنجد.

۷- سحر و جادو ممکن است توسط جادوگری دیگر باطل شود، و چه بسیار پرهیزگاران صالحی که به خدا پناه می‌برند و به حریم او راه می‌یابند و آن را باطل می‌کنند.

۸- سحر بر چند نوع است: حقیقی، خیالی و مجازی. اما بیشتر جادوگران هر سه نوع را با هم می‌آمیزند. جادوگر تمام قدرت و توان خود را برای فریفتن عقل بشر به کار می‌گیرد و گاهی آنچه به کار می‌برد مهارت‌های علمی و یا خیالی است. جادوگر از شیاطین هم کمک می‌گیرد.

۹- جادوگر تا خودش را بنده‌ی شیطان نکند نمی‌تواند در سحرش پیشرفت کند، و هر چه در بندگی این مخلوق رانده شده به پیش برود، در کار جادو و جادوگری ترقی می‌کند، بنابراین جادوگر نفس خود را به پلیدی و فساد آغشته می‌کند و از شر و بدی لذت می‌برد و گرایش همیشگی به آزار دادن در او افزایش می‌یابد.

شیطان جادوگر را به سرکشی و شرک و مخالفت با خدا و پیامبر ملزم می‌کند، او را به هر آنچه خداوند را به خشم می‌آورد امر، و از هدایت و ایمان دور می‌کند. با تمام

دوستی و فرمانبری که جادوگر به شیطان نشان می‌دهد، در مواقع اضطراری که جادوگر نیازمند اوست، شیطان او را رها می‌کند، و چون عذاب بر او وارد می‌شود و سختی‌ها او را فرا می‌گیرد، او را به سرنوشت هول‌انگیز خود می‌سپارد.

۱۰- سلطه‌ی مادی‌گرایی در این روزگار، و شقاوت روح در اثر قطع رابطه با خدا، منجر به روی آوردن بسیاری از مردم به جادوگران شده است، تا بیماریهای روحی خود را درمان کنند و برای جانهای خسته و از پای درآمده‌ی خود، آسایشی بجویند، اما جز بار بیشتری از درد و مصیبتها چیزی نیافتند.

۱۱- ملتها برای پیشگیری از سحر و جادو قبل از واقع شدن آن، و برای رهایی از آن اگر پیش آمد، روشهای زیادی دارند. اما بیشتر این روشها مبنی بر پناه جستن به جادوگران است و بر کفر، شرک و گمراهی استوار است، و بهترین راهنمایی، همان است که رسول خدا ﷺ به انسانها آموخته است و آن توسل جستن به خدا و پناه بردن به او و خواندن قرآن و دعاها و اذکار است.

۱۲- هر گونه افسونی تا زمانی که شرک‌آلود نباشد، جایز است.

۱۳- در هیچ شرایطی آموختن سحر و جادو یا آموزش دادن آن جایز نیست. کسانی که یاد گرفتن آن از اهل علم را روا دانسته‌اند، جماعتی اندک و نادرند و پیروی از آنها و عمل نمودن به دیدگاهشان جایز نیست.

۱۴- علما بر این نکته اتفاق نظر دارند که اگر سحر و جادو از نوع کمک خواستن از شیاطین و ستاره‌ها باشد، جادوگر کفر ورزیده است، و کشتن او واجب است. اما اگر سحرش با استفاده از مهارتهای صنعتی باشد، به خاطر ایجاد آشفته‌گی و فساد در اندیشه‌ی مردم، حکم تعزیر دارد. زیرا در این حالت به مردم چنان می‌نمایاند که توانایی کارهایی را دارد که جز خدا، دیگری قادر بر انجام آن نیست.

۱۵- صحیح ترین دیدگاه در مورد توبه‌ی جادوگر این است که اگر پیش از دستگیری‌اش توبه کند، پذیرفته می‌شود و در محضر خداوند، در توبه همیشه به روی همگان باز است، و هیچ کس نمی‌تواند مانع شود.

۱۶- جز خداوند کسی علم غیب ندارد، کمک طلبی از مدعیان غیب مانند طالع بینان و غیبگویان و پیشگویان جایز نیست. حاکمان بایستی با این نوع حقه‌بازی مبارزه نموده و چنین افرادی را به سخت ترین نوع مجازات کنند، دانشمندان نیز باید مردم را از پناه جستن به این شیادان برحذر دارند.

۱۷- بسیاری از مدعیان غیب کسانی هستند که قدرت درک بسیار بالایی دارند و بعضی از آنها از شیاطین کمک می‌طلبند.

۱۸- مسلمانان باید هنگام مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها بر خدا توکل کنند، و به جادوگران و پیشگویان و غیبگویان پناه نبرند:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [طلاق: ۳]

«هر کس بر خداوند توکل کند برایش کافی است و از هر چیزی دیگر بی‌نیاز می‌کند».

منابع و مراجع

- ١- آلوسی، روح المعانی، إدارة الطباعة المنيرية.
- ٢- ابن الأثير، جامع الاصول، كتاب خانه حلوانی و چاپخانه ملاح، دمشق، چاپ نخست، ١٣٩١ هـ/ ١٩٧١ م.
- ٣- ابن الجوزی، زادالمسير فی علم التفسير، المكتب الاسلامی، چاپ نخست، ١٣٨٤ هـ/ ١٩٦٤ م.
- ٤- ابن القيم، التفسير القيم، جمع آوری محمد أویس الندوی، چاپ جنة التراث العربی - بیروت.
- ٥- ابن القيم، زاد المعاد، چاپخانه مصریه و کتابخانه آن.
- ٦- ابن القيم، مفتاح دار السعادة، کتابخانه صبیح، قاهره.
- ٧- ابن تیمیة، مجد الدين أبو البركات، المحرر فی الفقه، دار الكتاب العربی، بیروت.
- ٨- ابن تیمیة، مجموع فتاوی، جمع آوری: ابن قاسم، انتشارات دولت مملکت عربستان سعودی، چاپ دوم.
- ٩- ابن تیمیة، إيضاح الدلالة فی عموم الرسالة، دارالطباعه المنيرية، قاهره، چاپ نخست، ١٣٤٣ هـ.
- ١٠- ابن حزم، الفصل فی الملل و النحل، بی تا، بی جا.
- ١١- ابن حزم، المحلی، تحقیق: احمد محمد شاکر، المكتب التجاری للطباعة، بیروت.
- ١٢- ابن خلدون، المقدمة، مكتبة المدرسة و دار الكتاب اللبنانی، بیروت، چاپ دوم، ١٩٧٩ م.

- ١٣- ابن زنجله، حجة القراءات، مؤسسة الرسالة-بيروت، چاپ نخست، ١٣٩٩هـ/١٩٧٩م.
- ١٤- ابن عابدين، حاشية ابن عابدين، چاپ مصطفى البابي الحلبي، مصر، چاپ دوم، ١٣٨٦هـ/١٩٦٦م.
- ١٥- ابن عربي، أحكام القرآن، كتابخانه عيسى بابي حلبى، ١٣٠٧هـ، ١٩٦٧م.
- ١٦- ابن قدامة، المغنى، مكتبة الرياض الحديثة، رياض.
- ١٧- ابن قدامة، المقنع، مكتبة الرياض الحديثة، رياض، ١٤٠٠هـ/١٩٨٠م.
- ١٨- ابن قيم، أعلام الموقعين، دارالكتب الحديثة، قاهره، ١٣٨٩هـ، ١٩٦٩م.
- ١٩- ابن قيم، بدائع الفوائد، دارالكتاب العربى، بيروت، بى تا.
- ٢٠- ابن كثير، البداية و النهاية، كتابخانه معارف، بيروت، چاپ دوم، ١٩٧٤م، ١٣٩٤هـ.
- ٢١- ابن كثير، تفسير ابن كثير، چاپخانه دارالاندلس- بيروت، چاپ نخست، ١٣٨٥هـ / ١٩٦٦م.
- ٢٢- ابن مفلح، المبدع فى شرح المقنع، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ نخست، ١٣٩٩هـ/١٩٧٩م.
- ٢٣- ابن هشام، السيرة النبوية، چاپخانه مصطفى البابي الحلبي، قاهره، چاپ دوم، ١٣٧٥هـ/١٩٥٥م.
- ٢٤- ابوبكر رازى، أحكام القرآن، دارالفكر للطباعة و النشر، بى تا.
- ٢٥- اسلام خان، ظفر، التلمود تاريخه و تعاليمه، دارالنفايس- بيروت، چاپ دوم، ١٩٧٢م.
- ٢٦- الأشقر، عمر سليمان، أصل الاعتقاد، كتابخانه سلفيه، كويت، بى تا.

- ۲۷- الأشقر، عمر سليمان، **الرسل والرسالات**، كتابخانه فلاح، كويت.
- ۲۸- الأشقر، عمر سليمان، **القيامة الصغرى**، مكتبة الفلاح، كويت.
- ۲۹- الأشقر، عمر سليمان، **عالم الجن و الشياطين**، كتابخانه فلاح، كويت.
- ۳۰- اصفهانى راغب، **المفردات فى غريب القرآن**، چاپ: مصطفى البابى الحلبي، قاهره، ۱۳۸۱هـ/ ۱۹۶۱م.
- ۳۱- اصفهانى راغب، **المفردات**، چاپ: مصطفى البابى الحلبي، قاهره، ۱۳۸۱هـ/ ۱۹۶۱م.
- ۳۲- امام احمد، **مسند الامام احمد**، المكتب الاسلامى، بيروت.
- ۳۳- امام مالك بن انس، **الموطأ**، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، چاپخانه: كتاب الشعب.
- ۳۴- بدوى نجيب يوسف، **التفاؤل و التشاؤم**، دارالمعارف، مصر، ۱۹۶۸ م.
- ۳۵- **التورات**، چاپ انتشارات دار الكتاب المقدس فى الشرق الاوسط.
- ۳۶- تهانوى، محمد على فاروقى، **كشاف اصطلاحات الفنون**، چاپ: الهيئه المصرية العامة للكتاب، ۱۹۷۲م.
- ۳۷- جرجانى، **التعريفات**، چاپ مصطفى البابى الحلبي، قاهره، ۱۳۵۷ هـ/ ۱۹۳۸ م.
- ۳۸- جمل، ابراهيم محمد، **السحر**، كتابخانه القرآن للطباعة و النشر، قاهره.
- ۳۹- حاجى خليفه، **كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون**، چاپخانه المثنى-بغداد، چاپ دوم، ۱۳۷۸هـ/ ۱۹۴۷م.
- ۴۰- حسن خان، صديق، **الدين الخالص**، كتابخانه دارالعروبة، قاهره، ۱۳۷۹ هـ/ ۱۹۶۰ م.
- ۴۱- حكيمى، شيخ حافظ، **معارج القبول**، چاپ: الرئاسة العامة لإدارات البحوث، عربستان سعودى.

- ۴۲- الدردیر، الشرح الصغير إلى أقرب المسالك، دار المعارف، مصر، ۱۹۷۴م.
- ۴۳- الرازی، قصة السحر و السحرة، محمد ابراهيم سليم این موضوع را در تفسیر رازی درآورده و منتشر کرده است، مكتبة القرآن، قاهره، چاپ اول.
- ۴۴- رحلة ابن بطوطة، تحقيق: دکتر علی المنتصر الكتاني، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م.
- ۴۵- سکری، عبد السلام عبدالرحيم، السحر بين الحقيقة و الوهم، چاپخانه دارالکتب الجامعية الحديثة، طنطا، مصر، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م.
- ۴۶- سنن ابی داود، المكتبة التجارية الكبرى، قاهره.
- ۴۷- سنن الترمذی، تحقيق: محمد أحمد شاکر، چاپخانه مصطفى البابي الحلبي، قاهره، چاپ نخست، ۱۳۵۶ هـ / ۱۹۳۷ م.
- ۴۸- سيد قطب، في ظلال القرآن، چاپ دار الشروق.
- ۴۹- شبلي، بدرالدين بن عبدالله، غرائب و عجائب الجن، مكتبة القرآن، قاهره، چاپ نخست.
- ۵۰- شرح النووی علی مسلم، چاپخانه مصريه و کتابخانه آن.
- ۵۱- شتتاوی احمد، التنبؤ بالغیب، دار المعارف، مصر، ۱۹۵۹ م.
- ۵۲- شتتاوی، احمد، فنون السحر، دارالمعرفة، مصرف، ۱۹۵۷ م.
- ۵۳- شنيطی، شيخ محمد امين، أضواء البيان، چاپخانه مدنی، قاهره، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ، ۱۹۶۵ م.
- ۵۴- شوکانی، فتح القدیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۵۵- شهرستانی، الملل و النحل، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ / ۱۹۷۵ م.

- ۵۶- شیخ الإسلام، درء تعارض العقل و النقل، تحقیق: محمد رشاد سالم، انتشارات: جامعة الإمام محمد بن سعود، ریاض.
- ۵۷- شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، انتشارات الرئاسة العامة للبحوث، عربستان سعودی.
- ۵۸- شیخ محمد بن ابراهیم، فتاوی و رسائل، جمع آوری و مرتب نمودن: ابن قاسم، چاپخانه الحكومة در مکه مکرمه، چاپ نخست، ۱۳۹۹ هـ.
- ۵۹- صحیح البخاری، متن فتح الباری، چاپخانه سلفیة، قاهره، چاپ نخست.
- ۶۰- صحیح مسلم، چاپ: دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۲ م.
- ۶۱- طبری، تفسیر طبری، چاپ مصطفی البابی الحلبي، قاهره، چاپ دوم، ۱۳۷۳ هـ/ ۱۹۵۴ م.
- ۶۲- عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، مكتبة السلفية، قاهرة الاولى.
- ۶۳- فن الشعوذة الحديثة، یادداشت‌های شارلوك هولمز، ترجمه به عربی: فؤاد واصف، چاپ: دارالهلل، ۱۹۲۳ م.
- ۶۴- فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، چاپ شورای عالی امور اسلامی، قاهره، ۱۳۸۳ هـ.
- ۶۵- قاضی عیاض، الشفا، و نگا به: شرح آن نوشته نورالدین قاری، چاپخانه مدنی، قاهره.
- ۶۶- قرافی، الفروق، دار المعرفة، بیروت.
- ۶۷- قرطبی، تفسیر قرطبی، چاپ دار الکتب المصریة، ۱۳۸۷ هـ/ ۱۹۶۷ م.
- ۶۸- کحالة، عمر رضا، علوم الدین الإسلامی، چاپخانه حجاز، دمشق، ۱۳۹۴ هـ/ ۱۹۷۴ م.

- ٦٩- **لسان العرب**، مرتب نمودن: یوسف خیاط و ندیم مرعشلی، دار لسان العرب، بیروت، چاپ نخست.
- ٧٠- **لول دیورانت، قصة الحضارة**، چاپخانه: لجنة التألیف و الترجمة و النشر، چاپ دوم، ١٩٥٦ م.
- ٧١- **ماوردی، تفسیر الماوردی**، انتشارات وزارت اوقاف، کویت. چاپ نخست، ١٤٠٢ هـ/ ١٩٨٢ م.
- ٧٢- **محمد احمد کنعان، مختصر تفسیر المنار**، المكتب الاسلامی، بیروت، چاپ نخست، ١٤٠٤ هـ/ ١٩٨٤ م.
- ٧٣- **محمد بن محمد بن أبی العز الحنفی، شرح العقيدة الطحاوية**، المكتب الإسلامی، بیروت، ١٣٩١ هـ.
- ٧٤- **محمد محمد جعفر، السحر**، کتابخانه أنجلو مصری، ١٩٥٨ م.
- ٧٥- **مرادوی، الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف**، چاپخانه الستة المحمدية، قاهره، چاپ نخست، ١٣٧٧ هـ، ١٩٥٤ م.
- ٧٦- **منهاج السنة النبوية**، مكتبة الرياض الحديثة، ریاض.
- ٧٧- **الموسوعة العربية الميسرة**، زیر نظر محمد شفیق غربال، چاپ: دار الشعب و مؤسسه فرانکلین.
- ٧٨- **موسی، محمد العزب، حقائق و غرائب**، کتابخانه مدبولی، قاهره، و دارزیدون، لبنان.
- ٧٩- **نووی، المجموع**، المكتبة السلفية، مدینه منوره.
- ٨٠- **نووی، روضة الطالبین**، المكتب الاسلامی، بیروت.
- ٨١- **نیل المرام**، کتابفروشی مدنی، جدة، ١٣٩٩ هـ/ ١٩٧٩ م.

- ۸۲- وجدی، محمد فرید، دائرة المعارف القرن العشرين، دار المعرفة للطباعة و النشر ، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۱ م.
- ۸۳- هیتمی، الزواجر عن اقتراف الكبائر، دار المعرفة، بیروت.